# دینکرد هفتم

محمدتقی راشد محصل

g a
m k s
n X

آ گ
س ک م
ش ن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سرشناسه: دینکرد، کتاب هفتم. فارسی و پهلوی.
عنوان و نام پدیدآور: دینکرد هفتم / [تدوین کنندگان پیشین آذرفرنبغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید] ؛ تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه نامه و یادداشتها از محمدتقی راشد محصل.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۵۷۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۵۶-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: دینکرد
شناسهٔ افزوده: راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۱۸ - ، مصحح
شناسهٔ افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رده بندی کنگره: PIR۲۰۶۵/۵۸۳ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی: ۴فا ۰/۰۶
شمارهٔ کتاب شناسی ملی: ۲۰۸۴۵۳۰



# دینکرد هفتم

مؤلف: محمدتقی راشد محصل
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: ناصر زعفرانچی
ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع
نسخه‌پرداز: امیر خرّم
حروف چین و صفحه آرا: بهنام مبارکه
طرح و اجرای جلد: اعظم صادقیان
چاپ اول: ۱۳۸۹
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: پردیس دانش
ردیف انتشار: ۳۲-۸۹
بها: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۵۶-۶ ISBN 978-964-426-456-6

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

# فهرست

## دیباچه

دینکرد، مهمترین متن فارسی میانه، چنانکه غالباً می‌پندارند به معنی «کردهٔ دین» یا «اعمالِ دینی» و یا «تألیف دینی»[1] است. این کتاب همانگونه که از نام آن بر می‌آید بر پایهٔ مطالب اوستا و شرح آن یعنی زند استوار است و از این‌رو نام کتاب موضوع آن را نیز مشخص می‌کند. این اثر را دومناش «دائرةالمعارف دین مزدایی» می‌شمارد[2] و با توجه به مطالب آن نامی مناسب نیز هست. اثری است گردآوری شده (Kardag =). نام دو تن از این گردآورندگان در آخرین فصل کتاب سوم آن یاد شده است[3] و آگاهیهایی دربارهٔ گردآورندگان و درونمایه کتاب نیز در این فصل آمده است. بر پایه این یادکردها و بنا بر تصریح گردآورندگان این کتاب بر اساس الهامِ دینِ بِه مزدیسنی به پیامبر آن زردشت تنظیم شده و مطالب آن در بردارندهٔ دانشهایی است که زردشت به نخستین پیروان خویش (اوستایی: Paoiriiō.tkaēša؛ پهلوی: Pōryōtkēšān آموخته است. سرگذشت کتاب نیز آنگونه که در آن آمده است همانند خود کتاب اوستاست، بدین گونه: فرمانروایی تازیان و آشفتگی پایان دورهٔ ساسانی سبب پراکندگی این مجموعه می‌شود تا آنکه آذرفرنبغ پسر فرخزاد، پیشوای بزرگ زردشتیان فارس، که همزمان با مامون عباسی (۱۹۸-۲۱۷ ه) بود، به گردآوری و تنظیم

---

۱ ـــــ← تفضّلی ۱۳۷۶، ص ۱۲۸. بر حسب اینکه kard را که صفت مفعولی از مصدر kardan است، به معنی «کرده یا عمل» بگیریم یا به معنی «ترکیب» بپنداریم. «کرد» در معنی اخیر با پیشوند ham در متنهای فارسی میانه به کار رفته است.

2 - ⟶ De Menace, 1958 une Encyclopédie mazdéenne, Le Denkard, Paris.

3 - ⟶ De Menace 1973, Le troisieme. livre de Denkard, Paris, PP. 379-380

مجدّد آن همت می‌گمارد. کار این ویراستار به سبب بلایی که برای فرزندش پیش می‌آید، ناتمام می‌ماند. این آذرفرنبغ موبدی شناخته و فرهیخته بوده است و آنگونه که از نوشته‌ها بر می‌آید در حضور مأمون عباسی با عبدالله نامی مباحثه می‌کند و حاصل این گفتار کتابی است به زبان پهلوی به نام «گجستک‌ابالیش» که نشان دهندهٔ تسلّط فرنبغ بر مباحث و مسائل دینی زمان است. پس از فرنبغ موبد دیگری به نام آذرباد فرزند امید[1] بر گردآوری مجدّد کتاب همت می‌گمارد و آنچه امروز در دست است ظاهراً همان است که او آخرین بار فراهم آورده و خود بر آن نام «دینکرد هزار فصل»[2] گذاشته است و بنا به یادکرد او نیز این کتاب الهام خداوند به زردشت است که نسل به نسل به سنت، شفاهی تا زمان او رسیده است.

آذرباد امیدان همزمان معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ هـ) است. کتاب بندهش او را از هم‌عصران زادسپرم، صاحب کتاب گزیده‌ها دانسته است بنابر این آخرین تألیف کتاب مربوط به قرن سوم هجری است.[3]

دینکرد موجود که به گمان وست ۱۶۹۰۰۰ واژه دارد، در اصل از نُه کتاب تشکیل می‌شده است. امروز کتاب یکم و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. از خلال مطالب کتاب هشتم می‌توان دورنمایی از دینکرد کهن را دریافت و بخش‌های از میان رفتهٔ آن را باز شناخت. در این گفتار به یادکرد کوتاهی از کتاب هفتم دینکرد بسنده می‌کند:[4]

مطالب کتاب هفتم دینکرد بر گرفته از سه نسک اوستای کهن یعنی: سپند نسک، چهرداد

---

۱ - پهلوی: Adurbād ī ēmēdān.

۲ ـ هزار در این نامگذاری نشانه کثرت است آنگونه که در موارد دیگر نیز معمول است.

۳ ـ این تنها موردی نیست که هویت امید را مشخص می‌کند. مسعودی در التنبیه از دو شخص به نام انمید یا انماد نام می‌برد. در یک جا از موبدی به نام اسفندیار پسر آذرباد پسر انمید (به جای ایمید = امید) یاد شده که در سال ۳۲۵ هـ ق می‌زیسته است. این اشاره نیز می‌تواند مؤید سخن بالا باشد. امّا همین مؤلف از موبدی به نام انماذ پسر اشوهشت نیز نام برده است که هم‌عصر خود او یعنی سال ۳۴۵ (سال تألیف التنبیه) بوده است و دومناش گمان می‌کند که این انماز همان امید گردآورندهٔ دوم دینکرد است و اگر این اشاره معتبر باشد تدوین نهایی دینکرد قرن چهارم هجری قمری است (تفضلی ۱۳۷۶ ص ۱۳۰).

۴ -تاوادیا، ۱۳۴۸ ادبیات دورهٔ میانه، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران ص‌ص ۴۹-۹۰.

نسک و وشتاسپ ساست (= آموزه‌های گشتاسپ) است. کتاب هشتم دینکرد، که فهرست مطالب اوستای کهن است، در فصل چهاردهم به توصیف سپند نسک پرداخته است و تصریح می‌کند که سرگذشت دین و زندگی زردشت در این نسک بوده است. در فصل سیزدهم مطالب چهرداد نسک و در فصل یازدهم خلاصه وشتاسپ ساست آمده است. شرح زندگی زردشت بجز کتاب هفتم دینکرد در منابع دیگر از جمله کتاب پنجم دینکرد، گزیده‌های زادسپرم، بندهش، روایت پهلوی و نیز در متنهای روایی مانند: زراتشت‌نامهٔ بهرام پژدو و منابع اسلامی مانند: ملل و نحل شهرستانی نیز آمده است که همهٔ این کتابها مستقیم یا غیرمستقیم متأثر از مطالب سه نسک یاد شده هستند. کتاب هفتم را به سبب آنکه در بردارندهٔ شرح زندگی زردشت است، «زردشت نامه» نیز گفته‌اند. بر رویهم کتاب یازده فصل دارد. فصل نخست آن بنابر تقسیم‌بندی سنجانا ادامهٔ «مقدمه» انگاشته شده است و بدین سبب بر اساس تقسیم‌بندی او کتاب ده فصل دارد. برخی از دانشمندان از جمله موله، مقدمه را واکنش دینی زردشتیان در برابر مانویت دانسته‌اند چه در مقدمه، گفتگو از همه بزرگانی است که از زمان کیومرث تا زردشت آمده و الهام ایزدی را دریافته‌اند، زردشتیان با یادکرد این فصل خواسته‌اند، خود را وارث همه پیام‌آوران پیشین معرفی کنند؛ امّا تاوادیا موضوع را اینگونه توجیه نمی‌کند و می‌گوید که در این بخش سخن از وحی یزدانی نیست بلکه ذکر انجام دادن پاره‌ای از کارهاست که به وسیله این پادشاهان یا بزرگان انجام داده شده است و زردشت میانجی این سلسله رُخدادهاست، آغازی که دین در آن آشکار شد و پایانی که بار دیگر جهان پاک و دین بازسازی می‌شود.[1]

پس از مقدمهٔ چهل‌وچهار بندی، فصل کوتاهی می‌آید که در حقیقت فهرست فصلهای دینکرد هفتم است و در تقسیم‌بندی این دفتر فصل یکم به شمار آمده است که سنجانا آن را ادامه مقدمه دانسته است در ده فصل دیگر رویدادهای زندگی زردشت را از آنگاه که فروهر او

۱ – با توجه به مطالب و استدلالهای تاوادیا (تاوادیا، ص ۸۰–۸۱).

آفریده شد تا زمانی که در زهدان مادر قرار گرفت و رویدادهای شگفتی که بر مادر او یا مادربزرگش در این مدت گذشت، و آنگاه زادن شگفت‌انگیز او و بدسگالیهای جادوگران زمان برای نابودیش، نجات معجزه‌آسای زردشت کودک، رشد دوران کودکی، وصف جوانی و رسیدن او به همپرسگی اورمزد تا رسیدن او به درگاه گشتاسپ و آنچه در این بارگاه بدو رسید تا زمان گرویدن گشتاسپ و سپس اعتلای دین و گِرَوِشِ دینوران، همه در این کتاب آمده است.

رخدادهای پس از مرگ زردشت و وقایع هزاره‌های دینی، قیام و ظهور بهرام ورجاوند، پشوتن گشتاسبان و نجات‌بخشان سه‌گانه، فرزندان زردشت یعنی اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس نیز در سه فصل پایانی کتاب آمده است. روش نویسنده آن است که در آغاز هر فصل فهرستی از مطالب آن فصل را بازگو می‌کند و سپس به شرح مطلب می‌پردازد. مطالب کتاب افسانه‌ای نسنجیده و بی‌ارزش نیست، بلکه مجموعه‌ای است گیرا و شاعرانه که در آنها حقایق اسطوره‌ای به زیبایی بازگو شده و جذبه و کشش ادبی آن هنوز هم از پس قرنها آشکار است. رنگ نثر اوستایی و آهنگ کلام دین را از ورای جمله‌ها و واژه‌های آن به خوبی می‌توان دریافت.[1]

نسخه‌های یاد شده در این پژوهش:

در این دفتر از سه نسخه دینکرد با مشخصات زیر استفاده شده و واژه‌های با یکدیگر سنجیده شده و به اختلاف نسخه‌ها در بخش یادداشتهای آوانویسی اشاره شده است:

۱. دستنویس عکسی B «کاما اورنیتال انستیتو» که درسدن آن را در سال ۱۹۶۶ در ویسبادن به صورت عکسی چاپ کرده است (با کوتاه‌نوشت D).[2]

۲. نسخه تصحیح شدهٔ سنجانا که بخش دوم جلد سیزدهم و همهٔ جلد چهاردهم مجموعه دینکرد او را در بر می‌گیرد. سنجانا متن را آوانویسی نیز کرده و ترجمه‌ای به انگلیسی و

---

۱ ـ برخی از بخشهای این متن آهنگ شعری دارد و آن را در ردیف اشعار فارسی‌میانه به شمار آورده‌اند. (← میرزا، ۱۹۸۵).

۲ – نسخه درسدن از صفحه 363 [=469] آغاز و به صفحهٔ 305 [526] پایان می‌پذیرد. در این میان از اواسط بند ۵۴ فصل سوم تا آغاز فصل پنجم یعنی هشت صفحه افتادگی دارد.

گجراتی نیز از آن آورده است (با کوتاه‌نوشت S).

۳. نسخه چاپ شدهٔ مدن که از صفحهٔ ۵۹۱ جلد دوم آغاز، و در صفحهٔ ۶۷۶ پایان می‌پذیرد (با کوتاه‌نوشت M).

۴. علاوه بر این سه نسخه که همه متن را در بردارد، نیبرگ در راهنمای زبان پهلوی، جلد اوّل نیز آن بخش از متن را که به زندگی زردشت اختصاص داشته است تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است که از این متن نیز در جای خود استفاده شده است. (با کوتاه‌نوشت N).[1]
صفحه متنهای یاد شده در کناره صفحه‌های آوانویسی آمده است.

شماره‌گذاری بندها بر اساس شماره‌گذاری سنجانا است و با متن آوانویسی شده موله در همه‌جا هماهنگ نیست.[2]

ترجمه‌های انجام شده:

کهن‌ترین ترجمه انجام شده از کتاب ترجمه انگلیسی وست است که نخستین گام جدّی است که برای دریافت این متن دشوار برداشته شده است و هنوز هم پاره‌ای از دریافتهای اوست ارزش علمی خود را دارد، ترجمه دیگری به انگلیسی و نیز گجراتی از سنجانا در پایان جلد سیزدهم و چهاردهم آمده که آن هم گرچه امروزه چنانکه باید معتبر نیست امّا زیرنویس‌های سودمندی دارد که جای جای، قابل استناد است.

آوانوشت و ترجمه فرانسوی همراه با یادداشتها از موله در کتاب: «اسطوره زردشت بنابر متنهای پهلوی» به دست داده شده است که دریافتهای دقیق و درست فراوان دارد و در این ترجمه نیز بسیار سودمند افتاده است. به زبان فارسی ترجمه کاملی از متن در دست نیست مؤلفانِ کتابِ «اسطوره زندگی زردشت» بخش‌هایی از کتاب را که به زندگی زردشت ارتباط داشته است به فارسی برگردانیده‌اند و نیز بخش‌های پراکنده‌ای از آن در کتاب «پژوهشی در

---

۱ – از آغاز فصل دوم تا آغاز فصل پنجم و در این میان بندهایی از فصل چهارم را نیاورده که در جای خود به آنها اشاره شده است.

۲ – برای مشخصات کتابها ← کتاب‌نامه.

اساطیر ایران» (از مهرداد بهار) «نجات بخشی در ادیان»، ترجمهٔ «گزیده‌های زادسپرم» (هر دو از نگارنده) به مناسبت ترجمه شده است که این همه نگارنده را سودمند افتاده و از آنها بهره‌ها برده و زحمات همگی را ارج می‌گذارد و سپاس می‌گوید. آوانویسی متن به طور کلی بر روش مکّنزی در کتاب «فرهنگ کوچک پهلوی» او مبتنی است.

نگارنده چنین می‌پندارد که نام ترجمه گذاشتن بر متنهایی که از زبان پهلوی به فارسی نوشته می‌شوند، دقیق و درست نیست زیرا زبان فارسی ادامه زبان پهلوی است و زبان دیگری نیست که بتوان صورتهای فارسی نو را ترجمهٔ آن به شمار آورد تنها تفاوت خطی، میان این دو زبان جدایی افکنده و گمان عموم بر آن است که زبانی دیگر است و از این‌رو بر بازنویسیهایی که از متنهای پهلوی انجام شده است، غالباً نام ترجمه نهاده‌اند؛ متن فارسی ارائه شده را ترجمه نمی‌بیند بلکه آن را تحریری به فارسی نو می‌پندارد و بر همین اساس به آن عنوان «نگارش فارسی» داده است. بخش سوم کتاب متن پهلوی آن است و حاصل، تصحیحی است که نگارنده از متن ارائه کرده است. بخش چهارم آن واژه‌نامه پهلوی – فارسیِ نو است و ویژگیهای آن در آغاز واژه‌نامه یاد شده است.

محمدتقی راشد محصّل، شهریورماه ۱۳۸۲

**با سپاس از:**

جناب آقای زعفرانچی و جناب آقای رحمت‌پور مدیران انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و فرد فرد همکاران ایشان که آماده‌سازی کتاب برای چاپ، و پی‌گیری کار تا مرحلهٔ انتشار بی‌مساعدت آنان امکان نداشت. و با تشکر ویژه از جناب آقای مبارکه که صفحه‌آرایی، تایپ کامپیوتری و طرح‌ریزی حروف پهلوی نتیجهٔ زحمات ایشان است.

شهریور ۱۳۸۸، محمدتقی راشد محصّل



## آوانویسی و یادداشتهای آن

## الف ـ آوانویسی

**0**

M:591 D: 363 [469] S: V.13 p.1

*šnāyišn dādār ohrmazd pad-iz spurr-āfrīgānīh wisp-āgāhīh pēsīd dēn <ī> māzdēsn andar gēhān*

**1** haftom abar abdīh ī dēn <ī> māzdēsn[١] mahist āštag spitāmān zarduxšt, ān čē ōy warzāwnad pad ohrmazd āštagīh u-š dēn pad gōwišn ī ohrmazd būd-andar wištāspšāh kišwarīgān wābarīgānīhistan[٢], az nigēz ī weh dēn.

**2** be pēš az ān čē weh-dēn čihr ud dahišn <ud> rawāgīh u-š padīriftār ī fradom pad mēnōg ud gētīg ud az ān pas waxšwarān ud[٣] frēstagān ud[۴] āwarēnīdārān ī andar zamānag tā yašt frawahr zarduxšt u-šān nihang-ē az gōwišn ud warz kē padiš andar mardōm pad waxšwarīh wābarīhist hēnd, nibišt čimīg.

**3** hād az dēn ī māzdēsn[۵] nigēz ī weh dēn čihr ohrmazd xēm u-š dahišn[۶] pad ham wiyāftīh[۷] ī fradom dām wahman amahraspand[۸];ud ruwāgīh fradom mēnōgīhā andar amahraspandān abārīg yazadān mēnōgān yazadān; ud gētīgīhā: andar gyaōmart ī fradom mard pad hangirdīg bowandag padīriftārīh ī az dādār ohrmazd.

**4** ud niyāzag wizārdārīh[۹] ī andar xwēš zamānag pad menīdārīh ud padiš wānīdārīh ī druȷ̌ ī ān zamānag ud petyārag, u-š az dādār hammōg-menišn hamāg ān ī ohrmazd dēn, gōwišn fradom.

**5** M:592 az weh-dēn paydāgīh| ī abar bawišn dahišnīh ī spās ī ōy ī bawēnīdār ud dādār spenāg-mēnōg. abar mardōm fradom niyāzag ēn kū: nēk amā![۱۰] ohrmazd

S:3 dahišn hēm.| ud ān ī abdom abar bōxtagīh čār ī mardōm pahlom ēn kū gaiiąn kunišn pahlom: nūn ka-š wēmārēnīd axwān ī mardōm, nūn ka ēbgat ō dāmān mad.

**6** mardōmān ī az paywand ī[۱۱] gayōmart čiš-ē ēn weh ka kār ud kirbag kunēnd u-š kunišn ān ī xwēš hamēstār druȷ̌ wānīdan. handāzag-dahišnīg ō paywandīg, kū-tān har ēk frēzbānīg ast xwēš hamēstār druȷ̌ wānīdan, ān ī padiš bawēd. a-petyāragīh ud

abēzagīh ī dām az ēbgat; ud ast ān kār kē dādār[۱۲] dahišn awiš būd.

**7** ud ēn-iz az weh-dēn paydāg kū: «pad ān ī gōwišnīh aršūxt gayōmart ō ān ī amahraspandān huaxwīh mad» kū garodmānīg.

**8** ud pas az garōmart andar zamānag[۱۳] zamānag ī tā yašt frawahr spitāmān zarduxšt hamē bahr aziš, čand dānišn ī āgāhīh ud kunišn bōzišn ī mardōm ī ān āwām kē padiš ō paydāgīh mad,[۱۴] abāyišnīg būd; čē

D: 361 [471] pad hampursagīh ī ō dādār ud čē| ā-š[۱۵] abar burdārīh ī abartarīg pad dādār framān az[۱۶] yazadān. andar weh-dēn paydāg nām parwastag[۱۷] waxšwar ud padīriftār,[۱۸] rāyēnīdār ōšmurdag.

**9** čiyōn widard gayōmart dudīgar az gētīgān, ō mašē ud mašyānē ī gayōmart fradom zahag. pad gōwišn ī ohrmazd paydāg kū guft ō awēšān, ka-š dād būd

M:593 hēnd,| kū: «mardīd dād[۱۹] hēd pid ī pid ī harwisp ī axw ī astōmand[۲۰] ud ēdōn ašmā mard ma dēwān yazēd čē-m bowandag-menišnīh dārišn ō ašmā pahlom frāz dād; kū kār ud dādestān bowandag-menišnīhā be

S:5 nigerēd».|

**10** u-šān stāyīd dādārīh ī ohrmazd ud abar raft hēnd pad xwēškārīh, u-šān kard kām ī dādār. pargānēnīd

was kār ī gēhān sūd. warzīd xwēdōdah pad zāyišn paywandišn ud purr-rawišnīh ī andar gēhān-dahišnān ī mardōm kirbagān pahlom.

**11** nimūd dādār ō awēšān jōrdā-kārišnīh. čiyōn pad gōwišnīh ī[۲۱] orhmazd paydāg kū: «ēd tō mašē[۲۲] ī gāw u-t ēd jōrdā u-t awēšān abzār ī abārīg ud[۲۳] az nūn frāz tō weh dānē!».

**12** ēn-iz az weh-dēn paydāg, kū-š guft ohrmazd ō hadiš,[۲۴] pad ahlāyīh[۲۵] abar arzānīg ēk az yazadān, kū: «hadiš ī pad ahlāyīh[۲۵] abar arzānīg abar rawē[۲۶] ō mašē ud mašyānag ud zahag-iš[۲۷] ān ī ōy[۲۸] jōrdā nān az mašē ud mašyānag[۲۹] ān ī awēšān āfrīnēnē[۳۰]

S:6 kū ul az ašmā ēd jordā[۳۱] rasēd[۳۲] čiyōn az| ohrmazd ud amahraspandān be ō ašmā mad. az ašmā be ō paywandān ī ašmā jōrdā rasād pad a-petyārgārīh ī az dēwān. srāyišn ahunawār dō pad abāz ēstišnīh ī dēw ud druz.

**13** ud raft hadiš pad ahlāyīh abar arzānīg ō mašē ud mašyānag[۳۳] u-š zast ān ī ōy jōrdā[۳۴] nān az mašē ud

M:594 mašyānag[۳۵] u-šān dād aziš.[۳۶] awēšān āfrīnēnīd kū ul| az ašmā ēd jōrdā rasād čiyōn az [amahraspandān čiyōn] ohrmazd ud amahraspandān be ō ašmā mad.[۳۷] az ašmā be ō paywandān[۳۸] ī ašmā rasād pad

a-petyārgārīh ī az dēwān.

u-š srūd ahunawar dō pad abāz ēstišnīh ī dēw ud

D:{360 [472]} druz|

**14** ud az yazdān nigēzišn mad hēnd mašē ud mašyānag ō-z wistarag-kardārīh ud šubānīh ud āhengarīh ud drugarīh ī hammis[۳۹] warzīgarīh[۳۹], wāstaryōšīh[۴۰]

S:7 pēšīgān ud| kirrōg-išān fradomīh. ud raft az awēšān pad paywand handāzag-dahišnīg ud gēhān[۴۱]-wistarišnīg ō «pēšagān andar pēšagān» purrīh.

**15** ud pas az ān waxš-abar-barišnīg mad ō sāmag ī awēšān pus ud hampaywandān[۴۲] abar niyāg-iz. ī ō kišwar kišwar ud kustag kustag[۴۳] ī gēhān ān dranāy kē dādār ō ān kišwar ud kustag wizīd u-š rawišn ud wistarišn purrīh būd ī mardōm pad kišwar kišwar,[۴۴] kustag kustag.

**16** ud pad any hangām mad ō vaēgered ud[۴۵] hōšang ī pēšdād abar winārdan ī andar gēhān dād ī dehigānīh, gēhān-warzīdārīh ud dahibedīh[۴۶], gēhān pānagīh.

**17** u-šān pad ham-hāgīh ud dēn dādī<h>ud ham-nērōgīh winārd dahibedīh,[۴۷] warzīdārīh ī gēhān pad rawāgīh ud winārišn-paywandišnīh ī ohrmazd dāmān[۴۸] dēn dād ī ohrmazd.

**18** S:8 | u-š zad hōšang[۴۹] pad ān xwarrah[۵۰] dō srišwadag ān

ī mazan dēw haft ham-wišūdag[۵۱] ī xešm.

**19** az ān pas mad ō tahmurep[۵۲] ī zēnāwand. u-š wānīd
M:595 pad ān xwarrah dēw ud mardōm ī| wadag, jādūg[۵۳]
parīg u-š abāz abgand uzdēs-paristagīh ud
rawāgēnēd[۵۴] andar dāmān niyāyišn,[۵۵] paristišn ī
dādār. u-š burd ganāg-mēnōg, frāz wašt ō asp kirb,
sīh zamestān.

**20** ud mad andar any zamānag[۵۶] pad ān ī ohrmazd
hampursagīh ō ǰamšēd ī wiwanghānān u-š az čahār
pēšag ī dēn ī[۵۷] ast: «āsrōnīh ud artēštārīh ud
wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh» padīrīft čahār pēšag ī ast:
«āsrōnīh ud artēštārīh ud wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh»
ud padiš frāxēnīd. ud wālēnīd ud waxšēnīd gēhān ud
S:9 winārd pad| paymān ī ōz dām a-marg ud a-zarmān
ud a-sōyišn <ud> a-pōyišn ud frāx ud pourušēdā.

**21** ud andar weh-dēn pad gōwišn ī dādār ohrmazd ō
ǰam paydāg kū: «ēg ān ī man gēhān frāyēn, kū
marag wēš be kun! ud ēg ān ī man gēhān wālēn, kū
frabīhtar[۵۸] be kun!, ud ēg az man padīr[۵۹] gēhān
D:{359 [473]} srāyišn ud parwarišn ud sālārīh ud abar|
nigāhdārīh[۶۰]. ēdōn be kun[۶۱], <kū>[۶۲] kas abar ōy ī
did rēš ud ziyān kardan nē tuwān bawād.

**22** u-š padīrift ud kard ǰam čiyōn-iš framūd ohrmazd.

**23** u-š pad ham xwarrah frāxēnīd zamīg se srišwadag az ān meh čiyōn pēš az ān būd. u-š kard pad ān ī ōy xwadāyīh a-marg pah ud wīr ud any dahišn[۶۳] āb, urwar ud xwarišn ud xwārišn anabesīhišn[۶۴].

**24** S:10 ud ēn-iz az weh-dēn paydāg kū-š kard gēhān| pad xwašīh čiyōn garōdmān u-š az dādār <ī> M:596 wisp-framān[۶۵] abar pād ī dām az| abesīhišn pad malkūsān[۶۶] zamestān, kard ǰam-kard war ud any-iz was abdīh az weh-dēn paydāg.

**25** ud mad andar any āwām az dādār framān ō frēdōn ī asfīgānān ka būd andar burdār uruspar az wāstaryōšīh bahr ī dēn pēšag pad baxšišn ī[۶۷] az ān ī ǰam xwarrah [ud] padiš pērōzgarīhēd. ud frēdōn pad ān pērōzgarīhēd pašox-guftār būd dahāg[۶۸] az burdār uruspar u-š dardēnīd ud stardēnīd ān waz ōz [ud][۶۹] druz.

**26** mad ō nō sālag frāz raft abar ān ī ōy zanišn u-š pad ān pērōzgarīh wānīd dahāg bōxt ud āsānēnīd az-iš dāmān. wānīd māzandarān mādayān. spōxt ān ī awēšān wizend ud ziyān [ud][۷۰] az kišwar ī xwanirah. S:11 baxt[۷۱] xwanirah| kišwar pusarān se.

**27** u-š az wāstaryōšīh ī dēn sidīgar pēšag nihuft[۷۲] seǰ ud[۷۳] ēnīgīh spōzīdān[۷۴] biziškīh. ud nimūd ō

mardōmān any-iz was kard abd ud gēhān sūd-kārīh.

**28** ud mad andar frēdōn zīndagīh ō ērej ī frēdōnān ham[۷۵] waxš az dādār abar-barišnīh ud padiš pargand ud warzīd ērīh dād, dōšīd ān ī pahlom yān <ī> pad xwāyišn ī az pid ī frēdōn u-š mad az dādār ān yān pad āfrīn ī frēdōn.

**29** ud mad andar mād ō nab[۷۶] ī frēdōn ērej nāf raft abāg nēryōsang[۷۷] yazad ō manušxwarnar[۷۸] u-š purr-rawišnīh būd ī ērejān tōhamg.

**30** D:{358 [474]} ud mad ō manušcihr[۷۹] ērān-dahibed u-š padiš| kard M:597 was abd-kard kār ud wānīd salm ud tōz| pad ān ī S:12 ērej kēn| passox-guftār būd friyānān[۸۰] anēr deh ud winārd xwadāyīh ī ērān frāxēnīd ud ābādēnīd ērān-šahr, pērōzēnīd er-deh abar anērān.

**31** pad any zamānag mad ō ōzō ī tōmāspān ī manušcihr[۸۱] ī ērān dahibed nāf[۸۲] pad ān xwaš ud xwarrah hamist zāyišn. mad ō burāygārīh ud mard-paymānīgīh andar aburnāyīh. pad warzkārīh wišād ō ērān dehān wārān mād abar raft ō zad<an> anērān. spōxtan[۸۳], bēwārēnīdan ī az ērān-šahr. u-š zad ērān-šahr hanāsēnīdār dahīg ǰādūg kē dō[۸۴] ī ōy ham-hunušagān. bīmēnīd frangrāsyāg ī tūr ud waxšēnīd[۸۵], ābādēnīd ērān-šahr ud abzūd[an][۸۶]

andar ērān-šahr was rōdān[۸۷] ud rōstāgān.

**32** S:13 pad any zamānag mad ō sāmān ī karešāsp az| artēštārīh bahr ī dudīgar dēn pēšag. pad baxšišn ī az ān ī ǰam xwarrah u-š padiš zad gaz ī sruwar[۸۸] ī asp-ōbār[۸۹], mard-ōbār ud gandarw ī zarr[۹۰]-pāšnān dēw; any-iz was dēw dahišn petyār[۹۱] ud dām murnǰēnīdār druz.

**33** pad any zamānag mad ō kaykawād ī kayān niyāg, padiš winārd ērān xwadāyīh; abar xwēš paywast xwadāyīh pad kayān tōhmag was kard padiš warzāwand dāmān sūdgār[۹۲].

**34** ud mad ō pādhusraw ī ērēfšwa[۹۳] ī tāz ī tāzīgān šāh pad ašawahišt amahraspand āštagīh u-š pazdēnīd[an][۹۴] padiš az xwēš ram āz[۹۵] dēw abāg ham-awādag pad murnǰēnīdan ī ān ī ōy ram ō ān ram[۹۶] dwārist ēstād

M:598 pad ulīh franāmišnīh ī bahr| ī ō rad ī buland az

S:14 ašawahišt amahraspand nimāyišn čiyōn ān bahr|[۹۷] māhīg kirb pad rōd nibastan[۹۸] ud ō yazišn[۹۹] ī zarduxšt mad paydāg.

**35** pad any zamānag mad ō kayāraš[۱۰۰] brādarān, kawād

D:{357 [475]} nāf[۱۰۱] būd bēnd; padiš harwisp| arwand ud tagīg pahrēzōmand ud škeft-kardārīh[۱۰۲]; ud az awēšān ān ī meh brād, kāyōs, abar grift xwādāyīh ī haft kišwar;

būd was warzān ud purr-xwarrah[۱۰۳].

**36** ud ham zamānag mad ō ōšnar ī purr-zīr būd ī az ān ī ǰam xwarrah ka būd andar mādar aškamb. u-š hammōxt pad gōwišn ī az mādar aškam was abdīh ō mād u-š pad zāyišn zad ganāg-mēnōg pad passox-guftārīh ī frašnān ī mar fračya (frāzīh?) ī dēwēsn.

**37** ud mad ō framādārīh ī kāyōs būd pad ān ī ōy xwadāyīh ī haft-kišwar rāyēnīdār u-š axwbed. hammōxt

S:15 wimand| -gōwišnīh any-iz was mardōm-sūd frahang ud ēraxtōmand[۱۰۴] anēr pad passox-guftārīh handarzēnīd ēr deh pad ān ī hu-frhixttom handarz.

**38** ud mad ō kaysyāwaxš[۱۰۵] ī bāmīg padiš dēsīd kang-diz <ī> abd-kard [pad] andar dārišnīh,[۱۰۶] ud pānagīh[۱۰۷], was warz xwarrah ud rāz ī dēn ī aziš, wirāyišn ī āwām ud abāz-ārāstārīh ī ērān-xwadāyīh[۱۰۷], abāz-paywandišnīh ī amāwandīh[۱۰۷], pērōzgarīh ō ān ī ohrmazd dēn paydāg.

**39** mad ō kayhusrō[۱۰۸] ī syāwaxšān padiš wānīd ud zad frangrāsyāg <ī>[۱۰۹] tūr ī ǰādūg, u-š ham-wišūdag

M:599 wēkēragān keresawzd|[۱۱۰] ud any was gēhān-murnǰēnīdār wattar[۱۱۱] ud āyōxt ō ān uzdēszār[۱۱۲] ī abar bār ī war čēčast[۱۱۳] zad, škast ān ī škeft

druzīh.

**40** abāyišnīgīh ī pad frašagird abzārīh rāy pad nam-iz ī

S:16 az ān| waxš ēwarzīd ō rāzīg gyāg kū padiš a-marg-dāštār[۱۱۴] tan tā frašagird pad dādār kām.

**41** ud mad az ā pas ō[۱۱۵] spitāmān zarduxšt ō dādār ohrmazd hampursagīh; u-š padīrift az wisp-āgāh dādār ohrmazd āfrīnēd azišgāh[۱۱۶] hangirdīg ud ōšmurdīg-iz āsrōnīh ud artēštārīh ud wāstaryōšīh ud hutuxšīh, dāništn kunišn āgāhīh hāmbār ī dēn <ī> māzdēsn[۱۱۷]

D:{356 [476]} āwurd pad dādār framān ō kaywištāsp šāh| rōšnēnīd pad ān ī meh rōšnīh andar ōy abartom yazdān dahibed kišwar frazānagān. rawāgēnīd andar kišwar ī haft pad hu-saxwanišnīh ī az dām paywandišn ī ō frašagird.

**42** ud padiš kardārīh ī ōy ī pusarān ōšīdar, ōšīdarmāh ud sōšāns[۱۱۸] frašagird andar axwān ī dāmān ī ohrmazd a-marg| nihangīhātar[۱۱۹] aziš warz[۱۲۰] xwarrah abdīh nihang-ē[۱۲۱] azēr nībištan[۱۲۲] windīd ēstēd.

**43** ud any-iz būd hēnd pēš az zarduxšt waxšwar ī andar dēn <ī> māzdēsn[۱۲۳] a-guft-nām čē paydāg kū gāhīhā az mēnōgān and-ē ō ōy ī pēšōbāytar ōh mad. mardōm pad xwāyišn, pursišn ī ān čiš ēdōn griftār būd hēnd čiyōn nūn pad xwāyišn, pursišn ī dēn. ān

zamānag ōh abāyistan nūn nē[۱۲۴] abāyēd; čē har

M:600 mardōm pad dēn āgāh kard ēstēd| [ud].

# I

*niyāyišn zarduxšt ī spitāmān*

*ahlaw frawahr*

**0** nūn nibēsīdhēd abar warz ud xwārrah ud abdīh ī dēn ī māzdēsn[1] waxšwar, dahišnān pahlom, yašt frawahr, spitāmān zarduxšt ān ī andar gēhān paydāgīhist ud paydāgīhist[2] ēdar dar dah pad āgāhīh ī az abestāg[3], wābarīgān[3] dēn ī ohrmazd:

**1** u-š ān ī pēš az zāyišn ī ēdar ō xwarrahōmand[4] az
S:18 mād|

**2** u-š ān ī az zāyišn ī ōy ī warzāwand frāz[5] madan[6] ī-š ō ohrmazd hampursagīh.

**3** u-š ān ī hampursagīh frāz tā wābarīgānīh[7] ī-š abar waxšwarīh andar gēhān[8], padīriftan[9] burzāwand kaywištāsp dēn.

**4** u-š ān ī az ān frāz tā wihēz ī ōy abēzag ruwān ō

ān ī pahlom axwān.

**5** D:{356 [476] u-š ān ī pas, pas-iz| az ān andar xwadāyīh ī rāmšāh[۱۰] kaywištāsp.

**6** u-š ān ī az ān pas tā hanǰābišn ī ērān xwadāyīh.

**7** D:{355 [477] u-š[۱۱] ān ī pas-iz| az ān tā hazangrōzem ī zarduxštān[۱۲] sar[۱۳], rasišn ī ōšīdar| .

S:19

**8** u-š ān ī pas-iz az ān tā hazangrōzem ī ōšīdarān[۱۴], rasišn ī ōšīdarmāh.

**9** u-š ān ī pas-iz az ān tā hazangrōzem ī ōšīdarmāhān sar ud rasišn ī [rasišn i[۱۵]] sōšāns.

**10** u-š ān[۱۶] ī az rasišn ī sūdōmand[۱۷] pērōzgar abd frašagird[۱۸], tan ī pasēn, ǰud ǰud nihang[۱۹]-ē ī aziš.

# II

**0** *abar abdīh ī paydāgīhist pēš*[1] *az zāyišn ī ōy zādān farroxtom az mād*

**1-3** ēk ē ī paydāg kū: dādār ān ī zarduxšt xwarrah tar M:601 mādišt| ālag[2] ō zarduxšt widārd. ka framān būd az ohrmazd, ān xwarrah az mēnōg ō gētīg ud ān ī zaduxšt mādišt madan, paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān. čiyōn dēn gōwēd kū: «ēg ka ohrmazd ān ī zarduxšt dahišn frāz brēhēnīd būd, xwarrah ēg pēš nēmag ī ohrmazd dahišn ī zarduxšt [abar grād abar ō ān[3] māh ud az ān[3] māh][4] abar grād *abar ō ān ī anagr-rōšnīh ud az ān ī anagr-rōšnīh abar grād abar S:21 ō ān ī xwaršēd| az ān ī xwaršēd abar grād abar ō[5] ān ī māh;[6] az ān[7] māh abar grād abar ō awēšān star*[8]; az awēšān star abar grād abar ō ātaxš ī pad N:37 xānag[9] zōiš| az ān ātaxš abar grād abar ō ān ī frāhīmruuāną, zōiš zan. ka ān kanīg ul zād kē būd

zarduxšt burdār.

**4-5** az ōy rōšnīh ō hamgrād andarag zamīg, andarag asmān ēg rāgīg[۱۰] frašn paydāgēnīd kū-šān guft ēstēd kū[۱۱]: «andar wīs ī frahixt ruwānān[۱۲] zōiš pad xwad-sōzišnīh ātaxš sōzēd», kū-š hēmag pad kār nē abāyēd. ēg ō ōy kēd abar raft hēnd awēšān ōy-iz

D:354 [478] rāy čēhēnīd kū-šān| guft kū: «purr xwarrahīh ī axw ī astōmand ā-š[۱۳] az tan xwarrah» kū hamāg xwēškārīh az im be rawāgīh bawēd.

**6** S:22 | ud paydāg kū dēwān zanišn ī-šān az ān xwarrah rāy pad kanīg petyārgārīh ō ān deh se hēn abar burd: zamestān, wisp sej[۱۴] ud dušmenān[۱۵] ī stahmag. u-šān

M:602 pad ān| ī dehīgān menišn abagand kū ēd wizend az jādūgīh ī ēd kanīg ō deh mad; tā dehīgān kanīg pad jādūgīh hambasānēnīd[۱۶] ud abar bērōn kardan ī[۱۷] az ān deh ō zāyēnīdārān škeft pahikārīd.

**7-8** ud ān kanīg pid andar was čim ī abar abē-dād[۱۸] guftan ī jādūgīh abar ān kanīg ō dehīgān ēn-iz guft kū: «ka ēd kanīg andar ān ī man ul zād ōy harwisp waxš ān ī ātaxš paydāg rōšnīh az pas frāz kard, kū-š az hamāg abar rōšnīh be āward[۱۹]. pad ān ī tārīg šab ka ēn kanīg andar ān ī andarōntar kadag kū-š ātaxš andar nēst, nišīnēd pad srāy[۲۰] ī ātaxš burz

S:23 waxšēnēnd ānōh kū ka ēn| kanīg nišīnēd rōšntar kū ānōh kū ātaxš burz waxšēnēd; az rōšnīh ī az im tan be tābēd[۲۱]. nē ān ī ēdōn xwarrahōmand[۲۲] ǰādūg būd»

**9** ud ēg-iz az ān ī dēwān sārēnišn [ud] kawīg ud karb ī dehīg hunsand nē būd hēnd. pid ō kanīg raftan[۲۳] ī ō pitaritarasp, pid ī dūdag ī andar spitāmān deh ī N:38 abar arāg rōstāg framūd ud kanīg ān ī pid| framān padīrift.

**10** ān āšōb ī[۲۴] dēwān duš-farragīhā pad uzdehīgēnīdan ī ān kanīg kard, yazadān-warzāwandīhā ō madan ī ān kanīg pad zanīh ō pōrušasp, ī zarduxšt pid, wahānagēnīd[۲۵] pad frēstīdan[۲۶] ī pid kanīg[۲۷] ō mān ī pitaritarasp ī pōrušasp pid.

**11** ēk ēd ī paydāg kū ka ān kanīg pad raftan[۲۸] ī ō ān M:603, S:24 dūdag abar bālist gyāg ī| andar spitāmān deh| ēstād, u-š nigerīd ud paydāgīhist wuzurg abdīh ō ān D:353 [479] kanīg čiyōn| dēn gōwēd had: awēšān[۲۹] ō ōy wāng[۳۰] be burd: «az awēšān[۳۱] ō ān wīs raw kē[۳۲] awēšān[۳۳] had drāztar[۳۴] pad bālāy ud frāxtar pad pahnāy kē andar ān ān[۳۵] ī zīndag[۳۶] gōspand frahist ō ham rawēnēd[۳۷] ō ayārīh ī tō ān wīs bay tāšīd ī xwābar».

**12** ēg ān čarādīg[۳۸] ēstād u-š bē-z nigerīd kū: «ōšmurišn

ud man[۳۹] ēd gōwišn-barišnīh sahēd kū-m kunišn ēdōn ō man pid-iz be framūd».

**13** ēg ān čarādīg[۴۰] frāz dast šust ud[۴۱] az awēšān[۴۲] ō ān wīs abar raft kē būd pitaritarasp deh[۴۳] ud mad ān xwarrah ō pōrušasp ī pitaritarasp pus.

**14** ēk ēd ī paydāg kū dādār ohrmazd[۴۴] ān ī zarduxšt frawahr tar hōm ō pidarān ī zarduxšt widārd pad

S:25 abd| warzkardīg.

**15** ud any-iz[۴۵] dēn gōwēd kū ka ān ī sidīgar hazangrōzem brīn būd pad se hazār sāl ī mēnōg hastišn[۴۶]: anēbgadīg sar pas az dām pad mēnōg hastišn pēš az druj abar rasišnīh ēg amahraspandān zarduxšt ō ham tāšīd, frawahr awēšān andarag nišāst dahānōmand, uzwānōmand[۴۷] ud frāz-guftār ud gird-waγdagān[۴۸].

**16** ēg zarduxšt se hazangrōzam ā-šān pad ān ī čašm-nigerišn[۴۹] mar paydāg sahist pad ham-kirbīh[۵۰] ī

N:39 amahraspandān kū ēdōn būd čiyōn amahraspand-ē.|

**17**
M:604 ud ka ān ī sidīgar hazangrōzem brīn būd, pas az| zarduxšt ō ham-tāšišnīh ud pēš az zarduxšt frōd-barišnīh[۵۱] ō gētīg pad se-hazār sāl gētīg[۵۲]-hastišnīh ēbgadīg[۵۲] sar ēg ohrmazd ō wahman pahikārīd ud[۵۳] ašwahišt kū: «tān ān ī ōy mād

S:26 abar wēn| kū zarduxšt be dahēm?».

**18** ud ašwahišt passox guft kū: «tō ān-iz āgāh hē abzōnīg! abar kū[۵۴] zarduxšt be dahēm tō amā-z dād| hēm[۵۵]. ohrmazd tō dānē kē ān-ē amahraspand hēm. tō paydāgēn gyāg čē-š paydāgīh abzōnīg mēnōg, ohrmazd tō dānē».

D:352 [480]

**19** ud ēg ohrmazd pahikārīd ō wahman, [wahišt i][۵۶] ardwahišt ud[۵۷] šahrēwar, spandarmad hordād ud[۵۸] amurdād «ān[۵۹] man nē zarduxšt frōd-barišnīh sahist[۶۰] čē[۶۱] ō astōmandān gēhān dahānōmand, uzwānōmand[۶۲] ud frāz-guftār.

**20-21** agar zarduxšt frōd barēm abar ō astōmandān[۶۳] gēhān dahānōmand, uzwānōmand ud[۶۴] frāz-guftār ud gird-waɣdagān[۶۵] ēd paydāg[۶۶] tōhmag ōy ī man mard ī ahlaw rāy awēšān gōwēnd. ān[۶۷] amā ō ōy ō ham tāšēm[۶۸]| andar āb, andar zamīg, andar urwar, andar gōspand u-š ānōh be barēm ō ān ī pōrušasp wīs kē ōy zarduxšt har dō ēwēnag hu-tōhmīh gōwēnd; kē-z az amahrspandān nēryōsang[۶۹] ud kē-z az mardōmān ǰam.

S:27

**22** ēg amahraspandān stūnag ō ham tāšīd[۷۰] ī hōm mard bālāy xūb-abar-gōntar[۷۱], kū tarr. u-šān ō ān stūnag ān ī zarduxšt frawahr be burd[۷۲] ud ān ānōh

amahraspandān frāz rawēnīd; az ān ī[۷۳] anagr-rōšnīh

M:605 u-š ānōh be dād pad asnawandgar[۷۴] čē| u-šān pērāmōn paydāg be burd; u-šān pērāmōn dēwār be ēstēnīd be ahrām.

**23** hamēšag hōm dahānōmand[۷۵], kū abayišnīg būd. hamēšag az hōm āb wašt, kū tarr būd[۷۶].

**24** ud ka sē-hazār sāl gētīg-hastišnīh ō ēbgadīg se sad

S:28 ud sīh[۷۷]| sāl abāz būd ēg-išān frāzīh ō ham ārāst

N:40 wahman| ud ašwahišt abar[۷۸] ō axw ī astōmand be wašt hēnd ānōh frāz mad hēnd kū dō murw[۷۹] pad pus-xwāyišnīh nišast hēnd. haft sāl pēš[۸۰] ān gazān ā-šān[۸۱] pus ǰud.

**25** ō ān ī awēšān menišn abar šud hēnd wahman ud ašwahišt ud ān murw[۸۲] ham pursīd hēnd kū: «franāmišn amā u-mān ān hōm xwāyišn.»

**26** D:351 [481] u-šān ēdōn-iš[۸۳] pad frāzīh ō ham ārāst| u-šān ān hōm xwāst. dō arišn kaft[۸۴] hōm[۸۵] az awešān, ān ī any[۸۶] pad har dō padeštān grift. ēk ōy ī any[۸۶]; u-šān ān hōm burd[۸۷]; u-šān ān ānōh be dād pad ān wan abar andar āsnānag?[۸۸] ud abar gaz nihād hēnd, kū šud hēnd.

**27** abar ō ān ī murw[۸۹] pus, ēg franaft ān ī zarduxšt

S:29 frawaš ud az-iz| awēšān gaz pad ān wan abar tā[۹۰]

šāxān. dwārīd ōy frawahr ī zarduxšt ā-š zafar frāz zad be gaz ōbast hēnd be murd hēnd az-iz[۹۱] awēšān andar hankan(?)[۹۲] būd hēnd abar pad šuhr, ud ān srādag-ē ī[۹۳] be abāyist[۹۴]

**28** ud ān hōm andar ān draxt be paywast ud pad bālist ī ān draxt ānōh kū murwān āsnān būd hamēšag tarr, zaryōn waxšīd.

**29** M:606 pas az madan ī ān[۹۵]| zarduxšt burdār ō pōrušasp pad zanīh ēg-išān ēdōn pad frāzīh ō ham ārāst wahman ud[۹۶] ardwahišt. ānōh frāz mad hēnd ō pōrušasp andar gōyōd[۹۷] ī spitāmān u-šān ō ān hōm āward[۹۸] ān ī awēšān menišn bast[۹۹].

**30** ēg frāz raft pōrušasp pad mēnōg-kāmagīh, čiyōn mēnōgān abāyist, ud[۱۰۰] mēnōg-sawišnīh,[۱۰۱] kū mēnōgān hamē sūd[۱۰۲], abar| ō āb ī dāitī[۱۰۳] u-š čē[۱۰۴] ān hōm dīd ka rust ēstād pad ān wan abar andar āsnānag,[۱۰۵] (S:30)

**31** ēg-iš menīd pōrušasp kū: «abar-iz-im[۱۰۶] rawišn u-m ān čiyōn ul ō ān hōm nē handāzēd, ān wan brīnišn čē ǰuttar az ān ohrmazdān[۱۰۷] hōm tarr[۱۰۸] sahē, kū| nēkīh ī čiš az tō[۱۰۹] weh». (N:41)

**32** ēg frāz raft pōrušasp, u-š xwēšān[۱۱۰] wistarag abar šust paywāsīg[۱۱۱] ud ēdar abdīh wuzurg paydāg būd ō

pōrušasp.

**33** abar ēn gōwēd kū: «hamē tā ka pōrušasp xwēšān[۱۱۲] D:350 [482] wistarag abar šust, ēg hōm[۱۱۳] frāz raft| az abartom sriš̌wadag ān tā ō mayān ī[۱۱۴] wan kū kāmag abar barišn pōrušasp.

**34** ēg ō ān abar raft pōrušasp ul šust wistarag u-š ēg S:31 ān harwisp abar drūd[۱۱۵] u-š ēg ān harwisp pad| abāgīh pad abāgēnīd mānāg[۱۱۶] ī ōy čiyōn kē pus ī dōst ī dō-sālag ud[۱۱۷] se-sālag pad tušn-dārišnīh barēnd.[۱۱۸]

**35** u-š sahist ōy az ān urwāhmīh. u-š ōy yazadān[۱۱۹] hōm frāz burd pōrušasp ō nārīg ī meh u-š ēdōn guft kū: «ēdōn tō dugdaw ōy yazadān[۱۱۹] hōm abar nigāh M:607 dārē[۱۲۰] hamē| tā ka ōy yazadān[۱۲۱] hōm kār ud dādestān rasēd».

**36-38** ēk ēd paydāg kū: dādār ān ī zarduxšt tan gōhr tar āb[۱۲۲], urwar ō pidarān tan madan wuzurg abdīh paydāgīhist ō wasān čiyōn dēn gōwēd: «ēg ka ohrmazd ān ī zarduxšt dahišn frāz brēhēnīd būd, gōhr ī tan ēg pēš nēmag ī ohrmazd-dahišn ī zarduxšt abar grād abar ō wād; ud az wād abar ō S:32 abr[۱۲۳]. ēg abr āb frōd burd nōg-nōg| srešk-srešk bowandag ud garmōg. pad ēd šādīh ī gōspandān ud

wīrān[۱۲۴] ān ī and šuhr čand dō gāw[۱۲۵] ī kištār-warzišn. pad ān abar urwar rust hēnd harwisp ī az harwisp srādag. abar pad ān zamān ka ān ī any[۱۲۶] urwar šast[۱۲۷] ud abar-iz hušk ud gōhr ī zarduxšt az ān āb ō ān urwar mad.

**39** ēk ēd paydāg kū: tā gōhr ī zarduxšt be ō pdiarān rasād ēg az ān ī amahraspandān sōbārišn ō awēšān urwar abar rawēnīd. pōrušasp šaš gāw ī spēd ī zard

N:42 gōš»|

**40** ud ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh čiyōn dēn gōwēd kū: awēšān gāwān dō azādag[۱۲۸] hu-pīm be mad; ud[۱۲۹] gōhr ī zarduxšt az urwar ō ān gāw mad; andar gāw pīm gumēxt had.

**41** S:33 D:349 [483] u-š ān gāw abāz rawēnīd pōrušasp| u-š guft pōrušasp ō dugdaw| kū dugdaw! awēšān gāwān dō azādagān[۱۳۰] azādagān pīm be mad[۱۳۱] be awēšān gāw dus! kē ān[۱۳۲] ōy gāw čegām-iz-ē axw ī astōmand rāy xwarrah».

**42** M:608 u-š ul ōstād dugaw u-š| ān dēg stad ī caθruš̌wadag wizīhīd[۱۳۳] u-š az awēšān[۱۳۴] dōsīd[۱۳۵] ān ī-šān abar pīm awiš awēšān[۱۳۶] be dād[۱۳۷] āb[۱۳۸] be abyōxt ud[۱۳۹] gōhr ī zarduxšt andar ān pīm būd.

**43** ēk ēd ī andar kōxšišn ī petyārag abar abaydāgēnīdan ud agārēnīdan ī ān pīm paydāgīhist čiyōn dēn gōwēd

kū: ēg abar pad ān zamān dēwān hanǰamanēnīd[۱۴۰] u-š dawist[۱۴۱] dēwān-dēw kū: «be wany bawēd dēw tar, ul-iz», ān xwarišn dād, kū sāxt,[۱۴۲] be nihād kē tā

S:34 andar ān mard| ō bawēd kē ahlaw zarduxšt kē az ašmā ān padīrēd murnǰēnīdan. hamē tā ka ān ast[۱۴۳] anmardōm kū xwārtar, agār kardan?»

**44** dawist[۱۴۴]-iš čašmag[۱۴۵] ī duš-dānāg kū: «man ān padīrēm murnǰēnīdan». ān duš-dānāg be dwārīd abāg se panǰāh dēwān ī čašmag[۱۴۵] kirbān.

**45** u-š ān wīs ham-iz[۱۴۶] kand, ham-iz[۱۴۶] šahr[۱۴۷]. ham dār škast ud[۱۴۸] ham padixwar. ud ān meh stūn[۱۴۹] afrāz[۱۵۰] škast kē andar ān būd, kū-š padiš abāz kard ēstād.

**46** paydāg kū pas pōrušasp ān hōm az dugdaw abāz xwāst u-š ān kust u-š ō ān gāw pīm, kē tan gōhr ī zarduxšt awiš mad ēstād, gumēxt. ēdar frawahr ī

N:43 zarduxšt u-š tan gōhr āgenēn ō ham mad.|

**47** S:35 ēk ēd paydāg kū: ān hōm ud pīm ka āgenēn| gumēxt ud ō ohrmazd niwēyīd[۱۵۱] ēstād pōrušasp ud[۱۵۲] dugdaw frāz xwārīd, ud ēdar hangirdīgīh[۱۵۳] būd[۱۵۴]

M:609 xwarrah, frawahr ud tan gōhr ī zarduxšt andar| dō pid.

**48** D:348 [484] paydāgīhist| wuzurg abdīh ō awēšān[۱۵۵] har dō. pad ān ī dēn gōwēd kū: ēg har dō ul fradom nibast[۱۵۶]

hēnd *pad pus-xwāyišn<īh>*[۱۵۷] ō awēšān dēwān pad mar-gōwišnīh, wināhkārīh, abar be xrōsīd[۱۵۸] kū: «ēd[۱۵۹] pōrušasp ān ī čiyōn ēn čim kunēd?» pad ān ul petīd hēnd čiyōn mardōm kē šarm.

**49** ud ul dudīgar nibast[۱۶۰] hēnd ud ō awēšān dēwān pad mar-gōwišnīh abar be xrōsīd[۱۶۱] pad ān ul petīd hēnd čiyōn mardōm kē šarm.

**50** ud ul sidīgar nibast[۱۶۲] hēnd ēdōn pad pus-xwāyišnīh ud ō awēšān dēwān pad mar-gōwišnīh abar be xrōsīd.[۱۶۳] pad ān ul petīd hēnd čiyōn mardōm kē šarm.

**51** S:36 ud awēšān| guft ēk abar abāg did: abar ēstād hēnd ō ēn kār, u-šān abar ahrift[۱۶۴], kū-šān pad āguš[۱۶۵] frāz grift, kū: «nē ēdōn čiš a-warzišnīh[۱۶۶] abar ōstēm nē ka ēdar har dō ō ham rasēnd rāy ud nōdar[۱۶۷]»

**52** ēg ān mard ō ham būd kē ahlaw zarduxšt ud ēdar ō ham mad[۱۶۸] tan gōhr, frawahr ud xwarrah ī zarduxšt andar burdār mād.

**53** ēk ēd ī paydāg kū: pas az ham-bawišnīh ī zarduxšt andar burdār mād, dēwān nōg škeft kōšīd pad margēnīdan ī zarduxšt andar mādar aškam. u-šān wīmārēnīd[۱۶۹] pad ān ī tēztom tab[۱۷۰], bēšēnīdār dard. ān ī-š burdār tā-š kāmist bēšāzīh ī xwāyišnīh[۱۷۱] rāy ō

ǰādūg biziškān pursēd[۱۷۲] .

**54** M:610 S:37 ud ēdar paydāgīhist| wuzurg abdīh, čiyōn dēn gōwīd| had ēg-išān[۱۷۳] ō ōy wāng be burd ānōh az abartar nēmag az ohrmazd ud az[۱۷۴] amahraspandān N:44 kū:| «carādīg[۱۷۵] kē šawē ma ō ānōh rawē ēd-rāy-čē[۱۷۶] D:347 [485] čiš awēšān| sēǰ pad ǰādūg biziškīh. bēšāzišnīh frāz dast šōy ān dast ēsm stan ud abar ōy aburnāyag[۱۷۷] rāy gōšt barē[۱۷۸] rōγn ī gāw; ud frāz ōy rāy ātaxš barē[۱۷۸] ud ham ōy rāy pad ātaxš tābē[۱۷۹] ud frāz ōy rāy pad gāh[۱۸۰] pehmē[۱۸۱] ud drust bawē».

**55** ēg-iz ōy čarādīg[۱۸۲] frāz dast šust u-š ēdōn kard čiyōn ašnūd[۱۸۳] ud drust būd.

**56** ēk ēd ī paydāgihist ō wasān ka mānd ēstād ō-š[۱۸۴] zāyišn se rōz. pad ēwēnag ī xwāršed pad ul-S:38 waxšišnīh ī nazdīh[۱۸۵] ka-š fradom frāšm wistarīhēd| pas tan paydāgīhēd[۱۸۶] čiyōn dēn gōwīd had. ēg ka pad ān ī abdom se šab ka zarduxšt andar burdār būd, kū se rōz abāz būd tā pas be zād, ān vīs hamāg rōšn būd ī pōrušasp.

**57** ēg-išān guft pad be tazišnīh spitāmān asp-sālārān ud pah-sālārān kū: «be abāyēd abesīhād[۱۸۷] wīs ī pōrušasp kē ōy pad harwisp sūrāg abar ātaxš[۱۸۸] pad āsībišn[۱۸۹] āsift ēstēd.»

**58** ēg-išān guft pad abāz ō ham tazišnīh kū: nē be abēsist[۱۹۰] wīs ī pōrušasp rāy ōy pad harwisp[۱۹۱] sūrāg abar ātaxš[۱۹۲] pad āsībišn āsift ēstēd; ul ō ān zād ō ān xānag mard ī rāyōmand.

**59-60** M:611 ēd-iz ēk az| abdīh kū[۱۹۳] ka sraw ī zāyišn abdīh ōy mard ī[۱۹۴] wuzurg xwarrah, az gōwišn ī ǰam ud any-iz warzāwand pad waxš abar burdārīh ī[۱۹۵] ī-šān az S:39 yazdān andar| raft ēstād; kū ǰam ō dēwān guft kū: N:45 «ul ēdar zāyēd[۱۹۶] abēzag ahlaw zarduxšt kē| ašma kē dēw hēd[۱۹۷], ā-tān ān ī kard a-xwāyišnīh dahēd» kū, be ačārēnēd ī a-kardārīh-iz ō ašmā dahēd. «axāyišnīh» kū, ašmā xwēš rāy nē tuwān xwāstan[۱۹۸], kas ašmā rāy nē xwāhēd».

**61** paydāg kū sraw ī abar zāyišn ī zarduxšt[۱۹۹] u-š waxšwarīh nē[۲۰۰] ēwāz az warzāwandān ī čiyōn ǰam ud frēdōn ud[۲۰۱] was frazānag mardōm uzwahist.[۲۰۲] be yazadān pad-iz uzwān ī gōspandān srūd ud[۲۰۳] andar gēhān wistard[۲۰۴] kū tā ān-iz gugāy bawād abar-iš waxšwarīh.

**62** D:346 [486] čiyōn ān ī| paydāg kū andar xwadāyīh ī kāyōs[۲۰۵] gāw-ē būd u-š warz-ē az yazadān ō tan mad ēstād; ud hamē ka ērān *ud tūrān āgenēn*[۲۰۶] pad wimand S:40 pahikār būd, ān gāw āward| u-š wimand ī mayān ī

ērān ud[۲۰۷] tūrān rāst nimūd.

**63** ud az ān čiyōn ēr dādestān xwāstan pad tūr pad pahikār[۲۰۸] druǰ būd hēnd. bāstān pad ān wimand-nimūdārīh ī[۲۰۹] gāw tūr[۲۱۰] ēraxt hēnd, u-šān az ērān zanišn mad hēnd[۲۱۱]. az ān be arešk-iz ī-šān abar kāyōs pad-iz xwēšīh, u-š ān abd xīr rāy, tūrān abar zanišn ud tabāhīh ī ān gāw raft hēnd u-šān pad ǰādūgīh ud parīgīh menišn ī kāyōs abar ān gāw wiškaft[۲۱۲]. u-š ō artēštār-iš ī srīt nām būd,[۲۱۳] framūd

M:612 kū ān gāw ōza| dan. ōy mard pad zanišn ī[۲۱۴] ān gāw mad.

**64** ud ēdar paydāgīhist wuzurg[۲۱۵] abdīh az ān gāw čiyōn dēn gōwēd kū: ō ōy gāw pad ān ī meh gōwišn abar guft kū: «ma man abar ōzanē srīt ī haftom ī ēd ramān[۲۱۶] kēn tōzēd kē andar axwān

S:41 ahlāyīh[۲۱۷] kāmagtar| zarduxšt rasēd ud wad kardan ī tō pad dēn be gōwēd u-t pad ruwān dušwārīh ēdōn bawēd čiyōn az ān gyāg paydāg kū čiyōn-iš bawēd ān ī wadag ud[۲۱۸] hāwand[۲۱۹]-iš bawēd margīh.»

**65** paydāg kū ān mard ka-š ēd ōwōn abdīh az gāw

N:46 dīd[۲۲۰] nē ōzanīd; be abāz ō kāyōs šud. čiyōn-iš| dīd, guft.

**66** kāyōs pas-iz škeftag frēftagīh[۲۲۱] ī az dēwān ud[۲۲۲]

ǰādūgān rāy, ō ham mard ān gāw zadan framūd ud[۲۲۳] ān mard did-iz ō ān gāw raft. ka was-iz ān gōwišn burd, gōš abar nē dāšt, ōzad.

**67** gāw-iz ēk-dād rāy paydāg kū-š padīrag zanišn ī az ganāg-mēnōg wāng burd kū: «ka-t| pad amā[۲۲۴] menē. duš-dānāg ganāg-mēnōg kū harwispīn[۲۲۵]| madār hēm pad zanišn». nē amā ēg-iz harwispīn[۲۲۵] madār hē ō zanišn, kū-t ēdōn nē tuwān abesīhēnīdan ī[۲۲۶] abāz nē bawēm; frāz nūn-iz gōwēm kū ān mard pad ān ī abdom wardišn rasēd-zarduxšt ī spitāman-kē tangīh bawēd ō dēwān, dēw ayārān ud druwandān-iz ī dō zangān».

D:345 [487] S:42

**68** ud[۲۲۷] abdīh ī zarduxšt zanišn ī dēwān az ān ī ōy xwarrah ud āgāhīh[۲۲۸] ī-š pēš-iz az zāyišn ō gēhān mad| ēstād rāy, ka frāsyāb ī ǰādūg dēw-kāmīhā[۲۲۹] pad xwāstan ī ān ī ōy xwarrah škeft ranǰīhist. čiyōn dēn gōwēd kū: ēg be padīd frāsyā[۲۳۰] <ī> tūr ī was warzāwand, spītāmān[۲۳۱] zarduxšt! ō zrēh ī frāxkard. frādom, dudīgar ud sidīgar ǰār. u-š[۲۳۲] ān xwarrah be ayāftan xwāst kē-šān[۲۳۳] ērān-dēhān[۲۳۴] zādan, a-zādān-iz, kē-z ahlaw[۲۳۵] nē ō ān dast be ayāft.[۲۳۶]|

M:613 S:43

**69** ēn-iz kū be ō harwisp haft kišwar mar padīd frangrāsyāg u-š xwāst xwarrah ī zarduxšt.

**70** ēdar «ōšmurdan sazāg tōhmag ī zarduxšt[۲۳۷]»
zarduxšt ī pōrušasp ī pitaritarasp ī urugadasp[۲۳۸] ī
N:47 haēčatasp[۲۳۹] ī čixšnuš ī paētrip[۲۴۰] ī arəǰaδaršn| ī
harδar[۲۴۱] ī spitām ī vaēdišt ī nāiiāzəm ī ēreǰ ī
durasraw ī mānuščihr ī ērān dahibed ī mānušxwarnar
ī mānušxwarnāg ī nērōsang. warzīd[۲۴۲] andar vīzak ī
airiiak ī θritak bitak ī frazūšak[۲۴۳] ī zūšak[۲۴۴] ī
fragūzak[۲۴۵] ī gūzak[۲۴۶] ī ēreǰ ī frēdōn ī xwanirah
xwadāy ī purr gāw asfiyān[۲۴۷] ī nēk gāw asfiyān ī
sōy-gāw, asfiyān ī bōr gāw, asfiyān ī kardār gāw,
S:44 asfiyān ī syā gāw, asfiyān ī| spēd gāw, asfiyān ī
dabr[۲۴۸] gāw, asfiyān ī ramag gāw, asfiyān ī wan
D:344 [488] frawašn, asfiyān ī ǰam ī, haft kišwar[۲۴۹]| xwadāy, ī
wīwanghānān[۲۵۰] ī aiiaŋhaṱ ī anaŋhaṱ ī hōšang ī
pēšdād, haft kišwar xwadāy, frawāk ī syāmak ī
mašē[۲۵۱] ī gayōmart ī fradom mard.

# III

**0** | *abar abdīh ī paydāgīhist pas az zāyišn ī ōy zādān farroxtom az mād tā madan ī*[١] *ī-š ō ohrmazd hampursagīh*

**1-2** ēk ē paydāg kū-š pad zāyišn be xandīd, az ōy be tarsīd hēnd haft ǰeh ī-š pērāmōn nišast hēnd, u-šān guft be tarsišn kū: «čē ēn būd, mehīh ayāb tarmenišnīh rāy, ka čiyōn mard ī arzōmand kē az xwēškārīh rāmišn. ēdōn mard ī[٢] aburnāyag u-š[٣] pad zāyišn be xandīd?».

S:45 M:614 D:344 [488] N:47

**3** u-š guft pōrušasp kū: «be ēd mard ō ān ī narm pah wistarag barēd. čiš tō rāy, nēkīh ī tō rāy kē dugdaw hē, kū ēd mard rasišn ī xwarrah ud rasišn ī xwārīh frāz dīd, ka-š pad zāyišn be xandīd.

**4** | ēk: ēd ī paydāg kū: pas pōrušasp ō karb-ē[۴] durasraw nām, kē andar ān deh pad ǰādūgīh nāmīgtar būd, raft u-š az zāyišn ī zarduxšt, abdīh ī padiš paydāg būd āgāhēnīd.[۵] dīd<an>ī zarduxšt

S:46

N:48 rāy ō kadag ānīd.

**5** ān ǰādūg az ān ī zarduxšt andar ān xwarrah bēš mad[۶] ud anāgīh wizīhīd.[۷] duš-farragīhā kāmist tarrōg sar ī ōy purr-xwarrah aburnāyag pad gaw afšārdan,[۸] margēnīdan.[۹]

**6** ud ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ī[۱۰] ō wasān; čiyōn dēn gōwēd kū: «ēg ōy mar ā-š ō pasīh gaw abāz rānēnīd, kū abāz huškan; nē-z pas ān mar pad ān gaw gōšt pad zafar abāz ǰudār būd.

**7** ōy kirb az-iz ān be abar zarduxšt nišān,| daxšag ī M:615 anāg, drāyīd ud[۱۱] pōrušasp az zarduxšt pad wišōbišn S:47 azišīh[۱۲]| škeft tarsēnīd ud[۱۳] ō wany kardan ī zarduxšt sārēnīd.

**8** ēk ē paydāg kū: karb durasraw ǰādūgīhā| pad menišn D:{343 [489]} ī[۱۴] pōrušasp bīm ī az zarduxšt ēdōn abgand ud[۱۵] menišn ī pōrušasp ēdōn wināhīd kū-š[۱۶] az ān be tars-iz[۱۷] ī az xwad karb margīh ī zarduxšt xwāst.

**9** abar čē ēwēnag margēnīdan,[۱۸] kē rāy[۱۹] pōrušasp az wišōbišn ī az-iš abēzār bawēd, durasraw pursīd ud ōy karb ēsm ī was ō ham burd[۲۰] ud zarduxšt mayān ān ēsm nibāstan; ātaxš abar āsiftan[۲۱] ud abāg ēsm sōxtan; darmān būdan drāyīd.[۲۲] pōrušasp ham-gōnag kard.

**10** ud ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān; čiyōn dēn gōwēd kū: «nē ātaxš andar urwar abar grād, kū be nē āmad[۲۳] ud nē urwar ātaxš frāz grift. be tazīd pas

S:48 ōš ān mād ī pus| -kāmag; ud frāz ō ōy mad ōšōmand[۲۴] ū-š stad, u-š ān be dād pad ān ī dašn dast abar pad ōstag.

**11** ēk ēd[۲۵] paydāg kū pas pōrušasp ō karb durasraw abar nē sōzēnīdan ī ātaxš guft ud[۲۶] nōg abar margēnīdan ī zarduxšt pursīd. ōy karb zarduxšt andar tang widarg nibastan ud gāwān ī was pad ān widarg rawēnīd<an>tā[۲۶] gāwān šab[۲۶] pāy sparīhēd ō pōrušasp darmān būdan[۲۷] drāyīd. ud[۲۸] pōrušasp

N:49 ham-gōnag kard.|

**12** ēdar-iz paydāgīhist wuzurg[۲۹] abdīh ō wasān čiyōn

M:616 dēn| gōwēd kū:[۳۰] ān ōy gāw abar raft kē būd sōgōmand, kū-š sōg meh būd az abārīg gāw, ud pīlōmand. ud[۳۱] ān ōy pēš raft, kū[۳۲] pēš az gāw ī pēšōbāy ān ōy pēš tazīd, kū pēš ī zarduxšt ul ēstād.

S:49 ōy az ōy| pad hamāg rōz be āmurzīd, kū-š gāwān aziš abāz dāšt. fradom ō ānōh raft[۳۳] abdom be raft. be tazīd pad ōš ān mād ī pus-kāmag frāz ō ōy[۳۴] mad ōšōmand[۳۵] u-š ān stad, u-š ān be dād pad ān ī dašn dast abar pad ōstag.

**13** ēk ēd ī| paydāg kū[۳۶] did pōrušasp ō ān karb mad, abar-iz nē spurdan ī gāwān zarduxšt guft ud[۳۷] nōg abar[۳۸] ēwēnag margēnīdan ī zarduxšt pursīd. ōy kirb zarduxšt ābxwar-ē[۳۹] pad gēhān nibastan ud aspān ī was ō ān ābxwar tāzēnīdan tā pad aspān sumb abar sparīhēd[۴۰] darmān būdan[۴۱] drāyīd. pōrušasp hamgōnag kard.

D:{342 [490]}

**14** ud ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān; čiyōn dēn gōwēd kū: ān ī ōy asp abar raft kē būd sumbāwand,[۴۲] kū-š| sumb stabrtar būd. ud[۴۳] zard gōš, ud ān ōy pēš raft[۴۴] kū[۴۵] pēš az asp ī pēšōbāy, ud ān ōy pēš tazīd, kū pēš ī[۴۶] zarduxšt abar ēstād,[۴۷] fradom ō ānōh abar raft, abdom be raft. be tazīd pad ōš ān mād ī pus-kāmag ud frāz ō ōy mad ōšōmand[۴۸] u-š ān stad u-š be dād pad ān ī dašn dast abar pad ōstag.

S:50

**15** ēk ē| paydāg kū did pōrušasp ō ān karb mad abar-iz nē spurdan[۴۹] ī aspān-iz[۵۰] zarduxšt guft. u-š nōg abar čē ēwēnag margēnīdan ī zarduxšt pursīd ud ōy karb zarduxšt andar sūrāg ī hunušagān[۵۱] ōzadag ī gurg abganēd,[۵۲] ta ka gurg rasēd,| hunušagān ōzadag wēnēd, zarduxšt pad ān ī hunušagān kēn xešmīhā drīnēd, jōyēd[۵۳] darmān būdan[۵۴] drāyīd; ud

M:617 N:50

S:51 pōrušasp| hamgōnag kard.

**16** ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān; čiyōn dēn gōwīd had: ka ān gurg be mad čand yōǰist[۵۵] nazd[۵۶] zarduxšt pad ayārīh ī yazdān ōy gurg zad zanag, kū-š dahan ēk abāg did frōd hušk.[۵۷]

**17** ēk ēd ī paydāg kū ā ōy[۵۸] abar raft hēnd srōšahlā[۵۹] ud wahman u-šān be ō ōy kurušag ānīd| u-š dāyagānēnīd hamāg tarist[۶۰] šab.

D:{341 [491]}

**18** ud be tazīd pad ōš ān mād ī pus-kāmag. frāz ǰast ōy kurušag raft. u-š guft zōišān[۶۱] kū: «be-t ǰud[۶۲] pad sagrīh dwārē». čē-š pad ēd dāšt kū gurg. nēk ēdōn[۶۳] ō ān pus kū: -«m nēk hē ka tō pad wēnišn wēnēnd ast ayāb xōn».

**19** frāz ō ōy mad ōšōmand[۶۴] u-š| ān stad u-š be dād pad ān ī dašn dast[۶۵] abar pad ōstag. u-š guft zōišān[۶۶] kū: «nē tō pas pus frāz dahēm. nē ka ēdar har dō ō ham rasēnd rāg ud nōdar[۶۷]».

S:52

**20-21** ud paydāg kū pas karb durasraw abāg any ǰādūgān[۶۸] ō ham deh mad ud[۶۹] abar rāyēnišn[۷۰] ī zarduxšt| nigerīd u-šān čār ī abar wināhīdan, margēnīdan nē, be čiš ī[۷۱] ōy ōwōn purr nērōg ud[۷۱] abd dīd. čiyōn ēd ī paydāg kū: dawist brādrōrēš ī karb: kū man ēg andar ān ī amā deh az mardōmān pad ǰādūgīh

M:618

dūr-nigerišntom hēm. frāz awēšān deh wēnēm: «huframānīh»; kū framān weh dānēd dādan;[۷۲] «abzōnīgīh»; kū abzōn kē az[۷۳] kas bawēd, kē mad ud[۷۴] kē-z rasēd; «hu-pah»; kū gōspand weh dānēd

S:53 dāštan; «hu-ramag»; kū ramag ī abārīg| weh dānēd dāštan, ud «hu-āyōzišn», kū kār ī abārīg weh dānēd kardan; ud «hu-artēštār», kū kārēzār weh dānēd kardan; ud «hu-rād»; kū rādīh weh dānēd kardan.

**22** ud[۷۵] ān ī pōrušasp hunušag ī abar se šab tā az pidarān be ul zād[۷۶] be ā ōy wahman rasēd abar axw ī astōmand, kū wahman be ā zarduxšt[۷۷] rasēd, u-š be ā hampursagīh nayēd.[۷۸] be ān ī ōy weh-dēn rasēd abar ō haft kišwar zamīg. ud ān ēdōn pad menišn nē be-z dahēm[۷۹] kū nē dānēd kū čiyōn ōy be murnjēnēm, ud daxšag ī ēd čiš[۸۰], kū rāst gōwēd, ēn

D:{340 [492]} ī ō pēš gōwēm: «tēz| pas ēn gōwišn be ašnawišnīh, ka ašmā ēn gōwišn ašnūd, franāmēd.

**23-24** pōrušasp, pad ān ī čahār āyōzišn rah wāzēd» ēg[۸۱]|

S:54 pad ān gōwišn-ašnawišnīh, ka awēšān ān gōwišn ašnūd būd, franaft pōrušasp pad ān ī[۸۲] čahār āyōzišn rah wāzīd. u-š guft pōrušasp ō brādrōrēš ī[۸۲] karb

M:619 kū: «brādrōrēš| ī karb čē mard frāz wēnēnd[۸۳] ka pad zāyišn be griyēnd?»

«ān-iz tan[۸۴] armešt-dahišnīh pad margīh frāz wēnēnd[۸۵] ka pad zāyišn be griyēnd». ud «čē ōy ī zāyišn ī man pusar[۸۶] frāz dīd ka-š [pad zāyišn] be xandīd?»

**25** ān-iz[۸۷] tō pusar frāz[۸۸] dīd ka-š pad zāyišn be xandīd.

**26** ka be ō ōy wahman rasēd abar axw astōmand» u-š guft abar abāz wašt pōrušasp kū-t bowandag[۸۹] ēdōn karb ōy ī man pus rāy frāz dīd? kū-«t dānāgīhā dīd?».

**27-28** S:55 ud tūr ī brādrōrēš ī karb ka pōrušasp aziš| pursīd kū: «-t čē ān būd ka-t ō ān ī man pusar pad abar-barišnīh aš awiš[۹۰] burd u-t az ōy be dagr pad ulīh[۹۱] ul nigerīd u-t az ōy be dagr pad nigūnīh frōd nigerīd[۹۲] u-t az ōy be dagr ǰud ǰud be nigerīd?» passox guft kū: «ka-m ō ōy pus ī tō[۹۳] pad abar-barišnīh aš burd u-m[۹۴] az ōy be dagr pad ulīh ul nigerīd ēg az ōy be ray ud[۹۵] xwarrah ō[۹۶] ham dāšt tā ō ān xwaršēd. ōy nē[۹۷] kanārag ī[۹۸] ray ud[۹۹]

N:52 xwarrah| abar ēd ham-būd hēm, kū-m ēd dīd, kū mardōmān pad guft[۱۰۰] ī ō ruwān be ō xwaršēd-pāyag[۱۰۱] rasēd. ēd kū andar garōdmān dādestān čiyōn u-m nē dīd.

**29** ka-m ō ōy ī tō pusar pad abar-barišnīh aš burd u-m,

M:620 az ōy be burd dagr pad nigūnīh frōd| nigerīd, ēg az
S:56 ōy be ray ud xwarrah ō ham dāšt tā ō| asmān ī
D:{336 [493]} azēr ī ēn zamīg. ud ōy rāy[۱۰۲] kanārag ī ray ud xwarrah[۱۰۳] ēd kū-š andar ān asmān dādestān čiyōn bawēd ā-m nē dīd.

**30** ud ka-m ō ōy ī[۱۰۴] tō pusar pad abar-barišnīh aš burd u-m az ōy be dagr ǰud-ǰud be nigerīd, ēg az ōy be ray ud xwarrah[۱۰۵] ō ham dāšt pad ārāst[۱۰۶] ī[۱۰۷] ēn zamīg, ōy rāy[۱۰۸] kanārag ī ray ud[۱۰۹] xwarrah abar ēd[۱۱۰] ham būd hēm, kū-m ēd dīd, kū: «az kunišn ī im be tan ī pasēn bawēd. bē-m dādestān ī tan ī pasēn nē dīd».

**31** ēd ī tō pus menēd kū: «kunēm meh az ān ī any (متن: ān-ē) axw ī astōmand, ēdōn kunēd-iz. men[۱۱۱] tō kū šawē ēd ī tō pus pad ōy ī meh pānag, wištāsp mānēd. nē pad tō».

**32** ēk ēd ī paydāg kū ka zarduxšt haft sālag būd, ān
S:57 durdsraw az brādrōrēš ī karb kē-m hammis| dīd[۱۱۲] ī zarduxšt rāy ō[۱۱۳] wis ī pōrušasp āyōxt hēnd, u-šān pad ān nazdīgīh zarduxšt dīd ka-š abāg aburnāyīgān kādag[۱۱۴] kard. u-šān dušfarragīhā kāmist[۱۱۵] pad ǰādūgīh menišn ī zarduxšt winābīdan; u-šān ān rāy abar aburnāyīgān bīm ud tars abgand.[۱۱۶]

**33** ēdar az zōrīg ōšīh ud pahrēzkārīh ud warz ī zarduxšt, paydāg būd ō awēšān wuzurg abdīh; čiyōn dēn gōwēd kū: «ka pad frāzīh ān ī any aburnāyīg
M:621 frāz tarsīd hēnd ō dašn ālagīh| ī xwēš[۱۱۷] zarduxšt.
N:53 u-šān ān ī ōy dōisar ī pad menišn be nē bast».|

**34-35** ēk ē paydāg kū ka ēd dō karb ō mān ī pōrušasp
S:58 mad hēnd, pōrušasp jōyišn ī awēšān rāy| xwarišn framūd sāxtan.[۱۱۸] u-š sāxt xwarišn frāz āšēhīd.[۱۱۹] ud purr dōrag ān ī asp pīm. u-š guft ō durasraw kū: «tō andar ān ī amā deh az mardōmān dēwēzagtom hē, frāz ēn ī man yaz!».

**36** wuzurg abdīh az dānāgīh ī zarduxšt| pad ān ī
D: 338 [494] aburnāydādīh čiyōn dēn gōwēd kū:-š guft zarduxšt kū: «man ēd pid frāz yazēm! nē[۱۲۰] ān ī man abāyēd yaštan ēd frāz yazēd».

**37** u-š guft pōrušasp kū: «nē ān ī man tō frāz yazē ān ān ī man frāz ē yazēd».

**38** tā ō se bār awēšān mardān ān gōwišn andarag burd, ul ēstād zarduxšt u-š awēšān rāy guft u-š pad ān ī dašn pāy frāz škast <dōrag>[۱۲۱] kū: «ahlawān mardān zanān yazēm; driyōšān mardān zanān [ō][۱۲۲] yazēm nē[۱۲۳] druwandān mardān zanān.[۱۲۴] ka āyōzād
S:59 čegām-iz-ē pōrušasp kū yazišn| kunād[۱۲۵] yazišn ō

yaštārān ahrifād,[۱۲۶] kū ō yazād kē abāyēd yašt».

**39** ēk ēd ī paydāg kū pas durasraw<ī> karb ō zarduxšt drāyīd[۱۲۷] kū: «anāg tō būd marag kē-t man[۱۲۸] fradom az axw ī astōmand andar rāg ud nōdar az bahr-barišnīh aš[۱۲۹] barēm frāz arzānīgēnīd[۱۳۰] hēm, kū-t bahr az man be burd nūn-iz tō man[۱۳۱] pad abar-barišnīh aš[۱۳۲] barēm ud ēd bawēd kū-t

M:622 duščašmīhā| pad ān āhōg nigerēm ī-t nēst».

**40** ud ēdar wuzurg abdīh-ē paydāg būd abar zarduxšt, pad dānāgīhā passox-ē[۱۳۳] ō ōy mar pad ān aburnāydādīh ī čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū-š guft zarduxšt kū: «bē-z tō man[۱۳۴] mar! abar nigerēm pad abzōnīgīh ud bowandag-menišnīh»; kū-t pad ān āhōg

S:60 migerēm ī-t ast.|

**41** ēk ān ī pas az ēd passox ī zarduxšt ō durasraw|

N:54 abar ō karb paydāg būd; čiyōn dēn gōwēd kū: agār būd mar ud stard čand drang ī[۱۳۵] dah asp ī purr pīm[۱۳۶] dōsišn kē dōsīdār ēk bawēd»

**42** ēk ē paydāg kū ka az stardīh frāz būd ōy ǰādūg, ēg-iš did ō zarduxšt ham-ēwēnag drāyīd ud[۱۳۷] zarduxšt passox ān ham guft nōg agār būd mar ud stard čand drang[۱۳۸] ī wīst asp ī purr pīm dosišn[۱۳۹] kē dōsīdār[۱۴۰] ēk bawēd.[۱۴۱]

**43** ēk ēd[۱۴۲] ī paydāg bawēd kū: did ka az stardīd frāz

D:{337 [495]} būd| ōy ǰādūg, ēg-iš ō zarduxšt ham-ēwēnag[۱۴۳] drāyīd

ud[۱۴۴] zarduxšt passox ān ham guft. nōg agār būd[۱۴۵]

mar ud stard čand drang ī[۱۴۶] sīh asp ī purr pīm

S:61 dōsišn[۱۴۷] kē dōsīdār[۱۴۸] ēk bawēd.|

**44** ēk ē paydāg kū: ka az ān stardīh frāz būd ōy[۱۴۹]

ǰādūg, ēg-iš dawist kū: «ān ī[۱۵۰] ō amā asp wāzēnēd

ud[۱۵۱] abar rah wardēd, kū andar bandēd, čē[۱۵۲] be man

ēd dawāg pad mansar-rasišnīh, pad dādestānōmandīh[۱۵۳]

murnǰēnīd». u-šān ān asp wāzēnīd u-šān abar rah

bast.

**45** ud ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān| čiyōn

M:623 dēn gōwēd kū: ka be mad pad wāzišn[۱۵۴] čand

yōǰīhist u-š dard andar-ēstād[۱۵۵] pad sahmīhist.[۱۵۶] ēn

būd ī ō pēš gōwēm ān ōy wēxt[۱۵۷] šuhr, kū-š šuhr[۱۵۸]

pad pōst ul āmad u-š škast[۱۵۹] pahlūg. u-š wisist az

rān,[۱۶۰] ēg ān frōd murd, ud[۱۶۱] ēg ān ī ōy hunušag ud

ēg ān ī ōy hunušagān hunušag.[۱۶۲]

**46-47** ēk ēd ī paydāg kū pēš-iz az madan ī[۱۶۳] ī-š| ō

S:62 hampursagīh paydāgīhist abar-iš menišn ī frāxtar[۱۶۴] az

hamāg gēhān, abartar az har gētīg xīr. abāg ān ī

N:55 wisp wizīhīd ōz ōš[۱۶۵]| ān ī hamāg ayāb nērōg wīr, ud

ān ī har wizīn pattūg xrad, ud ān-iz ī was

pahrēzišn[۱۶۶] kayān xwarrah ud ān ī hērbed xwarrah purr kāmagīh ī ō ahlāyīh[۱۶۷] ud tuwān tuxšāgīhā. ud pad-iš[۱۶۸] ud abartarīh-iz ī pad tagīgīh ud arwandīh ud ān-iz[۱۶۹] ī tan hučihrīh ōz. bowandagīh, ī-š pad čihr[۱۷۰] ēn čahār pēšag, ī ast āsrōnīh ud artēštārīh ud[۱۷۱] wastaryōšīh ud hutuxšīh ud pahlom dōstīh ī ō yazadām ud wehān ud škeft hamēstārīh ō dēwān ud wattarān.

**48-49** ān čiyōnīh ī az[۱۷۲] mardōmān, dō padištān yazadīh. yazadān pahlomīh ud spurrīgīh pad ohrmazd dēsagīh; u-š āštagīh padiš winārīhēd. tā yazadān pad frāztarīh

D:{336 [496]} ī-š az har hastān, būdān ud[۱۷۳]| bawēdān kas,| rasišn

S:63 ī-š ō āštagīh ī[۱۷۴] ohrmazd ud ahu<īh> ud radīh[۱۷۵] ī gēhān[۱۷۶] bōzāgīh ī wisp[۱۷۷] dahišnān az ēbgat pad uzwān ī was srādag dānāg purr nēk ī āwām andar

M:624 gēhān uzwāhīg(?)[۱۷۸] sraw| barēnd.

**50** ud[۱۷۹] dēwān pad ēd kū ēd ī was kayag ud[۱۸۰] karb ō stōwēnīdan ud[۱۸۱] tabāhēnīdan ī ōy sārēnīdan[۱۸۲] wehān

N:56 ēg-iz mihr dāšt ud dōstīh warzīd.|

**51-52** u-š pad bowandagīh ī sīh sāl[۱۸۳] az zāyišn frāz, wahman amahraspand pad āštīh[۱۸۴] ī ohrmazd abar mad, ka-š az rōd-ē[۱۸۵] ētāg āb ī hōmīgān burd. čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: «ka ō ān ī sidīgar be tazišnīh

frāz mad tā ān ī ān[۱۸۶] weh dāitī frāz pad ān franaft ud[۱۸۷] ka az ān ul raft. zarduxšt ā-š mard dīd ka

S:64 raft[۱۸۸] az rapīhwīntar[۱۸۹] nēmag.| ān būd wahman. ud ān ōy sahist. wahman pēš karb, kū pad tan čašmtar būd.[۱۹۰]

ud pēš nēk, kū pad har čiš pēš būd.[۱۹۱] ān ōy sahist wahman čand ān ī se mard nēzag bālāy. ud ān ōy sahist wahman kū-š ān ī arūs[۱۹۲] tāg pad dast burd kē-š pad ān urwar be burd. u-š nē urwar be rēšēnīd. ān mēnōg tāg ī dēn būd. u-š ēd nimūd kū: pad dēn ēdōn a-rēšīdārīhā abāyēd raftan.[۱۹۳]

**53** ast kē ēdōn gōwēd kū: mēnōg āštagīh[۱۹۴] būd. u-š ēd nimūd kū andar gēhān ēdōn a-rēšīdārīhā abāyēd raftan; kū abāg har kas āštīh bawēd.

**54** ka ō ān ī tasum be tazišnīh frāz mad tā ān ī weh

S:65 dāitī, ōšān[۱۹۵] rōd ī ān nām būd. ud andar ān| zarduxšt. ā-š az mayān āb ī hōmīgān burd ud pad

M:625 ulīh zarduxšt ā-š ān ī dašn padištān az ōšān[۱۹۵] rōd ī| burd u-š abar wastarag nihuft. ud andar ān ōy pēš nēmag wahman padīrag āyōxt.

**55** u-š az ōy pursīd ōy mard kū: «kē hē? ud az kē hē?».[۱۹۶] zarduxšt hēm,[۱۹۷] spitāmān.

**56** saxon ī wahman: - zarduxšt ī spitāmān pad čē tō

frāz ranǰagīh? kū-t pad čē abāyēd ka ranǰag be bawē? pad čē tō frāz tuxšāgīh ud ō čē tō kāmag dahišnīh?».

**57** passox[۱۹۸] ī zarduxšt kū: «pad ahlāyīh[۱۹۹] frāz ranǰagīh ud pad ahlāyīh[۱۹۹] frāz tuxšāgīh ud ā ahlāyīh[۱۹۹] man[۲۰۰] kāmag-dahišnīh. kū-m abāyist ō ān čiš ud ahlāyīh man čand[۲۰۱] xwāstār hēm menēm».

**58** ud[۲۰۲] gōwišn ī wahman «zarduxšt ī spitāmān hastīg

S:66 N:57 ān| [۲۰۳] kē?| ahlāyīh[۲۰۴] kū? čiš-ē ī hastīg čiyōn? ān kē ahlāyīh[۲۰۴] tā kē? ān kē ahlāyīh[۲۰۴] kū? kē xwēš?»

**59** u-š guft zarduxšt kū: «hastīg[۲۰۵] ān kē ahlāyīh.[۲۰۶] ud ān rāy[۲۰۷] rōšn bowandag ud āgāh hēm kū čiyōn, ān ud rāy kē, ān kē ōy rasišn pad wahman».

**60** u-š ō ōy guft wahman kū: «zarduxšt ī spitāmān be ēd ǰāmag ī dah kē barē. čiyōn ōy ō ham pursēm, kē tō dād hē; kē man dād hēm; kē az mēnōgān abzōnīgtom; az hastān hudāgtom;[۲۰۸] kē ōy[۲۰۹] gōwāg hēm kē wahman hēm; kū āštag ī ōy hēm».

**61** ēg-iš ēdōn menēd zarduxšt kū: «weh ān kē dādār kē az ēd āštag weh!».

**62** ēg awēšān be raft hēnd; pad abāgīh ī[۲۱۰] wahman zarduxšt-iz. wahman pēš,[۲۱۱] zarduxšt pas.

# IV

S:1 M:626

**0** | *abar abdīh ī paydāgīhist az hampursagīh*
*fradom frāz tā haftom hampursagīh sar,*
*ī būd andar dranāy ī dah sāl vābarīgānīh*[1]
*ī-š pad waxšwarīh andar gēhān ud*[2] *padīriftan*
*ī burzāwand kaywištāsp*[3] *dēn, čiyōn pas az*
*dah sāl ī andar hampursagīh*[4].

**1** pad dō sāl ēk ēd ī paydāg kū ka az hampursagīh ī fradom abāz būd, ēg-iš pad fradom framān ī xwadāy| dādār ohrmazd ēg ētāg andar kayagān ud karbān ram waxšwarīh ī-š dēn ī māzdēsn[5] ud āštagīh ī ohrmazd xwānd. čiyōn pad buland wāng srūd mardōm ō dēn ī[6] ohrmazd xwānd.

S:2

**2** čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: «ēg-iš be ō ham ārāst zarduxšt ō ēn ī mānišnōmand[7] gōspandōmand <gēhān[8]> ān ī pad hāzišn ī axw[9] ī astōmand be nigerišnīh[10]».

**3** ud ka ān ī awēšān niwēyišn ō niyōšišn-gōwišnīh[11] be mad, ēg zarduxšt pad buland-rasišnīh abar be xwānd ō gēhān ī astōmand ī ahlāyīh.

**4** stāyīdan ī ahlāyīh ud nikōhīdan[12] ī dēwān ud[13] franāmišn māzdēsnīh ī[14] zarduxšt ān ī amahraspandān ēzišn ud niyāyišn ō ašmā pahlom gōwēm; ud a-yazišnīh, ō dēwān ud xwēdōdah ān-iz
S:3 pahlom āgāh-dahišnīh, kū az āgāhīh ī dād| ēstēd astōwānīh kirbag ī[15] ān meh andartom az awēšān[16] pid, duxt[17], pus[18] burdār ud brād, xwah.

**5** paydāg kū pad ān gōwišn anōšmār kayag ud karb dēwēzag[19] abar zarduxšt sārīhēd ud ō-š ōš tuxšīd
M:627 hēnd čiyōn ēd ī dēn| gōwēd had[20]: ēg mar be wiraxt[21] hēnd, kē pad nazdīgīh[22] nišast hēnd ī tūr hunušag[23] ud čardār[24] ud brād ī tūr čiyōn mardōm kē šarm; kū-šān az xwēdōdah ī ōy guft kū ōh kunēd, šarm būd.

**6** ēn tūr, tūr<ī> urwēdādang ī usixšān[25] čiyōn meh pādixšāy ī ān kustag būd, u-š was spāh ud nērōg dāšt.

**7** u-š guft mar u-š mēx stad kē kahīhist[26]. tūr ī urwēdādang ī usixšān hunušag[27] kū-š: «padiš ēn mēx
S:4 zanēm kē amā[28] ān ī abzōnīg saxon ō| ham

gōmēzēd», kū čiš-ē ī padiš ēdōn abēgumān hēm kū nē abāyēd kardan, čiyōn xwēdōdah, ā-mān gumān hamē kunēd kū ōh abāyēd kardan.

**8** u-š guft tūr ī urwēdādang ī usixšān[۲۹], kū ma ōy mard zanē, kē-m ēg az harwisp axw ī astōmand kāmag-dōisartom dīd ōz rasēd čē nē man ēd-rāy ka-š zanē dagr zamān dānāgīh būd sahist, kū andar ēn zamīg any[۳۰] dānāgīh nē bawēd ī ēdōn hanǰamanīg[۳۱], čiyōn ēd ast. kū ka mard-ē ī hanǰamanīg[۳۱] zanēnd dagr dānāgīh nē bawēd.

**9** u-š guft tūr ī urwēdādang ī[۳۲] usixšān[۳۳] kū: man rāy abaydāg[۳۴] kū hanǰamanīg[۳۵] hē?

**10** u-š guft zarduxšt kū: «nē ān[۳۶] hagirz a-frāz-guftār

**S:5** bawēm kē-š ō[۳۷] man guft ōy abzōnīgtom hāzišn[۳۸]| andarag-gōwišnīh ud xēm wirāstan ud xwēdōdah ud dastwar kardan[۳۹], yazišn kardan.

**11**

**M:628** ud ēdar hu-axwīh ud xwarrah ud| amāwandīh[۴۰] ī zarduxšt ān ī passazag ō āštagīh ī[۴۱] abartom xwadāy ud dādār ohrmazd paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān. dīdārīgīhist wuzurg frāzīh ī-š abar waxšwar ī[۴۱] dāmān kē pad nōgīh riftagōmand[۴۲] kas nihān-rawišn ud frēftār gōnag[۴۳] xūb xōg nihuftag rāyēnišn.

**12** ēg a-xwēškārīh homānāg bīm-āyōz[۴۴] ud ahlomōγ

ēwēnag ēk-ēk amaragānīg hāxtār. ka ō was grōhīh rasēd andag-andag-iz ōy nimūdār ud kōxšīdār mehīh xwāstār bawēd.

**13** paydāg kū-š pad ān nēw-dilīh[۴۵] ud abartar menišnīh pad xwarrah ī ān stabr gund[۴۶] angad xīr ī was.

**14** S:6 būm pādixšāy tūr<ī> urwēdādang mayān xešmēn| ud[۴۷] ō ōš ī ōy srādag ud[۴۸] anbōh[۴۹] ī kayagān ud[۵۰] karbān ō dēn ī ohrmazd xwānd čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: u-š guft[۵۱] zarduxšt kū: «stāy ahlāyīh tūr ī urwēdādang ī usixšān[۵۲] nikōh[۵۳] dēwān franām[۵۴] māzdēsnīh ī zarduxšt!».

**15** u-š guft tūr ī urwēdādang ī usixšān[۵۵] kū: «zarduxšt ī spitāmān ma man ō ēd anāgīh hāzē kē andar tō-z hē».

**16** u-š guft zarduxšt kū: «pursīd az man ohrmazd kū zarduxšt: ka ō amā andar axwān be mad hē ā-t[۵۶] kē andar axw ī astōmand az mardōmān pahān-tuwāngarān[۵۷] ud; mardōmān ī artēštārān sūd-xwāstārtom ud gōspandān-xwāstārtom ud dūr-nāmīgtom[۵۸] ud was-pihwtom, kū čiš wēš be S:7 M:629 dahēd; was dartom| , kū[۵۹] dar ī āfrīn| hanjēnag dīd.

**17** man ō ōy passox guft kū: «tūr ī urwēdādang ī usixšān[۶۰] !».

**18** ud ōy man ō passox guft kū: «ān tō zarduxšt fradom az mardōmān artēštārān hāzē ō ēn dēn abar-menišnīh abar-gōwišnīh ud abar-warzišnīh[۶۱] kē ohrmazd ud zarduxšt agar ān zarduxšt hāzēd u-š wurrōyēd ud rawāgīh-iz ō ēd ī tō dahēd, padīrag-iz nišīnēd pad hāwištīh, ēd kū hāwištīh ī tō gōwēd ud[۶۲] kunēd ud dēn be niyōšēd ud[۶۲] rawāg kunēd, ān-iz hamē pas ast zarduxšt fradom az mardōmān artēštārān sūd-xwastārtom gōspandān-xwāstārtom[۶۳] ud dūr-nāmīgtom[۶۴] ud was-dartom az awēšān kē ul zād

S:8 ēstēnd nūn kē ul zāyēd az nūn| frāz.

**19** ud agar ān zarduxšt nē hāzēd, u-š nē wurrōyēd nē ēd ī tō rawāgīh dahēd, nē niyōšēd nē tō padīrag nišīnēd-čē nē tō padīrag nišīnēd-ay kū-m dānišnīg kū nē hāzēd, abar ōy gōwē[۶۵], zarduxšt kū: «zad xwāstār-ahlāyīh hē, ud tanāpuhlagān margarzān, xrōsišn dādār ō ruwān, čē ēdōn-iz[۶۶] ast ud ēd rāy margarzān bawēd čē-š hastīgīh ī dēn dānist».

**20** čē tō gōwēm tūr ī urwēdādang ī usīxšān[۶۷] kū: «zad-xwāstār ahlāyīh hē tanāpuhlagān margarzān xrōsišn dādār ō ruwān».

**21** ēk škeft ī dēwān[۶۸] paydāg kē har čē yazdān dušmen karb-ē[۶۹] vaēduuōišt[۷۰] nām ahixtān ī[۷۱] ohrmazd.

**22** S:9 M:630 u-š guft ohrmazd kū: «a-šarm ēdōn| ān mard| zarduxšt kē-š pad man abar dām frāz dād-ēstēd kē $x^{v}$ānē[۷۲]: ohrmazd hēm čē[۷۳] az hēm pad ahlāyīh ǰud bēš, kū pad frārōnīh bēš az dāmān abāz dārēm. amahraspand ǰud bēš hēnd.

**23** ēg be raw[۷۴] zarduxšt, man rāy az ōy xwāhē kū pad xwēšīh ī man dār ē-sad tuštar ud kanīg ud āyōzišn ī čahār asp. ēdōn ōy ō[۷۵] gōw kū: «wēdišt» az tō ohrmazd xwāhēd ē-sad tuštar ud kanīg ud[۷۶] āyōzišn ī čahār aspān agar ō[۷۷] ōy[۷۸] dahē tō ray ud xwarrah pad ān dahišn. ud agar ō ōy[۷۹] nē dahē tō duš-xwarrahīh pad ān nē dahišnīh».

**24** ēg be raft zarduxšt ān ō wēdišt ī āhixtān u-š ō ōy guft kū: «wēdišt ī ahixtān! ān az tō ohrmazd xwāhēd S:10 ē-sad tuštar ud kanīg| ud[۸۰] āyōzišn ī čahār asp ud agar ō[۸۱] ōy dahē, tō ray ud[۸۲] xwarrah pad ān dahišn; ud agar ō[۸۳] ōy nē dahē, tō duš-xwarrahīh pad ān nē dahišnīh».

**25** ud ān karb pad passox <ī> zarduxšt drāyīd kū: «-m nē az tō bēš, kū-m tuwāngarīh[۸۴] ast nē az kardan ī tō ud nē az ohrmazd. bagtar az hēm[۸۵], pad tuwāngarīh frāztar hēm az ohrmazd-iz u-m was ān ē-hazārgānag[۸۶] ramag windīd ēstēd».

الف ـ آوانویسی

**26** be raft zarduxšt abar ō ohrmazd, abar ō amahraspandān; u-š guft zarduxšt kū: «ohrmazd, mēnōg abzōnīg, dādār ī gēhān ī astōmandān ahlaw! ēdōn-iš[۸۷] ō man passox guft kū: -m nē az tō bēš ud

M:631 nē az ohrmazd. bagtar az hēm| az tō ud ohrmazd-iz u-m was ān ī ē-hazārgānag ramag[۸۸] windīd

S:11 ēstēd».|

**27-28** u-š guft ohrmazd kū: az awēšān ī amā ray ud xwarrah ī zarduxšt ōy mard abar-menišnīh windīd ēstēd; kū gōspand amā dād. ōy abar-menišnīh was gōspandīh, ēg-iz ōy ēn pad ān ī pādāšn[۸۹] ka nē ān ī sidīgar šab frāz pad sar zīndag rasēd, pad ān sidīgar šab ōy gyān az kustag be ēstād hēnd, kū-š az ayārīhōmandīh abāz ēstād hēnd. haft ān ī rōšn ī spēd doisar awēšān ān pad ulīh ul dawīd, ānōh pad ulīh ul parnām afrāz xward.

**29-30** ēk wuzurg bēšāzišnīh az āb ī hōmīgān zarduxšt az rōd ī dāitī[۹۰] ān ēn stad, ī ka wahman ō hampursagīh nīd. paydāgīhist, čiyōn pad gōwišn ī ohrmazd ō zarduxšt. paydāg kū: pad awēšān āb ī hōmīgān kē

S:12 barē zarduxšt!| ma pad ān mardōm ī dēwēzag dēwān yazēnd ayāb ō ǰašnzār[۹۱] ān abar āhanǰānd ō gāw ān frāz barē[۹۲], ī čahār sālag škast dašn[۹۳] ī syā mōy ī

ǰiwōmand[۹۴] ud āb frāz-xwarišnīh ān gāw az ān wīmārīh be drust bawēd.

**31** be pas raft zarduxšt fradom andar axw ī astōmand kē ō im paršīd gāw[۹۵] nām būd ī syhst°n? pad sar abar mānist.

**32** u-š ō ōy guft paršīd gāw[۹۵] kū: «zarduxšt ī spitāmān ō man ēd āb dah ī hōmīgān kē barē!».

**33** M:632 u-š guft zarduxšt[۹۶] kū: «stāy tō| ahlāyīh paršīd-gāw! ud nikōh[۹۷] dēwān. franām māzdēsnīh ī zarduxšt, andarag wattarān gōw!»

**34** stāyīd-iš paršīd-gāw[۹۸] u-š nikōhīd dēwān u-š [nē][۹۹] az S:13 ōy padīrift māzdēsnīh ī| zarduxšt, andarag ī wattarān guft.

**35** frāz ō ōy raft[۱۰۰] zarduxšt pad ān ahlāyīh-stāyišnīh. ā-š ān āb ī hōmīgān kē burd zarduxšt, nē pad ān mardōm ī dēwēzag dēw yašt hēnd, u-š ō ān gāw ān frāz burd zarduxšt ī čahār sālag[۱۰۱] ī škast dašn ī syā mōy[۱۰۲] ī sōgōmand[۱۰۳] ud[۱۰۴] az ān āb frāz-barišnīh ān gāw az ān wīmārīh be drust būd.

**36** ēk ān ī az dwāristan ī ganāg-mēnōg ō kōxšišn ī zarduxšt paydāg, čiyōn[۱۰۵] dēn gōwēd kū:« az abāxtar nēmag frāz dwārīd ganāg-mēnōg ī purr-marg, u-š ēdōn dawist ōy ī duš-dānāg, ganāg-mēnōg ī

purr-marg, kū: druz abar dwārīd ud murnǰēnīd ahlaw zarduxšt!».

**37-38** S:14 druz ō ōy abar dwārīd| hēnd, but dēw ud seǰ[۱۰۶] ī nihān-rawišn ī frēftār, ud zarduxšt ahunawar frāz srūd, druz ō ōy stard abāz dwārīd hēnd. but dēw ud seǰ[۱۰۶] ī nihān-rawišn ī frēftār.

**39** ud druz ō dawist hēnd kū: «tar-nigerišn hē ganāg mēnōg!, kū čiš pad čim be nē nigerē. ud ān framāyēd[۱۰۷] kardan nē šāyēd. nē mān ān ī ōy ōš abar dīd kē spitāmān zarduxšt».

**40** az purr-xwarrahīh, ī[۱۰۸] ahlaw zarduxšt pad menišn abar dīd kū: dēw ī druwand ī duš-dānāg pad ān ī M:633 man ōš ham-pursēnd ud ul| ēstād[۱۰۹] zarduxšt, frāz raft zarduxšt.

**41** ēdar paydāgīhist wuzurg abdīh ō wasān. pad ān ī gōwēd kū: «u-š sang frāz dād[۱۱۰] dast dāšt ī kadag-masā būd ahlaw zarduxšt kē-š windīd-ēstād az S:15 dādār ohrmazd, mēnōg ī yaθāahuwērēyō[۱۱۱]».|

**42-43** ud ēk ēd ī nē ēwāz andar ērān-šahr ō ērān be andar harwisp būm ud ō har srādag paydāgīhist, škastan ī dēwān kālbod frāz srāyišnīh[۱۱۲] ī zarduxšt ahunawar. čiyōn ān ī gōwēd kū: čār ī kayān xwarrah yazēm, kē-š abar abāg būd ahlaw zarduxšt, pad

abar-menišnīh abar-gōwišnīh abar-warzišnīh ī dēn, kē būd az harwisp axw ī astōmand pad ahlāyīh ahlawtom pad xwadāyīh xwadāytom ud pad ray rāyōmandtom ud pad xwarrah xwarrahōmandtom.

**44** ud pad wēnābdāgīh[۱۱۳] pēš az ān, dēwān padīd hēnd, u-šān pad wēnābdāgīh[۱۱۳] māyišn[۱۱۴] frawīd[۱۱۵], u-šān pad wēnābdāgīh[۱۱۶] ǰeh be kašīd az mardōmān. pad ān snōhišn[۱۱۷] garzīd. ā-āšn stahmagīhātar warzīd[۱۱۸] dēwān.

**45** S:16 pad awēšān ahunawar ī ahlaw zarduxšt frāz srūd| andar zamīg nigān wāzīd[۱۱۹] hēnd harwisp dēw, kū-šān kālbod be škast.[۱۲۰]

**46** ud paydāg kū-šān pas az škastan ī-šān kālbod, pad dēw-kirbīh andar gēhān paydāg būdan[۱۲۱], winābišn kardan nē šāyīd hēnd; nihān[۱۲۲]-xēmīh ō mardōmān paydāg būd hēnd. mardōmān awēšān be šnāxt[۱۲۳] kū nē yazadān bē dēw hēnd.

**47** M:634 zarduxšt| az gōwišnīh ī ohrmazd ō mardōm āhuft[۱۲۴], čiyōn andar ēd ī[۱۲۵] dēn pad gōwišnīh ō zarduxšt gōwēd kū: «čiyōn andar axw ī astōmand mardōmān dēw pad āfrāh pad dastwar dārēnd?» čiyōn hēnd kū: «gōwēnd kū pad dastwar abāyēnd dāštan?».

**48** u-š guft ō[۱۲۶] zaduxšt ohrmazd kū: «čiyōn awēšān zarduxšt ī mardōm[۱۲۷] dēw pad āfrāh dārēnd? ud

S:17 čiyōn hēnd|, kū čē gōwēnd dēw kū-tān kunēm čē gōwēnd dēw kū-tān rasēd?»

**49** u-š guft zarduxšt kū: be pad ān ohrmazd be tazēnd mardōm ō ān ī a-mānišn ud šakar-dašt-ē,[۱۲۸] kū kas nē mānēd, az rōšnīh franāmišn[۱۲۹] ān tā ō hu-waxš[۱۳۰] rasēd, ka šab dō hāsar ud abāz ayāb az hu-frašmōdād ān tā ō ham-wardišnīh ka šab[۱۳۱] dō hāsar šud kū ānōh nē kunišn mardōmān[۱۳۲] nē sagān wāng ašnawēnd.

**50** ēg pad ān gōwēnd: «pad abāz-rasišnīh kū ānōh ō dēwān ham-pursīd hēm, ka sāstārīh ud pēšōbāyīh az awēšān zayēm[۱۳۳], ān ō amā dahēnd. ka pahōmandīh[۱۳۴] ud tuwāngarīh az awēšān zayēm[۱۳۵], ān ō amā dahēnd.

**51** S:18 čiyōn ēdōn čiš pad awēšān zarduxšt| kunēnd? kū-šān dād, dād čiyōn rasēd, kū-šān gōwēnd kū-mān mad.

**52** u-š guft zarduxšt kū jud pad ān ohrmazd ābādīh gōwēnd, ast kē ēdōn gōwēd kū: «hamē pas ramagōmandtar būd hēm, tā ka ō dēwān ham-pursagīh hēm, ud ast kē ēdōn gōwēd kū: hamē pas wadagtar| ud duš-xwarrahtar būd hēm[۱۳۶] tā ka ō-šān[۱۳۷] dēwān ham-pursīd hēm.» čiyōn pad awēšān az dēwān be bawišnīh dārēnd, kū ka az dēwān jud be bawēnd, abar gōwēnd?» M:635

**53** u-š guft zarduxšt kū: «ēdōn pad ān ohrmazd gōwēnd kū: parrōn be nigerēd, kū kas az amā abāz wardēd ayāb ō ham mōšēd, kū sar frōd ō kanār dārēd; ayāb be mōšēd, kū| kust-ē[۱۳۸] be nigerēd, ayāb be namāz ōftēd ud[۱۳۹] andar ān az abāgīh be ī mardōmān dēw be wisānēnd». S:19

**54** u-š[۱۴۰] guft ohrmazd kū: «čiyōn-it kāmag tō zarduxšt ast ī tō be niger ulīh az sar ud nigunīh[۱۴۱] az zērīh[۱۴۲] pāy ud dō ālag[۱۴۳] kust ud kust ud zahā[۱۴۴] pēš ud pas harwisp-iz[۱۴۵] nēmag čē nē amā az tō be pad awinābdāgīh[۱۴۶] be wizīhēm,[۱۴۷] čiyōn dēw az mardōmān.»

**55** be dēw pad frāz būdišnīh[۱۴۸] ka be dwārēnd be pad awēnābdāgīh[۱۴۹] be wisānēnd[۱۵۰].

**56** abar-iz ō tō zarduxšt druz be dwārēd mādag[۱۵۱] kirb, zarrēn [ud] pad sēn, kū pestānbān[۱۵۲] dārēd, ud ham-hāgīh ī az tō zastan, dwārēd mādag[۱۵۳] kirb zarrēn [ud] pad sēn[۱۵۴] ham-pursagīh az tō zastan ham-kardārīh az tō zastan|[۱۵۵] u-š ma ham-hāgīh bawē ud ma ham-pursagīh ud ma ham-kardārīh framāyē ōy ō[۱۵۶] pasīh frōd waštan; ān ī pērōzgar gōwišn frāz gōwē! yaθāahuwēryō[۱۵۷]. S:20

**57** N:57 | be raft zarduxšt ō ān mānišnōmand[۱۵۸]

gōspandōmand[۱۵۹] gēhān; ān hāzišn ī axw ī astōmand,
M:636 be nigerišnīh[۱۶۰] rāy. ēg ō druz frāz mad ka| pad nazdīgīh ī ǰāmag nišast ān ī[۱۶۱] ǰāmag ī ka wahman be ō ham-pursagīh nīd; ā-š be nihād, mādag kirb zarrēn pad-sēn. u-š ham-hāgīh ud ham-pursagīh ud ham-kardārīh az ōy zast. u-š dawist kū: «az hēm spandarmad».

**58** guft-iš zarduxšt kū: «bē-m ān nigerēd kē[۱۶۲] spandarmad[۱۶۳] andar ān ī rōšn rōz ī anabr; ud ān
S:21 man| sahist spandarmad[۱۶۳] huōrōn ud huparrōn ud hutarist[۱۶۴], kū hamāg gyāg, nēk būd. pasīh frōd ward kū[۱۶۵] šnāsēm agar tō hē spandarmad?».

**59** u-š ō ōy druz guft kū: «zarduxšt ī spitāmān! kū awēšān amā hēm kē mādagān nēkōg[۱۶۶] az pēš nēmag ud duš[۱۶۷] zišt pasīh, ma man ō pasīh framāyēn!».

**60** pas az sidīgar pahikārīd, druz ō pasīh frōd wašt[۱۶۸].
N:58 u-š ōy dīd zarduxšt pas[۱۶۹] andarag haxt ka| ahrift[۱۷۰] ēstād purr gaz ud ōdarāy ud karbōg ud pazdūg ud wazag[۱۷۱].

**61-62** u-š ān ī pērōzgar gōwišn frāz guft zarduxšt
S:22 yaθāahuwēryō[۱۷۲]. ēg ān druz be nasīd ud[۱۷۳]| čašmag kirb frāz dwārīd. u-š dawist pad be-nasišnīh kū: «anāgīh az ēdar ēdōn čiyōn man windīd, čē az tō

menīd kū-t ziyānīhātar az[۱۷۴] gurdān čē kē pad zanišn ō dušox šawēnd man ziyānīhātar[۱۷۴] ēstēm[۱۷۵] abar pad tan gyān, kū-t pad tan gyān be frēbēm[۱۷۶] u-m tō rāy be frēft hē».

**63** ud zarduxšt ēd rāz ō mardōm āhuft[۱۷۷] u-šān uzmūd<an>ud dēw padiš šnāxtan paydāgīhist. az-iz ham dar wuzurg abdīh ō mardōmān.

M:637 wēnābdāg-dwārišnīh| ī dēwān pēš az zarduxšt andar gēhān, škast-kālbod ī-šān pas pad frāz-srāyišnīh ī zarduxšt dēn; az abestāg paydāg ī dahibed wištāsp ud mardōm ī ān zamānag pad rāstīh padīrift[۱۷۸]; ud agar ēd ōwōn nē būd, wištāsp ud[۱۷۹] awēšān

S:23 āwāmīgān; abestāg kē ēd ēdōnīh| az-iš paydāg, pad drō dāštan nē padīrift ud ō amā nē paywast hē.

**64** ēk ēd ī abāg-iz ān ī zarduxšt az dēn abar wattarīh waštag-dēnīh[۱۸۰] ī zahag ī purr-marg karbān[۱۸۱] ī wištāsp, any-iz was kay ud karb ī abar dar ī wištāsp hamīh ī ī-šān abar ōš ī zarduxšt wirāstan ī abar-iš garān ānāst ō wištāsp ud sārēnīdan ī wištāsp ō ōš ī ōy ud[۱۸۲] az framān ī wištāsp ō škeft band ud pādifrāh rasēd, āgāh būd.

**65** pas-iz āgāhīh ī-š abar bōxtišn ī az-iš. paydāgīh ī-š abdīh ud gōgāyīh[۱۸۳] ī abar waxšwarīh madan rāy, pas

az ān ī abdom frašn, dah sāl ī ham-pursagīh sazišn. pad ān ī ohrmazd handarz ud[۱۸۴] framān ētāg ō dar ī wištāsp ud war ī ān sahmgen[۱۸۵] razm franaftan.

**66** S:24 abar| aspānur ī wištāsp āštīh[۱۸۶] ī ohrmazd amāwandīh ud pērōzgarīh[۱۸۷] abar xwēš guft, ud wištāsp ō dēn ī ohrmazd xwānd ud abāg ān ī wištāsp wuzurg-xrad bowandag-menišnīh ud mēnōg-wurrōyišnīh ī xwēš rāy zarduxšt saxon ašnūd pad waxšwarīh andāxtan rāy xwāst hē.

**67** M:638 ud pas-iz, pēš kū-š| saxon ī zarduxšt ašnūd ud čiyōnīh[۱۸۸] ī zarduxšt šnāxt[۱۸۹] hē az sazēnīdan[۱۹۰] ī zahag ī purr-marg ud abārīg awēšān kayagān ud karbān spazgišnīhā[۱۹۱] ud jādūg-kārīhā wištāsp abar zarduxšt be <sārēnīdan> ēg-iš zarduxšt ō ān band pādifrāh abespārdan ī čiyōn pad gōwišn ī zarduxšt gōwēd. kū: -«šān sīh ud se[۱۹۲] ānāst abar guftēm. ud sīh ud se[۱۹۳] az-išān bast hēm man marān ī druwandān ī dēwēsnān[۱۹۴] pad sīh ud se band».

**68** S:25 be[۱۹۵]| man suy ī duš-nakkirāyīh[۱۹۶] ān ī pāy ōgārd zōr. be man suy ī duš-nakkirāyīh[۱۹۶] ān ī bāzāy ōgārd ōz. be man suy ī duš-nakkīrāyīh[۱۹۶] ān ī gōš ōgārd ašnawišn. be man suy ī duš-nakkirrāyīh ān[۱۹۶] ī čašm ōgārd wēnišn[۱۹۷] u-m be sēnag ō pušt abar abyōxt,

kū-m pad pušt abāz ēstād, az abrāstišnīh[۱۹۸] ān ī dušnakkīr suy ī purr-marg»[۱۹۹].

**69** ud ēdar az tagīgīh ī zarduxšt pad ē-tāg ō ān[۲۰۰] sahmgen razm[۲۰۱] raft. ānōh, pad ān ēwēnag ī nibišt, paydāg būd pattūdan ī-š zīndagīh andar ān ōwōn padifrāh az suy ud tišn ud band ī garān abārīg anāgīh ī andar nērōg ī čihr ī mardōm pattāy ī andar nē waxt[۲۰۲]. paydāgīhist wuzurg abdīh ō wištāsp šāh u-š darīgān. ka-šān windād[۲۰۳] purr-xwarrah tan andar S:26 škeftīh| ud bandīh ud did ōy padištagīh[۲۰۴] dagr axwardārīh zīndag.

**70** ēk ēd ī yazdān ō wihān[۲۰۵] ī bōxtišn ī ōy az ān škeftīh handāxt. gyānōmand tan bahr az-iš a-zīndag ud[۲۰۶] abaydāg būd; pas andar wuzurg nišast ī wištāsp M:639 ud hanǰamanīgān[۲۰۷]| ī zarduxšt pad ōz ud wābarīgānīh ī ān ī rāst saxon, im tan nōg abāz kard[۲۰۸] čiyōn ān ī abdīh ī abar asp ī šēd ī[۲۰۹] wištāspān andar srawahīg[۲۱۰].

**71** ēk menišn ī wištāsp šāh ud kišwarīgān ud any-iz was ī nihuftag xīr pad mēnōg-wēnišnīh[۲۱۱] guftan ud āškārēnīdan.

**72** ēk čand čiš ī widimās ī dahāg pad ǰādūgīh andar bāwel[۲۱۲] kard ēstād, mardōm pad ān wiyābānīh ō

S:27 uzdēs[۲۱۳]-paristišnīh mad ēstād hēnd, ud az-iš| murnjēnišn ī gēhān būd, pad ān ī pērōzgar dēn gōwišn, ī zarduxšt ān padīrag ān jādūgīh frāz guft, hamāg wišōbīhist ud agārīhist.

**73** ēk ēd ī abāg abdīh ī az zarduxšt paydāgīhist pad pahikār ī abar dēn abāg kišwar nāmīg frazānagān kē-š andar pad frazānagīh gēhān āšnāg sraw bāwelāyagān[۲۱۴] andar awēšān ī škeft-pahikārtar ān dwāzdah star[۲۱۵] gōwišn, kē-šān nām[۲۱۶] az dwāzdah star[۲۱۷], dēn bōxtan u-š rāstīh-dānišnīg paydāgēnīdan. ud[۲۱۸] wištāsp šāh hammis awēšān frazānagān pad rāstīh ī dēn abēgumānēnīdan.

**74** frēstīd čand dādār ohrmazd wahman, ašwahišt ud ātaxš ī abzōnīg pad āštīh[۲۱۹] ō wištāsp abar rāst waxšwarīh ī zarduxšt ud[۲۲۰] kāmag ī ohrmazd pad padīriftan ī wištāsp dēn <ī> māzdēsn ud[۲۲۰]
S:28 rawāgēnīdan ī andar gēhān.|

**75** abdīh ī ō wištāsp ud[۲۲۰] kišwarīgān pad-iz frōd wāzīdan ī awēšān amahraspandān az asmān ō zamīg ud andar wāzīdan ī ō mān ī wištāsp paydāgīhist.
M:640 čiyōn[۲۲۱]| ēd ī dēn gōwēd kū: «ēg-iš[۲۲۲] awēšān guft, kē dādār ohrmazd ō wahman, ašwahišt ud ātaxš-iz ī abzōnīg ī ohrmazd[۲۲۳] kū: «frāz rawēd kē

amahraspandīd[۲۲۴] abar ō mān ī wištāsp ī abzār[۲۲۵]-gōspand ī dūr-frāz-nāmīg abar-astišnīh ī ēn dēn rāy, kū tā pad ēn dēn be ēstād» ud passox-gōwišnīh ī spitāmān ī ahlaw zarduxšt rāy, ī-šān[۲۲۶] ān gōwišn padīrift[۲۲۷].

**76** raft hēnd amahraspand abar ō mān ī wištāsp ī abzār[۲۲۸]-gōspand ī dūr-frāz-nāmīg. awēšān rah[۲۲۹] ōy wištāsp andar ān buland mānišn mān[۲۳۰]. hamāg rōšnīh sahist az ān ī meh amāwandīh ud pērōzgarīh ī[۲۳۱] awēšān.| ēn kū ka-š ān[۲۳۲] ēdōn abar dīd burzāwand kaywištāsp larzīd ōy harwisp pēšag larzīd ōy harwisp pad grāhīd[۲۳۳] ōy az abartar nēmag čiyōn asp ī rah wāzēnīdār.

S:29

**77** u-š guft pad ān ī wīrān-gōwišnīh ātaxš ī ohrmazd kū: «ma tars! čē-t nē abar tarsišn! burzāwand kay wištāsp nē-t ō mān tarist[۲۳۴] mad hēnd āštag ī[۲۳۵] abar-kār paygāmbar ī arǰāsp u-t nē ō mān tarist mad hēnd dō hāwand[۲۳۶] ī arǰāsp kē sāg ud bāǰ xwāhēnd u-t nē ō mān-it tarist[۲۳۷] mad ān ī harwisp tarwēnīdār duz ī xwāstār gēg ī rāhdār[۲۳۸].|

N:59

**78-79** se hēm kē-t ō mān ī tarist[۲۳۹] mad hēm wahman ašwahišt ud ātaxš-iz ī xwadāy[۲۴۰] ī abzōnīg. ēn tō āgāhīh ristagtom dānāgīhātom agar wēnāgīh abāgēnē,

S:30 kū-t| dānāgīh bawēd, abāyēd gētīg[۲۴۱]. weh-dēn ī
M:641 māzdēsnān| kē abēzagīhā pad ōšmurišn rawēd kē spitāmān zarduxšt.

**80** srāy ahunawar stāy ahlāyīh[۲۴۲] pahlom ud a-yazišnīh[۲۴۳] gōw ō dēwān. čē-š kāmag tō rāy ohrmazd abar-astišnīh[۲۴۴] ī ēn dēn. u-šān kāmag amahraspandān u-š kāmag tō rāy abārīg yazadān kē weh dāg[۲۴۵] ahlaw hēnd.

**81** ud pad ān yān, pad ān pādāšn[۲۴۶], agar ašmā stāyēd weh dēn ī abēzag ī spitāmān ahlaw zarduxšt, amā ō tō dahēm dagr-xwadāyīh ud pādixšāyīh ud dagr-zīndagīh ī gyān ē-sad ud panǰāh sāl. ud amā[۲۴۷] ō tō dahēm ahlišwang[۲۴۸] ud ray-astišnīh ī dagr pad kāmāg pad hamēšag abāgīh. ud xūb abar-abāgīh. pad hamēšag-abāgīh ud afrāz-sazišnīh. ud amā ō tō pus dahēm. pēšyōtan[۲۴۹] ast nām[۲۵۰] a-marg. ēdōn azarmān,
S:31 asōyišn| ast apōyišn; andar har dō axwān zīndag ud[۲۵۱] pādixšāy az astōmandān az-iz[۲۵۲] mēnōgān.

**82** N:60 pad ān yān pad ān pādāšn,[۲۵۳]| agar ašmā nē stāyēd[۲۵۴] weh dēn ī abēzag ī spitāmān ahlaw zarduxšt ā tō[۲۵۵] pad ulīh ul wāzēnēm[۲۵۶] u-t pasīh framāyēm karkās ī zarmān-menišn awēšān ēd ī tō frāz xwarēnd, ast ud rag[۲۵۷] ud xōn ō zamīg be rasēd ud āb ō[۲۵۸] tan ī tō

nē rasēd[۲۵۹].

**83** ēk ān ī abāg wābarīhistan ī wištāsp andar[۲۶۰] dēn pad-iz ān rasišn ud[۲۶۱] gōwišn ī amahraspandān pas-iz padisāi[۲۶۲] handēšišn ī-š az sar-xwadāyān[۲۶۳] pad xōn-rēzišn ī az arǰāsp[۲۶۴] ī hyōn ud fsērišn[۲۶۵] ī-š tar
M:642 ham wihān[۲۶۶] az dēn padīrftārīh[۲۶۷] rōzīg| ān ī āgāhīg wēnābdāg-iz nimūdan[۲۶۸] ō wištāsp pērōzīh ī
S:32 abar| arǰāsp <ī> hyōn,

**84** ō xwad-iz abartargāh ud a-sazišnīg-xwadāyīh ud ray ud xwarrah rāy frēstīd[۲۶۹] ī andar ham zamān dādār ohrmazd nērōsang yazad ō mān ī wištāsp pad āštagīh ō ašwahišt amahraspand xwārēnīdan ī ō wištāsp ān gyān, čašm pad abar-wēnišnīh ī ō mēnōgān axwān rōšngar xwarišn. kē rāy-iš[۲۷۰] dīd wištāsp wuzurg xwarrah ud rāz.

**85** čiyōn ēd ī dēn gōwēd, kū u-š ō nērōsang yazad guft kē dādār ohrmazd kū: be raw! wāz nērōsang ī hanǰamanīg abar ō mān ī wištāsp ī abzār-gōspand[۲۷۱] ī dūr-frāz-nāmīg ud ēn gōwē[۲۷۲] ō ašwahišt kū: «ašwahišt padixšāy! stānē tašt ī nēk ī abar nēktar az ān taštagān[۲۷۳] ī kard, kū ǰam[۲۷۴] ēdōn nēk pad xwadāyīh šāyēd kardan[۲۷۵] abar hōm ud mang amā
S:33 rāy barēnd ō wištāsp| u-š pad ān abar frāz xwārēn

*dahibed wištāsp ī-š ī ōy gōwišn padīriftag.

**86** ašwahišt pādixšāy u-š stad tašt ī nēk u-š pad ān frāz xwārēnīd dahibed burzāwand kaywištāsp*[۲۷۶].

**87** ud sayist nisā[۲۷۷] dahibed burzāwand kay-wištāsp, ka az wistar[۲۷۸] frāz būd, u-š ō hutōs[۲۷۹] guft kū: «bawēd hutōs kē spitāmān zarduxšt tēz ō man[۲۸۰] be ēd rasēd

M:643 pad tux| šāgīh ī spitāmān zarduxšt tēz ō man[۲۸۰] ē

N:61 nigēzēd dēn ī ohrmazd ud[۲۸۱] zarduxšt».|

**88** ēk ēd ī paydāg kū: ka wištāsp dēn padīrift[۲۸۲], ahlāyīh stāyīd dēwān andar dušox agārēnīd[۲۸۳] hēnd ud xešm

S:34 dēw ō hyōnān dehān[۲۸۴] ud mar ī[۲۸۵]| hyōn arǰāsp, čiyōn andar ān hangām az sāstārān ān mazantom būd dwārīd, u-š andar hyōnān dehān[۲۸۶] zišttom wāng[۲۸۷] xrōst u-šān ō[۲۸۸] kōšišn sārēnīd.

**89** ud ēdar-iz paydāgīhist wuzurg abdīh ō-z ērān ram ī ānōh abar dar ī hyōn arǰāsp madār būd hēnd. čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: «ēg abar pad zamān ā-š hanǰaman dawist nimūdag[۲۸۹] xēšm ī tanāpuhlag ō[۲۹۰] ōy garzīd[۲۹۱] čiyōn āluh, u-š be garzīd[۲۹۱] čiyōn: anāg ašmā būd[۲۹۲] kē hyōn hēd! pad a-pērōzgarīh pas āyōzēd, az nūn frāz, nē ast kū pērōzīh ī[۲۹۳] ērān az anērān hyōnān[۲۹۴] tarist[۲۹۵] mad pad ham-hāgīh[۲۹۶] ō mān ān ī tagīgtar mard kē[۲۹۷] zādag spitāmān zarduxšt.

**90** ka-š ān zišt xwadāyīh abar ašnūd mar hyōn arǰāsp, ō
5:35 mar gaw| āšuft[۲۹۸], kū-š ēk pad did frāz zad u-š ham-
rān[۲۹۹]. ud[۳۰۰] pad ham-xwarišnīh[۳۰۱] ō ham xward. u-š be
ān ī taxl, [xūb] gašt[۳۰۲] hyōn, kū-š wiš[۳۰۳] be agārēnīd[۳۰۴],
ōy mar ī[۳۰۵] ān ī dašn gaw ō rān[۳۰۶] abar āšuft[۳۰۷] u-š
ēdōn pad zišt xwadāyīh dawist kū: «tēz ō man ō ham
rasēd hyōn mad[۳۰۸] ēg tēz ō man[۳۰۹] ō ham rasēd ēr
deh[۳۱۰].

## ۷

S:36 D: 334 [497] M:644

**0** | *abar abdīh ī paydāgīhist az*
*padīriftan frāz ī wištāsp*
*dēn tā wihēz ī yašt frawahar*
*ī*[۱] *zarduxšt ō ān ī*[۱] *pahom axwān*
*ka uzīd ēstād az*[۲] *zāyišnīh frāz*
*haftād ud haft*[۳] *sāl ud az hampursagīh*
*frāz cehel ud haft.*[۴] *az padīriftan*
*ī wištasp dēn frāz sīh ud panǰ sāl*

**1** ēk ēd padāg kū: ka zarduxšt andar mān ī wištāsp dēn srūd, čašm paydāg kū ahumbīhist pad-iz pahān, stōrān, ātaxšān mēnōg-iz ī mān, mehan urwāhmenīh[۵]»

**2** S:37 az-iz be paydāgīhist wuzurg abdīh| čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: «harwisp pah ud stōr ud ātaxš ī sōzāg ā-šān[۶] urwāhmenīh[۷] sahist, ud[۸] harwisp ī xūb winārd mēnōg [ud] mān ā-šān[۹] ōzōmandīh sahist, kū

mān az nūn frāz ōzōmand pad dēn kunēd, ka-šān ān gōwišn be ašnūd, kē-š guft spitāmān[۱۰] ahlaw zarduxšt.

**3** ud ēk kardan ī zarduxšt andar wizīr ud dādwar ān ī bōxt ud[۱۱] ēraxt nimūdār war passāxt ī abar dādestānīhā nihuftag, ī andar dēn guft ēstēd čiyōn sīh ud se ēwēnag.

**4** ēd ī pas-iz az ān tā hanzaft ī ērān-xwadāyīh hāwištān ī zarduxšt andar kār dāšt u-š ahu[۱۲] ēk ān ī widāxtag rōy abar kas[۱۳] rēxtan, čiyōn hu-fraward ādurbād ī māraspandān pad passāxt ī abar dēn
S:38 pad-iš bōxtan, āgāhīh andar| gēhān stardag ud padydāgīhistan ī pad-iz ān wuzurg abdīh pad weh
M:645 dēn abar ham-dar ēn-iz gōwēd. kū: ān was| ka nigerēnd ā-šān wurrōyēnd[۱۴] druwandān ān ī nērang ī war.

**5-6** ēk ān ī pas [pas] az pēš-kēdīgīh ī[۱۵] zarduxšt ud[۱۶] abar-gōwišnīh ī dēn ō wištāsp ud kišwarīgān
D:{333 [498]} paydāgīhist; čiyōn| padīriftan[۱۷] ī wištāsp dēn ān ī zarduxšt pad bun rasišn awiš guft az dehbed dēn paydāgīh kū: «tō ēn xēm ud[۱۸] ēn dēn kē xrōsag ast anāstag ān nūn ō ham kunē kaywištāsp, kū be padīrē tō ēn xēm ud[۱۹] ēn dēn kē ast, kū frahangān frahang[۲۰] be dārē, dehbed! kū rawāgīh kunē, tō ēn

xēm abar dārē cīyōn stūnag ī[۲۱] nōg āsyā. pad abar-dārišnīh abar dārēd čiyōn stūnag ī[۲۱] dāštār ī ēn dēn hē.

**7** S:39 ud pērōzīh| ī wištāsp abar arǰāsp ī hyōn ud abārīg anērān pad ān škeft[۲۲] kārēzār čiyōn zarduxšt pad dēn be ō wištāsp čāšīd was ī az dēn paydāg.

**8** ēk āhuftan[۲۳] ī zarduxšt andar purr-nēkīh ud bizeškīh ud čihr-šnāsīh ud abārīg pēšag kirrōgīh rāzīgīhā ud[۲۴] bowandagīhā[۲۵] ī pad yazadīg-dānišnīh ud[۲۶] mēnōg-winišnīh šayēd. ud nimūdan ī az dēn nērōgīhā ī abar spōxtan ī sej ud tarwēnīdan ī dēw ud parīg ud agārēnīdan ī ǰādūgīh ud parīgīh.

**9** ud bēšāzēnīdan ī[۲۷] wēmārīh ud hamēstārēnīdan ī gurgān ud[۲۷] xrafstarān ud[۲۷] wišādan ī wārān ud[۲۷] batan ī tagarg ud tun ud magas[۲۸] ud sahm ud[۲۹] abārīg[۳۰] ǰōrdāgān, urwarān ud[۳۱] gōspandān petyārag, S:40 abd nērōg ī abar-iz hordād ud[۳۱] amurdād| zastan, any-iz was nērang ī tā hanzaftan ī ērān-xwadāyīh M:646 pad kār dāštan[۳۲]| ast ī nūn-iz mānd ēstēd abāg andag ī az abdīh ī pad āxtaxšān.

**10** ud ul paydāgīhistan ud[۳۳] āškārēnīdan ī ō mardōmān was ābīhā ī nēw, muhragīhā[۳۴] ī abd, ud darmān ī wēmārīh ī az bizeškān ōskār fragudag, was mēnōgīg

ud spihrīg ud wāyīg ud zamīgīg ud any-iz gēhān sūd; rāz ī pad yazdān-xrdīh awiš šāyēd mad.

**11** D:{332 [499]} ēk abdīh xwad abestāg ī pad hamāg pahlom ēwāzīh| ī[۳۵] gēhān, hangirdīgīh ī wisp-dānāgīh gōwišnān abartom.

**12** ēk madan ī ō wištāsp ēd-iz ī amahraspandān pad pādāšn ī dēn padīriftan ud[۳۶] niwēyēnīd čiyōn pēšyōtan ud[۳۷] dīd ī farrox dehbed ōy a-marg ud S:41 a-zarmān| a-niyāz xwarišn, wuzurg tan ud bowandag nērōg ud purr xwarrah amāwand ud pērōzgar ud yazdān hamtāg pus.

**13** ēwarz ī pēšyōtan ō kangdiz, xwadāyīh ī ānōh čiyōn dādār ohrmazd awiš baxt; paydāgīhistan[۳۸] ī pad-iz ān wuzurg abdīh ō wasān.

# VI

**0** *abar abdīh ī paydāgīhistan*[۱] *pas az*
*wihēz ī yašt frawahr zarduxšt*
*ō ān ī pahlom axwān andar zīndagīh ī wištāsp*

**1** ēk ēd ī az dēn paydāg: abar wirāstan ī srīt[۲] ī
S:42 wisarpān rah ēd pad abdīh ī nāmīg ud madan[۳] ī|
sraw ī abar abdīh ī ān rah ō wištāsp ud xwāst ī
wištāsp ān rah az srīt, ud srīt pad passox ī wištāsp:
«ān rah ō mard-ē ī ahlaw, kē ruwān ī srīt pad
zīndagīh ī srīt ud tan[۴] ān ī ōy mard pad zīndagīh ī
M:647 ōy tan āgenēn| pad gētīg winābdāg ō ham rasēnd.»

**2** ud ruwān ī srīt, pad rādēnīdan ī ān srīt ān rah ō ān
mard ī ahlawīh čašm-dīd[۵] padiš paydāg bawēd, dīd[۶]
ēstād ud any ēwēnag nē kardan guft.

**3** burzāwand kaywištāsp, čiyōn az dēn abar bawēdīh[۷], ī
andar ān hangām ēd abdīh āgāh būd[۸]; abērtar ēn-iz
abdīh ō gēhānīgīh[۹] paydāgīhistan wābarīh[۱۰] ī[۱۱]
S:43 dēn| māzdēsn[۱۲] xwānāgtar būd<an> rāy az

kišwarīgān dīdārīg būd<an> xwāst.

**4** hambūdist paydāg būd wuzurg abdīh ō wištāsp ud[۱۳]

D: 331 [500] gēhānīgān, čiyōn dēn gōwēd kū: «ēg ān ī ōy ruwān| amahraspandān frāz hišt az ān ī rōšn garōdmān abar ō zamīg ī ohrmazd-dād; az rōšnīh ān raft[۱۴] ruwān ī wištāsp; u-š andar rōšnīh ō padīrag raft wištāsp; abar ō ān ī abzōnīg rapihwīn.

**5** ān az ayābagān ayābagīhātar ud ān az[۱۵] pursišnīgān pursišnīgtar[۱۶], harwisp kē dīd ā-šān guft ud ēdōn kē guft ā-šān abar ašnūd, ka-šān pad āgenēn wēnišnīh dīd, be ēstād hēnd, ud[۱۷] ruwān ud[۱۷] kirb ī wištāsp. u-šān niyāyišn andarg nimūd.

**6** S: 44 pad ān abar tēz būd, nē dagr, ka frāz mad,| pad dwārišn ud ruwān ī srīt ī wisarpān[۱۸] az abāxtar nēmag ī ērang ī ērang-zadār, kū xwad syā būd, u-š kunišn-iz syā, syā būd ērangtom az dēwān.

**7** u-š ēdōn xwadāyīd, u-š ēdōn dawist ruwān ī srīt kū:

M:648 «dah ēd rah[۱۹] ī wāzēnīdār kē ī-t wištāsp| pad xūb ham-hāgīh abar wālōnīh[۲۰] ud pad ān ī[۲۱] sazīd ahlāyīh abar abēzag, ma pad čiš ī sahīgōmand[۲۲], kū ma nirmad ī gētīg rāy, ahlāyīh dōšāram rāy, ī az hastān pahlom.

**8-9** ka-š ān gōwišn abar ašnūd, srīt ī wisarpān; pēš ī wāš

be ēstād, u-š ēdōn pad gōwišn guft kū: «pad ahlāyīh ō tō dahēm ē, tagīg kaywištāsp! ēn rah ī be wāzēnīdār, ēwāz ahlāyīh dōšāram rāy, ī az hastān

S:45 pahlom.| ud ēdōn pad ahlāyīh čiyōn pad ahlāyīh pahlom, ud ēdōn pad ruwān, čiyōn pad ruwān pahlom.

**10** ham-iš[۲۳] dahišn windēnīd, kū-š padīrišn paydāgēnīd, tā ō se bār.

**11** ēg ān rah, dō rah būd, mēnōg ān-ē ud gētīg ān-ē; ud pad gētīg frāz wāzīd burzāwand kaywištāsp abar ō wīs ī nōdarān, pad urwāhmanīh, hu-menišnīh ud pad

D:{330 [501]} ān ī mēnōg frāz wāzīd ruwān ī srīt ī wisarpān| abar ō ān ī pahlom axwān.

**12** ēk ēd ī paydāg. pad panǰāh ud haft sāl ī az padīriftan ī zarduxšt dēn, ud[۲۴] frāz be rasišnīh ī dēn pad haft kišwar; paydāg. andar zīndagīh ī wištāsp. ēdōnīh paydāgīhist pad madan ī az kišwar pad dēn-xwāyišnīh ā frašōštar ī hwōwān, čiyōn dēn gōwēd

S:46 kū: «dō kē| ēdōn nām bawēnd «spitōiš» ud[۲۵] «arezrāsp», kē tazīd hēnd pad xrad-xwāyišnīh ī abar ō frašōštar ī hwōwān.

**13** ud ēd and warz ud abdīh ī[۲۵] wištāsp ud[۲۵]

M:649 kišwarīgān abar zarduxšt ud ēd ān ī az madan ī|

amahraspandān pad gugāyīh[۲۶] ī abar rāst waxšwarīh ī[۲۷] zarduxšt az asmān ō zamīg pēš ī[۲۷] wištāsp. ud ān-iz ī abar pēšyōtan ud[۲۷] rah ī srīt[۲۸] ud ābārīg dar ī[۲۹] azabar mibišt, dīd az abestāg paydāg ī ham[۳۰] awēšān az zarduxšt pad abarīgānīh ī ohrmazd gōwišnīh padīrift[۳۱].

**14** ud agar ēd warz ud xwarrah abdīh ī[۳۲] azabar nibišt abar dīd ī awēšān kišwar frazānagān ī pad paydāgīh ī az abestāg paydāg nē būd, ud[۳۳] wištāsp šāh ud[۳۳] awēšān kišwar frazānagān nē dīd hē; ī-šān ēn abestāg, kē paydāg būd, ī ēd| and warz ud[۳۳] abdīh ō awēšān az-iš paydāg ud abēwāwar[۳۴] dāštan hišt, ō amā nē paywast hē.

S:47

## VII

**0** *abar abdīh ī paydāgīhist*
*pas az wištāsp ta hanǰaftan*
*ī ērān-xwadāyīh*

**1** hād abdīh paydāgīhist pas az wištāsp tā hanǰaftan ī ērān xwadāyīh; ǰud az wābarīgānīh ī war ud passāxtan[۱], abārīg abestāgīg nērang ud wuzurg ōz ī abar ātaxšān ī wahrām ud[۲] any was dēnīg warzkārīh

S:48 ī[۳] pad hāwištān ī zarduxšt paywastag būd|

**2** D:{329 [502]} pas-iz az| wišōbišn[۴] ī[۵] aleksandar, mad was ān ī xwadāyān ī az ān pas, az paragandagīh abāz ō hamīh āwurd ast ī pad ganǰ ī šabīgān[۶] dāštan framūd[۷].

**3** wābarīhistan-iz[۸] ī ān ī abar xwadāyān ud[۹] dastwarān nām čiyōn[۱۰] andar zamānagīhā, āwāmīhā ī pas, pas ō ārāstārīh ī[۱۱] dēn ud gēhān rasēnd[۱۲] ud sāstār-iz ī[۱۳]

M:650 ahlomōγ ī| andar āwām-āwām ō wišuftārīh ī dēn[۱۴] ud xwadāyīh ud gēhān [padīd, paydāg madan] padīd

hēnd.

**4** čiyōn az xwadāyān wahman ī[۱۵] spanddādān[۱۶] ī-š andar abestag ēn-iz abar[۱۷] gōwēd kū: «wahmān ī rāst ī hanǰaman-kardārtom az māzdēsnān[۱۸]».

**5** S:49 ud az dastwarān, sēn[۱۹] čiyōn-iš ēn-iz abar gōwēd| kū: «ē-sad šālag bawēd dēn, ka sēn zāyēd ud dō-sad sālag ka be widerēd ān-iz fradom māzdēsn[۲۰] ē-sad sālag ā-š bawēd[۲۱] kē pad ē-sad hāwištīh[۲۲] frāz rawēd abar ēn zamīg».

**6** az wišuftārān aleksandar, čiyōn-iš andar dēn ēn-iz gōwēd kū: «ē[۲۳] ān ī ham-ayābag zamestān; ōy ī xešm, abar pad āz dāmān nigānīhā[۲۴] mar kunēd ī dušxwarrah aleksandar.

**7** ud az dastwarān «arezwāg» ī-š wizārišn ī nām «abaēzag-gōwišn» ud «srūdōspādāg»[۲۵] ī-š wizārišn ī nām «srūd abzōnīg» zraiiaŋhå ī-š wizārišn ī nām «zreh axw» ud[۲۶] «spəṇtō.xratūå» ī-š wizārišn ī nām S:50 «abzōnīg xrad.»|

**8** čiyōn-išān ēn-iz abar gōwēd kū: «paydāgīh tō[۲۷] ōy āškāragīh daxšag-iz gōwēm, ka ēd ī[۲۸] tō dēn ī māzdēsnān[۲۹] čahār-sad sālag bawēd, andar ēn ēg šabīh bawēd ud[۳۰] axw ī astōmand pad mar paydāgīh D:{328 [503]} wēnēnd abāxtar ud star-iz ud kē-z| man ō sadōzem

pad mayān-menišnīh[۳۱] sīh zamestān, ī mayān ī mard hēnd, ahlaw arezwāg ud[۳۲] ān se ī did; awēšān hēnd az hastān ahlawtom ī andar ān zamānag awēšān abar rattom dastwartom.

**9** ud ēn-iz kū awēšān kē pad panǰom ud šašwom dadōzem dēn ī māzdēsnān[۳۳] | stāyēnd ud[۳۴] awēšān nē kas ruwān bōzēnd be kē pad rasišn ī čahār[۳۵] wizārišn kū pad dastwarīh ī[۳۶] ēn čahār kas ēstēnd; arezwāg ud[۳۶] srūtō[۳۷]spāδå ud[۳۸] zraiiaŋhå ud[۳۸] spṇtō[۳۹]xratuuå[۴۰] kē pad mānsar| xwāhēnd menišn, gōwišn, kunišn awēšān har čahār.

M:651 S:51

**10** ud[۴۱] rašnrēš ahlomōɣ ī ān zamānag; čiyōn-išān[۴۲] andar rašnaōš[۴۳] rēšišnīh was[۴۴]; ud ēn-iz abar gōwēd kū: «az ān ī[۴۵] awēšān bēšīdārīh bišt hēnd harwisp kē hēnd spenāg-mēnōg dām. ō awēšān mardān abar ēmēdagēnēnd arezwāg ān se ī did.

**11** ud az awām-ārāstārān ardaxšēr ī pābagān čiyōn-iš ēn-iz abar gōwēd kū: «kadār ān ī zōrīg kay-ardaxšēr[۴۶] ī tagīg ī tan-framān ī[۴۷] škeft-zēn ī xwadāy? kē ōy andar mān ahlišwang ī nēk ud[۴۸] rōšn frāz rawēd pad kanīg kirb[۴۹] ī nēk ī was amāwand ī hurust ī buland ēbyāst ī rāst ī rāyōmandtom[۵۰] ī āzād».

**12** S:52 kē ast kū pad rasišn ī ardīg pad ān ī xwēš bāzāy| ō tan frāxīh dahēd, kē ast kū pad rasišn ī ardīg kū pad ān ī xwēš bāzāy ō hamēmālān abar āyōzēd.

**13** u-š tansar pad abāgīh čiyōn-išān ēn-iz abar gōwēd; «abāz-iš[۵۱] az ōy pursīd zarduxšt kū: «kē deh bēšazēnīdārtom; kē dēwān abespārd az čiš ī frārōn, D:327 [504] kē-š dastwarīh| abar burd ēstēd[۵۲] druwand ud drō--čāš?»

**14** guft-iš ohrmazd kū; «sāstār deh-ē bēšazēnīdan M:652 a-riftag, kū wehān| nē bēšēd, ud[۵۳] hu-framān, kū framān ī frārōn dahēd, kē ast āzād-tōhmag ud āsrōg-iz ī āgāh pahikār ī deh nāmīg ī ahlaw ān deh bēšazēnīdārtom hēnd».

**15** ud ān ō tō gōwēm kū; zanišn ahlomōγīh! čiyōn gurg ī čahār zang; kē ān gēhān frāz dahēd ō wardag S:53 tāšišnīh, kū az kard ī ōy pad wardag be| nayēd, kē ast kū ōy-iz ī a-tuwānīg wēmārēnēd, kū-š čiš be stanēd az ān ī awēšān[۵۴] dast ud abar-pāyišnīh āhōg[۵۵] ī gēhān nayēd pad wardagīh.

**16** be abar ō ān deh ān ī[۵۶] abārōn anāštīh padēd be ān ī[۵۶] abārōn snōhišn[۵۷] be ān ī[۵۸] abarōn spazgīh ud nē-z az ān deh ān ī abārōn anāštīh frāz abesīhēd[۵۹] ud nē ān ī abārōn snōhišn[۶۰] ud nē ān ī abārōn

spazgīh tā ka ō ōy dahēnd[۶۱] padīrišn āsrōn ī[۶۲] mēnōg sālār ī purr-guftār ī[۶۳] rāst-guftār ī ahlaw tansar.

**17** ud ka dahēnd padīrišn ō mēnōg sālār ī purr-guftār ī[۶۴] rāst-guftār ī ahlaw tansar,[۶۵] ast kū awēšān deh ka xwāhēnd bešāzišnīh[۶۶], windēnd. ud nē anēwēnag-ē az ān ī zarduxšt dēn.

**18** S:54 ud pad dēn-ārāstār ādurbād ī māraspandān ī[۶۷] | friyān nāf čiyōnīh ī abar paywandišn ī xwarrah ō tōhmag, ēn-iz gōwēd kū: ka ul rasēd ahlāyīh az nāfān ud[۶۸] nafdagān ī tūrān, ka uzīd pad friyānān, guft D:{326 [505]} kū-š ānōh padīrišn| bawēd, pad bowandag-menišnīh M:653 frāyēnd, gēhān ī astōmand ī| ahlāyīh ud tangīh ō druǰ dahēnd ud ham awēšān abar pad wahman mānēnd zarduxšt awēšān rāmēnīdārīh pad gōwišn.

**19** zayagīh ī[۶۹] zarduxšt[۷۰] az amā kē amahraspand[۷۱] hēm, ēd ō tō rādīh ast kē amahraspand[۷۱] hēm.

**20** ādurbād ī frašwaxštom awādag būd; u-š ēn-iz abar gōwēd[۷۲] kū: ān āwām pulāwadīg kē andar ān mard zāyēd «auuarəθrabå» abzōnīgīh ārāstār, ahlāyīh-ārāstār, hanǰamanīg ādurbād ī māraspandān. ēn-iz «auuarəθbå» S:55 ārāstār ī ahlaw frawahr yazēm».|

**21** wakēdrōkeh[۷۳] ī manuščihr awādag ud[۷۴] ādur-bād

niyāg gōwēd kū: «az ōy be auuarəθrabā̊ ud ē ī az dēn-petyāragān, ahlomōγān ahlomōγ ī-šān mazdagīg-iz xwānd hēnd».

**22** ciyōn-išān ēn-iz abar gōwēd kū: «ēn ī man dēn pad axw-menišn nigerē[۷۵], was be migerē zarduxšt! ka was ahlomōγ āgāh, ahlāyīh-kardārīh ud āsrōgīh-iz gōwēnd awināhīh, ud[۷۶] kam āškār [ud] warzīdār hēnd».

**23** pad dēn ī māzdēsnān[۷۷] ēd kū: «pad dēn be niger[۷۸] u-šān čārag xwāh, ud kē[۷۹] awēšān čēgām-iz-ē[۸۰] petyārdār būd ēstēnd andar axw ī astōmand ud a-griftār ēg hēnd[۸۱] ahlāyīh, kē az hastān pahlom» ud ēdōn dēn ī māzdēsnān[۸۲]: pad tōhmag-bōzišnīh baxšēnd, kardārīh xwēšān rāy gōwēnd ud bahr ō xwēšān dahēnd.

**24** S:56 xwarišn ud[۸۳] pihw[۸۴] wēnēnd| kū xwarišn suy paymān gōwēnd; ud zahagīh gōwēnd [gōwēnd[۸۵]] kū paywand

M:654 pad mādarān gōwēnd, ud gurgīh hunēnd[۸۶], kū| čiš ī gurgīhā[۸۷] kunēnd, awēšān sāxtan ī pad

D: 325 [506] kāmag-rawišnīh čiyōn ān ī| gurg zahag pas[۸۸] mādar.

**25** awēšān-iz paywand pad mādarān kunēnd. awēšān nārīg ī[۸۹] gōspand xrīnēnd[۹۰]; ān-iz ī zahag pus. ā-š[۹۱] be barēnd ō bar. kū-šān ašmā ō hamīh dād hēm; nē pādixšāy hēd be pad hamīh ēstād. awēšān nē-z

wurrōyēd war,[۹۲] nē ka āškārag abar dahēd, kū be bōxtēd awēšān pad-iz frazandān druzēnd, kū-šān mihrō-druz abar rasišn, ud pad-iz ān ī xwēš tan.

**26** ēdar abar dēn-ārāstārīh ī anōšag-ruwān husrōg ī kawādān gōwēd kū: «pad ān ī awēšān abāz astišnīh

S:57 mard ī dād| ī ahlaw[۹۳] anōšag-ruwān ī[۹۴] uzwān a-ǰōydār[۹۵] ī dānāg ī kē-š hanǰaman az niyōšišn[۹۶] saxon, kū ān ī gōwēd pad dastwar gōwēd, ān ka srōšīgīh frāz dahēd, kū wināhkārān pādifrāh kunēd.

**27** bāstān pafšārēd kastarān[۹۷], ōy wīr bīm az ān hanǰaman. ka az nazdīg pad abganišn abganēd, kū zūd-zūd nišast kunēd, az ōy sišd[۹۸] bawēnd, dādār! ān-iz ī ahlaw nūn[۹۹] mardōm; čiyōn nūn ka ān ī sišd[۱۰۰] ī xrad-stard[۱۰۱] az ašmā ī sišd[۱۰۲] ī[۱۰۳] spitāmān!

**28** anōšag-ruwān rāy wānīdan ī axw ī ahlomōγīh ēn-iz gōwēd kū: harwispīn rāy ō tō gōwēm spitāmān zarduxšt! kū-šān hangām pad ōy kē āškārag mihr xwābar[۱۰۴] druxtārtom[۱۰۵], druwandān-iz ahlawān-iz

S:58 M:655 anōšag-ruwān āyōxtār dāmān afrāz| ; kē dāmān| hēnd ī ahlawān kū abāz ō kār ēstēd pad kardan ī

D:{324 [507]} anōšag-ruwān. kē paywastār[۱۰۶]-kārān rāst passox-guftār| ān anōšag-ruwān.

**29** ud abar daxšag rasišn ī wišuftārān[۱۰۷] xwadāyīh ī[۱۰۸]

ērān-šahr ud ēn abē-nām[۱۰۹] būd<an>ō dēn ēn-iz gōwēd kū: «ēg ka fradom daxšag ahlaw zarduxšt! rasēd ī rēšīdār ī[۱۱۰] deh ēg kēn-zadārtar ud anāmurzīdārtar ī[۱۱۰] deh bawēnd sāstār; ud pad-iz ān rēšēnd mān[۱۱۱] pad ān wis ud pad ān zand ud pad ān deh[۱۱۱], pad ān harwisp-iz deh. ān paydāgīh čegām-iz-ē čāšišnīh ī rasēd ī rēšīdār deh, ud ēdōn mard ī wēnāg ī frazānag abar nigāh ē dārēd, deh

5:59 čiyōn-iš pad menišn āgāh-dahišnīh»|

**30** ēg ka dudīgar daxšag rasēd ī rēšīdār ī deh...[۱۱۲]

**31** ēg ka sidīgar daxšag rasēd[۱۱۳] rēšīdār[۱۱۳] deh, āsrōn mardōm a-wizīdār-gōwišn bawēnd, kū čiš ī dānāgīhā nē gōwēnd, hād ēd-rāy čē-šān nē padīrēnd ud ān nē ka rāst gōwēd[۱۱۴] ā-šān[۱۱۵] wurrōyēd, ān ī rēšīdār[۱۱۶] deh. ud pad-iz ān rēšēnd mān ud[۱۱۷] pad ān wis ud* pad ān zand*[۱۱۸] ud pad ān deh ud pad ān harwisp-iz deh. ān paydāgīh[۱۱۹] čegām-iz čāšišnīh ī[۱۲۰] rasēd ī rēšīdār ī[۱۲۱] deh. ud ēdōn-iz mard ī wēnāg ī[۱۲۲] frāzānag abar nigāh-ē dārēd, deh čiyōn-iš pad menišn āgāh-dahišnīh.

**32** 5:60 ēg ka tasum daxšag rasēd ī rēšidār| ī[۱۲۳] deh ul uzēd ān ātaxš hu-barišnīh ud ul ān mardān ī ahlawān, kū-šān pahrēz nē kunēnd zōhr-iz, ud[۱۲۴] nē ēdōn ō ōy

M:656 ī| rad barēnd, kū bahr ī[۱۲۵] radān be grift[۱۲۶] nē dahēnd ān ī rēšīdār deh. ud pad-iz[۱۲۷] ān rēšēnd mān

D:{323 [508]} ud[۱۲۸] pad ān wīs ud pad ān zand ud pad ān| *deh ud pad ān[۱۲۹]* harwisp-iz deh ān paydāgīh čegām-iz čāšišnīh rasēd ī[۱۳۰] rēsīdār ī[۱۳۰] deh ēdōn-iz mard ī wēnāg ī frazānag abar nigāh-ē dārēd, deh čiyōn-iš ī[۱۳۱] pad menišn āgāh-dahišnīh.

**33** abar hanǰābišn ī ērān xwadāyīh, ēn-iz gōwēd kū: «ān-iz mar, zarduxšt! awēšān dehān abar rasēnēd ō wardag-tāšišnīh, kū-šān uškāftag be kunēd, kē ōy ast xwadāyīh ī tuwānīg hēnd. ud ēg ān ast[۱۳۲]

S:61 bowandag-zadār ī[۱۳۲] ahlawān; ēg ān| ast pad kāmag-zadār ī[۱۳۲] ahlawān.

**34** ān-iz mar zarduxšt! nē dagr pas dagr zīyēd[۱۳۳] be wisēnd frazand, kū be abesīhēnd[۱۳۴], be ān ī ōy ruwān padēd ō bun ī axwān ī tom kē ērang[۱۳۵] dušox, ud abar awēšān tanān harwispīn az xwad rasēd a-dād[۱۳۶], a-šādīh az kardan ī xwēš[۱۳۷]; ka nē[۱۳۸] dahēnd padīrišn ō āsrōn ī mēnōg-sālār ī purr-guftār ī rāst-guftār ī ahlaw.

**35** frāz ān mar pahikārēd zarduxšt! pad harwisp axw ī[۱۳۹] astōmand axwīh ud[۱۴۰] radīh, kū man weh šāyēm [ud] frāz dādestān tāšišnīh, wizīr kardan[۱۴۱], wad[۱۴۱] frāz be

dahišnīh[۱۴۲], pahikārdārān[۱۴۲] druwandān-iz ahlawān-iz kē ān ī dūr-astišn wīs, dūdag ī bunīg ō wiyābān-iz[۱۴۳] kunēnd.

**36** ud zamīg-iz kē ō tarist[۱۴۴] wardēd. ganāg-mēnōg[۱۴۵]
M:657 awēšān būm be murnǰēnēd, pad sēǰ abārīg-iz anāgīh| ud be abar ō ān deh ān ī guxrōn[۱۴۶] anāštīh padēd. be ān ī abārōn snōhišn; be ān ī abārōn spazgīh.

**37** D:{322 [509]} ud[۱۴۷] nē-z az ān deh ān ī abārōn anāštīh frāz| abesīhēd ud[۱۴۸] nē ān ī abārōn snōhišn ud nē ān ī abārōn spazgīh; pēš az ān tā ka ō ōy dahēnd, padīrišn ō āsrōn ī mēnōg-sālār ī purr-guftār ī rāst-guftār ī ahlaw. ud ka ō ōy dahēnd padīrišn, ast kū awēšān deh ka axwāhēnd bēšāzišnīh windēnd; ud nē anēwēnag ī az ān zarduxšt!

**38** ud ēn ī ōšmurd, nihang-ē[۱۴۹] ī az was ud frahist[۱۵۰] čīš ī az abestāg pad bawēd rasišn pas az wištāsp tā
S:63 hanǰābišn ī ērān-xwadāyīh az ērān| -šahr. paydāg kū ēn ī nibišt mad gēhānīgān āgāhīh.

**39** ēn-iz abar gugāy[۱۵۱] ast ī abar[۱۵۲] [ud] «agar ēd ī az abestāg pad rasišn[۱۵۳] ī pas az kay wištāsp tā frazām ī ērān xwadāyīh[۱۵۴], ī paydāg nē mad būd[۱۵۵] hē wābarīgānīh: ī abestāg kē-iz: «ēn xīr tā[۱۵۶] nūn būd pad ōh bawēd ī andar ān, u-š gāh az-iš paydāg

andar awēšān xwadāyān ud[۱۵۷] dastwarān az wištāsp»,
frāz wišuft ud[۱۵۸] wisīd ō amā nē paywast hē.

# VIII

*abar abdīh ī paydāgīhistan*

*paydāg; paydāgīhist pas az hanǰābīhistan ī ērān xwadāyīh az*[1] *ērānšahr tā*[2] *hazangrōzem ī*[3] *zarduxštān sar ud rasišn ī*

S:64 *ōšīdar ī zarduxštān*|

**1** hād ēd abdīh ī wābarīgānīhist-iz[4] pēš-kēdīgīhā āgāhīh abar ān ī nohom ud dahom sadōzem az abestāg

M:658 paydāg.|

**2** ān ī nūn wēnābdāg[5] ī ēdōnīh nimūdār ast čiyōn: hanǰābišn ī ērān-xwadāyīh az ērānšahr ud[6] wišōbišn ī dād, ēwēn ud[6] ristag; [ī[6]] pāidxšāyīh ī wizārd-wars ud[6] buland pēšag karesānīg .

**3** ud āgenēn āmēxtagīh ud paywandīh-iz ī awēšān har čahār wābarīhistan; ō abartar pāyag ud madan ī

D:{321 [510]} abāg-išān nigōnān[7] xwurdagān| tīragān[8] ud[9] abēdagān ī āwām; ud wišōbīhistan ud nigōnīhistan ī bowandag [ud] paydāg mardōm andar ān ī awēšān

zamānag.

**4** ud frōd waštan ī xrad, xēm az ērān-dehān anērān ī dēn-rāstīh ud šarm nimūdan[10] ud spās ud āštīh ud rādīh ud[11] abārīg wehīh kē-šān winārišn mehmānīh abar| xrad, xēm. S:65

**5** ud vasīh ud čērīh ī ahlomōγīh ud druzanīh[12] ud frēftārīh ud spazgīh ud sturgīh ud druxtārīh ud anaspāsīh ud anāštīh ud panīh ud abārīg wattarīh kē-šān band-iz[13] ō xrad ud[14] xēm ud hištan <ī> pahrēzīh ī ātaxš, āb ud[14] gētīg amahraspand.

**6** ud stahmagīh ī āgdēnīh ud uzdēs[15]-paristagīh ud kamīh ī[16] āzādagīh ud[17] wēš pādixšāyīh ī āz pad tan ī mardōmān ud[17] purīh ī ǰud-dādestānīh abar ǰādūgīh ud[17] was drāyišnīh ī was abar yazdān dēn stōwīh.

**7** xwadāyīh abēsēhēnīdan ī mardōm[18] ēk abar did; awērānīh[19] ī gyāgān, rōstāgān az must-iz[20] ī[21] garān ud[21] duš-padixšāyān ī[21] anēr[22] ī ēk abar did ud garān[23] rēš ud zanišn ī[24] abar gōspandān ud[25] pazdagīh[26] ī| mēnōg ī rāmišn az ērān dehān ud[27] mehmānīh šēwan ud mōy ud snōhišn ud[28] garzišn andar šahr ud a-windišn-kardanīh ud nēst-zōrīh[29] zad-xwarrahīh ud kam-ziyišnīh mardōm.| S:66 M:659

ahlomōɣīh andar sāstārān; a-pdīriftagīh ī ān hu-xēm ud dānāg. zūd zūd[۳۱] rasišnīh ī niyāz ud sej[۳۲] ud[۳۳] abārīg petyārag ud[۳۳] uškābišn ud[۳۳] wardag-tāšišnīh ī andar-iz dehān ud gyāg ī ērān dehān tarwēnīdār[۳۴].

**9** ud abandīh[۳۵] dāštagīh ī dēn ī yazdān; nizārīh ud dardīh ud dušgōnīh[۳۶] ī hudēnān ud[۳۷] xrōsagīh ud xwastagīh ī dēn-burdārān ud[۳۸] druwandīh ud murnǰēnīdan ī[۳۸] kirbagīh ī frahist ī[۳۸] ērān dehān.

**10** any-iz was anāgīh ī andar ēn dō sadōzem pad

S:67 abestāg ōšmurd[۳۹] ēstēd ī aziš widard| u-š nūn-iz

D:{320 [511]} ēdōn| winābdāg[۴۰] az-iš rasēd paydāg.

**11** ud ēn-iz nihang-ē az-iš dēn gōwēd kū: ān āwān āhen[۴۱]-abar-gumēxt, kū az hamāg kustag nigerēnd[۴۲] āhenēn, kē andar ān ī sturg ānāstār ahlomōɣ ā-š andar zād hēd[۴۳]

**12** sturgīh-išān ēd kū:- «šān passand āwēnišn ī[۴۴] har dō, ēk»; u-šān ānāstārīh ēd kū; «hamē ka-šān tuwān anāgīh pad kasān kunēnd»; ka frāz pad kark ī[۴۴] ǰuwānān[۴۵] pīr paydāg bawēd; wadīh-zamānīh rāy, kē andar ān mard zāyēnd kē frazānag dōst hēnd, kū hērbedestān dastwarān nē dōst hēnd.

**13** ud āzād[۴۶]-gōwišn hēnd, kū saxon čarbīhā gōwēnd; ud druwand hēnd ud purtagēnīdār gōwišn hēnd, kū

gōwišn ī hērbedān[۴۷], dastwarān agār kunēnd ud
S:68 drīnēnd. axwōmandīh ud[۴۸] radōmandīh ud|
xwadāyīh[۴۹] ud[۵۰] dastwarīh pad duš-barišnīh barēnd,
pad abārōn be ē-tāg ō ham[۵۱] barēnd.

**14** M:660 čiš ān gōwēnd: hagirz agīh[۵۲] ud ōy deh ī dāšt|
dādwar. ā-šān ō ān ī ganāg war abganēnd, ō dušox
hēd, ka-šān ēd anāgīh padiš kunēnd, tā be ō
druwandīh rasēnd, pad ōšmurišn abar ēstēnd an ī
duš-zahag ī dušwaft ī ahlomōγ ān ī wattar gurg ī
purr wōiγn,[۵۳] purr-wattarīh.

**15** zanēnd ēdar dōst ō ōy ī dōst u-š xrīnēnd aziš ān ī
xwēš kardārīh, kū hamē ka-šān tuwān, ā-š xwāstag be
stanēnd ud ō ōy dahēnd kē-š az-iš abāz
padixwēnēnd[۵۴]; ka nē ōy ī weh drahm xwāhēnd. ud
driyōš ān ī any[۵۵] xrīnēnd, kū-š xwāstag be stanēnd u-š
rēbēnēnd, ka garzišn kunēd.

**16** S:69 «abāz ēdōn nē[۵۶] ō tō dahēm» nē ēdar dōst| ō ōy
dōst ud nē brād ō ōy ī brād ud nē pus ō ōy ī
D:{319 [512]} pidar ud nē-z pidar ō[۵۷] ōy ī| pusar[۵۸] handarzēnēd
ud nē wurroyēnēd. gyāg kāmag mānišn bawēnd, kū
har gyāg-ē kū-šān abāyēd, be mānēnd. pad har
brāhmag ī-šān abāyēd, be rawēnd; ud abar rāh
sagālēnēnd pad rāh ī wābarīgānīh ud abzōn frahang,

az nē[۵۹] dānišnīh gōwēnd:

**17** ēd sē abzōn[۶۰] frahang az ān ī amā be dānēm: «pad ulīh ī[۶۱] ān ī keh ud[۶۲] pad nigunīh ān ī meh; meh az ōy ī keh be āmōxtišnīh, kū pad har čiš-ē pad pay ī ōy sāstār bawēd».

**18** mōw mānāg mōw[۶۳] bawēd; sāstār mānāg kawīg bawēd; *ud wayōg xēm wayōg*[۶۴] bawēd: kanīg xēm xwad ō gušn haxtēd[۶۵].

**19** ēg ka xēm ud xrad frōd wardēd az ērān-dehān, kū be šawēd| , ēdōn abar ō ēran-dehān| az nazdīgīh ī wōiγn ō ham dwārēd. nēst-čišīh ud zamestān-iz ī, kū dēwān-dād ī snōhišnōmand[۶۶], kū wārān-iz kam bawēd ud sej ī nihān-rawišn ī frēftār, kū margīh wēš bawēd. ēdōn[۶۷] ī[۶۷] xrad-gaštag-iz ī druwand ud ahlomōγ-iz anahlaw pad hamhāgīh ō hamdwārēnd.

M:661

**20** čiyōn ān ī dōst; awēšān dawēnd kū: «xwar ud zan[۶۸] dehbed! čē-t xwarišn u-t zanišn. ātaxš-iz zan; pad-iz xwarišn xwar! awēšān kē srōšwarz hamīh pānag hēnd ud awēšān abar pad nayišn nayēnd driyōš ī ahlaw dādestān.

**21** kū-š ōškāftag be kunēnd u-š zanēnd u-š arad ān barēnd ī[۶۹] xwāstag, hēd ka-šān xwāstag barēnd ā-šān arad burd bawēd.

**22** S:71 ud andar ān āwān tō rāy, ā-m nē kāmag abēzag| ahlaw spitāmān! āyišn nē be wurrōyišnīh ī[۷۰] šawišnīh ī waxš[۷۱]; kū mihr gōw āwarišn[۷۲] barišn nē abāyēd; awēšān ī kardag ī[۷۳] ahlomōγ ēd ī tō sraw wisēnēnd, abestāg ud[۷۳] zand. kū nizār be kunēnd; awēšān ī D:{318 [513]} kardag ī ahlomōγ| ān ī xwēš ruwān azārēnēnd ān ī kard xwāstag[۷۴] dōšāram rāy.

**23** ud abar nohom ud dahom sadōzem ēn-iz gōwēd kū: «ān āwān rawēd, ēd kū rasēd spitāmān zarduxšt, ka was ahlomōγ radīh ud[۷۵] dastwarīh ahlawīh gōwēnd ud kam druwandīh ud hanāsēnēnd āb ud hōšēnēnd[۷۶] urwar ud wisēnēnd harwisp[۷۷] ābādīh kē az ahlāyīh paydāgīh.

**24** S:72 M:662 abāz-iš az ōy pursīd zarduxšt kū: «čē ēdōn awē| - šān ohrmazd! pad ān dahēnd ka| hanāsēnēnd āb ud hōšēnēnd urwar ud wisēnēnd[۷۸] harwisp ābādīh kē az ahlāyīh paydāgīh?»

**25** u-š guft ohrmazd kū: «dahēnd ēdōn awēšān pad awēšān zarduxšt! ka az ān meh gōwēnd hunušagān[۷۹] xwēšān rāy, čiyōn ān ī xwēš ruwān; kū nirmad ī awēšān[۸۰] rāy wēš gōwēnd kū ān ī xwēš rāy.»

**26** be awēšān dahēnd ō kayagān, karabān, ō mardōm pah[۸۱], ī wāstaryōš, ud ō mardōm arwandasp, artēštār,

pah[۸۱], ī wāstaryōš, ud ō mardōm arwandasp, artēštār, ayāb ē čiyōn mān ēdar pad gōšt ān ī meh bahr gīrēm[۸۲], kū-mān pādixšāyīh dahānd čiyōn ēdar pad gōšt be dahēm ān ī meh grāmīg kunēm.

**27** xwāstag ī[۸۳] druwand-iz ēdar zarduxšt! pad mayān-mānišnīh pad anārāstān buland wihrišnīh[۸۴], kū dādestān ī stabr kunēm ī padīrišn-gōwišntar[۸۵] čiyōn S:73 driyōš ī[۸۶] ahlaw dādestānīh| abar arzānīg ahlaw, kē-š paydāg ahlāyīh franāmišn ī ō kār ud kirbag.

**28** abāz-iš az[۸۷] ōy pursīd kū: «ast ēdōn ēdar andar āwām ī dēn ī māzdēsnān[۸۸] gētīg paydāgīh pahlom? kū dēn ī māzdēsnān[۸۹] mehmānīh pad kas ast?»

**29** u-š guft ohrmazd kū: ast ēdōn andar awēšān mardān[۹۰] abar zarduxšt! čē[۹۱] ēdar hēnd āsrōn[۹۲] ī guftār; ud awēšān-iz mard hēnd xrōsag[۹۳] xwāstag andar axw ī astōmand ud sej[۹۴]-dādār ud murnjenišn-dādār ī[۹۵] wizend ud jādūg awēšān-iz rāy[۹۶] D:{317 [514]} gōwēnd. mardōm ī| druwand ī sāstār awēšān az tō M:663 be zarduxšt mehīhātar[۹۷], ōzōmandīhātar[۹۸], xru|sdōmandīhātar[۹۹] ahlāyīh ahlāyēnd.

**30** S:74 kōr awēšān druz hēnd, kū ō| tō hampursēnd[۱۰۰] ud anāgāh[۱۰۱] hēnd ī sāstār ud wēnāg awēšān-iz druz hēnd kē ō awēšān hampursēnd ud[۱۰۲] āgāhīh menēnd

petyāragēnēnd. kū ēd gōwēnd kū: «mān ēd ī tō gōwē paydāg, kū nē ēdōn čiyōn tō gōwē» kē awēšān gōwēnd kū: nē man ēd ī tō mard! kār; kū-m nē abāyēd kardan. nē tō, kū tō-z nē abāyēd kardan, čē nē ēd ī ahlāyīh, kū nē kirbag.

**31** čē ēn ō ēd ī tō gōwišn[۱۰۴], menišn dād ēstēd: kē tō-z āgāh hē ān ī menīdār pahikār ōšīdar[۱۰۵] čegām-iz-ē ēdar spitāmān zarduxšt! čē abar pad gumēzag, ō āškāragīh rasēnēd kē ahlaw ayāb nē būd ēstēd ān ī xwēš ruwān.

**32** S:75 ud ēn-iz gōwēd kū: «awēšān ō tō gōwēm| spitāmān zarduxšt! kē pad ān ī nohom ud dahom sadōzem, rasēnd kū druz azg bawēnd: awēšān andar aškam, ast kū frōd kirrēnišn hēnd; kē awēšān pad frāzīh[۱۰۶], pad pēšōbāyīh ayāb pad abāzīh, ī pad pasōbāyīh; ayārēnēnd ān ī abārōnīhā».

**33** u-šān ēn-iz abar gōwēd: «awēšān mardān zanišntar hēnd» ēdōnīh[۱۰۷] guft ohrmazd kū: «ēd[۱۰۸] ahlaw! kē nasāy[۱۰۹] be kašēnd andar ēn gēhān pad pah ud stōr[۱۱۰], awēšān ātaxš bēšēnd ud āb-iz ī srāwtazišn[۱۱۱]; awēšān tan, mayax ud hēn-iz[۱۱۲] ī čaxragōmand ī

M:664 sahmgen[۱۱۳] ī hazārgānag ayārīhišn| tar bawēnd; kē nasāygarān druwand hēnd».

nasāygarān druwand hēnd».

**34** awēšān rāy ō tō gōwēm spitāmān zarduxšt! kū: «pad ān nohom ud dahom dadōzem, rasēnd ōy ī druz, S:76 hunušag| hēnd [ud] rēšgār ī ganāg-mēnōg; ēk-iz az D:{321 [515]} awēšān zanišntar čiyōn dah dēwēsn[۱۱۴]; ud awēšān-[۱۱۵]iz ō ēn ī man murnǰēnišn dahēnd, ō ēn ī man dēn; kē zanišnōmandīh gōwēnd kū ka zīstan šāyēd pad rāh ī amā; ud druwand hēnd ud[۱۱۶] pad mehīh kāhēnd.

**35** wattarīh-iz, kū pad pēšōbāyīh ud pasōbāyīh kunēnd wināh. kē tō dawāg halag[۱۱۷] gōwēnd abēzag spitāmān! ud dawāg[۱۱۸] awēšān; gōwēnd kē ēd ī tō dēn ī māzdēsn[۱۱۹] zanēnd[۱۲۰].

**36** awēšān zarduxšt! be az tō, ān-iz ī rēxw windišn apparēnd. ud tar ēd ī ō ēzišn menēnd ud tar niyāyišn[۱۲۱] zarduxšt! ud[۱۲۲] tar ān ī har dō wābarīganīh[۱۲۳] menēnd, abestāg ud zand kē tō man frāz guft, kē az mēnōgān abzōnīgtom hēm.

**37** S:77 rēš ī[۱۲۴] wattar| srāyēnd pahlom kunišn ō mardōm; a-paymān- kušišnīh kē az ān ī wattar kunišn, urwāhmenīh gōwēnd; ān-iz murnǰēnēnd ān ī mēnōgān axwān; murnǰēnēnd, ān ī xwēš ruwān; murnǰēnēnd, astōmandān gēhān; awēšān xrōsišn dahēnd ō ruwān[۱۲۵]. dēn-iz. abar čē ēwēnag rāyēnīdan ī hu-dēn mardōm

**38** ud ēn-iz gōwēd kū: «zarduxšt pursīd az ohrmazd kū: «čē ēdōn ō awēšān framāyēm kē nē pad dār-snēh[۱۲۶] tuwānīg hēnd; kū-šān abzār nest, u-šān nē spāh ud nē abar pānag[۱۲۷] u-šān was bēšīdār».

**39** M:665 guft-iš ohrmazd kū: «awēšān tu| št-menišn mard waxšēnišn daxšag ī pad ōš. kē ne ast pad spāh tuwānīg hēnd u-šān was bēšīdār».

**40** S:78 ud abar sazīhistan ī pādixšāyīh az wattarān ī| im zamānag; ēn-iz gōwēd kū; pursīd zarduxšt kū: «ān ohrmazd! kē kay ud[۱۲۸] karab ān ī dušxwadāytom pad pādixšāyīh, abāz ō wehān gumēxtēd?»

**41** {315 [516]} u-š guft ohrmazd kū| ān-iz zarduxšt![۱۲۹]

**42** pursīd-iš zarduxšt kū: «ān-iz ohrmazd kē awēšān ī ān ō xwadāyīh[۱۳۰] abāz ō wehān gumēxtēd ēn čiyōn kaysar ī xāgān?»

**43** u-š guft ohrmazd kū ān-iz zarduxšt!

**44** abar im wattarān ēn-iz gōwēd kū: «awēšān ka āgāh hēnd ud andar dānēnd[۱۳۱] dramag az ahlāyīh dōšēnd, kū-šān pārag weh sahēd az kār ud kirbag; tom ān dōšēnd az rōšnīh ud ān ī wattom axwān, dōšēnd az ān ī pahlom axwān; awēšān abāgēnēnd dušwārīh».

**45** S:79 awēšān-iz rāy ō tō gōwēm kū| : «zanišntar hēnd az gaz ī šēb; ī čiyōn gurg ud[۱۳۲] šagr, ud awēšān pad

kēn ud[۱۳۲] bēš hamē az ān franāmēnd tā ka ān mard rasēd kē čihrōmayān[۱۳۳] ī ahlaw abāg wazr ī pērōzgar.

**46** abāg panǰāh se mardān rawēd [۱۳۴] ī hāwištān ī amāwand ī buland frāz-nigerīdār ī[۱۳۵] kār ud dādestān ī frāx-suft ī stabr bāzāy ī was marīh, kū-šān dīdan stabr ī sahēgēnīh[۱۳۶] kū-šān dēw ud wattarīh aziš tarsēnd.

**47** M:666 ud ān zanēd ganāg-mēnōg abāg dāmān ān[۱۳۷]| se azg ī paydāg; kū druz yazēd[۱۳۸] pad āgenēn-yazišnīh ēd-iz kē pad buland pēšagīh rawēnd, pad asp ī[۱۳۹] turk. dēwīh-iz ī wizārd-wars, tāzīg; ud šēdasp-iz ī kalasāyīg hrōmāy.

**48** S:80 ud ān frahist pad dār[۱۴۰]-hāzišnīh mardān ēg| hāzēd[۱۴۱] hunsandīhā ud a-hunsandīhā[۱۴۲]; kē ōy nē hunsand, kū pad ān ī gōwēd nē ham-dādestān. ā-š hundandīhā franāmēd zarduxšt[۱۴۳]! kū-š be ō dēn āwarēd[۱۴۴].

**49** ham ōy pad ān wazr mehnīd ī kuwixm[۱۴۵] kū pad dast

D:{314 [517]} ī ō xwārīhēd| ; xwār dāštan pad ān ī čēr bāzāy ud pad ān ī gušn tōšn[۱۴۶]

**50** be amāwandīh ud[۱۴۷] pērōzgarīh bandēd ō ān ī ōy dēn ī ohrmazd, ud pad ān ī amāwandīh ud pērōzgarīh hamē az ān ī[۱۴۷] franāmēd bawēnd ka awēšān rasēnd, kē pus ī zarduxšt hēnd, kē kunēnd frašagird andar

axwān a-zarmān[۱۴۸], a-marg ud a-sōyišn ud a-pōyišn dagr hamē tō ō wisp.

**51** ud abar brīnag ī dah sadōzem ī andar ēk hazangrōzem ī zarduxštān[۱۴۹] āgāhīh ī ōšīdar ī zarduxšt

S:81 pus| ēn-iz gōwēd kū: «ka ān sadōzem be sazēd, ī fradom pad dēn īm mazdēsnān[۱۵۰] az zarduxšt ō hampursagīh mad frāz, čē fradom sadōzem brīn ast.

**52** u-š guft ohrmazd kū; «xwaršēd be nihumbēd.»

**53** čē pas dudīgar ud sidīgar ud čahārom ud panǰom[۱۵۱] ud šašom ud haftom ud haštom ud[۱۵۲] nohom ud[۱۵۲] dahom sadōzem brīn ast?

**54** u-š guft ohrmazd kū: «xwaršēd abar nihumbēd».

**55** ēg ka ān ī dahom sadōzem sīh zamestān arānag, kū

M:667 sīh zamestān abāz, kanīg ō āb abar| rawēd, kē nāmīg pid-ē[۱۵۳]. kū mād ī[۱۵۴] ōy nāmīg ōšīdar u-š az wohurōz ī friyāngān ī andar dūdag ī isatwāstar ī pus ī zarduxšt az arwēz zād ēstēd frāz tōhmag.

**56** ēg andar ān āb nišīnēd[۱۵۵], xwarēd ud ōy[۱۵۶] awēšān

S:82 suhr| abar ul frōgēd kē būd kū ahlaw zarduxšt sidīgar abdom ō hwōw bun[۱۵۷] frāz hišt ud ān pus andar dahēd kē ast waxšēnīdār[۱۵۸]-ahlāyīh nām.

**57** ka pānzdah sālag ast kanīg nē pēš[۱۵۹] az ān abāg mardān be nibastan[۱۶۰] nē ka pas tā ka ābustan

bawēd. pēš az ān tā ka ān ul zāyēd.

**58** ka ān| mard sīh sālag bawēd, ān xwaršēd be ēstēd pad bālist ī asmān[۱۶۱] dah rōz ud[۱۶۲] dah šab drang ud abar ō ān gāh ān abāz be rasēd kū ān fradom pad frāz brēhēnišnīh frāz brēhēnīd; kū az čahār angust ēk[۱۶۳] angust andar gīrēd ud[۱۶۴] harwisp kišwar abar tābēd, kē haft.

D:{313 [518]}

**59** ēdōn-iz awēšān zarduxšt xwad ēdōn awēšān paydāgīh ast kū dānēnd kū hazangrōzem ī brīn, kē ēn dēn abar pad| ašnawišn ašnūd. ēdōn awēšān kē nē, ēg-iz dānēnd kū čiš-ē ī ǰuttar ast.

S:83

**60** ēg ka ān mard sīh sālag bawēd, ān hampursēd[۱۶۵] ō amahraspandān ī huxwadāyān ī hudāgān fradāg andar rōz ān ī rōšn rōz be paydāg ka axw ī ast[۱۶۶] a-most ud a-kay ud a-karab; kū pad čiš ī yazdān nē karr ud kōr ud awisānišn, kū-š xwēštan čiš ī yazdān ǰud nē| kard ēstēd, ud purr gyān dādīg[۱۶۷] ēstēd, kū wārān būd ēstēd, ud āb[۱۶۸] gyāg-gyāg abāz ēstēd andar ērānwēz kū weh dāitī.

M:668

**61** ēd daxšagīhā ī abar sadōzem ī dō ast nohom ud dahom drustīh ī ān madan sazīhistan ēn mad ēstēd ud paydāg har dō abar drustīh ī abar ān rasēd guft ēstēd abar gugāy[۱۶۹]| .

# IX

*abar abdīh ī pas az hazangrōzem*
*ī zarduxštān sar ud rasišn ī*
*ōšīdar tā hazangrōzem ī*
*ōšīdarān sar ud rasišnīh*
*ī ōšīdarmāh*[1] *az āgāhīh ī im zamānag*

**1** abdīh ī ōšīdar pad zāyišn, tan, xwarrah ud saxon ud kār; ēstišn[2] ī xwaršēd dah rōz mayān asmān;[3] abesīhišn[4] ī čahār zang tōhmag druz; dād<an> ī sē zarmē[5] xwābargarīh ō urwarān; nizārīhistan ī frēbūd ud[6] abēbūd, wēš-zōrīhistan ī paymān; rāmīhistan ī

D:312 [519] anērīh; weh-dōstīh | ; meh waxšišnīh ī dēn dānāgīh[7] ud stāyīdan čand srādag mārgen[8] dēn ī mazdēsnān;[9]

S:85 zad<an> ī ōšīdar mazanīgīh[10] ī čarān |

**2-3** pad ān panǰom sadōzem az ham hazangrōzem, paydāgīh, haft[11] sālag ǰādūg malkus, andar sāl ān ī

sraw pad harwisp hišwar kē[۱۲] haft be madan ud[۱۳] rasišn ī malkūsān zamestān abesīhišn[۱۴] ī frahist mardōm ud[۱۵] gōspand andar se zamestān, andar-iz ān ī čahārom; pad škeftīh ī[۱۵] ān zamestān ān ī malkūs ǰādūgīh ud frōd mīrišnīh gušnag zahagān[۱۶] malkūs

M:669 andar ān ī cahārom zamestān pad ān ī dahmān| āfrīn.

**4** āhumbišn ī ǰamkard war, madan ī mardōm ud[۱۷] gōspand aziš, abāz purr-rawišnīh ī mardōm ud gōspand az awēšān abērtar būdan.

**5** pas az ān zamestān, was ud wuzurg abzōn abar ān ī gōspandān pīm; ud wēš-srāyišnīh ī[۱۸] mardōm az pīm; ud kam-uzēnagīh ī gōspandān tan; purrīh ud frāxīh

S:86 ī[۱۸]| gēhān ud xwēdīh ī hambāstag mardōm ud[۱۸] wuzurg-waxšīšnīh ī rādīh.

**6** ud nizārīh ī škōhīh andar mardōmān, čiyōn ān ī dēn gōwēd kū; «ēdōn-iz ān zarduxšt![۱۹] ka az ān ī padīriftār[۲۰] dušwārtar ast, čiyōn ān ī dādār, ī ēdōn andar axw ī astōmand frāz rādīh, be dahišnīh ān pad mānišn[۲۱] mānēd».

**7** ud ēn-iz gōwēd kū: «ka ān zamestān be sazēd kē guft kū was tagarg[۲۲] ud murǰēnīdār ēg ō māzdēsnām[۲۳] dad abar rawēd[۲۴] sizd[۲۵] ī frāx-raftār; ud

ēdōn menēnd kū: «nē amā pas māzdēsn[۲۶] kēnēnd: wēš az ān, čiyōn ān ī xwēš zahag pus» ī ēdōn ēdar māzdēsn[۲۶] ō gōspand ī hudāg a-kēnīh dōšāram abar barēnd[۲۷]

**8** D:311 [520] ēg ašwahišt ō māzdēsnān[۲۸] az abartar| nēmag abar S:87 be xwānēd ud[۲۹] ēdōn gōwēd kū: «māzdēsn[۳۰]| hēd! ma kas ēdōn gōspand be kuštār[۳۱] bawēd! čiyōn ān pēš be kuštār būd hēd».

**9** handarzēnēd waxšišn[۳۲] pad dād; handarzēnēd[۳۳] wazdwarīh pad tan. māzdēsn dad ud[۳۴] gōspand, be kušīd! ān az awēšān be kušēd kē ō ašmā ayārēnēd; kē ō ašmā gōwēd kū ayārōmandīh ī ašmā rāy ō ašmā M:670 gōwēd kū| : «māzdēsn[۳۵] hēd! xwarēd man pad wazdwarīh, pēš az ān tā ka man gaz ud ōdarāy be ǰōyēd!»

**10** ud handarzēnēd waxšišn;[۳۶] handarzēnēd wazdwarīh. māzdēsn, gōspand be kušēnd ān-iz az awēšān kē ō awēšān ayārēnēd kū: «māzdēsn hēd! xwarēd man pad wazwarīh, pēš az ān tā ka man gaz[۳۷], ōdarāy be ǰoyēd!»

**11** S:88 hunsandīhā māzdēšn gōspand kušēnd ud| hunsandīhā māzdēšn gōspand brīnēnd[۳۸] ud hunsand gōspand ka man[۳۹] burēnd; ud hunsandīhā māzdēsn gōspand

xwarēnd ud[۴۰] hunsand gōspand[۴۱] ka-š xwarēnd.

**12** ud ēg ka mēnōgān[۴۲] bawēnd ham-pāyīd; kuštār ud kē-z-iš kušēnd; ud brīdār[۴۳] kē-z-iš brīnēnd; ud[۴۴] xwardārān kē-z-iš xwarēnd.

**13** ud ē-iz gōwēd kū: «ka ān sadōzem be sazēd, ī pajom pad dēn ī māzdēsnān pad ān ī dudīgar: hazangrōzem ēg awēšān harwisp kē abar pad zamīg, axw ī[۴۵] <astōmand>, bawēnd druwand-iz ahlawān-iz; dō srišwadag ēr deh ahlaw hēnd, ud ēk srišwadag[۴۶] druwand; ud ham-ēdōn tūrān ān ī pērāmōn[۴۷] ērān, anērān pērāmōn[۴۸] ērān mānēnd, meh ēdar az ān andar axw ī astōmand abzōnīgīh pad mānišn mānēd

S:89 čiyōn nūn.|

**14** ud ēn-iz gōwēd kū: «ka ān hazangrōzem be sazēd ī

D:310 [521] fradom pad dēn ī māzdēsnān[۴۹], čē pas| fradom sadōzem brīn ast?».

**15** u-š guft ohrmazd kū:« xwaršēd abar nihumbēd».

**16** ud čē pas dudīgar ud sidīgar ud cahārom, panjom, šašom, haftom ud haštom, nohom ud dahom sadōzem

M:671 brīn ast».

**17** u-š guft| ohrmazd[۵۰] kū: «xwaršēd be nihumbēd».

**18** ēg ka ān ī dahom sadōzem sīh zamestān a-rānag, kanīg ō āb abar rawēd kē «weh-pid», kū ōy ī weh

ōšīdarmāh[۵۱] ā-š mād, u-š az[۵۲] wohurōz[۵۳] ī friyāngān ī andar dūdag ī isatwāstar ī pus ī zarduxšt az arwēz zād ēstēd frāz tōhmag.

**19** ēg andar ān āb nišīnēd, xwarēd ōy, ān šuhr abar ul

S:90 frōd, kē| būd kū ahlaw zarduxšt dudīgar abdom ā-š ō hwōw bun[۵۴] ān frāz hišt. ud ān, ān pus andar dahēd, kē ast kū waxšēnīdār[۵۵]-niyāyišn nām, kū rādīh be abzāyēnēd;

**20** ka pānzdah sālag, ziyānag nē pēš az ān abāg mardān be nibast ud[۵۶] nē-z pas ka ābustan bawēd, pēš az ān tā ka ān ul zāyēd.

**21** ka ān mard sīh sālag bawēd,[۵۷] ān xwaršēd be ēstēd pad bālist ī ān asmān;[۵۸] wīst rōz šab drang.[۵۹] harwisp kišwar abar tābēd kē haft.

**22** ēdōn-iz awēšān xwad paydāgīh ast kū: dānēnd[۶۰] kū hazangrōzem brīn, kē ēn dēn abar pad ašnūd,[۶۱] ašnūd ēdōn-iz; awēšān kē nē[۶۲] ēg-iz dānēnd[۶۳] kū

S:91 čiš-ē [۶۴] ǰuttar ast.|

**23** ka ān mard sīh sālag bawēd, ān hampursēd ō amahraspandān, hu-xwadāyān ī hu-dāgān, fradāg andar rōz ān ī rōšn rōz ī be paydāg. ka axw ī astōmand ast? a-must ud a-kay[۶۵] ud a-karb; kū pad čīš ī

D:309 [522] yazdān nē kōr ud[۶۶] nē karr ud awisānišn| ,

kū-š xwēštan čiš ī yazdān ǰud nē kard ēstēd. ud purr
M:672 gyān dād[۶۷] ēstēd, kū-š wārān būd| ēstēd ud āb gyāg
gyāg abāz andar ērānwēz kū weh dāitī.

# X

**0** *abar abdīh ī pas az hazangrōzem ī ōšīdarān sar ud rasišn ī ōšīdarmah tā hazangrōzem ī*[1] *ōšīdarmāhān sar ud rasišn ī sōšāns az āgāhīh ī im zamānag*|

S:92

**1** abdīh ī ōšīdarmāh pad zāyišn, tan ud xwarrah ud saxon ud kār, ēstišnīh ī xwaršēd mayān ī[2] asmān wīst rōz drang ud ō abartom abzōn rasēd ī ān gōspandān pīm, čiyōn ān ī gōwēd kū: «ēk-iz gāw az dōsēd ō ē-hrzār mard», kū šīr and āwarēd čand ē-hazār mard, ud nizārīh ī suy ud tišn; čiyōn gōwēd kū: «az ēk-iz pagān sagr bawēd sē šabag»; kē sēnag masāy-e xwarēd, ā-š se rōzān-šabān was.

**2-3** kamīgīh[3] zarmānīh ud wēšīh ī zīndagīh, waxšišn ī ērīh ud āštīh ud[āštīh][4] rādīh ud rāmišn andar gēhān;

čiyōn ēd ī dēn gōwēd kū: «ka pad ān ī abdom hazangrōzem, dah ān ī fradom zamestān be sazēd, ēg māzdēsn ō ham pursēnēnd kū: dagr-wirēztar[۵] amā az ān gōspand ī hudāg čiyōn pēš būd,[۶] kū-mān xwarišn

S:93 ud| wistarag kam abāyēd. bowandagtar amā az ān gōspandān dōšāram mad ēstēd čiyōn mān pēš būd; ārādtar amā, az ān pīrīh[۷] andar wars abar waxšēd, čiyōn pēš abar waxšīd, frahāxttar amā ān nārīg ud aburnāyag menišn ud gōwišn ud[۸] kunišn čiyōn pēš az ān būd.

**4** M:673 D: 308 [593] ud ēn-iz čiš būd kū pad abēčihr| ārāyīhēd ī| pad kardag ud ray ud paswarzd[۹] be būd ēstēd. tōzišn-iz ārāyīhēd. kirb ēwēnag druz menēd u-š pad ān ī wattom menišn be murnǰēnēd ǰud az ahlāyīh ǰud az ahlāyīh dōšišn.

**5** nazd ēdar andar axwān a-seǰīh rasēd čiyōn mān ān pad ašnawišn ašnūd[۱۰]; az pēšēnīgān, māzdēsnān rāst frāz-guftārān.

**6** nūn-iz, ka-z ēn dādestān, ēdōn amā meh-dāštār

S:94 marag xrōšd| ōmandīhātar[۱۱] tuxšāgīhātar ahlāyīh ahlāyēnēm, kū kār ud kirbag kunēm.

**7** ēn-iz gōwēd kū: čē nē pad ān ī abdom hazangrōzem ān-ē az ān be widīrēd kē pad dār-snēh[۱۲] zanēnd kē-z

az zarmānīh be widīrēnd.

**8** ka az ān ī ōy hazangrōzem mānd ēstēd panǰāh ud se sāl, šīrēnīh ud čarbīh[۱۳] andar pīm ud[۱۴] urwar ēdōn spurrīgīhēd ī[۱۵] mardōm abe-niyāzīh[۱۶] ī az gōšt rāy, gōšt xwarišnīh hilēnd; u-šān xwarišn pīm ud urwar bawēd.

**9** ud[۱۷] ka se sāl mānd ēstēd, pīm xwarišnīh-iz hilēnd u-šān xwarišn, xwārišn āb ud urwar bawēd.

**10** ud andar ān ī ōy hazārag, rānag bandīh ī dahāg, S:95 hangēzišn ī keršāsp ō zadan ī dahāg rasišn ī kayhusrō u-š hamhāgān ō ayārīh sōšāns pad frašagird-kardārīh ud winārišn ī frahist mardōm pad gāhānīg xēm ud dād, any-iz was abdīh ud škeftīh andar ōy ān hazangrōzem būd paydāg.

**11** ud ēn-iz gōwēd kū: «ka ān hazangrōzem ī duīgar M:674 pad dēn ī māzdēsnān be sazēd[۱۸], čē pas fradom sadōzem brīn ast».

**12** u-š guft ohrmazd kū: «xwaršēd abar nihumbēd.

**13** ud čē pas dudīgar ud sidīgar ud čahārom ud panǰom, šašom ud haftom ud haštom, nohom ud dahom sadōzem brīn.

**14** u-š guft ohrmazd kū: «xwaršēd abar nihumbēd».

**15** ud ka ān ī dahom sadōzem sīh zamestān a-rānag,

S:96 ō kanīg ō āb abar rawēd kē «gōwāg pid» ēd kū
D:{307 [524]} mād ī ōy ī gōwāg sōšāns, kū ēbgat petyārag be burdan nimūdār[۱۹] u-š az vohurōz ī[۲۰] friyāngān ī andar dūdag ī isatwāstar ī pus zarduxšt az arwēz zād ēstēd frāz tōhmag.

**16** kē harwisp-tarwēnīdār nām ān kanīg, ēdōn harwisp-tarwēnīdār čiyōn ān ī pad zāyišn zāyēd[۲۱], kē harwisp tarwēnēd, ān-iz ī az dēwān bēš ud ān-iz az mardōmān.

**17** ēg andar ān āb nišīnēd ka pānzdah sālag ast kanīg, ān andar dahēd kē ast kū sūdōmand pērōzgar nām tan-kardār-iz nām[۲۲]; ēdōn sūdōmand čiyōn harwisp axw ī astōmand sūdēnīdan[۲۳]; ēdōn tan-kardār čiyōn hām tanōmand[۲۴] ud gyānōmand astōmandān[۲۵] mardōmān a-sejīh abar xwāhēd.

**18** nē pēš az ān abāg[۲۶] mardān be nibastan nē ka pas ka ābustan bawēd; pēš az ān tā ka az[۲۷] ul zāyēd.

**19** ka ān mard sīh sālag bawēd, ān xwaršēd be ēstēd pad bālist ī ān asmān[۲۸] sīh rōz šab drang; ud abar ō ān gāh ān abāz be rasēd kū ān pad brēhēnišnīh frāz brēhēnēd.

## XI

**0** *abar abīh ī pas az hazangrōzem*
M:675 *ī ōšīdarmāhān sar| ud rasišn*
*ī sūdōmand pērōzgar tā panǰāh*
*ud haft sāl ī sōšāns sar ud*
*frašagird dahišnīh ī andar*
*axwān*[1]

**1** abdīh ī sōšāns pad tan, warz, xwarrah, rāy gōwēd kū:
S:98 «ka az awēšān āwām- wardišnīh ī| ōšīdarmāhān ān ī abdom wardišn rasišn, ān mard ul zāyēd sōšāns ī mēnōg xwarišn, xwaršēd kirb; kū-š tan ēdōn rōšn čiyōn xwaršēd, ēn-iz kū ān nigerēd pad šaš dōiysarīh az harwisp nēmag abar wēnēd ān ī druǰ bēš čarag».

**2** D:{306 [525]} ēn-iz kū-š abāg| bawēd kayān xwarrah ī pērōzgar kē-š burd tagīg frēdōn, ka-š az ī dahāg[2] zanēd[3]; u-š burd[4] kayhusrō, ka-š tūr zad frangrāsyāg; u-š burd frangrāsyāg, ka-š drō zēnagyāg[5] zad, burd kaywištāsp ka ō ahlāyīh ān be haxtēd pad ān druz

be burd az ēn ī ahlāyīh gēhan.

**3** ud ēn-z kū andar panǰāh ud haft sāl ōy bawēd, abēsīhišn[۶] ī do-zang-tōhmag, abārīg druzīh ud S:99 anābišn ī| wēmārīh ud zarmānīh, margīh ud bēš ud hammis anagīh, sāstārīh ud ahlomōγīh ud wattarīh. bawēd hamēšag urwar zaryōn waxšīšn; hām dahišn urwāhmenīh bawēnd. haft dah sāl, urwar xwarišn; sīh sāl āb xwarišn; dah sāl mēnōg xwarišn.

**4** ud hamāg warz ud xwarrah ud ōz ī abar har warzāwandān xwarrahōmandān[۷] ōzōmandān būd, pad ōy [ī] abar ō ham rasēd ud ō ān ī ōy ka-š was kay[۸] ud nērōg ī warzāwand[۸] ōzōmand hangēzīhistan pad ān ī awēšān ōz ud xwarrah hamāg druz ud M:676 gurdīh[۹] wānīhēd.|

**5** ud wisp madōm abar ēk hamīh ī pad ān ī ohrmazd dēn ēstēnd; az dādār kām ud framān ō awiš[۱۰] ham-hāgān abzārīh.

**6** pad frazān ī panǰāh ud haft sāl druz ahreman abesīhēd[۱۱], frašagird, tan ī pasēn bawēd.

**7** S:100 hamāg ī weh| dahišn pad abēzagīh porušēdāyīh[۱۲] winārīhēnd.

**8** čiyōn dēn gōwēd kū: «ka ān hazangrōzem be sazēd ī sidīgar pad dēn ī māzdēsnān, ēg ān māzdēsn frāz

rawēd az āb ī kānmasē[۱۳], kē ast[۱۴] perōzgar nām abāg ē-hazār ham-hāg ud bēl pad čašm ud kōr-iz[۱۵] an-rāh ud mardōm druwand ī sāstar zanēd u-šān abesīdhēnēd.

**9** ēg awēšān māzdēsn zanēnd u-šān nē zadārōmand.[۱۶]

**10** D: {305 [526]} ēg awēšān māzdēsn | frašagird andar axwān kāmag dahēnd, hamē zīndag ud hamē sūd ud[۱۷] hamē[۱۸] kāmag xwadāy.

**11** ēg man kē ohrmazd hēm frašagird pad kāmag andar axwān dahēm, hamē zīndag ud hamē sūd, hamē[۱۹] kāmag xwadāy.

<frazaft pad drōd, šādīh ud rāmišn haftom nibēg ī Dēnkard>



# آوانویسی و یادداشتهای آن

## ب ـ یادداشتهای آوانویسی

# مقدمه

۱ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲ـ D و M: در پایان سطر [illegible] و در اول سطر بعد: [illegible] بدون نشانهٔ ـ؛ S: حرف «[illegible]» اول واژه را به واژهٔ قبل یعنی [illegible] پیوند داده و این واژه را [illegible] ضبط کرده است؛ موله: (v)āwarīkānihast.

۳ـ D و M: ندارد.

۴ـ D و M: ندارد.

۵ـ S: [illegible]: D و M: [illegible].

۶ـ چنین است D و M؛ S: [illegible].

۷ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۸ـ M: [illegible].

۹ـ S: [illegible].

۱۰ـ D و M: +ud.

۱۱ـ D و M: ندارد.

۱۲ـ S: +ī.

۱۳ـ D و M: [illegible].

۱۴ـ S: [illegible] ۰۱

۱۵ـ S: [illegible] .

۱۶ـ S: [illegible] .

۱۷ـ S: +ī .

۱۸ـ D و M: [illegible]؛ S: [illegible] .

۱۹ـ چنین است S؛ D و M: [illegible] .

۲۰ـ D و M: [illegible]؛ S: [illegible] .

۲۱ـ D و M: ندارد .

۲۲ـ D ظاهراً: [illegible]. S و M: [illegible]. باید توجه داشت که دو واژه mašē و mašyānē در متنها املاءهای گوناگونی دارند ← کیا، صادق، ۱۳۳۵، ص ۶۲-۶۵.

۲۳ـ S: ندارد .

۲۴ـ ایزد خانه و مسکن (بار: ۱۷۵۹) .

۲۵ـ در هر دو مورد S: [illegible] .

۲۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible] .

۲۷ـ D و M: [illegible]. S: [illegible] .

۲۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible] .

۲۹ـ D و M: [illegible]؛ S: [illegible] .

۳۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۳۱ـ D و S: [illegible]؛ M: [illegible] .

۳۲ـ S: [illegible] .

۳۳ـ D و M: [illegible]؛ S: [illegible] .

۳۴ـ S: ān ī warz ī ǰōrdā .

۳۵ـ S: +ī .

۳۶ـ S: +ān ī .

۳۷ـ S: čiyōn az ohrmazd ud amahraspandān be ō ašmā mad

۳۸ـ D و M: [Pahlavi]؛ S: [Pahlavi].

۳۹ـ S: در هر دو مورد: ud+ .

۴۰ـ S: ī+ .

۴۱ـ D و M: [Pahlavi]. S: [Pahlavi].

۴۲ـ D و M: [Pahlavi]. S: [Pahlavi].

۴۳ـ D و M: [Pahlavi]. S: [Pahlavi].

۴۴ـ S: ud+ .

۴۵ـ D و M: [Pahlavi].

۴۶ـ S: ud+ .

۴۷ـ S: ud+ .

۴۸ـ S: ud+ .

۴۹ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۵۰ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۵۱ـ متن در همه نسخه‌ها: [Pahlavi].

۵۲ـ D و M: [Pahlavi]؛ S: [Pahlavi].

۵۳ـ S: ud+ .

۵۴ـ S: [Pahlavi]. D و M: [Pahlavi].

۵۵ـ S: ud+ .

۵۶ـ M: [Pahlavi].

۵۷ـ بنابر S.

۵۸ـ D و M: [Pahlavi]. S: [Pahlavi].

۵۹ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۶۰ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۶۱ـ S : [Pahlavi] . D : [Pahlavi] .

۶۲ـ بر اساس S افزوده شده است..

۶۳ـ D : [Pahlavi] .

۶۴ـ D : [Pahlavi] [Pahlavi] به: [Pahlavi] [Pahlavi] تصحیح شد.

۶۵ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۶۶ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۶۷ـ S : ندارد.

۶۸ـ [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۶۹ـ بر اساس S حذف شد..

۷۰ـ بر اساس S حذف شد.

۷۱ـ نسخه‌ها همه [Pahlavi] به جای [Pahlavi] .

۷۲ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] pēšag āšuft(?) .
تصحیح: [Pahlavi] [Pahlavi] شاید ضبط نسخه‌ها املایی برای [Pahlavi] nihuft نهفت باشد.

۷۳ـ S : ندارد.

۷۴ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۷۵ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۷۶ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۷۷ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۷۸ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] ؛ S : mānūshkhūr را پیشنهاد می‌کند. تصحیح: [Pahlavi] .

۷۹ـ ← یادداشت ۸۱ .

۸۰ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] . D و M : [Pahlavi] .

۸۱ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۸۲ـ S و D: [illegible]؛ M: [illegible].

۸۳ـ S: +ud.

۸۴ـ S: [illegible]. D و M: [illegible].

۸۵ـ S: +ud.

۸۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۸۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۸۸ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۸۹ـ S: +ud.

۹۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹۱ـ S: [illegible] را ترجیح می‌دهد.

۹۲ـ S و D: [illegible]؛ M: [illegible].

۹۳ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۹۴ـ D: [illegible].

۹۵ـ S: [illegible]... M: [illegible]...

۹۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹۷ـ S: +ī.

۹۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹۹ـ S: [illegible]. D و M: [illegible].

۱۰۰ـ S: [illegible]. D و M: [illegible].

۱۰۱ـ S: [illegible]...؛ D و M: [illegible]؛ نیز ← زامیادیشت بند ۷۱؛ ص ۱۴ ترجمه سنجانا یادداشت ۱۲.

۱۰۲ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi] ... نیز ← بهرام‌یشت بند ۳۹ و آبان‌یشت بند ۴۵.

۱۰۳ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi] ؛ D: [Pahlavi].

۱۰۴ـ D: [Pahlavi] ؛ S و M: [Pahlavi].

۱۰۵ـ D و M: در آخر سطر: [Pahlavi] و در اول سطر بعد: [Pahlavi] بدون نشانه ــ. S: [Pahlavi].

۱۰۶ـ S: [Pahlavi] ... و آن را نام کوه دانسته است..

۱۰۷ـ S: همه موارد: ud+ .

۱۰۸ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi].

۱۰۹ـ بر اساس S.

۱۱۰ـ S: [Pahlavi] و آن را vakyiragān می‌خواند ← ص ۱۵ ترجمه. دربارهٔ گرسیوز ← بار: ۴۶۹؛ دارمستتر، ۱۹۶۰ ج ۲ ص ۶۳۶؛ همو، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۲۲۷.

۱۱۱ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۲ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۳ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۴ـ S: ī+ .

۱۱۵ـ S: [Pahlavi] ؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۶ـ S: [Pahlavi] afrīnīd azash gās. D و M: [Pahlavi].

۱۱۷ـ S: [Pahlavi]. D و M: [Pahlavi].

۱۱۸ـ D و M: در پایان سطر: [Pahlavi] و در آغاز سطر بعد: [Pahlavi] بدون نشانه ــ

۱۱۹ـ M: [Pahlavi] ؛ D: [Pahlavi] ؛ S: [Pahlavi] : nisang ayātar شاید nihangīhātar پژوهشی در اساطیر niwēyēnīhātar : پاکیزه‌تر، منزّه‌تر.

۱۲۰ـ M: [Pahlavi] ؛ D: [Pahlavi] ؛ S: [Pahlavi].

۱۲۱ـ D و M : S :

۱۲۲ـ چنین است M ،D و S :

۱۲۳ـ M : . D : . S : .

۱۲۴ـ D و M : . S :

# ۱

۱ـ S : . D و M : .

۲ـ چنین است D و M . S : .

۳ـ S در هر دو مورد: ī+ .

۴ـ D و M : ؛ S : .

۵ـ S : + .

۶ـ S : ī+ .

۷ـ این واژه را آموزگار و تفضلی ظاهراً wābarīgānīh خوانده‌اند به معنی ایمان آوردن ← ۱۳۷۰ ص ۵۷. نسخه‌ها همه: .

۸ـ S : ud+ .

۹ـ S : ī+ .

۱۰ـ چنین است D و S . M : .

۱۱ـ D و M : .

۱۲ـ D و M : ؛ S : .

۱۳ـ S : ud+ .

۱۴ـ S : می‌افزاید sar ud .

۱۵ـ S : ندارد. .

۱۶ـ S : +ī .

۱۷ـ D و M : ؛ S : .

۱۸ـ S : +ud .

۱۹ـ چنین است S و D ؛ M : .

# ۲

۱ـ M ، D و N : ؛ S : .

۲ـ M ، D و N : ؛ S : : mād.gaš vārag .

۳ـ S : هر دو مورد: +ī .

۴ـ بنابر N عبارت میان [ ] حذف شد. دنباله مطلب نیز بر این حذف تأیید می‌گذارد چون فره از روشنی بیکران به سوی خورشید و سپس ماه فرود آمد .

۵ـ S ، N: .

۶ـ N : +ud .

۷ـ N : +ī.

۸ـ مطلب میان دوستاره در D و M چنین است: (D : ) .

۹ـ S : +ī.

۱۰ـ M ، D و N : ؛ S : ؛ rāgīg منسوب به ری ← آموگزار و تفضلی، ۱۳۷۰ ص ۶۰ یادداشت ۴ .

۱۱ـ به پیروی از نیبرگ افزوده شد .

۱۲ـ M ، D : ؛ N : .

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۱۳ـ M ، D : [illegible] [illegible] ؛ S : [illegible] [illegible] ، N : [illegible] [illegible] .

۱۴ـ S : [illegible] [illegible] ؛ M و D : [illegible] [illegible] ؛ N : [illegible] [illegible] .

۱۵ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۶ـ [illegible] . دیگر نسخه‌ها : [illegible] .

۱۷ـ S : ندارد .

۱۸ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۹ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] M : [illegible] ؛ D : [illegible] .

۲۰ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۱ـ M ، D و S : [illegible] [illegible] ؛ N : [illegible] .

۲۲ـ S و N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۳ـ M و D : ندارد .

۲۴ـ N : ندارد .

۲۵ـ S و D : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۶ـ M : [illegible] ؛ S و N : [illegible] ؛ D : [illegible] .

۲۷ـ S : + [illegible] .

۲۸ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۲۹ـ S : [illegible] ؛ M ، D و N : [illegible] .

۳۰ـ S و N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۳۱ـ N : [illegible] ؛ درگر نسخه‌ها : [illegible] .

۳۲ـ N : [illegible] .

۳۳ـ ← ۳۱ .

۳۴ـ S ، M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۳۵ـ S : ندارد.

۳۶ـ S و N : ؛ M و D : .

۳۷ـ S : ؛ M ، D و N : .

۳۸ـ S و N : ؛ M و D : .

۳۹ـ S : ؛ M و D : ؛ N : .

۴۰ـ S و N : ؛ M و D : .

۴۱ـ S و N : ؛ M و D : .

۴۲ـ N : ؛ دیگر نسخه‌ها: .

۴۳ـ M ، D و N : ندارد.

۴۴ـ S و N : ؛ M و D : .

۴۵ـ S : ؛ M و D : ؛ N : .

۴۶ـ N : دیگر نسخه‌ها: .

۴۷ـ S : ؛ M و D : ؛ N : .

۴۸ـ S : ← ص ۲۳ ترجمه سنجانا M : ؛ D : ؛ N : .

۴۹ـ S : ؛ D : ؛ N : ؛ M : .

۵۰ـ N : <..> ؛ دیگر نسخه‌ها: .

۵۱ـ M ، D و N : ī+.

۵۲ـ M و D هر دو مورد: ud+ ، N : میان gētīgha و ēwgadīg نیز ud را افزوده است .

۵۳ـ بر اساس N افزوده شده است .

۵۴ـ بر اساس N افزوده شده است .

۵۵ـ S و N : ؛ M و D : .

۵۶ـ S : ندارد.

۵۷ـ N: ندارد.

۵۸ـ M و D: ندارد.

۵۹ـ ؛ S: +ī.

۶۰ـ ؛ S: [illegible]؛ M و N: [illegible].

۶۱ـ N: [illegible].

۶۲ـ ؛ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ D: [illegible].

۶۳ـ M و D: [illegible].

۶۴ـ M و D: ندارد.

۶۵ـ ؛ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M: [illegible]؛ D: [illegible].

۶۶ـ ؛ S: +kū.

۶۷ـ ؛ S: [illegible].

۶۸ـ N: [illegible]؛ S: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۶۹ـ M، D و N: [illegible]؛ S: [illegible].

۷۰ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۷۱ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۷۲ـ M و D: [illegible]؛ [illegible]؛ [illegible].

۷۳ـ M و S: ندارد.

۷۴ـ S: [illegible]؛ N: [illegible] (با [illegible] بعد)؛ M: [illegible]؛ D: [illegible] در متن به [illegible] تصحیح شده است.

۷۵ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]. M و D: [illegible].

۷۶ـ D: [illegible]. دیگر نسخه‌ها د واژه را از یکدیگر جدا نوشته‌اند.

۷۷ـ S: [Pahlavi] [Pahlavi] ... ؛ N: [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi]؛ D: [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi].

۷۸ـ S: [Pahlavi].

۷۹ـ M: [Pahlavi] [Pahlavi].

۸۰ـ N: ī+.

۸۱ـ بر مبنای S و N.

۸۲ـ M: [Pahlavi] [Pahlavi].

۸۳ـ S: [Pahlavi]؛ N: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]

۸۴ـ S: [Pahlavi] [Pahlavi]؛ M، D و N: [Pahlavi].

۸۵ـ S و N: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi].

۸۶ـ هر دو مورد S: [Pahlavi]؛ M، D و N: [Pahlavi] در اصل ān ē که به سبب تشابه آوایی به جای any(=anē) آمده است.

۸۷ـ همهٔ نسخه‌ها: [Pahlavi].

۸۸ـ M: [Pahlavi] و در اول سطر بعد [Pahlavi].

۸۹ـ M: [Pahlavi] [Pahlavi].

۹۰ـ M و D: به جای [Pahlavi] [Pahlavi] دارد: [Pahlavi].

۹۱ـ M: [Pahlavi].

۹۲ـ S و M و N: [Pahlavi] [Pahlavi]؛ D: [Pahlavi].

۹۳ـ بنابر N.

۹۴ـ S: [Pahlavi]؛ N: [Pahlavi] [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi].

۹۵ـ N: ī+.

۹۶ـ بنابر S و N.

۹۷ـ N: [Pahlavi]؛ S: [Pahlavi]؛ D: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi] [Pahlavi].

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۹۸ـ [Pahlavi] ؛ M، D و S : [Pahlavi] .

۹۹ـ S و N : [Pahlavi] ؛ M و D : [Pahlavi] .

۱۰۰ـ N : [Pahlavi]   [Pahlavi] ؛ D و S و M : [Pahlavi] .

۱۰۱ـ S : [Pahlavi]   [Pahlavi] ؛ M، D و N : [Pahlavi]   [Pahlavi] .

۱۰۲ـ S و N : [Pahlavi] ؛ M و D : [Pahlavi] .

۱۰۳ـ S : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] < ی> ؛ M و D : [Pahlavi] .

۱۰۴ـ S : [Pahlavi] ؛ M، D و S : [Pahlavi] .

۱۰۵ـ S و D : [Pahlavi] ؛ [Pahlavi]   [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] .

۱۰۶ـ S و N و D : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi]   [Pahlavi] .

۱۰۷ـ N : [Pahlavi] ؛ M، D و S : [Pahlavi] .

۱۰۸ـ S : [Pahlavi]   [Pahlavi] ؛ M، D و N : [Pahlavi] .

۱۰۹ـ M و S : [Pahlavi] .

۱۱۰ـ N : [Pahlavi] ؛ M و D : [Pahlavi] ؛ S : [Pahlavi]   [Pahlavi] .

۱۱۱ـ S : [Pahlavi] ؛ D : [Pahlavi] ؛ N و M : [Pahlavi] ؛ نیبرگ patnāsīk و احتمال می‌دهد که فعل [Pahlavi] افتاده باشد (← ۱۸۸).

۱۱۲ـ N : [Pahlavi] ؛ M و D : [Pahlavi] ؛ S : [Pahlavi]   [Pahlavi] .

۱۱۳ـ M و D : [Pahlavi] .

۱۱۴ـ M و D : ندارد.

۱۱۵ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] (نیبرگ ص ۱۲۵: drūdan: HṢD-WN-tn).

۱۱۶ـ N : [Pahlavi] ؛ M و D : [Pahlavi] ؛ S : [Pahlavi] .

۱۱۷ـ N : ندارد.

۱۱۸ـ S : [Pahlavi] ؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi]

۱۱۹ـ در هر دو مورد M، D و N : [Pahlavi] .

۱۲۰ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۱۲۱ـ ← ۱۱۹ .

۱۲۲ـ N: ud+ .

۱۲۳ـ N: ... [Pahlavi] ؛ M و D: ... [Pahlavi] ؛ S: ... [Pahlavi] .

۱۲۴ـ S و N: [Pahlavi] ؛ M و D: [Pahlavi] .

۱۲۵ـ S: [Pahlavi] ؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۱۲۶ـ دستنویسها: [Pahlavi] : ān ē به جای any به سبب تشابه آوایی. .

۱۲۷ـ نیبرگ زیر šast از نظر معنی برابر sust (؟) .

۱۲۸ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] . نیز ← نیبرگ (۱۹۶۴ ص ۴۲، ۱۴۵ و ۱۸۹). به جای [Pahlavi] .

۱۲۹ـ D: [Pahlavi] .

۱۳۰ـ شماره ۱۲۸ .

۱۳۱ـ M و D: [Pahlavi] .

۱۳۲ـ S و M: [Pahlavi] ؛ N: [Pahlavi] ؛ D: [Pahlavi] .

۱۳۳ـ S و D: [Pahlavi] ؛ N: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi] .

۱۳۴ـ S: [Pahlavi] .

۱۳۵ـ M: [Pahlavi] ؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۱۳۶ـ N: [Pahlavi] ؛ S: [Pahlavi] ؛ M و D: [Pahlavi] .

۱۳۷ـ S: [Pahlavi] .

۱۳۸ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] ظاهراً به جای [Pahlavi] .

۱۳۹ـ N: ud را ندارد؛ M و D: [Pahlavi] .

۱۴۰ـ S: [Pahlavi] ؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۱۴۱ـ S: N و M: [Pahlavi] ؛ D: [Pahlavi] .

۱۴۲ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۴۳ـ N : ī+.

۱۴۴ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ D : [illegible] .

۱۴۵ـ S و N : هر دو مورد [illegible] ؛ M و D : هر دو مورد: [illegible] .

۱۴۶ـ S و D : هر دو مورد: [illegible] ؛ N : هر دو مورد: [illegible] ؛ M : مورد اول: [illegible] ؛ مورد دوم: [illegible] .

۱۴۷ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۴۸ـ M و D : ندارد.

۱۴۹ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۵۰ـ S : [illegible] ؛ [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ موله (ص ۲۲): nē frač .

۱۵۱ـ ← تصحیح بر اساس موله است ← نگارش فارسی .

۱۵۲ـ S : می‌افزاید؛ دیگر نسخه‌ها: ندارد.

۱۵۳ـ M و D : ī+.

۱۵۴ـ N : ī+.

۱۵۵ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۵۶ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۵۷ـ N : واژه‌های میان دو ستاره را ندارد.

۱۵۸ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۵۹ـ D : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۶۰ـ N و D : [illegible] ؛ S : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۱۶۱ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۶۲ـ M ، N و D : [illegible] ؛ S : [illegible] .

۱۶۳ـ S : [illegible] ؛ [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۶۴ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۱۶۵ـ S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۶۶ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۱۶۷ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۱۶۸ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۶۹ـ M و D: [illegible].

۱۷۰ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۱۷۱ـ S: [illegible]؛ نسخه‌های دیگر: [illegible].

۱۷۲ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۷۳ـ S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۷۴ـ ندارد.

۱۷۵ـ M و D: [illegible].

۱۷۶ـ S: [illegible]؛ N: [illegible] M و D: [illegible].

۱۷۷ـ M و D: [illegible]؛ S: [illegible].

۱۷۸ـ همه نسخه‌ها در هر دو مورد: [illegible].

۱۷۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۱۸۰ـ M و D: +ud.

۱۸۱ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M و D: [illegible]، نیبرگ: pāymītan ص ۱۶۶، ج ۲.

۱۸۲ـ M: [illegible].

۱۸۳ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M: [illegible]؛ D: در حاشیه: [illegible].

۱۸۴ـ M: +ud.

۱۸۵ـ S: [illegible]؛ N و D: [illegible].

۱۸۶ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۸۷ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۸۸ـ همه‌نسخه‌ها: [illegible] تصحیح [illegible] .

۱۸۹ـ S و N : [illegible] .

۱۹۰ـ M و D : [illegible] ؛ S : [illegible] ؛ [illegible] .

۱۹۱ـ M و D : [illegible] ؛ S و N : [illegible] .

۱۹۲ـ ← ۱۸۸ .

۱۹۳ـ M ، D و N : ندارد.

۱۹۴ـ M و D : ندارد.

۱۹۵ـ M ، D و N : ندارد.

۱۹۶ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۹۷ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۹۸ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible]

۱۹۹ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۰۰ـ N : [illegible] . دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۰۱ـ M و D : [illegible] ؛ S و N : [illegible] .

۲۰۲ـ متن: [illegible] . قرائت از نیبرگ است ← (۱۹۶۴ ص ۱۴۰)؛ موله (۱۹۶۷ ص ۱۶۷) uzvēdīhast .

۲۰۳ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۰۴ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۰۵ـ N : [illegible] <د> ؛ M : [illegible] ؛ D : [illegible]

۲۰۶ـ واژه‌های میان دو ستاره در M و D : [illegible] [illegible] .

۲۰۷ـ M و D : ندارد.

۲۰۸ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۰۹ـ M و D : ندارد.

۲۱۰ـ M و D: +ud .

۲۱۱ـ N: [illegible] .

۲۱۲ـ M: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۳ـ M و D: [illegible] [illegible] .

۲۱۴ـ بنابر N افزوده شد .

۲۱۵ـ M و D: [illegible] .

۲۱۶ـ S: [illegible] [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۷ـ S: [illegible] .

۲۱۸ـ S: [illegible] [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۹ـ S: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۲۰ـ S: [illegible] ؛ N: [illegible] ؛ M و D: [illegible] .

۲۲۱ـ S: [illegible] ؛ N: [illegible] ؛ M و D: [illegible] .

۲۲۲ـ M: ندارد.

۲۲۳ـ M و D: [illegible] ؛ S و N: [illegible] [illegible] .

۲۲۴ـ S: [illegible] [illegible] [illegible] ؛ N: [illegible] [illegible] ؛ M و D: [illegible] [illegible] .

۲۲۵ـ S در هر دو مورد: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها هر دو مورد: [illegible] .

۲۲۶ـ S: [illegible] [illegible] [illegible] ؛ N: [illegible] [illegible] ؛ M و D: [illegible] .

۲۲۷ـ S: ندارد.

۲۲۸ـ S: +ī .

۲۲۹ـ S: [illegible] ؛ N: [illegible] ؛ M و D: [illegible] [illegible] .

۲۳۰ـ همه نسخه‌ها به پازند: [illegible] .

۲۳۱ـ N: [illegible] [illegible] ؛ S: [illegible] [illegible] ؛ M و D: [illegible] [illegible] .

۲۳۲ـ S: [illegible] . دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۳۳ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۳۴ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۳۵ـ N : افزوده است [illegible] .

۲۳۶ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۳۷ـ N : به عنوان فصل دانسته است. .

۲۳۸ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۳۹ـ M : در پایان «[illegible]» را می‌افزاید. .

۲۴۰ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۴۱ـ M و D : [illegible] امّا به نظر می‌رسد که [illegible] آغاز به جای [illegible] آمده است.

۲۴۲ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۴۳ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۴۴ـ S : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۲۴۵ـ D : [illegible] ؛ S : [illegible] ؛ [illegible] .

۲۴۶ـ D و N : [illegible] ؛ S : [illegible] .

۲۴۷ـ این واژه بارها در این چند سطر به کار رفته و دو صورت املایی [illegible] (غالباً در نسخه N) و [illegible] در دستنویسهای دیگر دارد.

۲۴۸ـ N : [illegible] . دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۴۹ـ M و D : [illegible] .

۲۵۰ـ N : [illegible] ؛ D : [illegible] .

۲۵۱ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

# ۳

۱ـ M، D و N: ندارد.

۲ـ N: ندارد.

۳ـ S: [Pahlavi]؛ نسخه‌های دیگر: [Pahlavi].

۴ـ N: +ī .

۵ـ S: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۶ـ S: [Pahlavi]. دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۷ـ S: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]؛ N: [Pahlavi] <[Pahlavi]> [Pahlavi]

۸ـ S: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۹ـ N: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi]

۱۰ـ S: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]؛ N: ندارد.

۱۱ـ S: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]؛ N: [Pahlavi].

۱۲ـ N: ... [Pahlavi] <[Pahlavi]> [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]؛ S: [Pahlavi] [Pahlavi].

۱۳ـ S و N: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]

۱۴ـ D، M و S: ندارد.

۱۵ـ M، D و N: ندارد.

۱۶ـ S: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۱۷ـ N: [Pahlavi].

۱۸ـ N: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۱۹ـ S: [Pahlavi]؛ M و D: [Pahlavi]؛ N: [Pahlavi].

۲۰ـ S: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

۲۱ـ S: [Pahlavi]؛ دیگر نسخه‌ها: [Pahlavi].

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۲۲ـ S: [illegible] [illegible] [illegible]؛ M و D: [illegible] [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible].

۲۳ـ S: [illegible] [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۴ـ S: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۵ـ N: [illegible].

۲۶ـ N: هر سه مورد را ندارد.

۲۷ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۲۸ـ N: ندارد.

۲۹ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۳۰ـ M و D: ندارد.

۳۱ـ M، D و N: ندارد.

۳۲ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۳۳ـ M و D: ندارد.

۳۴ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۵ـ M، D و N: می‌افزایند: [illegible].

۳۶ـ M و D: هر دو واژه را: ندارد؛ N: [illegible] [illegible]؛ S: [illegible] [illegible].

۳۷ـ N می‌افزاید: [illegible].

۳۸ـ D: می‌افزاید: [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۳۹ـ M، D و N: می‌افزایند: [illegible].

۴۰ـ N: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ S: [illegible] [illegible].

۴۱ـ S: ندارد.

۴۲ـ N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۴۳ـ D و N: ندارد.

۴۴ـ M و D : [illegible] .

۴۵ـ M ، D و N : ندارد.

۴۶ـ N : ندارد.

۴۷ـ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۴۸ـ M ، D و N : ندارد.

۴۹ـ M : در انتهای سطر [illegible] و بدون خط فاصله در آغاز سطر بعد: [illegible] .

۵۰ـ M : [illegible] .

۵۱ـ D و S : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۵۲ـ N : [illegible] .

۵۳ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۵۴ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۵۵ـ متن : [illegible] .

۵۶ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۵۷ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۵۸ـ N ، S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۵۹ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۶۰ـ S : [illegible] M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۶۱ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۶۲ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۶۳ـ N : [illegible] ؛ M : پس از آن می‌افزاید: [illegible] .

۶۴ـ M و D : [illegible] ؛ S : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۶۵ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] (ا) [illegible] .

۶۶ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۶۷ـ S و N : ... [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

۶۸ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۶۹ـ M و D : [illegible] .

۷۰ـ N : [illegible] .

۷۱ـ D ، M و N : هر دو مورد: ندارد.

۷۲ـ N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۷۳ـ S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] به [illegible] تصحیح شد .

۷۴ـ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] ؛ S : [illegible] .

۷۵ـ بر اساس نسخهٔ N .

۷۶ـ بر مبنای تقسیم‌بندی موله بند ۲۲ از این پس آغاز می‌شود .

۷۷ـ M و D : +ud .

۷۸ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۷۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۸۰ـ M : در انتهای سطر: [illegible] و بدون خط فاصله در آغاز سطر بعد: [illegible] ؛ نسخه‌های دیگر: [illegible] .

۸۱ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۸۲ـ M و D : هر دو مورد را ندارد. N : مورد دوم را ندارد .

۸۳ـ S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۸۴ـ M : [illegible] ؛ S : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۸۵ـ M : [illegible] ؛ [illegible] .

۸۶ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ D و N : [illegible] .

۸۷ـ آغاز بند ۲۵ بنابر تقسیم‌بندی موله. در تقسیم‌بندی سنجانا دنباله بند ۲۴ است و ذکر شماره ۲۵ از قلم افتاده است .

۸۸ـ M و D: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible] <[illegible]> [illegible] [illegible].

۸۹ـ S و N: [illegible] [illegible]؛ M و D: [illegible] [illegible].

۹۰ـ موله uš ăš؛ N: ăš؛ دستنویسهای دیگر: uš.

۹۱ـ M و D: [illegible]؛ S و N: [illegible].

۹۲ـ M و D: [illegible]؛ S و N: [illegible].

۹۳ـ M و D: به جای [illegible] [illegible] [illegible] دارد: [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible].

۹۴ـ M و D: [illegible]؛ S و N: [illegible].

۹۵ـ M و D: ندارد.

۹۶ـ M: ندارد.

۹۷ـ S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible]: N: پس از [illegible] می‌افزاید: <[illegible] [illegible]>.

۹۸ـ M و D: ندارد.

۹۹ـ M، D و N: ندارد.

۱۰۰ـ N: [illegible].

۱۰۱ـ M و D: +ud.

۱۰۲ـ S: [illegible] [illegible] [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

۱۰۳ـ N: پس از این واژه می‌افزاید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

۱۰۴ـ N: افزوده است. دیگر نسخه‌ها: ندارد.

۱۰۵ـ عبارت بر پایهٔ نسخه‌های S و N: آوانویسی شده است؛ M و D: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

۱۰۶ـ N: [illegible].

۱۰۷ـ M و D: ندارد.

۱۰۸ـ N: [illegible] [illegible] [illegible].

۱۰۹ـ M و D: ندارد.

۱۱۰ـ M، D و N: ندارد.

۱۱۱ـ S و N: ī+ .

۱۱۲ـ N: [illegible] .

۱۱۳ـ M، D و N: ī+ .

۱۱۴ـ S: ... [illegible] ؛ M و D: [illegible] ...؛ N: ... [illegible] .

۱۱۵ـ N: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۱۶ـ D: [illegible] .

۱۱۷ـ S: ... [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: ... [illegible] .

۱۱۸ـ S: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۱۹ـ S: [illegible] ؛ M و D: [illegible] ...؛ N: [illegible] .

واژه را مـوله āšixt (فـعل مـاضی از ašenǰitan) «ریـختن» خـوانـده است ← 1967 pp.34,174 نیبرگ (← 1974, p.34) قرائت ašēhīd را پیشنهاد می‌کند و برای آن معنی «پیش بردن، بـردن» را بـا تـردید مـناسب مـی‌بیند. سـنجانا āš-dahīd می‌خواند.

۱۲۰ـ S: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۲۱ـ N: افزوده است [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: ندارد.

۱۲۲ـ M: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: ندارد.

۱۲۳ـ M و D: ندارد.

۱۲۴ـ موله پس از افزوده است: nē .

۱۲۵ـ M: [illegible] دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۲۶ـ S: [illegible] ؛ M و D: [illegible] ؛ N: [illegible] .

۱۲۷ـ S و N: [illegible] ؛ M و D: [illegible] .

۱۲۸ـ N: [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۱۲۹ـ S: سرهد؛ M و D: سرهد.

۱۳۰ـ M: سلسهد [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: سلسهد [illegible].

۱۳۱ـ N: [illegible] لو [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] [illegible] [illegible].

۱۳۲ـ S: سوهد؛ دیگر نسخه‌ها: سرهد.

۱۳۳ـ N: [illegible] [illegible] [illegible] د؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible]

۱۳۴ـ N: [illegible] لو [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] [illegible] [illegible].

۱۳۵ـ M و D: [illegible] [illegible]؛ S و N: [illegible] [illegible] د.

۱۳۶ـ D، S و N: [illegible] د [illegible] [illegible]؛ M و D: [illegible] [illegible].

۱۳۷ـ S: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ [illegible]؛ N: [illegible] [illegible].

۱۳۸ـ N: ندارد.

۱۳۹ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ N: پس از [illegible] می‌افزاید: [illegible].

۱۴۰ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۱۴۱ـ M و D: ندارد.

۱۴۲ـ S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

۱۴۳ـ N: [illegible] [illegible].

۱۴۴ـ S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۴۵ـ S و N: [illegible]؛ [illegible].

۱۴۶ـ S: [illegible] د؛ دیگر نسخه‌ها: ندارد.

۱۴۷ـ N: پس از این واژه افزوده است: [illegible].

۱۴۸ـ M و D: پس از این واژه: [illegible] د.

۱۴۹ـ S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۵۰ـ M، D و N: ندارد.

۱۵۱ـ موله و N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۵۲ـ** S و N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] .

**۱۵۳ـ** M : در آخر سطر [illegible] و در اول سطر بعد [illegible] .

**۱۵۴ـ** همه نسخه‌ها: [illegible] ← آموزگار و تفضلی ۱۳۷۰ ص ۸۳ یادداشت ۲ .

**۱۵۵ـ** S : [illegible] ؛ [illegible] .

**۱۵۶ـ** S و N : [illegible] ؛ M و D : [illegible] آموزگار و تفضلی (۱۳۷۰ ص ۸۳ یادداشت ۳ «دشمیست» در این صورت املاء ظاهراً [illegible] .

**۱۵۷ـ** متن [illegible]. موله آن را چنین خوانده است نوبرگ ظاهراً vēktan امّا در واژه‌نامه نیامده است .

**۱۵۸ـ** S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] . (املاء جدید) .

**۱۵۹ـ** S : +ud .

**۱۶۰ـ** S و N : [illegible] ؛ M : [illegible] .

**۱۶۱ـ** S : [illegible] ؛ M و D : [illegible] ؛ N : [illegible] .

**۱۶۲ـ** N : پس از آن افزوده است: ... [illegible] .

**۱۶۳ـ** M، D و N : ندارد.

**۱۶۴ـ** N : [illegible] .

**۱۶۵ـ** S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

**۱۶۶ـ** S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

**۱۶۷ـ** S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

**۱۶۸ـ** S : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

**۱۶۹ـ** D و S : [illegible] ؛ M، N : [illegible] .

**۱۷۰ـ** N : +ī .

**۱۷۱ـ** D، M : در این مورد و شش مورد دیگر این بند نیامده است .

**۱۷۲ـ** N : [illegible] ؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

**۱۷۳ـ** D، M و N: ندارد.

**۱۷۴ـ** M و D: ندارد.

**۱۷۵ـ** S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۷۶ـ** N: +ud.

**۱۷۷ـ** D، M و S: [illegible]؛ N: [illegible].

**۱۷۸ـ** متن: [illegible].

**۱۷۹ـ** M: ندارد.

**۱۸۰ـ** M و D: ندارد.

**۱۸۱ـ** D، M و N: ندارد.

**۱۸۲ـ** N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۸۳ـ** N و D: +ī

**۱۸۴ـ** N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۸۵ـ** S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۸۶ـ** S: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ N: [illegible].

**۱۸۷ـ** S: [illegible]؛ M و D: [illegible]؛ N: [illegible].

**۱۸۸ـ** D: [illegible]؛ M و S: [illegible]؛ N: [illegible].

**۱۸۹ـ** S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۹۰ـ** S و N: [illegible]؛ M و D: [illegible].

**۱۹۱ـ** S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۹۲ـ** S: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۹۳ـ** N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۹۴ـ** N: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

**۱۹۵ـ** S: در هر دو مورد: [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۱۹۶ـ S : [illegible]؛ دیگر نسخه‌ها: [illegible]

۱۹۷ـ نسخه D از این پس تا هشت صفحه سفید است ← D : ص ۳۳۵.

۱۹۸ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۱۹۹ـ S : در هر سه مورد: [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۰ـ S و N : [illegible]؛ M : [illegible].

۲۰۱ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۲ـ S و N : ندارد.

۲۰۳ـ S : [illegible]؛ M : [illegible]؛ N : [illegible].

۲۰۴ـ S : هر سه مورد: [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۵ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۶ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۷ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۸ـ S : [illegible]؛ M و N : [illegible].

۲۰۹ـ N : +ī .

۲۱۰ـ M و N : ندارد.

۲۱۱ـ بر اساس N افزوده شده است.

## ۴

این فصل در دستنویس D نیامده و در متن نیبرگ (N) نیز از بند ۵۷ به بعد آمده است. سنجانا آن را در جلد چهاردهم دینکرد خود آورده و فصل سوم دانسته است.

۱ـ M : [illegible]؛ S : [illegible].

۲ـ M : ندارد.

۳ـ S : […] .

۴ـ عبارت پس از این واژه در همه متنها این است pad dō sāl که سنجانا آن را متعلق به همین عنوان دانسته است. امّا مدن پس از سه نقطه عبارت را آورده است یعنی آغاز بند یکم. موله و تفضلی نیز چنین کرده‌اند. موله این آغاز طولانی را بند یکم گرفته است و در نتیجه شماره گذاری او با سنجانا اختلاف دارد .

۵ـ S : […] ؛ M : […] .

۶ـ S : ندارد .

۷ـ S : […] ؛ M : […] […] .

۸ـ به پیروی از موله افزوده شد .

۹ـ M : […] […] […] ؛ S : […] […] = aivyānghān ؛ موله: hācišn ī ax (۱۹۶۷ ص ۴۲) .

۱۰ـ M : […] […] ؛ M : […] .

۱۱ـ S : […] […] ؛ M : […] […] […] […] . بسنجید با وندیداد ۸ بند ۱۰ .

۱۲ـ S : […] ؛ M : […] .

۱۳ـ M : ندارد .

۱۴ـ M : ندارد .

۱۵ـ M : […] ؛ S : […]

۱۶ـ M : […] […] و ظاهراً به پیروی از همین ضبط موله ōy yaz ؛ S : […] […] .

۱۷ـ S : […] ؛ M : […] .

۱۸ـ S : […] ؛ M : […] .

۱۹ـ M : ud+ .

۲۰ـ متن: […] […]، آوردن […] به قیاس با موارد دیگر درست نیست .

۲۱ـ متن […] قرائت مشکوک است شاید صورتی از […] wirēxt نیز ← موله ۱۹۶۷

ص ۱۷۸ .

۲۲ـ M : ī+ .

۲۳ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۴ـ [illegible] ؛ M : [illegible] ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۷۸؛ سنجانا: vigirdār ← ج ۱۴، ص ۳ ترجمه، یادداشت ۶ .

۲۵ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۶ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۷ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۸ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۹ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] تصحیح در همه موارد: [illegible] .

۳۰ـ متن در همه نسخه‌ها: [illegible] به پیروی از آموزگار و تفضّلی (۱۳۷۰ ص ۸۹ زیرنویس ۲) به [illegible] = any تصحیح شد. .

۳۱ـ S هر دو مورد: [illegible] ؛ M : [illegible] .

۳۲ـ M پس از آن افزوده است: [illegible] .

۳۳ـ موله پس از آن می‌افزاید: hunušag .

۳۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . تصحیح: [illegible] .

۳۵ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۳۶ـ M : ī+ .

۳۷ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۳۸ـ M : ud+ .

۳۹ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] . تصحیح [illegible] .

۴۰ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] . به پیروی از موله میان دو واژه ud افزوده شده است .

۴۱ـ M : ندارد .

۴۲ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۴۳ـ چنین است متن آموزگار و تفضّلی (۱۲۷۰ ص ۸۹ زیرنویس ۵) به dwāg تصحیح کرده‌اند (= فریبکار) .

۴۴ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۴۵ـ S و M : [Pahlavi] .

۴۶ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۴۷ـ S و M : [Pahlavi] .

۴۸ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۴۹ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۵۰ـ M : ندارد .

۵۱ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۵۲ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] ؛ تصحیح [Pahlavi] .

۵۳ـ S و M : [Pahlavi] تصحیح: [Pahlavi] .

۵۴ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] .
واژه [Pahlavi] به پیروی از موله به [Pahlavi] تصحیح شد.

۵۵ـ ← یادداشت ۵۲ .

۵۶ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۵۷ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ تصحیح: [Pahlavi] (= [Pahlavi] [Pahlavi]) .

۵۸ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۵۹ـ M : ندارد .

۶۰ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] [Pahlavi] [Pahlavi] تصحیح: [Pahlavi]

[illegible] .

۶۱ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۶۲ـ M هر دو مورد: ندارد .

۶۳ـ S : [illegible] و در اول سطر بعد بدون خط فاصله: [illegible] .

۶۴ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۶۵ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۶۶ـ M : +ud .

۶۷ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] ؛ تصحیح: [illegible] .

۶۸ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۶۹ـ S : ندارد .

۷۰ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۷۱ـ M : ندارد .

۷۲ـ متن: [illegible] .

۷۳ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۷۴ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۷۵ـ چنین است هر دو نسخه معمولاً: ōy ō شاید ō به جای [illegible] آمده باشد ← بسنجید با یادداشت ۷۷ و ۷۹ .

۷۶ـ M : ندارد .

۷۷ـ S : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۷۸ـ S : +nē .

۷۹ـ بسنجید با شماره ۷۵ و ۷۷ .

۸۰ـ M : ندارد .

۸۱ـ ← شماره ۷۷ .

۸۲ـ M: ندارد.

۸۳ـ ← یادداشت شماره ۷۷.

۸۴ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۸۵ـ M: ud+ .

۸۶ـ S و M: [Pahlavi].

۸۷ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۸۸ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi]. موله (ص ۴۷): «یکهزار رمهٔ خوک».

۸۹ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۰ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۱ـ S و M: [Pahlavi]. به جای [Pahlavi].

۹۲ـ متن: [Pahlavi].

۹۳ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۴ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۵ـ S هر دو مورد: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۶ـ M: پس از آن افزوده است: [Pahlavi].

۹۷ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۸ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۹۹ـ nē زاید است (← آموزگار و تفضّلی ص ۹۳ یادداشت ۸).

۱۰۰ـ M: ندارد.

۱۰۱ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi].

۱۰۲ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi] تصحیح: [Pahlavi].

۱۰۳ـ S و M: [Pahlavi].

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۱۰۴ـ M : ندارد .

۱۰۵ـ M : واژه را تکرار کرده است.

۱۰۶ـ S و M : در هر دو مورد: .

۱۰۷ـ S : ؛ M : .

۱۰۸ـ M : ندارد .

۱۰۹ـ S و M : .

۱۱۰ـ S و M : به جای .

۱۱۱ـ S : ؛ M : .

۱۱۲ـ S : ؛ M : .

۱۱۳ـ S در هر دو مورد: ؛ M : .

۱۱۴ـ S و M : .

۱۱۵ـ همه نسخه‌ها: . موله: frawōit : سنجانا: frunīd و ظاهراً هر دو به اوستایی frav : «حرکت کردن، جنبیدن، پریدن» نظر داشته‌اند. نیز ← موله (۱۹۶۷ ص ۱۸۴).
واژه در اینجا سوم شخص ماضی از مصدر frawīdan نگاشته شده است.
← فره‌وشی فرهنگ پهلوی زیر fravitan .

۱۱۶ـ یادداشت شماره ۱۱۳ .

۱۱۷ـ همه نسخه‌ها: .

۱۱۸ـ همه نسخه‌ها: به قیاس اوستایی nivərəzā به تصحیح شد. چنین است نیز تفضّلی و آموزگار .

۱۱۹ـ S : ؛ M : .

۱۲۰ـ S : ؛ M : .

۱۲۱ـ S : ؛ M : .

۱۲۲ـ S : ؛ M : .

۱۲۳ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۲۴ـ قرائت از موله است. سنجانا gušuft .

۱۲۵ـ M: ندارد .

۱۲۶ـ M: ندارد .

۱۲۷ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۲۸ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] . سنجانا (ج ۱۴ ص ۱۷): vashgardast-ī و (ص ۱۵ ترجمه) دشت لوت. نیز بسنجید با اوستایی skairya در وندیداد ۸ بند ۹۵ (← بار: ۱۵۸۷). نیز دارمستتر (ZA.IIP.142) . موله (ص‌ص ۵۱-۵۰)šakar-daštē «جای خالی از سکنه» .

۱۲۹ـ بسنجید با اوستایی raocā fravati ← (← موله ص ۱۸۴) .

۱۳۰ـ موله (همان‌جا) بسنجید با اوستایی hu-vaxša ؛ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۱ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۲ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۳ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] . سنجانا ǰadyim و موله zayem می‌خواند بسنجید با ریشه $\sqrt{gad}$ در اوستا «خواستن، درخواست کردن» .

۱۳۴ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۵ـ ← یادداشت ۱۳۳ .

۱۳۶ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۷ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۸ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۳۹ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] . تصحیح [illegible] .

۱۴۰ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

۱۴۱ـ S: [illegible] ؛ M: [illegible] .

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۱۴۲ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۴۳ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۴۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۱۴۵ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۴۶ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۴۷ـ S و M: [illegible]. تصحیح: [illegible].

۱۴۸ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۴۹ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۱۵۱ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۲ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۳ـ ← یادداشت ۱۵۱.

۱۵۴ـ S: ... [illegible]؛ M: ... [illegible].

۱۵۵ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۶ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۷ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۸ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۵۹ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۱۶۰ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۱۶۱ـ S: ندارد.

۱۶۲ـ M: [illegible].

۱۶۳ـ هر دو مورد: S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۱۶۴ـ S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۱۶۵ـ N و M : ندارد .

۱۶۶ـ S و N : ؛ M : .

۱۶۷ـ S : ؛ N : GNYA : zišt (نیبرگ ۱۹۶۴، ص ۱۵۱) ؛ M : .

۱۶۸ـ S و N : ؛ M : .

۱۶۹ـ همه نسخه‌ها: .

۱۷۰ـ S و M : ؛ N : .

۱۷۱ـ S : ؛ N و M : .

۱۷۲ـ S : ؛ M : .

۱۷۳ـ S : ؛ N : و ظاهراً آن را vikast خوانده است (← ۱۹۷۴ ص ۱۵۶) و از این پس متن نیبرگ حذف شده است تا بخش دوم بند ۷۵ ؛ M : .

۱۷۴ـ S هر دو مورد: ؛ M : ؛ تصحیح به پیروی از موله. مورد دوم و را ندارد .

۱۷۵ـ S : ؛ M : .

۱۷۶ـ همه نسخه‌ها: ... .

۱۷۷ـ پهلوی: موله آن را āhuft خوانده و «آشکار کرد» معنی کرده است. سنجانا gušuft خوانده به همین معنی گرفته است .

۱۷۸ـ S : ؛ M : .

۱۷۹ـ M : ندارد .

۱۸۰ـ S : ؛ M : .

۱۸۱ـ S : ؛ M : .

۱۸۲ـ M : ندارد .

۱۸۳ـ S : ؛ M : .

۱۸۴ـ M: ندارد.

۱۸۵ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۸۶ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۸۷ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۸۸ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۸۹ـ M: [Pahlavi].

۱۹۰ـ چنین است متن. به قیاس مورد بعد و با توجه به عبارت، احتمال می‌رود که spazgēnidan باشد ← آموزگار و تفضّلی ص ۹۹ یادداشت ۴.

۱۹۱ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۹۲ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۹۳ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۹۴ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi].

۱۹۵ـ M: ندارد.

۱۹۶ـ S هر دو مورد: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi] تصحیح [Pahlavi].

۱۹۷ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۱۹۸ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] موله abar astišnīh خوانده است ← ص ۵۴.

۱۹۹ـ میرزا بندهای ۶۷ و ۶۸ را شعر می‌داند و به صورتی عبارت متن را تقطیع می‌کند و قرائت او نیز از برخی واژه‌ها به گونه‌ای دیگر است (← میرزا ۱۹۸۵ و نیز یادداشتهای نگارش فارسی).

۲۰۰ـ نسخه‌ها: [Pahlavi] : kas. موله به akīh تصحیح می‌کند ← ص ۵۴. آموزگار و تفضّلی «آن» (← ص ۱۰۰ یادداشت ۲).

۲۰۱ـ S: [Pahlavi] ؛ M: [Pahlavi].

۲۰۲ـ نسخه‌ها: [Pahlavi].

۲۰۳ـ S: [illegible]؛ M: [illegible] .

۲۰۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۰۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۰۶ـ S: ندارد .

۲۰۷ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . امّا به نظر می‌رسد [illegible] hanǰam anīgān مناسب‌تر باشد .

۲۰۸ـ S: [illegible]؛ M: [illegible] .

۲۰۹ـ S: [illegible]؛ M: [illegible] . نیز ← موله ص ۱۸۶ .

۲۱۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۱ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۲ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۳ـ S: [illegible]؛ M: [illegible] .

۲۱۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۶ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱۷ـ ← یادداشت ۲۱۵ .

۲۱۸ـ M: ندارد. موله آغاز بند ۷۴ را از این واژه می‌گیرد .

۲۱۹ـ M: +ud .

۲۲۰ـ هر سه مورد M: ندارد .

۲۲۱ـ N: از بند ۶۲-۶۱ تا اینجا ندارد .

۲۲۲ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . موله: ēg-iz .

۲۲۳ـ N: ... [illegible]؛ M: [illegible]؛ S: [illegible] .

۲۲۴ـ S : [illegible] ؛ N : <ر> [illegible] ؛ M : [illegible] .

۲۲۵ـ S : ī+ .

۲۲۶ـ N و M : ī+ .

۲۲۷ـ S و M : [illegible] ؛ N : [illegible] .

۲۲۸ـ S : ī+ .

۲۲۹ـ S : [illegible] ؛ N و M : [illegible]

۲۳۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . موله با تصحیح: mān .

۲۳۱ـ M : ندارد .

۲۳۲ـ N و M : ī+ .

۲۳۳ـ S و N : [illegible] . N : [illegible] در آخر بند و در آغاز بند دیگر [illegible] که drāhīd* خوانده شده است ← نیبرگ ۱۹۶۴ ص ۱۵۲.

۲۳۴ـ S : [illegible] ؛ N و M : [illegible] .

۲۳۵ـ N و M : [illegible] ؛ S : [illegible] .

۲۳۶ـ S : [illegible] ؛ N و M : [illegible] . آموزگار و تفضّلی (ص ۱۰۲ یادداشت ۲): در متن کلمه به صورت 2h'wnd آمده و به نظر ما تصحیف GBR'n : مردان است» .

۲۳۷ـ ← یادداشت ۲۳۴ .

۲۳۸ـ N می‌افزاید: [illegible] .

۲۳۹ـ ← یادداشت ۲۳۴ .

۲۴۰ـ N : [illegible] : دیگر نسخه‌ها: [illegible] .

۲۴۱ـ S و M : [illegible] ؛ N : [illegible]

۲۴۲ـ S : ī+ .

۲۴۳ـ S : [illegible] ؛ N و M : [illegible] .

۲۴۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . سنجانا آن را afrāstišnīh و موله abar-astišnīh

خوانده است.

۲۴۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۲۴۶ـ S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۲۴۷ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۴۸ـ S: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۴۹ـ S: [illegible]؛ N: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۵۰ـ S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۲۵۱ـ S و N: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۵۲ـ S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۲۵۳ـ یادداشت شماره ۲۴۶.

۲۵۴ـ S و N: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۵۵ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۵۶ـ S و N: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۵۷ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible] <[illegible]> [illegible].

۲۵۸ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۵۹ـ متن نیبرگ از اینجا قطع می‌شود و دوباره از بند ۸۵ آغاز می‌شود.

۲۶۰ـ S: wištasp andar؛ M: andar wištāsp.

۲۶۱ـ S: ī.

۲۶۲ـ S: [illegible]؛ [illegible]. برای قرائت واژه ← سنجانا ترجمه ص ۳۰ و نیز موله ص ۱۸۹.

۲۶۳ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ تصحیح [illegible] نیز ← موله ص ۱۸۹؛ آموزگار و تفضلی ص ۱۰۴.

۲۶۴ـ S: [illegible].

۲۶۵ـ S: [illegible]؛ M: [illegible] ← موله ص ۱۸۹.

۲۶۶ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] . موله ظاهراً آن را به [Pahlavi] wihān «بهانه، سبب» تصحیح کرده است ← ص ۵۸ .

۲۶۷ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] . از هر دو املا [Pahlavi] مناسب‌تر است .

۲۶۸ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۲۶۹ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۲۷۰ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۲۷۱ـ S : +ī .

۲۷۲ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۲۷۳ـ S : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] .

۲۷۴ـ N : [Pahlavi] ؛ M و S : [Pahlavi] .

۲۷۵ـ S : [Pahlavi] ؛ N و M : [Pahlavi] .

۲۷۶ـ M بند را تکرار کرده و ضبط عبارت میان دو ستاره چنین است: [Pahlavi] .

۲۷۷ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] موله واژه را مانند سنجانا u deh خوانده و دانسته است (ص ۵۹-۵۸) .

۲۷۸ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] . موله <hač star<dīh> .

۲۷۹ـ M : +ī .

۲۸۰ـ هر دو مورد S و M : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] .

۲۸۱ـ N : ندارد .

۲۸۲ـ N : +ud .

۲۸۳ـ S : [Pahlavi] ؛ M : [Pahlavi] ؛ N : [Pahlavi] . موله (ص ۵۸) و نیبرگ (ج۲ ص ۱۳۸) واژه

را ayārdīd خوانده‌اند و معنی «پریشان شدند» از آن برداشت کرده‌اند. نیز ←
آموزگار و تفضّلی ص ۱۰۵. S: akārīnīd و قرائت او درست‌تر به نظر می‌رسد.

۲۸۴ـ S: [illegible] [illegible]؛ M: [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible].

۲۸۵ـ S: [illegible] [illegible] [illegible]؛ M: [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible].

۲۸۶ـ S و N: [illegible] [illegible]؛ M: [illegible] [illegible].

۲۸۷ـ S: [illegible] [illegible]؛ M: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

۲۸۸ـ S و M: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

۲۸۹ـ S: ... [illegible] [illegible] [illegible]؛ M: [illegible] [illegible] [illegible]؛ N: [illegible] [illegible] [illegible].

۲۹۰ـ S: [illegible]؛ M و N: [illegible] [illegible].

۲۹۱ـ همه نسخه‌ها در هر دو مورد: [illegible] به جای [illegible].

۲۹۲ـ عبارت در S و M: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]؛ N:
[illegible] <[illegible]> [illegible] [illegible] [illegible]....

۲۹۳ـ M: ندارد.

۲۹۴ـ S و N: [illegible]؛ M: [illegible].

۲۹۵ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۲۹۶ـ N: +ī.

۲۹۷ـ N: [illegible]. دیگر نسخه‌ها: [illegible].

۲۹۸ـ S: [illegible]؛ N و M: [illegible].

۲۹۹ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible] و آن را ḤML°=mad خوانده است (ج ۱ ص ۱۴۴).

۳۰۰ـ N: ندارد.

۳۰۱ـ S: [illegible] [illegible].

۳۰۲ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible] (ج ۱ ص ۱۴۲: avidištan) موله jašt خوانده است (ص ۶۰) و معنی نکرده (ص ۶۱) سنجانا xubišt (ص ۳۵).

۳۰۳ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۰۴ـ N و M: [illegible]؛ S: [illegible].

۳۰۵ـ N و M: [illegible]؛ S: [illegible].

۳۰۶ـ M: [illegible].

۳۰۷ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۰۸ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۰۹ـ S: [illegible]؛ M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۱۰ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible].

۳۱۱ـ S و M: [illegible]؛ N: [illegible] تصحیح: [illegible].

## ۵

۱ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

۲ـ D و M: [illegible].

۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴ـ S: افزوده است: [illegible].

۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible]. به پیروی از موله (۱۹۶۷ ص ۶۲) به [illegible] تصحیح شد.

۷ـ ← شماره ۵.

۸ـ D و M : ندارد.

۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۱۰ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۱ـ D و M : ندارد.

۱۲ـ همه نسخه‌ها: [illegible] . سنجانا (ترجمه ص ۳۷ یادداشت ۷) آن را āhang خوانده و به معنی، سنت، روش، شیوه گرفته است. موله (۱۹۶۷ ص ۶۲ و ۶۳): āhank و نیز به معنی طریقه دانسته است. این واژه می‌تواند گونه‌ای برای [illegible] ahu به معنی، سرور، رئیس باشد بسنجید با [illegible] gayomart(gayō°)° .

۱۳ـ متن: [illegible] سنجانا kas و موله war : سینه خوانده است و این مناسب است امّا با املاء واژه همخوانی ندارد .

۱۴ـ [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۵ـ D و M : +ud .

۱۶ـ D و M : ندارد.

۱۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۸ـ D و M : ندارد.

۱۹ـ D و M : ندارد.

۲۰ـ S : +ī .

۲۱ـ D و M : هر دو مورد را: ندارد.

۲۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۴ـ D و N : ندارد.

۲۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۶ـ D و M : ندارد.

۲۷ـ D و M : هر چهار مورد را: ندارد.

۲۸ـ S : ؛ D و M : .

۲۹ـ D و M و S : ندارد.

۳۰ـ S : +ī .

۳۱ـ D و M هر دو مورد را: ندارد.

۳۲ـ S : dāšt ud .

۳۳ـ D و M : .

۳۴ـ S : ؛ M : ؛ D : .

۳۵ـ D و M : ندارد.

۳۶ـ S : ؛ D و M : .

۳۷ـ D و M : ندارد.

۳۸ـ M : ؛ D : در پایان سطر و در آغاز سطر بعد بدون نشانه

# ٦

۱ ـ S : ؛ D : و در اول سطر بعد بدون - ؛ M :

۲ـ S : ؛ D و M : .

۳ـ S و M : ؛ D : .

۴ـ S : ؛ D و M : .

۵ـ S : ؛ D و M : .

۶ـ S : ؛ D و M : . واج نخست واژه «ح» فارسی‌نو است = فارسی

میانه ← سنجانا آوانویسی ص ۴۲ یادداشت ۳.

۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible] [illegible] به پیروی از وست تصحیح شد ← سنجانا ص ۴۲ ترجمه.

۱۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۱ـ D و M: ندارد.

۱۲ـ در این مورد و تقریباً همه موارد دیگر S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۳ـ M: ud را تکرار کرده است.

۱۴ـ S: پس از این واژه افزوده است: [illegible].

۱۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۶ـ S: +ud.

۱۷ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

۱۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible] تصحیح: [illegible]

۲۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۱ـ D و M: ندارد.

۲۲ـ S و M: [illegible]؛ D: [illegible].

۲۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۴ـ D و M: ندارد.

۲۵ـ D و M: هر سه مورد را ندارد.

۲۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۷ـ D و M: هر سه مورد را: ندارد.

۲۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۲۹ـ** D و M : ندارد.

**۳۰ـ** S : ندارد.

**۳۱ـ** S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

**۳۲ـ** S : ندارد.

**۳۳ـ** D و M : هر سه مورد را: ندارد.

**۳۴ـ** همه نسخه‌ها: [illegible] به جای [illegible] .

# ۷

**۱ـ** S : +ī .

**۲ـ** D و M : ندارد.

**۳ـ** D و M : ندارد.

**۴ـ** D : [illegible] .

**۵ـ** D : پس از آن می‌افزاید: [illegible] .

**۶ـ** S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

**۷ـ** S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

**۸ـ** همه نسخه‌ها: [illegible] ؛ با توجه به واژه پیش به: [illegible] تصحیح شد.

**۹ـ** D و M : ندارد.

**۱۰ـ** S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

**۱۱ـ** S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

**۱۲ـ** S : [illegible] .

**۱۳ـ** D و M : ندارد.

۱۴ـ S : +ud .

۱۵ـ D و M : ندارد.

۱۶ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۱۷ـ D و M : واژه را تکرار کرده است .

۱۸ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۱۹ـ همه نسخه‌ها در همه موارد: [Pahlavi] ← سنجانا ترجمه ص ۴۷، یادداشت ۷ .

۲۰ـ ← یادداشت ۱۸ .

۲۱ـ عبارت در S چنین است:... [Pahlavi] ... ؛ D و M : [Pahlavi] .

۲۲ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۲۳ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi]

۲۴ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۲۵ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۲۶ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۲۷ـ D و M : ندارد.

۲۸ـ D و M : ندارد.

۲۹ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۳۰ـ D و M : ندارد.

۳۱ـ موله (ص ۷۰) به mānišnīh تصحیح می‌کند و عبارت mayān mānišnī معنی «در میان مردم شناخته خواهند شد» اراده می‌کند .

۳۲ـ D و M : ندارد.

۳۳ـ ← یادداشت شماره ۲۹ .

۳۴ـ D و M : ندارد.

۳۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible]

۳۶ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

۳۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۳۸ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

۳۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۱ـ S: ندارد.

۴۲ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۴ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۵ـ S: ندارد.

۴۶ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۴۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۸ـ D و M: ندارد.

۴۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۱ـ همه نسخه‌ها: [illegible]. موله (ص ۷۲) خوانده است abāz-iš. سنجانا raxwarš.

۵۲ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible]

۵۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible]. موله (ص ۷۲): ōšān؛ سنجانا (ص ۵۲): khûnishna. قرائت موله (ص ۱۹۲) هر چند قطعی نیست امّا توجیه‌پذیر است.

۵۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible]. موله (ص ۷۲) آن را gašnak خوانده است و «ناراست، ناحق» معنی کرده است. ضبط D را می‌توان این گونه خواند امّا gašnak/gišnag معنی

کوتاه، کوچک دارد، سنجانا: xānag. اینجا واژه āhōg خوانده شده است به معنی «عیب» که با wīmārēnēd تناسب معنایی دارد.

۵۶ـ D و M :هر دو مورد را: ندارد.

۵۷ـ همه نسخه‌ها: [illegible]. سنجانا آن را daēva niyaišna خوانده است.

۵۸ـ D و M : ندارد.

۵۹ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۶۰ـ ← یادداشت شمارهٔ ۵۷.

۶۱ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۶۲ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۶۳ـ D و M : ندارد.

۶۴ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۶۵ـ متن همه جا [illegible] است و به همین سبب tansar خوانده شده است نه tōsar (= [illegible])

۶۶ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۶۷ـ D و M : ندارد.

۶۸ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible]؛ M : [illegible].

۶۹ـ D و M : ندارد.

۷۰ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۷۱ـ S : هر دو مورد: [illegible]؛ D و M : [illegible].

۷۲ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۷۳ـ S : [illegible]؛ D و M : [illegible].

۷۴ـ S : ندارد.

۷۵ـ S و D : [illegible]

۷۶ـ S : ندارد.

۷۷ـ S : ؛ D و M : .

۷۸ـ S : +ud .

۷۹ـ S : ؛ D و M : .

۸۰ـ S : +ī .

۸۱ـ S : ؛ D و M : .

۸۲ـ ← یادداشت ۷۷ .

۸۳ـ D و M : ندارد.

۸۴ـ همه نسخه‌ها: .

۸۵ـ بنابر D و M .

۸۶ـ همه نسخه‌ها: .

۸۷ـ S : ؛ D و M : .

۸۸ـ همه نسخه‌ها: .

۸۹ـ S : ؛ M : ؛ D : فاصله‌ها چندان روشن نیست .

۹۰ـ S : ؛ D و M : .

۹۱ـ همه نسخه‌ها: به تصحیح شد .

۹۲ـ S : ؛ D و M : .

۹۳ـ S : +ī .

۹۴ـ D و M : ندارد.

۹۵ـ S : همه نسخه‌ها: قرائت از موله (ص ۷۴) است از a نفی jōy از مصدر judan: جویدن، هرزه‌درایی کردن، و معنی ترکیب: آنکه زبان هرزه‌گو ندارد .

۹۶ـ S : +ī .

۹۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible]. سنجانا (ص ۵۷) sij-dāg و در ۵۶ ترجمه burnersof distress: سوز غم(؟) و موله (ص ۷۶) sišd و در واژه‌نامه (ص ۳۰۵): sižd به معنی: «وحشی، حیوان کوهی».

۹۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۱۰۰ـ ← یادداشت شماره ۹۸.

۱۰۱ـ S: [illegible]؛ [illegible]؛ M: [illegible].

۱۰۲ـ ← یادداشت شماره ۹۸.

۱۰۳ـ D و M: ندارد.

۱۰۴ـ S: +ud.

۱۰۵ـ S: +ī.

۱۰۶ـ S: +ī.

۱۰۷ـ S: +ī.

۱۰۸ـ D و M: ندارد.

۱۰۹ـ S: ... [illegible]؛ D و M: ... [illegible].

۱۱۰ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

۱۱۱ـ S: هر دو مورد ud+.

۱۱۲ـ بند ۳۰ را D و M: ندارد.

۱۱۳ـ S: هر دو مورد: ī+.

۱۱۴ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۱۵ـ موله, +nē.

۱۱۶ـ S: +ī.

۱۱۷ـ D و M: ندارد.

**۱۱۸**ـ D و M: عبارت میان دو ستاره را ندارد.

**۱۱۹**ـ D و M: +ud.

**۱۲۰**ـ D و M: ندارد.

**۱۲۱**ـ D و M: ندارد.

**۱۲۲**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۲۳**ـ D و M: ندارد.

**۱۲۴**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۲۵**ـ D و M: ندارد.

**۱۲۶**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۲۷**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۲۸**ـ D و M: ندارد.

**۱۲۹**ـ عبارت میان دو ستاره را D و M: ندارد.

**۱۳۰**ـ D و M: هر دو مورد را: ندارد.

**۱۳۱**ـ S: ندارد.

**۱۳۲**ـ D و M: هر سه مورد را: ندارد.

**۱۳۳**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۳۴**ـ D و M: [illegible]؛ S: [illegible].

**۱۳۵**ـ S: +ī.

**۱۳۶**ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

**۱۳۷**ـ D و M: [illegible].

**۱۳۸**ـ D و M: ندارد.

**۱۳۹**ـ D: [illegible] +؛ M: +[illegible]

**۱۴۰**ـ D و M: ندارد.

۱۴۱ـ S: مورد اول ī+ ؛ مورد دوم: ud+ .

۱۴۲ـ S: هر دو مورد: ī+ .

۱۴۳ـ همه نسخه‌ها: .

۱۴۴ـ S: ؛ D و M: .

۱۴۵ـ S و M: ... ؛ D و M: ... .

۱۴۶ـ S: ؛ D و M: .

۱۴۷ـ D: ندارد.

۱۴۸ـ S: ؛ D و M: .

۱۴۹ـ S: ؛ D و M: .

۱۵۰ـ S: ؛ D و M: تصحیح .

۱۵۱ـ S: ؛ D و M: .

۱۵۲ـ S و M: ؛ D: .

۱۵۳ـ S: ؛ D و M: .

۱۵۴ـ S: ؛ D و M: .

۱۵۵ـ S: ... ؛ D و M: ... .

۱۵۶ـ S: ؛ D و M: .

۱۵۷ـ D و M: ندارد.

۱۵۸ـ همه نسخه‌ها: .



۱ـ D و M: ندارد.

۲ـ D و M: ندارد.

۳ـ D و M : [illegible] .

۴ـ [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] [illegible] [illegible] .

۵ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۶ـ D و M : هر چهار مورد را: ندارد.

۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] [illegible] ؛ تصحیح: [illegible] .

۸ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] [illegible] .

۹ـ D و M : ندارد.

۱۰ـ S : [illegible] ؛ D و M : ... [illegible] [illegible] .

۱۱ـ D و M : ندارد.

۱۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۳ـ [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴ـ D و M هر دو مورد را:ندارد. .

۱۵ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶ـ D و M : ندارد.

۱۷ـ D و M : هر سه مورد را: ندارد.

۱۸ـ M : [illegible] . D و S : [illegible] .

۱۹ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۲۱ـ D و M هر سه مورد را: ندارد.

۲۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۳ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۴ـ D و M : ندارد.

۲۵ـ D و M : ندارد.

۲۶ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi] .

۲۷ـ D و M : ندارد.

۲۸ـ S : ... [Pahlavi] ا [Pahlavi] ا. D و M : [Pahlavi] ا [Pahlavi] .

۲۹ـ S : ... ا [Pahlavi] ا [Pahlavi] ؛ D و M : ... [Pahlavi] ا [Pahlavi] .

۳۰ـ D و M : ندارد.

۳۱ـ D و M : [Pahlavi] ا [Pahlavi] .

۳۲ـ S : [Pahlavi] ا [Pahlavi] ا؛ D و M : [Pahlavi] ا [Pahlavi] .

۳۳ـ D و M هر سه مورد را: ندارد.

۳۴ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۳۵ـ S : ا [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۳۶ـ S : ... ا [Pahlavi] ؛ D و M : ... [Pahlavi] .

۳۷ـ D و M : ندارد.

۳۸ـ D و M هر سه مورد را: ندارد.

۳۹ـ S : [Pahlavi] ... ؛ D و M : [Pahlavi] . موله (ص ۸۲) آن را ōšmurd (= [Pahlavi]) خوانده است.

۴۰ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۴۱ـ S : ...ـد [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۴۲ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

۴۳ـ S : [Pahlavi] [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] [Pahlavi] .

۴۴ـ D و M : ندارد.

۴۴ـ D و M : ندارد.

۴۵ـ S : [Pahlavi] ؛ D و M : [Pahlavi] .

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۴۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴۷ـ S: +ud.

۴۸ـ D و M: ندارد.

۴۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۰ـ D و M: ندارد.

۵۱ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۲ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۳ـ S: +ī.

۵۴ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۵۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۷ـ D و M: ندارد.

۵۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۵۹ـ همه نسخه‌ها: [illegible]؛ تصحیح: [illegible].

۶۰ـ D و M: +ud.

۶۱ـ S: ندارد.

۶۲ـ D و M: ندارد.

۶۳ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۶۴ـ عبارت میان دو ستاره در S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۶۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۶۶ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۶۷ـ D و M: +ud.

۶۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۶۹ـ D و M : ندارد.

۷۰ـ D و M : ندارد.

۷۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] ؛ به پیروی از موله به [illegible] تصحیح شد.

۷۲ـ S : ud+ .

۷۳ـ D و M هر دو مورد را: ندارد.

۷۴ـ M : در آخر سطر: [illegible] و بدون خط فاصله در آغاز سطر بعد: [illegible] .

۷۵ـ D و M : ندارد.

۷۶ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۷۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۷۸ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۷۹ـ S : ud+ .

۸۰ـ S : [illegible] به جای [illegible] .

۸۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۸۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۸۳ـ D و M : ندارد.

۸۴ـ همه نسخه‌ها: [illegible] تصحیح [illegible] .

۸۵ـ M : [illegible] .

۸۶ـ D و M : ندارد.

۸۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] ـد.

۸۸ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۸۹ـ مانند موارد پیش .

۹۰ـ S : ī+ .

۹۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۹۲ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۹۳ـ S و D: [illegible]؛ M: [illegible].

۹۴ـ D و M: [illegible] ... .

۹۵ـ D و M: ندارد.

۹۶ـ D و S: [illegible]؛ M: [illegible].

۹۷ـ S: +ud.

۹۸ـ S: +ud.

۹۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۰۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۰۱ـ S: [illegible]؛ D: [illegible]؛ M: [illegible]؛ تصحیح: [illegible].

۱۰۲ـ D و M: ندارد.

۱۰۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۰۴ـ S: +ud.

۱۰۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۰۶ـ S: +ī.

۱۰۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۰۸ـ S: [illegible].

۱۰۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۱۰ـ S: ... [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۱۱ـ موله (ص ۲۰۹) واژه را با توجه به ترکیب اوستایی θraotō.stak آنچه در رودخانه جریان دارد، در پهلوی srāyu tačišn خوانده است. برای واژه اوستایی و معادل زند آن (srāw tačišn) ← بارتولومه ص ۸۰۰.

۱۱۲ـ عبارت در همه نسخه‌ها چنین است: [illegible] که به این

گونه تصحیح شده است: [Pahlavi] برگردان موله و سنجانا با یکدیگر کاملاً اختلاف دارد ← سنجانا ص ۷۲ ترجمه و موله ص ۲۰۸-۲۰۷. این برگردان با برداشت موله از متن هماهنگی دارد..

۱۱۳ـ [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۴ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۱۱۵ـ M: [Pahlavi].

۱۱۶ـ D و M: ندارد.

۱۱۷ـ S: [Pahlavi]؛ M: [Pahlavi]؛ D: روشن نیست.

۱۱۸ـ همه نسخه‌ها: [Pahlavi]. به جای: [Pahlavi].

۱۱۹ـ مانند موارد پیش.

۱۲۰ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۱۲۱ـ عبارت در S چنین است: [Pahlavi]؛
D و M: [Pahlavi].

۱۲۲ـ D و M: ندارد.

۱۲۳ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۱۲۴ـ D و M: ندارد.

۱۲۵ـ S: +ud.

۱۲۶ـ S: [Pahlavi]؛ D و M: [Pahlavi].

۱۲۷ـ S: +ud.

۱۲۸ـ D و M: ندارد.

۱۲۹ـ جمله چنین است در D و M: [Pahlavi]

[illegible] .

۱۳۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۱۳۱ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۱۳۲ـ D و M : هر دو مورد را:ندارد.

۱۳۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۳۴ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۳۵ـ D و M : ندارد.

۱۳۶ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۳۷ـ S: +ī .

۱۳۸ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۱۳۹ـ D و M : ندارد.

۱۴۰ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۴ـ [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۵ـ S : [illegible] ؛ [illegible] .

۱۴۶ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۴۷ـ D و M : هر دو مورد را: ندارد.

۱۴۸ـ S: +ud .

۱۴۹ـ S: +ī .

۱۵۰ـ مانند موارد پیش .

۱۵۱ـ D و M : ندارد.

۱۵۲ـ D و M هر دو مورد را : ندارد.

۱۵۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۵۴ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۵۵ـ S : +ud .

۱۵۶ـ D و M : +ud .

۱۵۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۵۸ـ S : +ī .

۱۵۹ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶۰ـ S : +ud .

۱۶۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶۲ـ D و M : ندارد.

۱۶۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible]

۱۶۴ـ D و M : ندارد.

۱۶۵ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶۶ـ D و M : +ud .

۱۶۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶۸ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۶۹ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible]

## ۹

۱ـ S : +ī

۲ـ همه نسخه‌ها: [illegible] به جای [illegible] .

۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۴ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible] اوستایی zarəmaya : بهاری (منسوب به بهار) .

۶ـ D و M : ندارد .

۷ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] …

۸ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۹ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۰ ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] در این املاء اخیر [illegible] به جای [illegible] آمده است املاء معمول برای واژه [illegible] است .

۱۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۳ـ D و M : ندارد .

۱۴ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۱۵ـ D و M : هر دو مورد را: ندارد .

۱۶ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۱۷ـ D و M : ندارد.

۱۸ـ D و M : هر سه مورد را: ندارد.

۱۹ـ S و M : [illegible] ؛ D : [illegible] .

۲۰ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۱ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۲ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۴ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۲۵ـ S: ؛ D و M: تصحیح: .

۲۶ـ S: هر دو مورد: ؛ D و M: .

۲۷ـ همه نسخه‌ها: .

۲۸ـ← یادداشت ۲۶.

۲۹ـ D و M: ندارد.

۳۰ـ S: ... ؛ D و M: .

۳۱ـ همه نسخه‌ها: گونهٔ دیگر آن: .

۳۲ـ S: ؛ D و M: .

۳۳ـ S: ؛ M: ؛ D: مرز واژه مشخص نیست.

۳۴ـ S: ؛ D و M: ؛ ظاهراً به جای / .

۳۵ـ مانند موارد دیگر چنین است نیز در موارد آینده.

۳۶ـ S و M: ؛ D: .

۳۷ـ S: +ud.

۳۸ـ S: ؛ D و M: .

۳۹ـ همه نسخه‌ها: .

۴۰ـ D و M: ندارد.

۴۱ـ D و M: ندارد.

۴۲ـ S: ؛ D و M: .

۴۳ـ S: +ud.

۴۴ـ D و M: ندارد.

۴۵ـ S و D: ؛ M: .

۴۶ـ D و M: ندارد.

۴۷ـ S: ؛ D و M: .

ب ـ یادداشتهای آوانویسی

۴۸ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۴۹ـ S : [illegible] ؛ D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۵۰ـ S : [illegible] .

۵۱ـ S : [illegible] ؛ D : [illegible] ؛ M : [illegible] [illegible] .

۵۲ـ D و M : واژه را تکرار کرده است .

۵۳ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۵۴ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] [illegible] .

۵۵ـ S : +ī .

۵۶ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۵۷ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۵۸ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۵۹ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۶۰ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۶۱ـ S و D : [illegible] ؛ M : [illegible] .

۶۲ـ همه نسخه‌ها: [illegible] .

۶۳ـ مانند مورد پیش ← یادداشت ۶۰ .

۶۴ـ S : +ī .

۶۵ـ S : [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

۶۶ـ D و M : ندارد.

۶۷ـ S : [illegible] [illegible] ؛ D و M : [illegible] .

# ۱۰

۱ـ D و M: ندارد.

۲ـ D و M: ندارد.

۳ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۴ـ S: [illegible].

۵ـ همه نسخه‌ها: [illegible] [illegible] (→ موله ص ۲۲۲).

۶ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۸ـ D و M: ندارد.

۹ـ S: ... [illegible]؛ D و M: ... [illegible] → سنجانا.

۱۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۱ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۲ـ S: [illegible]؛ D: [illegible].

۱۳ـ D و M: +ud .

۱۴ـ D و M: ندارد.

۱۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۶ـ همه نسخه‌ها: [illegible].

۱۷ـ S: ندارد.

۱۸ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۹ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۰ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۱ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۲ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۲۳ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۲۴ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۲۵ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۲۶ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۲۷ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۲۸ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

## ۱۱

۱ـ D و M: +ī.

۲ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۳ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۴ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۵ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۶ـ [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۷ـ S: +ud.

۸ـ S: هر دو مورد: +ud.

۹ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۱۰ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۱۱ـ S: [Avestan script]؛ D و M: [Avestan script].

۱۲ـ همه نسخه‌ها: [Avestan script].

۱۳ـ S: ... [Avestan script]؛ D و M: ... [Avestan script].

۱۴ـ D و M: +ud.

۱۵ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible]. تصحیح: [illegible].

۱۶ـ S و D: [illegible]؛ M: [illegible].

۱۷ـ S: [illegible]؛ D و M: [illegible].

۱۸ـ D و M: ud+ .

۱۹ـ D و M: ندارد.

# بخش دوم

## نگارش فارسی و یادداشتهای آن

## الف ـ نگارش فارسی

## مقدمه

۰ **ستایش دادار اورمزد را با آفرین کامل دین مزدیسنانِ آراسته به همه آگاهیها اندر جهان**

۱ <کتاب> هفتم دربارهٔ شگفتیِ مهستْ پیامبرِ دین مزدیسن، سپیتمان زردشت <و> آنچه آن ورجاوند (= شکوهمند) را به پیامبری از اورمزد <بود> و باور داشتن (= پذیرفتن) آن ورجاوند به پیامبری از اورمزد و دینش، <که> سخن اورمزد بود، در میان کشوریان گشتاسپ شاه، بنابر گزارش دین به.

۲ امّا پیش از آن با دلیل <باید> نوشت که چیست چهر (= سرشت) دینِ به و رواج و آفرینش <آن> و نخستینِ پذیرفتار <آن> در مینو و گیتی <کیست> و از آن پس <بر شمردن> وخشوران و فرستگان و آورندگان <دین> را در طول زمان، تا <رسیدن> زردشت ستوده فروهر و <نیز> اندکی از گفتار و اعجازی که از طریق آنها در میان مردم به وخشوری (= پیامبری) باور داشته شدند.

۳ پس از دین مزدیسنان <پیداست که> چهرِ دینِ به: خوی اورمزد است. و آفرینش آن: به هم رسیدن نخستین آفریده <یعنی> بهمنِ امشاسپند؛ و رواج آن: نخست به صورت مینوی، اندر امشاسپندان <و> دیگر ایزدان <که> ایزدان مینوی <هستند> و به پیکر مادی اندر کیومرث، که نخستین مرد <است> به سبب

گزیدگی و پذیرش کامل <دین> از دادار اورمزد.

۴ و نیاز به تفسیر <آن> با اندیشمندی اندر زمان خویش و به وسیلهٔ آن (= دین) شکستِ دادن دروج و پتیارهٔ (= دشمن) آن زمان را و <نخستین> اندیشه و آموزش دادار، دین کامل اورمزد <بود> که نخستین سخن <است>.

۵ به پیدایی از دینِ به، سپاس آن باشنده و دادار را <بخاطر> وجود هستی، سپندمینو <گفت> نخستین نیاز بر مردم این است که: «خوشا ما! که آفریدهٔ اورمزدیم». و در پایان دربارهٔ بهترین راهِ رهایی مردم، اینکه: اکنون که اهریمن به سوی آفریدگان آماد <و> اکنون که جهانِ مردم را بیمار کرد، بهترین <چیز> در زندگی، کار <کرفه> است.

۶ مردمانی را که از پیوند کیومرث‌اند، این چیز بهتر است که کار و کرفه (= ثواب، عمل خیر) کنند و <با> کنش (= کار)، آن دروج دشمن خویش را شکست دادن. اندازه <به دست> پیوندان دادن، که هر یک از شما را فریضه است شکست دادنِ دروجِ رقیبِ خویش و آنچه با او باشد. آفرینش را از اهریمن بی‌پتیاره و پاک <کردن>؛ و <این> است آن کاری که آفرینشِ دادار برای آن بود.

۷ و این نیز از دین به پیداست که به وسیلهٔ آن سخن نیک گفته شده (= گفتار نیک)، کیومرث به نیکبختی امشاسپندان رسید، یعنی گرودمانی <شد>.

۸ و پس از کیومرث زمان تا زمان تا <آن هنگام> که زردشتِ ستوده فروهر <آمد> بخشی از آن <گفتار نیک>، به فراخور دانش، آگاهی، کنش و نجات مردم آن زمان بود، به پیدایی همی آمد؛ چه از طریق همپرسی با دادار، و چه او را (= آن کس را) برتریِ (= مزیّت) بردنِ فرمان دادار از طریق ایزدان <بود>. (یعنی چه کسی از طریق وحی خداوندی مأمور هدایت شود و چه به سبب اطاعت از فرمان خداوند بی‌آنکه وحی دریافت کند، در میان مردم برتری و علو مقامی به دست آورد). اندر دینِ به توالی نام وخشور<ان>، پذیرفتار<ان> و

پیشوای<ـان> (پهلوی: rāyēnīdār) <اینگونه> شمرده شده <است>:

۹ چون کیومرث بگذشت (= بمرد)، دو دیگر از جهانیان، مشی و مشیانی، نخستین زادهٔ کیومرث <به پیامبری رسیدند> در گفتار اورمزد پیداست که آنگاه که ایشان آفریده شده بودند، بدیشان گفت که: «مردم آفریده شدید پدرِ پدر همهٔ هستی مادی، و ایدون شما مردم، دیوان را مستایید زیرا من داشتن اندیشهٔ درست را در شما به کمال آفریدم تا کار و دادستان (= داوری) را با درست‌اندیشی بنگرید».

۱۰ ایشان داداری (= آفرینندگی، خداوندگاری) اورمزد را ستودند و بر خویشکاریی که کام کردِ دادار <بود> برفتند (= وظیفه‌ای که خواست خداوند بود انجام دادند). بسیار کارِ سودمند در جهان، بپراگندند و برای صله رحم zāyišn) paywandišn) و رواج <آن> اندر آفریدگان. خویدوده ورزیدند که بهترین کرفهٔ مردمان <است>.

۱۱ دادار بدشان دانه‌کاری (= کشت غلات) را بنمود (= نشان داد). چنانکه در گفتار اورمزد پیداست که: «اینت گاو ای مشی! و اینت دانه و اینت ابزارهای دیگر از این پس تو بهتر دانی!».

۱۲ این نیز از دین به پیداست که، اورمزد به هدیش (= ایزد نگهبان خانه، مسکن، چراگاه و نیازهای مادی آفریدگان)، که به پرهیزگاری (= از جهت تقوا) یکی از ایزدان شایسته است، گفت که: «ای هدیشِ به پرهیزگاری شایسته، باید بروی به سوی مشی و مشیانی و زادگان ایشان، <برای به دست آوردن> نان از آن دانه به وسیله مشی و مشیانی باید ایشان را بستایی و <بگویی> که: این دانه به اخلاف شما (ul az ašmā) رَسَد، همانگونه که از اورمزد و امشاسپندان به سوی شما آمد. باشد که <این> دانه از شما به پیوندان شما برسد بدون پتیارگی از دیوان. برای بازایستادن دیو و دروج باید اهونور را دوباره سرودن.

۱۳ و رفت هدیشِ به پرهیزگاری ارزانی به سوی مشی و مشیانی و از آن دانه نـان خواست از مشی و مشیانی و ایشان او را از آن بدادند. بر ایشان آفرید کرد <و گفت> که: «به اخلاف شما برساد این دانه، آنگونه که از اورمزد و امشاسپندان به سوی شما آمد. از شما به پیوندان شما رساد برای بی‌پتیارگی از دیوان و اهونور را دوباره برای بازایستادن دیو و دروج سرود.

۱۴ و به الهام (=nigēzišn) از ایزد مشی و مشیانی، پارچه‌بافی آموختند (متن: به سوی پارچه‌بافی آمدند). و شبانی و آهنگری و درودگری و همه گونه کشتکاری <و> کشاورزی <که>شان پیشه و صنعت نخستین <است>. و از ایشان به سوی پیوندان (= فرزندان) ایشان رفت. از طریق آموزش روش و گستردگی در جهان به «پیشه اندر پیشه» بسیار <بخش شد>.

۱۵ و پس از آن پیامبری (=waxš abar barišnīg) آمد به سوی سیامک پسـر ایشان؛ و نیز هم پیوندان، برای اینکه به کشور کشور کُست کُست (= ناحیه ناحیه) جهان <بروند> در درازنای آن کشور و ناحیه‌ای که دادار برای آنان بگزید. روایی و گستردگی بسیار مردم در کشور و کست کست ببود (= روی داد، اتفاق افتاد).

۱۶ و در دیگر هنگام به سوی «وئیگرد» و «هوشنگ» پیشداد آمد برای آراستن دادِ دهگانی. برزیگری جهان و دهبدی و جهان‌پایی اندر جهان.

۱۷ ایشان به برادری و دین‌دادی (= قانون دین) و هم نیرویی دهبدی و برزیگری جهان را بیاراستند از طریق رواج قانونِ دینِ اورمزد و آراستن پیوند (= خـویشاوندی) <میان> آفریدگان اورمزد.

۱۸ و هوشنگ با آن فرّه دو سوم دیوانِ مَزَن (= دیوان بزرگ) را بزد (= بکشت)، هفت هم زادِ <دیو> خشم را.

۱۹ پس از آن به سوی تهمورس زیناوند آمد، و به وسیلهٔ آن فرّه دیو و مردم بد، جادو و پری را شکست داد و بت‌پرستی را برافگند و در میان آفریدگان نیایش و پرستش

دادار را رواج داد و گنامینو که به پیکرِ اسب درآمده بود، سی زمستان او را ببرد (= تهمورس سی سال بر گنامینو سوار بود).

۲۰ و در زمان دیگر برای همپرسگی (= دیدار) اورمزد به سوی جمشیدِ ویونگهان آمد و از چهار پیشه دین که: آسرونی و ارتشتاری و واستریوشی و هوتخشی است پذیرفت <هر> چهار پیشه <یعنی> او را آسرونی و ارتشتاری و واستریوشی <و> هوتخشی است و به وسیلهٔ آن فراخ کرد، ببالایند و رشد داد جهان را و بیاراست به نیروی پیمان (= تعادل) آفرینش را، بی‌مرگ، بی‌پیری، بی‌تباهی و بدون فرسودگی و فراخ و پر از درخشندگی.

۲۱ و اندر دین به در سخن اورمزد به جم پیداست که: «آنگاه جهان مرا بیفزای!، یعنی که اندازهٔ <آن را> بیشتر کن، و آنگاه جهان مرا ببالان!، یعنی فر به‌تر بکن، و آنگاه از من بپذیر نگهداری، پرورش، سالاری و نگاهبانی جهان را، آنگونه رفتار کن که کس بر دیگری ریش و زیان کردن نتواند.

۲۲ جم پذیرفت و چنانکه اورمزد فرمود، انجام داد.

۲۳ و به وسیلهٔ همان فرّه فراخ کرد زمین را سه سوم بزرگتر از آنچه پیش از آن بود. و <اورمزد> کرد اندر آن خدایی او (= جمشید)، گوسپند و آدمی و دیگر آفریدگان را بی‌مرگ، آب، گیاه و خوردنی و آشامیدنی را تباه نشدنی.

۲۴ و این نیز از دین به پیداست که: جهان را به خوشی چون گرودمان کرد و از دادار همه فرمان (= آنکه فرمان او برتر از همه فرمانهاست)، پاییدن آفرینش را از نابودی در زمستان ملکوسان، «وَرِجمکرد» را بساخت و نیز شگفتی<های> دیگر بسیار<ی که> از دین به پیداست.

۲۵ و در دیگر زمان آمد، <آن فرّه> به فرمان دادار به سوی فریدون اسفیان که در شکم مادر بود. و از پیشه<های> دین بهرهٔ او واستریوشی <بود>. با بخش شدن آن فرّهٔ جم. به وسیله آن (= فرّه) فریدون پیروز شد <و> پاسخ گوینده بود دهاک

را از شکم مادر و به درد آورد و ناکارکرد آن دروج (= دهاک) پر نیرو را.

۲۶ <با> آمدن به نه سال، فراز رفت برای زنش آن <دهاک> و به وسیله پیروزگری آن <فرّه> شکست داد دهاک را و رهاکرد و آسانی بخشید از او آفریدگان را. شکست داد <دیوان> اصلی مازندران را. دور راند آن گزند و زیان ایشان را از کشور خونیره. خونیره را <میان> سه پسر <خویش> بخش کرد.

۲۷ و از طریق واستریوشی (=کشاورزی) سومین پیشهٔ دین ناپدید کرد تنگی را و راند درد را <با> پزشکی و به مردمان بنمود (= نشان داد) دیگر کرده <های> شگفت بسیار و کار جهان سود.

۲۸ و پیامبری از دادار در همان زندگی فریدون به سوی ایرج فریدونان (=ایرج فرزند فریدون) آمد به وسیلهٔ آن بپراگند و ورزید دادِ آزادگی را، و برگزید آن برترین موهبت را که با پرسش از پدر <خود>، فریدون از سوی دادار، آن موهبت، به سویِ او آمدِ بر اثر آفرین فریدون. (= آن نعمت پیامبری، بر اثر دعای فریدون و استدعای او، از سوی پروردگار به ایرج بخشیده شد).

۲۹ و از طریق مادر به سوی نوهٔ فریدون آمد، <از> خانوادهٔ ایرج، و با ایزد نریوسنگ به سوی «منوش‌خورنر» رفت و ادامهٔ آن در تخمهٔ ایرج بود.

۳۰ و آمد به سوی منوچهر دهبد (= فرمانروای) ایران و با آن کارهای شفگت بسیار کرد و شسکت داد سلم و تور را بدان کین ایرج و پاسخ گوینده بود فریانان انیرانی را. و بیاراست خدایی ایران را. و فراخ گردانید (= بگسترد) و آبادان کرد، ایرانشهر را و پیروز گردانید کشور ایران را بر انیران.

۳۱ اندر زمان دیگر بیامد به سوی زو تهماسپان (= زو پسر تهماسپ) از خاندان منوچهر دهبد ایران. زایش او با همسانی وحی و فرّه به هنگام زایشِ به برنایی و مردپیمانی (= بلوغ) آمد (= رسید). به هنگام کودکی برای برزیگری (=کشاورزی) به سرزمین ایران مادهٔ باران را بگشاد و برفت برای زدن انیران و سپوختن (= عقب

راندن) و دور راندن <آنان> از ایرانشهر. و زد آن دهیگِ جادوی نابودگر، پدر آن اهریمن زاده را (؟) بیم داد افراسیاب تور را. رشد داد و آباد کرد ایرانشهر را و افزود اندر ایرانشهر بسیار رود و روستا.

۳۲ در زمان دیگر آمد به سوی گرشاسپ سام <که او را> از ارتشتاری، دومین پیشهٔ دین، بهر بود. با بخشی از آن فرّه جم، و به وسیله آن زد، گز (= اژدهای) شاخدارِ اسب - او بارِ (= فرو برنده اسب) مرد اوبار و دیوِ گَندرَوِ زرین پاشنه و نیز دیگر پتیارهٔ دیو آفریده و دروج تباه کنده آفرینش را.

۳۳ در زمان دیگر به سوی کیقبادِ نیای کیان آمد با آن خدایی ایران را بیاراست؛ و از طریق خویش پادشاهی <ایران را> به تخمهٔ کیان پیوست و با آن بسیار کار شکوهمند و سود رساننده برای آفریدگان انجام داد.

۳۴ و آمد به سوی «پاد خسروِ اِرِفْشْوَهٔ» تازِی تازیگان شاه، به آموزش از اردیبهشتِ امشاسپند؛ بیرون کرد به وسیله او از رمه (= رعیت) خویش دیو آز و خاندان او را <که> برای نابود کردن رمهٔ او، به آن رمه (= رعیت) هجوم برده بود. با احترام برتری که رد بلند (= زردشت / اپام‌نپات) را بهره <بود> به نموداری (پهلوی: nimāyišn ) از اردیبهشت امشاسپند، آن بهره را به پیکر ماهی در رود افگند و با یزش زردشت پیدا شد (یا به عنوان خوراک زردشت پیدا شد)

۳۵ در زمان دیگر آمد به سوی برادران کیارش که از خاندان قباد بودند. همه بدان (= به وسیلهٔ آن فرّه)، اروند (= تند) و دلیر و پرهیزگار و سخت کوش‌اند و از ایشان آن برادر بزرگتر، کاووس، خدایی هفت کشور را بگرفت و او را شکوه بسیار بود و فرّهٔ پُر.

۳۶ و در همان زمان به سوی اوشنر آمد، که بسیار زیرک بود و از آن فرّه جم، آنگاه که در شکم مادر بود <برخوردار بود> . و به وسیله گفتار از شکم مادر به مادر شگفتی بسیار آموخت. در هنام زایش، گنامینو را بزد از طریق پاسخ‌گویی <به>

پرسشهای آن فراچیای بدِ (یا بدِ فریبکار) پرستندهٔ دیو.

۳۷ و آمد به فرمداری (= نخست‌وزیری) کاووس، <و> اندر خدایی او، اداره کنندهٔ هفت کشور و فرمانده (= axwbed) بود. آموخت (= تعلیم داد) ایجازگویی (پهلوی: wimand gōwišnīh) و نیز بسیار فرهنگِ دیگرِ سود رساننده به مردم را؛ و پیروزمند بود انیران جنگجو را با پاسخ گفتاری و اندرز داد <مردم> سرزمین ایران را با آن فرزانه‌ترین اندرز.

۳۸ و آمد به سوی کی‌سیاوش بامی (= درخشان) و به وسیلهٔ آن ساخت کنگدز شگفت ساخته را با نگهداری و پاییدن نیک بسیار ورج و فره و راز دین که از آن ویراستاری (= نظم، آرایش) زمان و بازآرایی خدایی (= حکومت، پادشاهی) ایران و ادامه (پهلوی: abāz paywandīh) نیرومندی و پیروزگری آن دین مزدیسنان پیدا<ست>.

۳۹ آمد به سوی کیخسرو سیاوشان، به وسیلهٔ آن شکست دادوزد افراسیاب تور جادو را و هم چنین زادهٔ (hamwišudag) او ویکریگان گرسیوز را. و نیز بسیار بَدانِ نابود کنندهٔ هستی را. و ویران کرد (پهلوی: āyōxt) آن بتکدهٔ کرانهٔ دریاچه چیچست <و> زد و شکست آن دروج سخت را.

۴۰ به سبب لزوم <او به عنوان> ابزار فرشگرد کرداری و نیز احترامی که از آن وحی (پهلوی: waxš) کسب کرد، در جایی رازآمیز <است> یعنی تنش بی‌مرگ در <آنجا> نگهداشته می‌شود (متن: dāštār) تا فرشگرد به کام دادار.

۴۱ و آمد از آن پس زردشت سپیتمان برای دیدار اورمزد و پذیرفت از پیشگاه (پهلوی: azišgāh) آن دادار اورمزد همه آگاه <که> آفرین کند <او را> و خلاصه. و نیز مشروح (پهلوی: hangirdīg ud ōšmurdīg) آگاهی علمی و عملی (پهلوی: dānišn kunišn āgāhīh) آسرونی (= روحانیگری) و ارتشتاری (= سپاهیگری) و واستریوشی (= کشاورزی) و هوتخشی (= پیشه‌وری) را. و آورد

همان بار به فرمان دادار دین مزدیسنان را به سوی کی‌گشتاسپ شاه و به وسیله آن روشنی مه (= دین مزدیسنان) روشن گردانید فرزانگان را <که> اندر آن کشور برترین دهبد یزدان (= کی‌گشتاسپ) <بودند>. روان گردانید (= رواج داد) اندر هفت کشور به نیک سخنی پیوند (= ادامهٔ نسل) آفریدگان را تا فرشگرد.

۴۲ و دربارهٔ کردار پسران <او> اوشیدر، اُوشیدر ماه و سوشیانس و جزئیات ورج (= شکوه، اعجاز)، فرّه و شگفتی آنان، فرشگرد و هستی آفریدگان بی‌مرگ اورمزد، اندکی که یافته شده است، در زیرنوشت:

۴۳ و وخشوران دیگری نیز پش از زردشت بودند که اندر دین مزدیسن نام گفته <نیستند> (= نامشان گفته نشده است). چه پیداست، گاه به گاه (پهلوی: gāhīhā) از مینویان اندی پیشتر از او همانا آمدند، برای <پاسخ> پرسش آنچه که مردم خواستار <بودند> آنگونه که اکنون خواستار پرسش دربارهٔ دین <هستند>، آن زمان آن بایسته بود و اکنون نباید چه همهٔ مردم از طریق دین آگاه شده‌اند.

# ۱
# نیایش زردشت سپیتمان ستوده فروهر

۰ اکنون نبشته می‌شود دربارهٔ ورج و فرّه و شگفتی وخشور (= پیامبر) دین مزدیسنان، برترین آفریدگان، ستوده فروهر، سپیتمان زردشت، آنگونه که اندر جهان پیدا شد. ایدر ده در (= باب) به آگاهی از اوستا، دین راست (wābarīgān) اورمزد، پیدا کرده شد.

۱ دربارهٔ آنچه پیش از زایش آن فره‌مند از مادر ایدر <روی داد> .

۲ دربارهٔ آنچه از زادن آن ورجاوند تا فراز آمدن او به دیدار اورمزد <روی داد> .

۳ درباره دیدار او <با اورمزد> تا باور داشتن (= پذیرش) او به وخشوری اندر جهان <و> پذیرفتن کی‌گشتاسپ بلند پایه دین را.

۴ آنچه پس از آن <روی داد> تا عروج (= wihēz) روان پاک او به برترین هستی (= جهان برین، بهشت).

۵ پس آنچه پس از آن در خدایی (= حکومت) رام شاه، کی‌گشتاسپ <روی داد> .

۶ آنچه پس از آن تا کامل شدن خدایی ایرانیان <روی داد> .

۷ و از آن پس، آنچه تا سر (= پایان) هزارهٔ زردشت و رسیدن اوشیدر <روی داد> .

۸ آنچه از آن پس <تا> سر هزارهٔ اوشیدر ماه و رسیدن سوشیانس روی داد.

۹ آنچه از رسیدن سودمندِ پیروزگر (= سوشیانس) و فرشگرد شگفت <و> تن پسین <روی دهد> جداگانه <و> اندکی از آن.

# ۲

## ۰ ـ دربارهٔ شگفتی<ها> که پیدا شد پیش از زایش (= تولد) آن فرخترین زادگان از مادر

**۳-۱** یکی این که <از دین> پیداست که: دادار آن فرّهٔ زردشت را از سوی مادرِ مادر (پهلوی: tar mādišt ālag) به زردشت انتقال داد. هنگامی که از اورمزد فرمان بود، آن فرّه از مینو به گیتی به سوی مادرِ مادرِ زردشت آمدن، شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد. چنانکه دین (= کتاب اوستا) گوید که: «آنگاه که اورمزد آن آفرینش زردشت را مقدّر کرده بود، آنگاه فرّه از نزد اورمزد <برای> آفرینش زردشت بر آمد به سوی آن روشنی بی‌پایان و از آن روشنی بی‌پایان فرود آمد به سوی خورشید؛ از آن خورشید فرود آمد به سوی ماه؛ از آن ماه فرود آمد به سوی آن ستارگان؛ از آن ستارگان فرود آمد به سوی آن آتشِ اندرخانه زوئیش؛ از آن آتش فرود آمد به «فراهیم روان» که زوئیش، زنِ <او بود>. هنگامی که آن کنیز که مادر زردشت بود، بزاد، ۵-۴ از او، روشنی میان زمین و میان آسمان برآمد. آنگاه رازیان این پرسش را اظهار کردند، یعنی گفتند: «در ده زوئیش، <زنِ> «فراهیم روان»، آتش خودسوز بسوزد، یعنی آن را هیمه به کار نباید، آنگاه به سوی آن پیشگو رفتند و برای او گزارش دادند، یعنی گفتند که: «پرفرّهی جهان مادی از فرهٔ تن او<ست>» یعنی که همه خویشکاری از این (= فرهٔ این تن) روا بود.

۶ و <در دین> پیداست که به سبب زنش (= آسیب) دیوان از آن فرّه، و پتیارگی (= دشمنی) نسبت به <آن> دختر، سه بلا بدان ده فراز بردند، زمستان، همه خطرها و دشمنان ستنبه (= ستمگر) و به اندیشهٔ آن دهگانان (= مردم ده) افکندند که این گزند از جادوگری این دختر بدین ده آمد؛ تا دهگانان دختر را به سبب جادوگری دشمنی ورزیدند و بر بیرون کردن <او> از آن ده با زایشوران (= والدین) سخت پیکار کردند.

۸-۷ و پدر آن دختر با دلیل بسیار دربارهٔ نسبت ناروای جادوگری بدان دختر به دهگانان این را نیز گفت که: «از آن هنگام که این دختر من بزاد، همه روشنی او، آن روشنی آتش آشکار را از پس فرازکرد (= پَس زد، تحت‌الشعاع قرار داد)، یعنی که روشنی <خویش> از همه <روشنیها> برتر آورد. در شب تاریک هنگامی که این دختر اندر آن اندرونی‌ترین خانه (= اتاق) که در آن آتش نیست، نشیند <و> در سرای آتش بلند برافروزند، آنجا که این دختر نشیند روشن‌تر از آنجاست که آتش بلند افروزند. به سبب روشنی که از این تن بتابد. <آشکار است> که آن کسی که ایدون فره‌مند است جادوگر نَبُود (= نبوده است).

۹ به سب تحریک دیوان، کوی و کرب ده خرسند نبودند <و> پدر به دختر <خود> رفتنِ به سوی پیرترسپ پدر دوده را، اندر ده سپیتمان در روستای راغ، فرمود و دختر فرمان پدر را پذیرفت..

۱۰ در برابر آن آشوبی که دیوان به سبب بدفرگی (= بدنیّتی) برای تبعید آن دختر کردند، ایزدان به سبب ورجاوندی به آمدن آن دختر به زنی پوروشسپ، پدر زردشت، چاره‌جویی کردند (پهلوی: wahānagēnīd) از طریق فرستادن پدر، دختر را به خانه پیرترسپ، پدر پوروشسپ.

۱۱ این نیز پیداست که هنگامی که آن دختر برای رفتن به آن دوده بر بلندتر جای اندر ده سپیتمان ایستاد، نگریست و پیدا شد شگفتی بزرگ به آن دختر چنانکه دین

گوید: که آنان (= ایزدان) بر او بانگ بردند که: «از نزد ایشان به خاندان آن کس برو که از یشان درازتر به بالا و فراخ‌تر به پهنا <باشد>» و در <نزد> او گوسپند زندهٔ بسیار با هم رود، برای یاری تو در آن خاندان بغ ساختهٔ مهربان».

۱۲ آنگاه آن دختر ایستاد و بنگرید که: «باید اندیشید، به نظرم می‌رسد که این گفتار را باید <به کار> بردن، یعنی کنش من ایدون <باید> که پدر به من فرمود».

۱۳ آنگاه آن دختر <از ایشان> دست فراز شست (= قطع امید کرد) و از نزد ایشان بدان روستا برفت که ده پیرترسپ بود و آن فرّه آمد به سوی پوروشسپ، پسر پیرترسپ.

۱۴ این <نیز از دین> پیداست که: دادار اورمزد آن فروهر زردشت را به ورج کرداری (= اعجاز) از طریق <گیاه هوم> به والدین (پهلوی: pidarān ) زردشت انتقال داد.

۱۵ و نیز دیگر دین گوید که: هنگامی که آن سومین هزاره به پایان رسید (پهلوی:brīn būd )، در سه هزار سال هستی مینوی، در پایان زمانی که اهریمن هنوز نیامده بود (پهلوی: anēbgadīg ) یعنی، پس از هستی مینوی آفریدگان و پیش از رسیدن دروغ (= اهریمن)، آنگاه امشاسپندان زردشت را بساختند، فروهر دهانمند، زبانمند و فراز گرفتار (= سخنگو) و گرد سر را در میان <آن> بنشاندند

۱۶ آنگاه زردشت سه هزار سال بر ایشان (= امشاسپندان) به گونه‌ای که با چشم، آشکارا به نظر می‌رسید، به هم پیکری امشاسپندان بود، یعنی که ایدون چونان امشاسپندی <بود>.

۱۷ و هنگامی که آن سومین هزاره به پایان رسید، پس از ساختن زردشت و پیش از فرود بردن زردشت به گیتی، در سه هزار سال هستی مادی و آغاز هجوم اهریمن. آنگاه اورمزد با بهمن و اردیبهشت پیکار کرد (= گفتگو کرد) که: «شما آن مادر او را دیده‌اید که تا زردشت را بیافرینم؟»

۱۸ و اردیبهشت پاسخ گفت که: «تو ای <مینوی> افزونی بر این آگاهی که زردشت را بیافرینیم، تو ما را ای اورمزد آفریده‌ای تو دانی که ما امشاسپندیم تو جایی پیدا کن! چه پیدایی آن را ای اورمزد، ای مینوی افزونی! تو دانی»

۱۹ و آنگاه اورمزد با بهمن اردیبهشت، شهریور، اسپندارمذ، خرداد و امرداد پیکار کرد (=گفتگو کرد) که: فرو فرستادن زردشت به جهان مادی، دهانمند، زبانمند و فراز گفتار (= سخنگو) پسندِ من نیست؛

۲۰-۲۱ <چه> اگر زردشت را به جهان مادی فرو بَرَمْ دهانمند، زبانمند و فراز گفتار و گردسر ایشان دربارهٔ او، که مرد پرهیزگار من است، گویند، این «پیداتخمه» <است>. او را ما به هم سازیم اندر آب، اندر زمین، اندر گیاه، اندر گوسپند و آن را <از> آنجا ببریم به آن خاندان پوروشسپ که <تا> آن زردشت را <به> هر دو گونه نیک تخمه گویند که <نژاد او> از امشاسپندان به نریوسنگ و نیز از مردمان <به> جم <می‌رسد>.

۲۲ آنگاه امشاسپندان ساقه‌ای (پهلوی: stūn-ē) هوم به هم ساختند، مرد بالا، نیک‌تر بـه رنگ (پـهلوی: xūb abar gōntar) یـعنی‌تر؛ و درونِ آن سـاقه، فـروهر زردشت را ببردند. از آنجا، از آن اسروروشنی (=روشـنی بـی‌پایان کـه جـایگاه اورمزد است)، امشاسپندان آن را روان کردند و آنجا، در اسنوند کوه بداد، به آنجا که از پیرامون <پیدا بود> ببردند و در پیرامون آن دیوار بساختند و برآوردند.

۲۳ هوم همیشه دهانمند، یعنی بایسته بود <و> همیشه از هوم آب جاری بود یعنی‌تر بود.

۲۴ و در زمان سه هزار سال هستی مادی <آنگاه که> سیصدوسی سال بـه هـجوم اهریمن مانده بود؛ بهمن و اردیبهشت دیدار آراستند (پهلوی: نزد هم آمدند به هم فراز آمدند frāz ō ham ārāst) بر جهان مادّی بگشتند، بدانجا فراز آمدند که دو مرغ به فرزندخواهی نشسته بودند <و در طول> هفت سال پیش آن ماران

فرزندشان را خورده بودند.

۲۵ بهمن و اردیبهشت بدان اندیشه آنان درآمدند و آن مرغان همپرسی کردند (= گفتگو کردند) که: «ما را باید بالا رفتن و آن هوم را خواستن».

۲۶ ایدون ایشان دیدار آراستند و آن هوم را خواستند و <یکی> از ایشان دو اَرَش (= فاصله آرنج تا سر انگشتان) هوم را شکافت، آن دیگر، با هر دو پای گرفت <با> یکدیگر آن هوم را بردند و آن را، آن جا بر آن درخت، اندر آشیانه نهادند و رفتند.

۲۷ به سوی آن بچه مرغان، آنگاه بالا رفت آن فروهر زردشت و مارها نیز تا شاخه‌های <آن درخت> رفتند آن فروهر زردشت بر دهانشان زد. ماران بیفتادند و مردند. از ایشان <آنان که> اندر سوراخ بودند، در نطفه <بماندند>؛ سرده‌ای (= نوعی) <که برای ادامه نسل> بایسته بود.

۲۸ و آن هوم در آن درخت بپیوست و در بالای آن درخت، آنجا که مرغان را آشیان بود، همیشه تر و زریون برویید.

۲۹ پس از آمدن آن مادر زردشت به زنی پوروشسپ، آنگاه که بهمن و اردیبهشت دیدار یکدیگر را بیاراستند آنجا در چراگاهِ سپیتمان، بر پوروشسپ فراز آمدند و آنگونه به اندیشه ایشان بستند (= به دل ایشان افکندند) تا آن هوم را <با خود> بیاوردند.

۳۰ آنگاه پوروشسپ به مینوکامگی، <یعنی> آنگونه که مینویان را بایسته است، و <با> افزایش مینو، یعنی <آنگونه> که مینویان را پیوسته سود <است>. به آب دائیتی فراز رفت و چون آن هوم را دید که بر آن درخت اندر آشیانه رسته بود،

۳۱ آنگاه پوروشسپ اندیشید که: اَبَر باید رفتن! و چون بالا به آن هوم دسترسی نیست (پهلوی: nē handāzēd) آن درخت را باید بریدن! چه (= زیرا) آن از <دیگر> هوم<های> هرمزد آفریده جدا<ست> وتر (= تازه) به نظر می‌رسد (پهلوی:

sahē). زیرا که نیکیِ چیزِ تو (= شیئی متعلق به تو) <ای اورمزد> بهتر است».

۳۲ آنگاه پوروشسپ فراز رفت و بستر (= جامه) و کیسهٔ خویش، بشست و ایدر شفگتی بزرگ بر پوروشسپ پیدا شد.

۳۳ در این باره <دین> گوید که: «همین که پوروشسپ جامه خویش بشست، آنگاه هوم از یک سوم بالای آن تا میان درخت فراز رفت، زیرا که کامهٔ <او> آن بود که پوروشسپ <آن را>بِبَرَد.

۳۴ آنگاه پوروشسپ به سوی آن <درخت> برفت و جامه بشست و آنگاه همه آن <هوم> را ببرید و پس همهٔ آنها را با هم به همراه برد به مانند آن که پسر دوست‌داشتنی دو ساله و سه ساله را به آرامی نگهدارند (پهلوی: tušn dārišnīh)<و> ببرند.

۳۵ و او از آن <کار> شادمان به نظر رسید و آن هوم ایزدان را پوروشسپ به سوی زنِ مهِ <خویش> فراز برد و او را ایدون گفت که: «ایدون تو ای دوغدو! آن هوم ایزدان را نگاه دار تا زمان کار و دادستان هوم ایزدان برسد».

۳۶-۳۸ این <نیز> پیداست که: دادار آن گوهر تن زردشت را به وسیله آب <و> گیاه <به پدر و مادر انتقال داد> با آمدن <آن> به تن پدر و مادر شفگتی بزرگ بر بسیاری آشکار شد. چنانکه دین گوید: «آنگاه که اورمزد آن آفرینش زردشت را تقدیر کرده بود، گوهر تن <او>، ــ یعنی آفرینش زردشت ــ از پیش اورمزد به سوی باد انتقال یافت؛ از باد به سوی ابر، آنگاه ابر آب را فرود برد، نو به نو، سرشک سرشک (= قطره قطره) کامل و گرم برای شادی گوسپندان و مردم. آن نطفه اندازهٔ دو گاو ورزا در گردش بود و به وسیله آن همه گیاهان روییدند، از همهٔ انواع. در آن زمان که دیگر گیاهان سست و یا خشک <بودند> و گوهر زردشت از آن آب بدان گیاه آمد».

۳۹ این <نیز> پیداست که: برای اینکه گوهر زردشت به پدر و مادر برسد آنگاه به

سفارش (؟) امشاسپندان پوروشسپ شش گاو سپید زردگوش را به سوی آن گیاهان روانه کرد.

۴۰ و ایدر شگفتی بزرگ پیدا شد، چنانکه دین گوید که: از آن گاوان دو گاو نزاییدهٔ نیک‌شیر بیامدند و گوهر زردشت از گیاه به سوی آن گاو آمد. اندر شیر گاو آمیخته شد.

۴۱ و آن گاو را پوروشسپ روانه کرد و پوروشسپ به دغدو گفت که: ای دوغدو! از این دو گاو نزاییده، بی‌آنکه بزایند شیر بیامد، این گاوان را بدوش که از آن دو گاو به هر روی جهان مادی را فرّه <باشد>.

۴۲ دوغدو برایستاد و آن دیگ چهارگوش بگرفت و گُزید و از ایشان آن شیر بدوشید و ایشان او را شیر بدادند <با> آب بیامیخت و گوهر زردشت اندر آن شیر بود.

۴۳ یکی <از> این <شگفتی‌ها> اندر کوشش پتیاره (= اهریمن) در ناپدید کردن و ناکارکردن آن شیر پیدا کرده شد. چنانکه دین گوید که: «پس در آن زمان دیوان انجمن کردند و دیوان دیو (= سرکردهٔ دیوان) گفت که: «نابود باشد دیو پایین و بالا (= دیوان کوچک و بزرگ همه نابود خواهند شد) <چه> آن خوراک آفریده شد، یعنی که ساخته شد و نهاده شد (= مقرّر شد) که تا اندر آن، همانا آن مرد بُوَد که زردشت پرهیزگار است. چه کسی از شما بپذیرد نابود کردن <او را> تا آنگاه که او آدمی نیست (= شکل آدمی به خود نگرفته است)؟ و ناکارکردن او آسانتر است».

۴۴ چشمک نادان گفت که: «من نابود کردن او را بپذیرم». آن نادان، هجوم برد با یکصدوپنجاه دیو چشمک پیکر.

۴۵ هم روستا را کند (= خراب کرد) و هم شهر را و هم درخت را شکست و هم پیاله را <امّا> آن ستون بزرگ را فراز نشکست که <دیگ> اندر آن بود، یعنی از آن باز داشته شد.

۴۶ پیداست که پس پوروشسپ آن هوم که از دوغدو باز خواست، آن را کوبید و بدان شیر گاو که گوهر تن زردشت در آن آمده بود، بیامیخت. ایدر فروهر زردشت و گوهر تن <او> هر دو به هم آمدند (= با هم یکی شدند، به هم رسیدند).

۴۷ این <نیز> پیداست که: آن هوم و شیر که با هم آمیخته شد و به <نام> اورمزد تقدیس شد (متن: niwēyīd ēstād) پوروشسپ و دوغدو فراز نوشیدند. و ایدر ترکیب شده فرّه، فروهر و گوهر تن زردشت در پدر و مادر.

۴۸ شگفتی بزرگ بر هر دو ایشان آشکار شد. دربارهٔ آن دین گوید که: آنگاه هر دو نخست بخفتند برای فرزند خواهی»؛ دیوان بدیشان با بدگویی و گناهکاری برخروشیدند که: «ای پوروشسپ چرا اینگونه <رفتار> می‌کنید؟». با آن <سخن> پشیمان شدند چونان مردم شرمگین.

۴۹ و دو دیگر <بار> بخفتند و دیوان با بدگویی بدیشان برخروشیدند و بدان سبب پشیمان شدند چونان مردم شرمگین.

۵۰ و سدیگر <بار> بخفتند برای فرزندخواهی و دیوان با بدگویی بدیشان برخروشیدند، بدان سبب پشیمان شدند چونان مردم شرمگین.

۵۱ و ایشان به یکدیگر گفتند <و> بر این کار برایستادند (= بر این کار توافق کردند) و با یکدیگر برآویختند، یعنی <همدیگر را> در آغوش گرفتند، <گفتند> که: «ایدون بدون انجام دادن این کار برنخیزیم، نه حتی اگر به هم رسند راغ و نوذر».

۵۲ آنگاه آن مرد در وجود آمد که زردشت پرهیزگار است. و ایدر گوهر تن، فروهر و فرّه زردشت در زهدان مادر گرد هم آمد.

۵۳ این نیز پیداست که: پس از به هم رسیدن زردشت در زهدان مرد، دیوان به نوی برای میراندن زردشت در شکم مادر سخت کوشیدند و با تیزترین تب و درد آزارنده او را بیمار کردند تا برای درمان‌خواهی آن فرزند (متن: burdār) از جادو پزشکان بپرسد.

۵۴ و ایدر آشکار شد شگفتی بزرگ، چنانکه دین گفته است: که از بالاترین سوی از اورمزد و از امشاسپندان بدو بانگ بردند که: ای دختر که می‌روی، بدانجا نروی، زیرا که ایشان به جادوپزشکی تو را آسیب <رسانند> <برای> درمان دست فراز شوی، با آن دست هیزم بگیر و برای آن کودک گوشت <و> روغن گاو بِبَر و برای او به آتش بِبَر و هم آن را به آتش بتاب و برای او بر جای پهن‌کن تا درست باشی (= تندرست شوی).

۵۵ آنگاه آن دختر دست فراز شست و ایدون کرد که شنود و درست بود.

۵۶ این <نیز> بر بسیار <کسان> آشکار شد که: آنگاه که سه روز به زایش او (= زردشت) مانده بود، <نوری آشکار شد> به مانند <زمان> نزدیک به برآمدن (= طلوع) خورشید، که نخست روشنی گسترده می‌شود و سپس تن <خورشید> پیدا می‌شود؛ چنانکه <در> دین گفته شده است: در آن واپسین سه شب، که زردشت در زهدان بود، یعنی سه روز مانده بود و پس متولد شد، آن روستای پوروشسپ همه روشن بود.

۵۷ آنگاه اسب سالاران و ستور سالاران سپیتمان به هنگام فرار گفتند که: «باید نابود شواد روستای پوروشسپ که از هر سوراخ آن آتش برای آسیب رسانیدن برافروخته است».

۵۸ آنگاه که بازگرد هم آمدند گفتند که: «از میان نرفت روستای پوروشسپ که از هر سوراخ آن آتش برای آسیب رسانیدن برافروخته بود، در آنجا، در آن خانه مردی شکوهمند زاده است.

۵۹-۶۰ نیز یکی <دیگر> از شگفتی <ها> اینکه آوازهٔ زادنِ شگفتِ آن مرد بزرگ فرّه از گفتار جم و دیگر ورجاوندان (= معجزه گران) که به سبب پیامبری از سوی ایزدان، رفته بود (= انتشار یافته بود)، آنگونه که جم به دیوان گفت که: «ایدر بزاید زردشت پاک پرهیزگار، که شما که دیو هستید، آنگاه کار او شما را ناکامی دهد

(= عمل او موجب ناکامی شما شود)، یعنی شما را بیچاره و ناکار کند؛ ناکامی (پهلوی: a-xwāyišnīh ) یعنی شما برای خود <چیزی> نتوانید خواستن و برای کسی <نیز چیزی> نخواهید».

۶۱ پیداست که آوازهٔ زایش زردشت و وخشوری او نه تنها از <طریق> ورجاوندان چون جم و فریدون و مردم فرزانه بسیار پراکنده شد، بلکه ایزدان بر زبان گوسپندان <نیز> سرورند (= جاری ساختند) و اندر جهان بگستردند، که تا آن نیز گواه بر وخشوری او باشد.

۶۲ چنانکه آن پیداست که اندر خدایی کاووس گاوی بود و ورجی (= اعجازی) از سوی ایزدان در تن او آمده بود و همین که ایران و توران را با هم در <تعیین> مرز پیکار بود، آن گاو آورده می‌شد و مرز میان ایران و توران را راست می‌نمود.

۶۳ و از آن دادخواهی ایرا<نیان> در برابر تور<ان>، که در پیکار ناراست بودند، پیوسته، در آن مرزنموداریِ گاو (= نشان دادن مرز به وسیله گاو)، تور<ان> محکوم بودند و ایشان را از ایرانیان زنش (= ضربه) می‌آمد ایشان به سبب خویشی (= تملک) آن چیز شگفت، نسبت به کاووس رشک بردند و توران بر زنش و تباهی آن گاو رفتند و با جادویی و پریگری اندیشهٔ کاووس را بر آن گاو بگردانیدند (پهلوی: wiškaft ) و به ارتشتاری که سریت نام بود، فرمود که آن گاو باید اوژدن (= کشتن) و آن مرد برای زنش (= کشتن) آن گاو بیامد.

۶۴ و ایدر شگفتی بزرگ از آن گاو پیدا شد چنانکه دین گوید که: گاو به او با آن گفتار بزرگ (= آوای بلند) گفت که: مبادا مرا بیوژنی ای سریت هفتم <چه اگر چنین کنی> کین این مردم (پهلوی: ēn ramān : این رمه‌ها را، این رعیت را) را بخواهد کسی که اندر جهان پرهیزگارتر است؛ <یعنی> زردشت برسد و بد کردن تو را دربارهٔ دین بگوید و به روان تو دشواری ایدون باشد که از آنجا (= اوستا) پیداست که چگونه بُود آن بد را و همسان آن مرگ باشد (= بدیی به او رسد که

مساوی با مرگ است).

۶۵ پیداست که آن مرد که آنگونه شگفتی از آن گاو دید، <او را> نیوژد (= نکشت) بلکه به سوی کاووس باز شد (= باز رفت) و آنچه دید، گفت.

۶۶ پس از آن نیز کاووس به سبب فریفتگی سخت از دیوان و جادوان (= به سبب فریبی که از دیوان و جادوان خورده بود)، به همان مرد فرمود آن را گاو را زدن (=کشتن) و آن مرد دوباره به سوی آن گاو رفت و اگر چه آن <گاو> بسیار بگفت، گوش نداشت (= نپذیرفت) و <گاو را> بیوژد.

۶۷ دربارهٔ گاو یکتا آفریده پیداست که در برابر زنش از گنامینو بانگ برد که: اگر تو ای گنامینوی نادان! می‌اندیشی که «آمده‌ام برای زنش همگی» ایدون برای زنش همگی ما نیامده‌ای، یعنی تو ایدون نتوانی <ما را> نابود کردن، که دیگر نباشیم، اکنون فراز گویم که آن مرد در آن واپسین گردش <جهان> برسد <که> زردشت سپیتمان <است> . که از او تنگی بود به دیوان و یاران دیو و دروندان دو پا (= آدمیان بد دین)».

۶۸ و شگفتیِ زدن دیوان از فرّه زردشت و آگاهی <از آمدن> او، که پیش از زایش به جهان آمده بود، (= خبر آمدن زردشت که پیش از تولدش در جهان منتشر شده بود) هنگامی که افراسیاب جادو به سبب دیوکامی برای خواستن آن فرّه، سخت رنجه شد، چنانکه دین گوید که: «بتاخت افراسیاب تور پرشکوه ای سپیتمان زردشت! نخست به دریای فراخکرد <و نیز> دوم و سوم بار و آن فرّه را خواست یافتن، که <از آنِ> شهرهای ایران و زاده شدگان پرهیزکار <بود امّا> بدان دست نیافت.

۶۹ این نیز <پیداست> که افراسیاب بدکار به همه هفت کشور بتاخت و فرّه زردشت را خواست.

۷۰ ایدر سزاوار است شمردن تخمه (= نژاد) زردشت.

زردشتِ پوروشسپ پیترسپِ اوروگدسپِ هیچتسپِ چخشنوشِ پیتریپِ اِرِجذاَرْشَنِ هَرْذَرِ سپیتامِ وئیدشتِ نَیازِمِ ایرجِ دورسروِ منوچهر، دهبد ایران، پسر منوش خورنرِ منوش‌خورناگِ نیریوسنگ که پرورش یافت (پهلوی: warzīd) اندر <زهدان> ویزگ ائیرگِ سریتکِ بیتکِ فرزوشک زوشکِ فرگوزکِ گوزکِ ایرجِ فریدون، خونیره خدای (= فرمانروای خونیره)، پسر اسفیان پر گاوِ، اسفیان نیک گاوِ اسفیان سوی گاوِ اسفیان بور گاوِ اسفیان کردار گاوِ اسفیان سیاه گاوِ اسفیان سپیدگاوِ اسفیان دبر گاوِ اسفیان رمه گاوِ اسفیان وَن‌فرَوَشْن اسفیانِ جم، هفت کشور خدای (= فرمانروای هفت کشور) پسر ویونگهانِ اینگهتِ اننگهتِ هوشنگِ پیشداد، هفت کشور خدای، پسر فرواگِ سیامکِ مشیِ کیومرث، نخستین مرد (= انسان).

## ۳

۰ **دربارهٔ شگفتی که پیدا شد پس از زایش (= تولد) آن فرخترین زادگان از مادر تا آمدن او به همپرسگی (= دیدار) اورمزد**

۱-۲ یکی: پیداست که به هنگام زایش بخندید. هفت جه (= روسپی) که پیرامون او نشسته بودند، از او بترسیدند، و گفتند با ترس که: «این چه بود؟ از مهی (= بزرگی) یا ترمنشی (= تکبر)؟ که چونانِ مرد ارزمندی که از خویشکاری <خود> شاد است، این مرد کوچک به هنگام زایش ایدون بخندید».

۳ پوروشسپ گفت که: «امّا این مرد را به آن بستر نرمِ پوستِ گوسپند ببرید. دربارهٔ تو که دوغدوی! نیک‌بخشی تو را است، یعنی که این مرد رسیدن فرّه و رسیدن خواری (= آسانی) <خویش> فراز دید، که به هنگام زایش بخندید.

۴ یکی <دیگر>: این پیداست که: پس پوروشسپ نزد کربی «دورسرو» نام، که اندر آن ده به جادویی نامی‌تر بود، رفت و او را از زایش زردشت <و> شفگتی که با او (= با وجود او، با تولّد او) پیدا شد، آگاه کرد و <او را> برای دیدار زردشت به خانه آورد.

۵ آن جادو (= جادوگر) را از <وجود> آن فرّه در زردشت درد آمد و <برای کودک> به وسیلهٔ او بدی گزیده شد <و> به بدفرّگی (= به سبب سرشت بد) خواست سر آن کودک نوزاد پر فرّه (= شکوهمند) را با دست فشردن <و او را> کُشتن.

۶ و ایدر بر بسیاری، شگفتی بزرگ پیدا شد؛ چنانکه دین گوید که: «آنگاه چنگال آن بدکار به پس رانده شد، یعنی که بازخشکید <و> نیز پس از آن، آن بدکار با آن چنگال از آن پس از جویدن گوشت در دهان <ناتوان> بود.

۷ آن کرب آن نشان را بر زردشت، نشان بدگفت (= آن نشان را بر زردشت، نشان بد دانست) و پوروشسپ را از زردشت به سبب آشوب ناشیِ از آن سخت بترسانید و به نابود کردن زردشت برانگیخت.

۸ یکی <دیگر> پیداست که: «دور سرو کرب به جادویی، به اندیشه پوروشسپ، بیم از زردشت را، ایدون افگند و اندیشهٔ پوروشسپ را ایدون تباه کرد، که به سبب آن ترس از خودکرب مرگ زردشت را خواست».

۹ دربارهٔ چگونگی میرانیدن کسی که پوروشسپ از آشوب ناشی از آن بیزار بود، از دورسرو پرسید و آن کرپ گفت: درمان (= چاره) هیزم بسیار به هم بردن و زردشت را در میان آن هیزم خوابانیدن و آتش برافروختن و با هیزم سوزانیدن است». پوروشسپ هم چنان کرد.

۱۰ و ایدر شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد؛ چنانکه دین گوید که: آتش اندر گیاه نگرفت؛ یعنی <کارگر> نیامد و آتش گیاه را فراز نگرفت. پس، سپیده‌دم آن مادر فرزند دوست نزد او فراز آمد، هوشیار، او را گرفت و او را به دست راست بداد (= بنهاد)، با اطمینان.

۱۱ یکی <دیگر> این پیداست که پس پوروشسپ به دورسروکرب دربارهٔ نسوزانیدن آتش <زردشت را>، گفت و <از> نو دربارهٔ میراندن زردشت پرسید. آن کرب گفت: درمان خوابانیدن او اندر گذرِ تنگ اسبان و گاوان بسیار بدان گذر روان کردن است تا شبانگاه به پای گاوان سپرده شود (= نرم شود، کشته شود)؛ و پوروشسپ همان گونه کرد.

۱۲ ایدر نیز شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد؛ چنانکه دین گوید که: آن گاو که

شاخدار بود، برفت، که شاخ او بزرگتر و از دیگر گاوان زورمندتر بود و آن <گاو> پیش او رفت، یعنی که آن <گاو> پیش ازگاو پیشرو، پیش او رفت، یعنی که پیش زردشت برایستاد. و او (= آن گاو) از او (= زردشت) تمام روز مراقبت کرد. یعنی که گاوان را از او بازداشت. نخست بدان جا رفت و پس <از همه> بازگشت. سپیده‌دم آن مادرِ فرزند دوست بتاخت، نزد او فراز آمد هوشیار او را گرفت؛ او را به دست راست بنهاد با اطمینان.

۱۳ یکی <دیگر>، این پیداست که دیگر <بار> پوروشسپ به سوی آن کرب آمد و بدو نسپردن (= لگد مال نکردن) زردشت را، به وسیله گاوان، گفت. و <از> نو درباره چگونگی میرانیدن زردشت پرسید. آن کرب گفت: درمان، خوابانیدن زردشت در آبشخور<ی> در زمین و اسبان بسیار بدان آبشخور تازانیدن است تا به سم اسبان سپرده شود. پوروشسپ همان گونه کرد.

۱۴ و ایدر شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد، چنانکه دین گوید که: آن اسب برفت که زردگوش و سم‌دار بود، یعنی که سم او ستبرتر بود، و آن <اسب> پیش او رفت، یعنی پیش از اسب پیشرو، آن پیش او تاخت، یعنی که پیش زردشت برایستاد، نخست بدانجا رفت و پس <از همه> بازگشت، سپیده‌دم آن مادر فرزند دوست بتاخت، نزد او فراز آمد هوشیار، او را گرفت، او را به دست راست بنهاد با اطمینان.

۱۵ یکی <دیگر>؛ پیداست که دیگر <بار> پوروشسپ به سوی آن کرب آمد و سپرده نشدن زردشت را به <پای> اسبان گفت و از نو دربارهٔ چگونگی میرانیدن زردشت پرسید و آن کرب گفت: درمان <آن است> که زردشت را باید اندر سوراخ گرگِ فرزند مرده افکنید، تا هنگامی که گرگ برسد و زادگان، کشته بیند، زردشت را به کین فرزندان با خشم بدَرد <و> بخورد و پوروشسپ همان گونه کرد.

۱۶ ایدر شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد؛ چنانکه دین گفته است: «همانا چون آن گرگ چند یوجست (= واحدی برای اندازه گیری طول) نزدیک زردشت بیامد به یاری یزدان زنخ آن گرگ زده شد، یعنی که آرواره‌ها بر یکدیگر فروخشکید.

۱۷ یکی <دیگر>، این پیداست که به سوی او برفتند سروش پرهیزگار و بهمن و کروشه‌ای (= میش شیردهی) را به سوی او بردند و او <زردشت را> دایگی کرد همهٔ شبِ تاریک.

۱۸ و بتاخت سپیده‌دم آن مادر فرزند دوست، آن کروشه فراز جست <و> رفت و <دختر> زوئیش (= دوغدو) گفت که: «<او را> بجویدی و به سیری همی روی»؛ چه پنداشت که گرگ است. خوشا ایدون به آن <کس> ای پسر اگر به چشم ببیند استخوان یا خون تو را یعنی مرا خوش باد <اگر چنین بینم>.

۱۹ به سوی او فراز آمد هوشیار، او را گرفت، و به دست راست بنهاد، با اطمینان. <دختر> زوئیش گفت که: «پس تو را ای پسر فراز ندهم، نه اگر ایدر هر دو <ده>، راغ و نوذر به هم رسند».

۲۱-۲۰ و پیداست که پس دورسروِ کرب، با دیگر جادوان به همان ده آمدند و دربارهٔ سامان‌دهی <کار> زردشت نگریستند و درباره نابود کردن <و> میرانیدن او چاره‌ای ندیدند بلکه کار او را آنگونه پر نیرو و شگفت دیدند؛ چنانکه این <در دین> پیداست که گفت «برادروریش» کرب که چون من اندر ده ماه از <دیگر> مردمان به جادویی دور نگرنده‌ترین‌ام، در ده ایشان (= ده پدر و مادر زردشت) می‌بینم که <زاده شده است> «نیک فرمانی»، یعنی که فرمان بِه داند دادن؛ «افزونی» یعنی افزودن از <هر> کسی است که باشد، آنکه آمده است و نیز آنکه برسد؛ «نیک گوسپند»، که گوسپند را نیک داند داشتن؛ «نیک‌رمه» یعنی که رمهٔ دیگران نیک داند داشتن؛ نیک کوشا؛ که کار دیگران نیک داند کردن (= انجام دادن) و «نیک ارتشتار» یعنی که کارزار نیک داند کردن؛ و «نیک راد» یعنی رادی

نیک داند کردن.

۲۲ و آن فرزند پوروشسپ <که> سه شب پیش، به جهان مادی از مادر بزاد، به بهمن رسد. یعنی که بهمن به زردشت رسد، و او را به همپرسگی راهنمایی کند و آن «دینِ بِه» او به هفت کشور زمین رسد. و ایدون در اندیشه تشخیص ندهم، یعنی نداند، که چگونه او را نابود کنم (= اندیشه من در یافتن شیوه‌ای برای نابودی او ناتوان است)؛ و نشان اینکه راست گوید، این است که پیش گویم: «بی‌درنگ پس از شنیدن این گفتار، یعنی هنگامی که شما این گفتار را شنیدید، به پیش رود

۲۳-۲۴ پوروشسپ، <و> بر آن گردونه چهار اسبه حرکت کند». آنگاه با شنیدن آن گفتار، <یعنی> یعنی هنگامی که آن گفتار را شنیدند، پوروشسپ به پیش رفت <و> بر آن گردونه چهار اسبه حرکت کرد. پوروشسپ به برادروریش کرب گفت که: ای برادروریش کرب! مردم چه بینند که در هنگام زایش بگریند؟ <برادروریش گفت>: آن سکون تن را در هنگام مرگ فراز بینند که در هنگام زادن بگریند». و این پسر من در هنگام زایش چه دید که [در هنگام زایش] بخندید؟»

۲۵ آنچه پسر تو به هنگام زادن فراز دید <و> بخندید <این بود> که:

۲۶ «بهمن در جهان مادی بدو رسد». در بازگشت پوروشسپ گفت که: «ایدون ای کرب آن پسر من را کامل دیدی یعنی که به دانایی دیدی؟»

۲۷-۲۸ و توربرادروریش کرب هنگامی که پوروشسپ از او پرسید که: «آن چه بود که تو بدان پسر من چشم بد ببردی آنگاه که دیر از او به بالا نگریستی، و دیر از او به پایین فرو نگریستی و از او دیری به هر سو نگریستی؟» پاسخ گفت که: «هنگامی که بدان پسر تو چشم بد ببردم و از او دیری به بالا نگریستم، آنگاه <دیدم> که رای و شکوه از او پیوسته بود تا خورشید. درکنار رای و شکوه او با او بودم، یعنی این را دیدم که روان مردمان باگفتهٔ او به خورشید پایه رَسَد <امّا> اینکه داوری

در گرودمان چگونه است؛ ندیدم.

۲۹ هنگامی که بدان پسر تو چشم بد ببردم، و از او دیری به فرود نگریستم، آنگاه دیدم که رای و شکوه او پیوسته بُوَد تا به آسمانِ زیرِ این زمین و در کنار رایِ و فرّه با او بودم <اما> اینکه جریان کار در آسمان چگونه باشد، ندیدم.

۳۰ و هنگامی که بدان پسر تو چشم بد ببردم، دیری به هر سوی نگریستم، آنگاه آن شکوه و فرّه او پیوسته بود به پهنهٔ این زمین، و من در کنار شکوه و فرّه با او بودم، و این را دیدم که از کُنش این <پسر> تن پسین باشد، امّا داوری تن‌پسین را ندیدم.

۳۱ این پسر تو اندیشد که: «برتر از دیگران در جهان مادّی <رفتار> کنم، ایدون نیز کُنَد. تو بیندیش که بروی و این پسر تو با آن حامی بزرگ، گشتاسپ، بماند نه با تو».

۳۲ یکی <دیگر>، که هنگامی که زردشت هفت ساله بود، آن دورسرو با برادروریش کرب، که با هم برای دیدن زردشت به روستای پوروشسپ آمده بودند، در آن نزدیکی زردشت را دیدند که با کودکان بازی می‌کرد ایشان به بدفرگی و به جادویی خواستند اندیشه زردشت را تباه کردن و ایشان بدان سبب بر کودکان بیم و ترس افگندند.

۳۳ ایدر از نیروی هوش و پرهیزگاری و ورج (= اعجاز) زردشت، بر ایشان شگفتی بزرگ پیدا شد؛ چنانکه دین گوید که: «آنگاه آن کودکانِ دیگرِ نزدیک زردشت فراز ترسیدند، و به سمت راست زردشت <رفتند> و ایشان (= دیوان) <نتوانستند> آن چشم آنان را با اندیشه <خویشتن> بستن».

۳۴-۳۵ یکی <دیگر> پیداست که هنگامی که این دو کرب به خانه پوروشسپ آمدند، پوروشسپ خوردن ایشان را، خورش فرمود ساختن. خورش ساخت و دورهٔ (= کوزهٔ) پرشیرِ اسب را پیش برد. و به دورسرو گفت که: «تو اندر آن ده ما از <دیگر> مردمان دیویسن‌تری (دیو در مفهوم ایزد، خدایان در آیین پیش از

زردشت) این <خوراک> مرا فرازیز! (= بر این خوراکی که تهیه کرده‌ام دعا بخوان)».

۳۶ شگفتی بزرگ از دانایی زردشت در آن کودک سالی <پیدا شد>، چنانکه دین گوید که: زردشت گفت که: «من این را، ای پدر، فراز یَزَم آنچه را من باید یشتن، این نباید فراز یَزَد».

۳۷ پوروشسپ گفت که: «نباید آن <خوراک> مرا تو فراز یزی <بلکه> آن را آن (= دورسروکرب) همانا فراز یزد.

۳۸ تا به سه بار این مردان در گفتار مجادله کردند، زردشت ایستاد و با پای راست آن <دوره> را بشکست و ایشان را گفت که: «مردان و زنان پرهیزگار رایزم، مردان و زنان درویش را یزم نه مردان و زنان دروند را. اگر به هر گونه پوروشسپ مصمم است که یزش کند، یزش را نزد یشتارانِ (= یزش‌کنندگان) بَرَد، یعنی که آن کس یزد که باید یشت».

۳۹ این پیداست که پس دورسروِکرب به زردشت دراییدکه: «بد بود <که> تو ای بدکار <کردی> که در جهان مادّی من نخستین کس اندر راغ و نوذر بودم که ارزانی هستم که بهره‌وری را با چشم ببرم، یعنی بهره‌ای که تو از من ببردی، اکنون من از تو از طریق چشم بُردن ببرم و این گونه است که با بدچشمی به آن عیب ـ که تو را نیست ـ بنگرم (= اندر ری و نوذر من نخستین کسی هستم که با چشم بد نگریستن بهره و روزی را از دیگران می‌گیرم و از این روی با چشم بد، به عیبی که نداری می‌نگرم و بهره و سود را از تو می‌گیرم).

۴۰ و ایدر شگفتی بزرگ در پاسخ دانایانه زردشت به آن بدکار، با وجود کودک سالی، آشکار شد چنانکه دین گوید، زردشت گفت که: «امّا تو را من ای بدکار! برنگرم به افزونی و درست‌اندیشی، یعنی بدان آهو (= عیب) که تو را هست، بنگرم.

۴۱ یکی <دیگر> آن است که پس از این پاسخِ زردشت به دورسرو، بر کرب پیدا شد

(= بر آن کرب اینگونه گذشت)؛ چنانکه دین گوید که: ناکار بود <آن> بدکار و بیهوش چندانکه (= آن اندازه که) ده اسب پر شیر با باید دوختن، که دوشنده یک <تن> باشد.

۴۲ یکی <دیگر> پیداست که هنگامی که آن جادوگر از بیهوشی فراز بود (= از حالت بیهوشی بیرون آمد)، آنگاه دید زردشت را <و> همان گونه هرزه‌درایی کرد و زردشت همان گونه پاسخ گفت. دوباره ناکار شد آن بدکار و بیهوش چندانکه بیست اسپ پر شیر را باید دوختن، که دوشنده یک <تن> باشد.

۴۳ یکی <دیگر> این پیدا باشد که دیگر <بار> که از بیهوشی آن جادو فراز بود، به زردشت همین گونه هرزه‌درایی کرد و زردشت همان پاسخ را گفت. از نو ناکار شد <آن> بدکار و بیهوش چندانکه سی اسپ پر شیر را باید دوختن، که دوشنده یک <تن> باشد.

۴۴ یکی <دیگر> این پیداست که هنگامی که از بیهوشی آن جادو فراز بود آنگاه گفت که: «آن اسپ را برای ما به حرکت درآورید و به گردونه بگردانید، یعنی <به گردونه> ببندید، چه جز این (= در غیر این صورت) این هرزه گو با رسیدن مانسر <و> با دادمندی مرا بکشد». آن اسپ را بیاوردند و به گردونه بستند.

۴۵ و ایدر شگفتی بزرگ بر بسیاری پیدا شد، چنانکه دین گوید که: هنگامی که چند یوجیست (= واحدی برای اندازه‌گیری طول) به تاخت بیامد، او را درد با ترس اندر ایستاد. این بود آنچه پیش گویم، آن نطفهٔ او بیفتاد، یعنی که نطفه او به پوست برآمد و پهلویش بشکست و از ران بگسست و آنگاه او فرو مرد و آن زادهٔ او و آن زادگان زادهٔ (= نوه) او نیز.

۴۶-۴۷ یکی <دیگر> این پیداست که پیش از آمدنش به همپرسگی، پیدا شد بر او اندیشه <ای> فراختر از همهٔ جهان، برتر از هر چیز گیتی و نیروی هوش <که> با آن همه <چیز> تشخیص داده می‌شد و نیروی حافظه دریابنده همه <چیز>

و خرد توانا برگزیدنِ هر چیز، و نیز آن کیان فرّهٔ بسیار پرهیز و آن هیربد فرّهٔ خواستارِ پرهیزگاری و باکوششی در <حد> توان. و نیز با آن برتری نیرومندی و چابکی <داشت>. و نیز تن او زیبایی و نیرو <داشت>. و در سرشت او این چهار پیشه کامل <بود> که است: آسرونی (= موبدی) و ارتشتاری (= سپاهیگری) و واستریوشی (= کشاورزی) و هوتخشی (= پیشه‌وری) و برترین دوستی را با ایزدان و نیکان و سخت‌تر دشمنی را با دیوان و بدان <داشت>.

۴۸-۴۹ و او از میان مردمان دو پا به ایزدان همانند <بود>. برتری و کمال ایزدان به هیأت اورمزدی <داشت> و پیامبری در او سامان یافت. تا ایزدان به سبب فرازتری (= برتری، علو) او از همه هستان، بودگان و باشندگان، رسیدن او را به پیامبری اورمزد و سروری و رَدیِ جهان و رهایی همهٔ آفریدگان از اهریمن به زبان دانایان گوناگونِ بسیار نیک <هر> زمان در جهان آشکار <و> و مشهور سازند.

۵۰ و دیوان برای نابودکردن و ستوه آوردن او کوی و کرب بسیار برانگیختند <امّا> نیکان <بدو> مهر داشتند و دوستی ورزیدند.

۵۱-۵۲ و در سر سی سال پس از زایش او، هنگامی که او از یکتا رودی آب هومی (= آب برای تهیه شیرهٔ هوم) می‌برد بهمن امشاسپند به پیامبری از سوی اورمزد <نزد او> آمد. چنانکه در این باره <در> دین گوید که: چون سدیگر بار به شتاب فراز آمد، تا <به> آن آب دائیتی نیک فراز رسید و درون آن رفت، هنگامی از آن بیرون رفت؛ آنگاه زردشت مرد<ی> دید که از جنوبی‌ترین سوی رفت. آن بهمن <امشاسپند> بود و آن او را <اینگونه> به نظر رسید. بهمن «پیش کرب» بود یعنی که به تن (= از نظر جسم) زیباتر بود. و «پیش نیک» بود، یعنی که به هر چیز <از دیگران> پیشتر بود. و آن بهمن به نظر او آمد چند (= اندازهٔ) سه مرد به بالای یک نیزه (= سه مرد که قد هر یک اندازه یک نیزه باشد). چنین به نظر او

رسید که بهمن شاخه سپیدی با دست می‌بُرد یعنی به وسیله آن گیاه را ببُرد و گیاه را نیازارد. و آن شاخه، مینویِ دین بود (= آن شاخه نمادِ مینویِ دین بود) و نمودار این بود که نسبت به دین ایدون بی‌آزارانه باید رفتن.

۵۳ است کسی که ایدون گوید که: مینوی آشتی بود و نمودار این بود که اندر جهان ایدون بی‌آزارانه باید رفتن تا که هر کس را آشتی بُوَد (= برخی چنین گویند که آن شاخه سپید نماد آشتی بود و نشان می‌داد که باید دیگران نیازرد تا آشتی در دنیا دوام یابد).

۵۴ چون چهارمین بار به شتاب تا آن <آب> وه‌دائیتی فراز آمد، که نام آن «اوشان رود» بود، زردشت اندر آن <شد> و از میان آن آب هومی ببرد و به هنگام بر <آمدن> آن پای راست از اوشان‌رود <بیرون> برد و پوشش بپوشید و بهمن از پیش سوی (= روبرو، سمت جلو) پذیرهٔ او را بیاراست.

۵۵ آن مرد از او پرسید که: «که‌ای؟ و از که‌ای (= از کدام خانواده)؟»
<زردشت گفت> زردشتم، <از خانوادهٔ> سپیتمه.

۵۶ سخن بهمن: ای زردشت سپیتمان، به چه سبب تو رنجه‌ای (= رنج می‌بری)؟ یعنی که تو به چه سبب باید رنجه باشی؟ به چه <چیز> فراز کوشی (= کوشش می‌کنی)؟ و کام‌دهی (= آرزومندی) تو به چه چیز است؟»

۵۷ پاسخ زردشت <این بود> که: «برای پرهیزگاری رنجه <ام> و برای پرهیزگاری کوشا<یم> و کام دهی من در پرهیزگاری است، یعنی که بایستهٔ من آن چیز <است> و پرهیزگاری را من تا <این> اندازه خواستارم <و> می‌اندیشم».

۵۸ و گفتار بهمن: «ای زردشت سپیتمان! هستی آنِ کیست؟ پرهیزگاری کجاست؟ و چیز هستی چگونه است؟ آن که را پرهیزگاری است، کیست؟ آن که را پرهیزگاری است کجاست؟ از آن کیست؟»

۵۹ زردشت گفت که: «هستی آنِ کسی است که <او را> پرهیزگاری <است>. و در

این باره به درستی روشن و آگاهم که چگونه است، و آن برای که <است>، و اینکه آن از طریق بهمن به که بایدر سیدن».

۶۰ و بهمن به او گفت که: «ای زردشت سپیتمان! امّا این جامه که <با خود> می‌بری، بده، که <با هم> آن کسی را همپرسی کنیم (= دیدار کنیم)، که تو را آفریده است؛ که مرا آفریده است؛ که افزونی‌ترین مینویان است (= مقدس‌ترین موجودات مینوی است) و نیک‌ترین هستان است (= برترین موجودات است). که گوینده <سخن> اویم <من> که بهمنم؛ یعنی پیام‌آور اویم».

۶۱ آنگاه زردشت اینگونه اندیشید که: «نیکا (= خوشا) آن دادار که از این پیام‌آور بهتر است!».

۶۲ آنگاه ایشان برفتند؛ زردشت نیز به همراه بهمن، بهمن پیش (= جلو) و زردشت پس.

# ۴

۰ **دربارهٔ شگفتی که پیدا شد،از همپرسگی نخستین فراز (= پس از نخستین همپرسگی)، تا سر (= پایان) همپرسگی هفتم، که بود در درازی ده‌سال؛ باور کردن او به وخشوری (= اعتقاد به پیامبری او) اندر جهان و پذیرفتن کی‌گشتاسپ بلند پایه دین را پس از ده‌سال که <با او> اندر همپرسگی <بود>.**

۱ یکی، این پیداست که پس از دوسال که از همپرسگی نخست گذشته بود، آنگاه به نخستین فرمان خدای، دادار اورمزد، یکّه (= تنها) اندر رمه (= میان گروه) کیکان و کربان وخشوریش را دربارهٔ دین مزدیسن و پیامبری از سوی اورمزد بخواند (= اعلام کرد) یعنی که با بانگ بلند، مردم را به دین اورمزد خواند (= دعوت کرد).

۲ چنانکه در این‌باره، دین گوید که: «زردشت بیاراست (= آماده شد) <آمدن> بدین جهان مسکون و گوسپندمند (= جهان دارای سکونتگاه و دارای گوسپند) را. برای انگیزش (= ترغیب) و نگرش (= توجّه، مراقبت) جهان استومند (= جهان مادّی) <به دین>».

۳ و آنگاه که ایشان <با> اعلام <او> برای شنیدن گفتارش بیامدند، آنگاه زردشت با <گفتار> بلند رسا به جهان استومند راستی بر خواند (= اعلام کرد) که:

۴ «ستاییدن پرهیزگاری و نکوهیدن دیوان و پیشبرد <دین> مزدیسنی زردشت و

آن یزش و نیایش امشاسپندان را برای شما برترین گویم (= اعلام کنم). و یزش نکردن دیوان و خویدوده آن نیز برترین آگاهی دادن است، یعنی بنابر آگاهیی که داده شده است، استوانی (= اعتقاد) <به> آن <خویدوده> کرفهٔ مه است که میان نزدیکترین از ایشان <باشد> پدر، دخت؛ پسر، مادر؛ برادر و خواهر (= آن خویدوده برتر است که میان نزدیکترین افراد خانواده باشد که ایشان .... هستند).

۵ پیداست که با آن گفتار کوی و کرب، دیویسن بی‌شمار بر زردشت برانگیخته شدند (= علیه زردشت تحریک شدند) و برای مرگ او کوشیدند؛ چنانکه در این‌باره دین گفته است: آنگاه بدکار<ان> بگریختند. کسانی که در نزدیکی می‌نشستند، یعنی تورزادگان، پدر و برادر تور چونان مردم شرمگین، یعنی ایشان را از خویدوده، که او گفت انجام دهید، شرم بود.

۶ این تور، تور اورویدودنگِ اوسیخشان <بود> که پادشاه بزرگ آن کست (= ناحیه) بود، و بسیار سپاه و نیرو داشت.

۷ و زادهٔ (= فرزند) تور اورویدودنگِ اوسیخشان نابکار میخ که ساخته بود، گرفت و گفت که: با این میخ بزنم (= بکشم) کسی را که آن سخن افزونی (= کلام مقدس) ما را به هم آمیزد، که چیزی را که ایدون بی‌گمانم که نباید کردن، یعنی خویدوده، ما را به گمان <افکند>، که همی کنید، یعنی <گوید> آن را همانا باید کردن (= انجام دادن).

۸ و گفت تور اورویدودنگِ اوسیخشان که مباد آن مرد را بزنی! که او را از همه جهان مادی نافذ چشم‌تر دیده‌ام. <او را> نیرو برسد، چه ایدون بینم که اگر او را بزنی دیرزمان دانایی نباشد، یعنی که اندر این زمین دیگر دانایی سخنور، چنانکه این <مرد> است، نباشد. یعنی اگر مردی سخنور را بزنند (= بکُشَنْد) دیر <زمان> دانایی نباشد.

۹ و گفت تور اورویدودنگِ اوسیخشان که مرا آشکار نیست که سخنوری؟

۱۰ زردشت گفت که: هرگز نافراز گفتار (= خاموش، ساکت) نباشم دربارهٔ آنچه که آن افزونی‌ترین به من گفت. <که> ترغیب <به دین> و مخالفت <با بی‌دینی> و خوی آراستن (= اخلاق نیک داشتن) و خویدوده <کردن> و دستور کردن (= با خویشاوندان پیوند کردن و پیشوای دینی انتخاب کردن) و یزش کردن <است>.

۱۱ و ایدر نیک سرشتی و فرّه واماوندی زردشت و شایستگی او به پیامبری اورمزد، برترین خدای و دادار <چونان> شگفتی (= معجزه) بزرگ بر بسیاری پیدا شد. و دیداری شد برتری بزرگ او، که وخشور آفریدگان <باشد>، که بنُوی، مردمِ فریب‌دهنده، نهان روش (= مخفی‌کار) و فریبکار گونه را نهفته <به> خوی نیک بیاراید (= فریبکاران و بدان را پنهانی به خوی نیک و درستی راهنمایی کند).

۱۲ آنگاه آنکه را ناخویشکاری است و روش <او> همانند بِدعت‌گذار بیم‌انگیز است، یک‌یک همه را <به دین> گروانید. هنگامی که به گروه بسیاری رسیدند، اندک‌اندک او (= زردشت) آشکارکننده و کوشنده <دین> و خواستار مهی بود.

۱۳ پیداست که بدان نیودلی و برمنشی به وسیلهٔ فرّه آن تور اورویدودنگ، فرمانروای سرزمین دارای سپاه ستبر و مال بسیار را از میان <گروه> خشم، که به مرگ او (= زردشت) <برانگیخته شده بودند>؛ **۱۴ ـ** <و نیز> انواع و انبوه کویها و کربها را به دین اورمزد خواند؛ چنانکه دین گوید که زردشت گفت که: «بستای پرهیزگاری را تو ای تور اورویدودنگِ اوسیخشان! نکوهش کن دیوان را، پیش ببر دین مزدیسنی زردشت را!».

۱۵ تور اورویدودنگِ اوسیخشان گفت که: «ای زردشت سپیتمان! مباد که مرا بر این بدی که اندر توست ترغیب کنی!».

۱۶ زردشت گفت که: «پرسید از من اورمزد که: ای زردشت! چون اندر جهانِ ما

بیامدی آنگاه تو که را اندر جهان مادی از مردمان گوسفند <دار> توانگر <دیدی>، <از> مردم ارتشتار <چه کسی> سود خواستارترین (= خواهان بیشترین سود)، گوسپند خواستارترین و دور نامی‌ترین و بسیار خوراکترین <بود>. یعنی <آنکه> چیز بیشتر دهد، و بسیار درترین، یعنی که دَرِ او را (= درگاه خانه او) <برای> آفرین (= ستایش) آهنجیده (= گشوده) دیدی؟»

۱۷ من به او پاسخ گفتم که: «تور اورویدودنگِ اوسیخشان».

۱۸ و او (= اورمزد) مرا در پاسخ گفت که: «او را (= توراورویـد و دنگ) تو ای زردشت نخست از مردمانِ ارتشتار برانگیزی (= ترغیب کنی) به این دین برتراندیشی، برتر گفتاری و برتر کرداری که <دین> اورمزد و زردشت <است>. اگر او ای زردشت ترغیب شود و بگرود و نیز این دین تو را رواج دهد، و نیز پذیره تو (= در برابر تو) به شاگردی نشیند، یعنی که شاگردی تو را گوید و کند و دین تو بنیوشد (= بپذیرد) و رواج دهد، پس از این او ای زردشت از مردمان ارتشتار که تاکنون زاده‌اند و از این پس خواهند زاد، او نخستین سود خواستارترین، گوسپند خواستارترین و دور نامی‌ترین و بسیار درترین از ایشان <است>.

۱۹ و اگر او ای زردشت ترغیب نشود و نگرود و این دین تو را رواج ندهد <و> ننیوشد و پذیره تو ننشیند - چه پذیره تو ننشیند - یعنی که من آگاهم که ترغیب نشود، به او برگوی ای زردشت که: خواستارِ از میان رفتن پرهیزگاری هستی، و مرگرزان تنافوری (= به سبب گناه تنافور شایسته مرگی) و ترسانندهٔ روانی. چه (= زیرا) ایدون است و بدین سبب مرگرزان باشد، زیرا که او هستی دین را می‌دانست (یعنی از وجود این دین آگاه بود و بدان ایمان نیاورد و بدین سبب مرگرزان شد).

۲۰ چه تو را گویم ای تور اورویدودنگِ اوسیخشان که «خواستار نابودی پرهیزگاری

هستی و مرگرزان تنافوری و ترسانندهٔ روانی».

۲۱ یکی <دیگر> پیداست که کربی <بود> ویدویشت نام آهختان، دیوی سخت، دشمنِ هر آنچه از اورمزد و ایزدان است.

۲۲ اورمزد گفت که: ای زردشت آن مرد که به وسیله من بر آفریدگان برتری داده شد ایدون بی‌شرم است که می‌خواند (= اعلام می‌کند) که: اورمزدم، که من به سبب پرهیزگاری دور کننده دردم، یعنی که با فراورنی (= نیکی) درد را از آفریدگان باز می‌دارم، <و حال آنکه> دورکنندهٔ درد امشاسپندانند.

۲۳ آنگاه برو ای زردشت، از سوی من از او بخواه که: به خویشی (= تملک) من بدار! یکصد <جوان> نیرومند و کنیز و گردونه چهار اسب، به او ایدون بگوی که: ای ویدویشت! اورمزد از تو می‌خواهد یکصد <جوان> نیرومند و کنیز و گردونه چهار اسب را؛ اگر به او بدهی به پاداش آن تو را رای (= شکوه) و فره <است> و اگر به او ندهی به سبب آن ندادن، تو را دژفرگی (= بدبختی) <است>.

۲۴ آنگاه برفت زردشت به سوی آن ویدیشت آهختان و بدو گفت که: «ای ویدیشت آهختان! آن اورمزد از تو یکصد <جوان> نیرومند و کنیز و گردونه چهار اسب می‌خواهد، اگر به او بدهی تو را به پاداش آن شکوه و فرّه <است> و اگر به او ندهی، تو را به سبب آن ندادن، دژ فرگی باشد».

۲۵ و آن کرب در پاسخ زردشت دراييد (= هرزه گویی کرد) که: «مرا از تو بیش (= درد) نیست، یعنی توانایی من نه از کردار توست و نه از اورمزد؛ بغ‌تر (= تواناتر، مسلط‌تر)ام از اورمزد و به توانگری نیز <از او> فرازترم، نیز بسیار رمهٔ هزارگانه (= رمه دارای هزار گوسپند) یافته‌ام».

۲۶ برفت زردشت نزد اورمزد، نزد امشاسپندان؛ و گفت زردشت که: «ای اورمزد، مینوی افزونی دادار جهان استومند (= مادّی)، ای پرهیزگار! او (= ویدیشت) ایدون به من پاسخ گفت که: مرا از تو بیش (= درد، آزار) نیست و نه از اورمزد. من

بغ‌ترم از تو و نیز از اورمزد و نیز بسیار رمه هزارگانه یافته‌ام».

۲۸-۲۷ و اورمزد گفت که: «ای زردشت! از شکوه و فرّه ماست که آن مرد برمنشی (= غرور) یافته است؛ که گوسپند را ما دادیم. او را برمنشی <از> بسیار گوسپندی است. آنگاه او به پادافراه آن، به پایان شب سوم زنده فراز نرسد، یعنی در آن سدیگر شب جان او <از تن بشد> و از پیرامون او باز ایستادند، یعنی از یاوری او باز ایستادند، و آن هفت روشن سپیدچشم از بالا بدویدند، آنجا در بالا پَرْکشان <او را> بخوردند.

۳۰-۲۹ یکی <دیگر> درمانگری بزرگی <است> که زردشت را پیدا شد، از آب هومی که از رود دائیتی گرفته بود، آنگاه که بهمن <او را> به همپرسگی راهنمایی کرد. چنانکه در گفتار اورمزد به زردشت دربارهٔ آن آب هومی پیداست که: «ای زردشت! آن آب هومی را ببر، نه آنکه را مردم دیو دیویسن (= پرستنده دیو) یزش می‌کنند و یا برای جشنزار آن را بر آهنجند؛ <آن آب را> به سوی آن گاو فراز بر که چهارساله، <دست> راست شکسته، سیاه‌موی <و> شیردار <است>. و با آب خوردن، آن گاو از آن بیماری درست بُوَد (= بهبود یابد).

۳۱ پس زردشت نخست اندر جهان مادّی به سوی آن گاو که «پرشیت» نام بود، <برفت> و ..... بر سر او جای داشت.

۳۲ و «پرشیت گاو» به او گفت که: «ای زردشت سپیتمان این آب هومی که می‌بری به من ده»!

۳۳ زردشت گفت که: «ای پرشیت گاو! تو پرهیزگاری را بستای (= اشه را ستایش کن) و نکوهش کن دیوان را و روی آور به <دین> مزدیسنی زردشت و بدان را ناروا گوی (= مخالفت کن!)».

۳۴ پرشیت گاو ستود <پرهیزگاری را> و نکوهید دیوان را و پذیرفت دین مزدیسنی زردشت را و بدان را ناروا گفت.

۳۵ زردشت به سوی او (= پرشیت گاو) فراز رفت با آن ستایش پرهیزگاری و آنگاه آن آب هومی را زردشت ببرد، نه <آن آب> که مردم دیوپرست با آن دیو را یشت کردند. و زردشت آن را (= آن آب را) به سوی گاو چهارساله دست راست شکسته سیاه‌موی شیردار فراز برد و بر اثر فراز بردن آن آب آن گاو از آن بیماری درست بود (= بهبود یافت).

۳۶ یکی <دیگر> آن <است> که از هجوم گنامینو (= اهریمن) به ستیز با زردشت، آنگونه که دین گوید، پیداست که: «از سوی اباختر (= شمال) هجوم آوَرْد گنامینوی پرمرگ و ایدون گفت آن گنامینوی نادان پرمرگ که: ای <گروه> دروج، هجوم برید و بکشید زردشت پرهیزگار را!».

۳۷-۳۸ دروجان، بت دیو و سیزِنهان روشِ فریفتارِ (= مخفی‌کار فریبنده)، به سوی او تاختند. و زردشت اهونور را فراز سرود و دروجان، بت دیو و سیزنهان روش فریفتار، با آن گیج شده، بازگشتند.

۳۹ و دروجان <در پاسخ> به <او> گفتند که: پست نگرشی ای گنامینو! یعنی که چیز<ها> را با دلیل نمی‌نگری، و آنچه فرمایی نشاید کردن، و ما <برای> مرگ او، که زردشت سپیتمان است، <راهی> ندیدیم.

۴۰ از آن پرفرّهی، زردشت پرهیزگار در اندیشه بدید که: دیو دروند نادان برای مرگ من همپرسی دارند (= مشاوره دارند) زردشت بر ایستاد و [زردشت] فراز رفت.

۴۱ ایدر شگفتی بزرگ بر بسیاری پیداشد که در آن باره <دین> گوید که: زردشت پرهیزگار سنگی فراز داده به دست داشت که اندازهٔ خانه‌ای بود، که <آن را> از دادار اورمزد یافته بود، مینوی «یثااهو وئیریو» بود.

۴۲-۴۳ و یکی <دیگر> اینکه نه تنها اندر ایرانشهر برای ایرانیان بلکه در هر بوم (= سرزمین) و برای انواع <مردم> شکستن کالبد دیوان با فراز سرودن اهونور <بوسیله> زردشت، آشکار شد، چنانکه گوید که: رَوِشِ فره کیان را یزم که

همراه بود با زردشت پرهیزگار، برای برتراندیشی، برترگفتاری و برترکرداری دین، یعنی که <او(= زردشت)> بود از همه جهان مادی به پرهیزگاری، پرهیزگارترین، به خداوندی (= فرمانروایی) خداوندترین و به رای (= شکوه) رایمندترین، و به فرّه، فره‌مندترین.

۴۴ و به آشکارگی پیش از آن؛ دیوان راه می‌رفتند و به آشکارگی جفت‌گیری می‌کردند؛ و زن از مردمان می‌ربودند. بدان سبب <مردم> فریاد برآوردند و آنگاه دیوان ستنبه‌تر رفتار کردند.

۴۵ بر ایشان زردشت پرهیزگار، اهونور فراز سرود، همه دیوان اندر زمین نهان شدند <زیرا> که کالبد ایشان بشکست.

۴۶ و پیداست که پس از شکستن کالبدشان به دیوپیکری اندر جهان پیدا بودن <و> تباه کردن نشاییدند (= نتوانستند)؛ به نهان خیمی (= مخفیانه) بر مردمان پیدا بودند. مردم ایشان را بشناختند که نه ایزد بلکه دیواند.

۴۷ زردشت از گفتار اورمزد (= بنابر گفته اورمزد) <این سخن> را به مردم آشکار کرد. چنانکه در این‌باره در دین بنا به گفته زردشت گوید که: «چگونه است که اندر جهان مادی مردمان دیو را به مشاوره <و> به دستور دارند؟» یعنی چگونه‌اند <مردمی> که گویند <دیوان> را به عنوان دستور باید داشتن؟

۴۸ و اورمزد به زردشت گفت که: «ای زردشت! چگونه‌اند آن مردم که دیو را به مشاوره دارند؟ و <دیوان> چگونه‌اند؟ یعنی دیو<ان> گویند که برای شما چه می‌کنیم؟ و دیو<ان> گویند که شما را چه رسد؟

۴۹ زردشت گفت که: بدان منظور ای اورمزد مردم بدان دشت بی‌سکنهٔ متروک بروند، یعنی آنجا که کسی ساکن نیست، از برآمدن روشنی تا درخشیدن خورشید، یعنی که از شب دو هاسر بماند یا از غروب تا فرو رفتن خورشید، یعنی هنگامی که از شب دو هاسر بشود، (= بگذرد)، آنگاه که مردم کار نکنند و بانگ سگان

نشنوند.

۵۰ آنگاه دربارهٔ آن (= آنچه دیده‌اند) گویند که: در هنگام رسیدن بدانجا که با دیوان همپرسی کردیم (= دیدار کردیم)؛ اگر فرمانروایی و پیشوایی از ایشان خواهیم، آن را به ما بدهند. و اگر گوسپندمندی (= مالک رمه شدن) و توانگری از ایشان خواهیم، آن را <نیز> به ما بدهند.

۵۱ چگونه چیزی را ایدون ای زردشت! برای ایشان انجام دهند؟ یعنی که به ایشان داده شود و داده شده چگونه <بدیشان> رسد، یعنی که ایشان گویند که برای ما آمد.

۵۲ و زردشت گفت که: دربارهٔ برکتهای اورمزد <سخنان> دیگر گویند. باشد کسی که ایدون گوید که: «از آنگاه که با دیوان همپرسی کردیم رمه‌دارتر شدیم» و باشد کسی که ایدون گوید که: از آنگاه که با دیوان همپرسی کردیم، بدتر و بدفره‌تر شدیم». اینکه ایشان <خویشتن را> از دیوان دور دارند <چیست>؟ یعنی <چه> بگویند اگر از دیوان جدا باشند.

۵۳ زردشت گفت که: «ای اورمزد در آن باره ایدون گویند که «همهٔ سو بنگرید که، <هنگامی که> کسی از ما بازگردد یا خم شود، یعنی سر را به کنار فرود دارد، یا خم شود، یعنی سویی را بنگرد، یا به نماز افتد، بدان سبب مردمان از همراهی دیوان گسسته شوند».

۵۴ و اورمزد گفت که: «ای زردشت چنانکه تو را کامه است تو بنگر بالای سرت و پایین، زیر پایت و دوسو، کُست کست (= هر دو جانب) و ژرفا، پیش و پس، نیز به هر سو چه ما از تو ناپیدا و جدا نمی‌شویم، آنگونه که دیو از مردمان».

۵۵ بلکه دیو<ان> از فراز بودگی (= آشکارگی) به نهان بودگی گریزند <و> پراکنده شوند.

۵۶ بر تو (= علیه تو) ای زردشت دروج<ی> هجوم آوَرَدْ ماده‌پیکر، زرّین سینه،

یعنی پستانیان دارد، آن ماده‌پیکر زرین‌سینه برای خواستن یاری تو، برای خواستن همپرسگی تو، برای خواستن همکرداری (= همکاری) تو <به سوی تو> هجوم آورد (= بیاید) مباد او را یار باشی و مباد همپرسگی <دهی>، مباد همکرداری <دهی>. بفرمای او را به پس بازگشتن (= فرمان ده که به عقب برگردد) و آن گفتار پیروزگر، یتااهو وئیریو، را فرازگوی!

۵۷ برفت زردشت بدان جهان مسکون و گوسپندمند؛ برای ترغیب جهان مادّی و برای نگرش (= مراقبت) <مردم از دین>. آنگاه آن دروج فراز آمد، در نزدیکی جام بنشست؛ آن جامی که هنگامی که بهمن او را برای همپرسگی می‌آورد، آن را نهاده بود، (= زردشت آن را نهاده بود). <دیو> ماده‌پیکر زرین‌سینه یاری و همپرسگی و همکرداری او را خواست و گفت که: «من اسپندارمذم!».

۵۸ زردشت گفت که: «امّا من آن اسپندارمذ را اندر روز روشن بدون ابر نگریسته‌ام؛ و آن اسپندارمذ مرا پسند آمد، از روی نیک و از پشت نیک و از میان، یعنی همه جای <او> نیک بود. به پشت بازگرد تا اگر اسپندارمذی، بشناسم».

۵۹ و دروج بدو گفت که: «ای زردشت سپیتمان! نیکویی ما، که مادگان هستیم، از سوی پیش است و از پشت بدو زشتیم. مرا مفرمای که به پشت برگردم!».

۶۰ پس از سدیگر <بار که> پیکار کرد (= مجادله کرد) دروج به پشت بازگشت و زردشت پشت او و میان ران <او را> بدید که پر از گز (= مار) و اژدها و کرباسه و خیزدوگ (= سرگین کَردان) و وزغ که بر می‌رفتند.

۶۱-۶۲ و زردشت آن گفتار پیروزمند «یتااهو وئیریو» فراز گفت. آنگاه آن دروج ناپدید شد. و چشمک پیکر فرار کرد. در هنگام ناپدید شدن گفت که: بد بر من! از آنچه که ایدر یافتم، چه اندیشیدم که تو زیانمندتر از آن گردان <هستی> که با زنش (= زدن، ضربه) <من> به دوزخ شوند (= من به تو بیشتر از آنچه به گردان آسیب می‌رسانم، زیان خواهم رسانید) امّا بر تن و جان من زیان بیش است، یعنی که

<خواستم> تو را به تن و جان بفریبیم امّا تو من را فریفتی».

۶۳ و زردشت این راز را بر مردمان آشکار کرد و با آن آزمودن و شناختن دیو <نیز آشکار کرد> و نیز از همین در شگفتی بزرگ بر مردمان پیدا شد.

رفتن آشکار دیوان دیوان در جهان پیش از زردشت و شکستن کالبد ایشان پس از فراز سرودن زردشت دین را، <آنگونه> از اوستا پیداست که گشتاسپ دهبد (= پادشاه) و مردم آن زمان به راستی <آن را> پذیرفتند؛ و اگر این، آنگونه نبود، گشتاسپ و هم‌زمانان او؛ اوستا را که این چنین <چیزها> از آن پیداست، به سبب دروغ پنداشتن، نمی‌پذیرفتند و به زمان ما نمی‌پیوست (= تا زمان ما باقی نمی‌ماند، به زمان ما نمی‌رسید).

۶۴ یکی <دیگر> این که زردشت از طریق دین، بر بدی و روش جادویی زَهَگِ پرمرگ <و> کربان گشتاسپ و نیز برهمی (= اجتماع) بسیاری دیگر <از> کوی<ها> و کرب<ها> بر در گشتاسپ و مرگ زردشت را آراستن (= ترتیب دادن) و ترغیب گشتاسپ بر مرگ او و <یا> بند سخت و پادافراه که از فرمان گشتاسپ <بدو> رسد، آگاه بود.

۶۵ گذشته از آن آگاهی <داشت> بر رهایش خود از آن. <امّا> برای آشکارگی معجزه و گواهی <مردم> بر آمدن او به وخشوری، پس از آن واپسین دیدار <و> گذشتن ده‌سال همپرسگی؛ بنابر اندرز (= سفارش) و فرمان اورمزد، تنها به در (= دربار) گشتاسپ و آزمون آن رزم سهمگین پیش رفت.

۶۶ اندر آرام جای گشتاسپ پیامبری خویش را از سوی اورمزد <با> اماوندی و پیروزگری بگفت و گشتاسپ را به دین اورمزد بخواند و آن گشتاسپ با مِهْخِرَدی و درست‌اندیشی و گِرَوِشِ مینوی خویش سخن زردشت را شنید، و رایزنی دربارهٔ وخشوری <او> را خواستار شد.

۶۷ و پس، پیش از آنکه سخن زردشت را بشنود و چگونگی زردشت را بشناسد، بر اثر

بدگویی زهگ پرمرگ و دیگر کویها و کربان. بدگویانه و جادوکارانه گشتاسپ را بر زردشت برانگیختند (= علیه زردشت تحریک کردند)، و آنگاه زردشت را بدان سبب به بند و پادافراه سپردند. چنانکه در گفتار زردشت گوید که (= در سخن خود زردشت آمده است که: «ایشان سی‌وسه سخن نادرست دربارهٔ من برگفتند و سی‌وسه <تن> از این نابکاران دروند دیویسن (= پرستندهٔ دیو) مرا به سی‌وسه بند بربستند».

۶۸ گرسنگی تباه‌کننده آن زورپای مرا فروگرفت و گرسنگی تباه‌کنندهٔ نیروی بازوی من فروگرفت. آن گرسنگی بدرفتار شنوایی گوش من فروگرفت، آن گرسنگی بدرفتار بینایی چشم من فروگرفت و سینه‌ام به پشت چسبید، یعنی که به پشت باز ایستاد (= چسبید)، از دیرپایی (= طولانی بودن) آن گرسنگی پرمرگ تباه کننده.

۶۹ و ایدر زردشت به سبب دلاوری، یکّه به آن رزم سهمگین رفت. آنجا، بدانگونه که نوشته شده است، پیدا بود پایداری و زندگی او اندر آن پادافراه ناشی از گرسنگی و تشنگی و بندگران و دیگر بدیها که اندر نیرو و چهرِ (= سرشت) مردم، پایداری <کسی> در برابر <آنها> گفته نشده است. پیدا شد شگفتی بزرگ بر گشتاسپ شاه و درباریان او زیرا ایشان، آن تن پرفرّه را در بند سخت و دیگر تهدیدها، <با اینکه> دیرزمان <چیزی> نخورده بود، زنده یافتند.

۷۰ یکی <دیگر> آنکه ایزدان به بهانهٔ (= برای، به سبب) رهایی او از آن سختی طرح‌ریزی کردند، پس اندر نشست گشتاسپ و انجمنیان (= مشاوران) تنِ جانوری که بهری (= بخشی) از او بی‌حرکت (= فلج) و ناپیدا بود، زردشت به نیرو و اطمینان آن سخن راست (= دین) این تن را از نو باز ساخت، که آن شگفتی اندر (= دربارهٔ) شیدسپ گشتاسپان اندر روایت آمده است.

۷۱ یکی <دیگر> چیزهای نهفته بسیار در اندیشه گشتاسپ‌شاه و کشوریان و

دیگران را با بینش مینوی گفتن و آشکار کردن.

۷۲ یکی <دیگر آنکه> چند چیز شگفت که دهاک به جادویی اندر بابل ساخته بود <و> مردم به سبب آن به گمراهی و بت‌پرستی آمده بودند، و از آنها نابودی جهان بود (= ناشی می‌شد)، به وسیله آن گفتار پیروزگر دین (= اهونور)، که زردشت در برابر آن جادویی فراز گفت، همه آشفته و ناکار شد.

۷۳ یکی <دیگر اینکه> با شگفتی که از زردشت در بحث دینی با فرزانگان نامی کشور پیدا شد، دین را رواج دادن و راست‌دانشی آن را آشکار کردن (= سازگاری آن را با دانش نشان دادن) که <از این گروه> به فرزانگی بابلیان، که معتقد به دوازده ستاره <اند> و نامشان از دوازده ستاره است، اندر جهان سخندان‌تر و ساخته‌گرتر بودند. <و بدین گونه>، گشتاسپ‌شاه <و> همه فرزانگان را نسبت به راستی دین، بی‌گمان کردن.

۷۴ دادار اورمزد چند <تن یعنی>، بهمن، اردیبهشت، و آتش افزونی را به پیامبری به سوی گشتاسپ فرستاد برای <اعلام> وخشوری راست زردشت و <اینکه> کام اورمزد بر پذیرفتن دین مزدیسنی و رواج آن اندر جهان <است>.

۷۵ شگفتی بر گشتاسپ و کشوریان با فرود آمدن این امشاسپندان از آسمان به زمین و اندر آمدن به خانهٔ گشتاسپ پیدا شد. چنانکه در این‌باره دین گوید که: آنگاه او ایشان را گفت، یعنی دادار اورمزد به بهمن، اردیبهشت و نیز آتش‌افزونی اورمزد <گفت> که: فراز روید <شما> که امشاسپندید به خانهٔ گشتاسپ نیرومند گوسپندِ دور فراز نامی (= آنکه گوسپند بسیار دارد و در دورجایها مشهور است) برای یاوری این دین، یعنی که بر این دین بایستد (= تا به این دین اعتقاد آورد) و برای پاسخ‌گویی به <دعوت> زردشت سپیتمان پرهیزگار. ایشان (= امشاسپندان) آن گفتار را پذیرفتند.

۷۶ رفتند امشاسپند <ان> به سوی خانهٔ گشتاسپ نیرومند گوسپندِ دور فراز نامی. آن

گردونه ایشان اندر آن خانهٔ سکونتگاه بلندگشتاسپ همه روشنی به نظر آمد از آن اماوندی و پیروزگریِ مه ایشان (= به سبب توانایی و پیروزمندی بزرگ امشاسپندان) که هنگامی که ایشان را ایدون بدید، کی‌گشتاسپ برز آوند (= بلندمرتبه)، بلرزید و همه پیشه‌ها (= طبقه‌های مردم) لرزیدند همه بدان سوی بالاتر توجه کردند (؟) مانند اسب برندهٔ گردونه.

۷۷ و آتشِ اورمزد با سخن مردانه گفت که: «مترس! چه تو را نباید ترسیدن ای کی‌گشتاسپ برز آورند، آنان که به سوی مانِ (= خانه) تو آمده‌اند، نیستند پیام‌آور و فرستادهٔ ارجاسپ ابرکار. <آن> دو شبیه (؟) ارجاسپ نیستند که به مان تو آمده‌اند که باج و سا و خواهند و <نیستند> دزدِ آزارنده <و> خواهندهٔ ربایندهٔ راهدار.

۷۸-۷۹ سه <تن> هستیم که به سوی مانِ تو آمده‌ایم، بهمن، اردیبهشت و آتش‌افزونیِ دادار، این <دین> تو را بهترین و دانایانه‌ترین راه آگاهی <است> اگر با بینایی (= بصیرت) جفت باشی، یعنی تو را دانایی که لازمهٔ جهان است، باشد. دین به‌مزدیسنان، که سپیتمان زردشت <آن را> با خلوص <بر تو> بر می‌خواند، باید ستودن.

۸۰ اهونور را بسرای و بستای برترین پرهیزگاری (= اشم‌وهو) را و ستایش نکردن دیوان را بگوی (= اعلام کن) چه کامه اورمزد از تو <این است> که بر افرازندهٔ این دین <باشی> و این است کامهٔ امشاسپندان و کامهٔ دیگر ایزدان نیک آفریده و پرهیزگار از تو.

۸۱ و پس به پاداش آن خواست اگر شما دینِ بهِ ویژه (= پاک) سپیتمان زردشت پرهیزگار را بستایید، ما به تو خداوندی دیرپای و پادشاهی و یکصدوپنجاه سال دیرزیوی (= زندگی دراز) جان <بدهیم>؛ و ما به تو بدهیم ارششونگ و شکوهِ دیرپای همه و همیشه پاک و نیک همراه، همیشه همراه و ناگذر (= جاوید) را؛ و

ما به تو پسری دهیم نام او پشوتن، که بی‌مرگ است و همیدون بدون پیری و سوده نشدنی و تباه نشدنی؛ در هر دو جهان زنده و پادشاه مادّیها و مینویها (= پادشاه بر موجودات مادّی و مینوی).

۸۲ و پس در برابر آن خواست، اگر شما نستایید دین به‌ویژه سپیتمان زردشت پرهیزگار را، آنگاه تو را به بالا ببریم و پس بفرماییم کرکسِ «زرمان منش» را که ایشان تو را فراز خورند، استخوان و رگ و خون تو به زمین برسد و آب به تن تو نرسد.

۸۳ یکی <دیگر اینکه اگرچه> باور داشتن گشتاسپ به دین با رسیدن گفتار امشاسپندان <روی داد> با این همهٔ، اندیشیدن (= بیم) از سر خدایان (= فرمانروایان بزرگ) و خونریزی ارجاسپ هیون، بدین سبب از پذیرفتن دین سرد <شد> آشکار برای نمودنِ آگاهی و پیروزی گشتاسپ بر ارجاسب هیون.

۸۴ و نیز جایگاه برین و خدایی جاودان و رای و فرّه <او را>، اندر همان زمان دادار اورمزد ایزد نریوسنگ را به پیام‌آوری به خانهٔ گشتاسپ نزد اردیبهشت امشاسپند فرستاد <برای> خورانیدن آن خورشِ روشنگرِ چشمِ جان گشتاسپ برای دیدار جهان مینویان، بدین‌گونه گشتاسپ آن فرّه و راز بزرگ را بدید.

۸۵ چنانکه در این‌باره در دین گوید که: آن دادار اورمزد به ایزد نریوسنگ گفت که: «برو! حرکت کن ای نریوسنگ انجمنی (= سخنگو) به سوی خانه گشتاسپ نیرومند گوسپندِ دور فراز نامی، بگوی به اردیبهشت که: ای اردیبهشتِ پادشاه (= مسلّط، فرمانروا) بگیر تشتی نیک، نیک‌تر از دیگر تشتهای ساخته شده جامی ایدون نیک که در خدایی (= فرمانروایی) توان ساختن و از سوی ما به سوی گشتاسپ هوم و منگ ببر، و از آن به گشتاسپ دهبد بخوران، چون اردیبهشت فرمانده، آن گفتار پذیرفت.

۸۶ تشت نیک بر گرفت و از آن گشتاسپ دهبدِ برز آوند را فراز خورانید.

۸۷ و فرود آرمید (= بخوابید) گشتاسپ دهبد برز آوند هنگامی که از بستر برخاست، به هوتوس گفت که: «ای هوتوس! باشد که زردشت سپیتمان تیز (= تند) به من برساد و به کوشایی به من آموزاد زردشت سپیتمان دین اورمزد و زردشت را».

۸۸ این نیز پیداست که: هنگامی که گشتاسپ دین پذیرفت، و پرهیزگاری را بستود، دیوان در دوزخ ناکار شدند و خشم دیو به دههای هیونان و <نزد> ارجاسپ هیون نابکار، که اندر آن هنگام بزرگترین فرمانروای ستمگر بود، برفت و اندر ده هیونان با زشت‌ترین بانگ خروشید و ایشان را به جنگ برانگیخت.

۸۹ و ایدر شگفتی بزرگ بر مردم ایران که آنجا بر درگاه ارجاسپ هیون آمده بودند، پیدا شد، چنانکه در این‌باره دین گوید که: «آنگاه در همان زمان خشم تناپو هلگان انجمن کرد (= دیوان را گردهم آورد) و بنالید چونان شاهین و نالید که: بدا شما را مه هیون هستید! که از این پس بدون پیروزی رزم یوزید (= جنگ کنید). از این پس نیست پیروزی مگر ایرانیان را بر انیران هیون. زردشت سپیتمان برای یاوری به مان (= خانهٔ) آن دلیرتر مرد از زادگان آمد. (= به خانهٔ گشتاسپ آمد).

۹۰ هنگامی که آن زشت خدای بدکار (= فرمانروای زشت و بدکار)، ارجاسپ هیون، آن را شنید، آن بدکار دست فرو کوفت، یعنی <دو دست را> با یکدیگر بر ران زد، و به هم‌خواری؛ هیم بخورد (= با هیونان دیگر به <شراب> خواری پرداخت) آن هیون را آن تلخ گست (؟) یعنی صفرا ناکار کرد. آن نابکار دست راست بر ران فرو کوفت و ایدون به سبب زشت خدایی (= فرمانروایی ستمگرانه) گفت که: «تیز (= تند، بشتاب) نزد من گرد آیید ای هیونان دِهان (= ای مردم سرزمینهای هیونان)، تیز نزد من گرد آیید ای ایران دِهان (= مردم ایران)!»

# ۵

۰ **دربارهٔ شگفتیها (= معجزه‌ها) که پیدا شد پس از پذیرفتن دین به وسیله گشتاسپ تا رفتن (= عروج) زردشت ستوده فروهر بدان جهان برین (= بهشت)، که گذشته بود از زایش <او> هفتادوهفت سال و از همپرسگی <او با اورمزد> چهل‌وهفت سال و از پذیرفتن دین به وسیله گشتاسپ سی‌وپنج سال**

۱ یکی این پیداست که: «هنگامی که زردشت اندر خانهٔ گشتاسپ دین (= اوستا) را سرود (= فرا خواند) آشکارا پیدا بود، که شادی بر گوسپندان، ستوران، آتشها و مینوی مان و میهن آشکار شد.»

۲ و نیز پس از آن شگفتی بزرگ پیدا شد، چنانکه دربارهٔ دین گوید که: آنگاه که شنیده شد آن گفتهٔ زردشت سپیتمان پرهیزگار، آنگاه همهٔ گوسپند و ستور و آتش سوزان شادمان و همه سامان یافتهٔ مینو به نظر رسیدند. و پس نیرومندی خانواده در نظر ایشان آشکار شد، یعنی خانواده از این پس دین را نیرومند کنند.

۳ یکی <دیگر> انجام دادن ور و پساخت است به وسیله زردشت در وجر (= فتوا) و دادستان (داوری) برای نجات یا محکوم کردن در داوریهای پنهان که در دین سی‌وسه گونه (آنها) گفته شده است.

۴ و این که، از آن پس تا فرجام پادشاهی ایران هاوشتان زردشت <آن را> در کار داشتند و یکی آن است که ریختن روی گداخته بر سینهٔ (؟) اهو (= سرور ورد) بود

که آذرباد ماراسپندان نیک فروهر با پساخت در دین. آن آگاهی را در جهان بگسترد و نجات یافت. و از طریق آن، پیدا شدنِ شگفتیِ بزرگ را در دین در همین در (= باب) نیز گوید تا بسیاری از آنان که <بدان> بنگرند <به دین> بگروند <امّا> دروندان را آن وَرْ، نیرنگ به نظر رسد.

۵ یکی <دیگر> آن پیشگویی زردشت است که پس از برگفتن (= اعلام) دین به گشتاسپ و کشوریان آشکار شد، چون (=مانند) پذیرفتن گشتاسپ دین را آن گونه که زردشت در آغاز بدو گفت <و> آشکارگی دین از سوی دهبد (=گشتاسپ) <آن گونه در دین پیداست> که: «تو این خیم (= خُلق‌وخو) و این دین که اکنون آزار دیده و تباه <است> گرد هم آوری ای کی‌گشتاسپ!» یعنی تو بپذیری این خیم و این دین که هست، یعنی که <آن را به عنوان> فرهنگان فرهنگ (فرهنگ‌ترین فرهنگها، برترین فرهنگها) بداری ای دهبد، یعنی روا کنی. تو این خیم بداری چونان ستون نوِیِ آسیا <که> با تحمّل آن را نگهدارد، چون ستون نگهدار این دینی.

۷ و پیروزی گشتاسپ بر ارجاسب هیون و دیگر انیران (= غیر ایرانیان) در آن کارزار سخت که زردشت در دین به گشتاسپ آموخت و <چیزهای> بسیار <دیگری> که در دین پیداست.

۸ و آشکار کردن زردشت نیکی بسیار و پزشکی و چهرشناسی (= طبیعت شناسی) و دیگر انواع صنعتگری که با دانش ایزدی و بینش مینوی به رمز و کمال شاید <دریافتن>. و نشان دادن نیروهایی از دین برای راندن قحطی و شکست دادن دیو و پری و ناکار کردن جادوگری و پریگری.

۹ و درمانگری بیماری و مقابله با گرگان و خرفستران (= جانداران زیانکار) و گشادن (= نزول) باران و بستن تگرگ و سِنْ و مگس و ترس و دیگر پتیاره‌های دانه‌ها، گیاهان و گوسپندان و خواستن نیروی شگفت از <ایزد> خرداد و امرداد.

و نیز به کار داشتن نیرنگ (= آیین)های بسیار دیگر تا گذشتن ایران خدایی (= حکومت ایران).

باشد که اکنون نیز اندکی از آن شگفتیها درباره آتشها بازمانده است.

۱۰ و پیدا شدن و آشکار کردن به مردمان بسیاری مایعات نیک، مهره‌های شگفت و درمان بیماری <که> از سگالش پزشکی فراتر <است> و بسیاری سود مینوی و سپهری و جوّی و زمینی و جهانی و دیگر ....

که به راز <آنها> با خرد ایزدی توان آمد.

۱۱ و یک شگفتی <دیگر> خود اوستاست که همهٔ سخنانِ برتر جهان و چکیدهٔ همه دانایی‌هاست و برترین گفتار است.

یکی <دیگر> آن آمدن امشاسپندان به سوی گشتاسپ به پاداش پذیرفتن دین. <او را> مژده دادند <به> پسر<ی چون> پشوتن و دید، آن دهبدِ فرّخِ بی‌مرگ و بی‌زرمان (= پیری)، بی‌نیاز از خوردن، بزرگ‌تن و دارای نیروی کامل و پر فرّه و پیروزگرِ همتای ایزدان را.

۱۲ حرکت پشوتن به کنگدژ، خدایی آنجا که دادار اورمزد بدو تقدیر کرد/بخشید و از طریق آن پیدا شدن شگفتی بزرگ بر بسیاری.

## ٦

۰ **دربارهٔ پیدا شدن شگفتی پس از رفتن (=عروج) فروهر ستوده زردشت بدان جهان برتر (=بهشت) اندر زندگی گشتاسپ**

۱ یک <شگفتی دیگر>: از دین این <گونه> پیداست: دربارهٔ ویراستن (=ساختن) سریتِ ویسرپان (=سریت پسر ویسرپان)، آن گردونه نامی به شگفتی، و آمدن آوازهٔ شگفتی آن گردونه به گشتاسپ، و خواستن گشتاسپ آن گردونه را از «سریت» و پاسخ سریت به گشتاسپ <که>:

«آن ارابه برای مردی پرهیزگار <است> که روان سریت در زندگی سریت و تن آن مرد در زندگی آن تن (= آن شخص) هر دو، در گیتی آشکارا به هم رسند».

۲ و روان سریت در هنگام بخشیدنِ آن گردونه بدان مرد اهلو، آشکارا بر او پیدا باشد، <آنچه> دیده بود و نیز رفتار نکردن به شیوهٔ دیگر را بدو گفت.

۳ چنانکه از دین بر می‌آید، کی‌گشتاسپ بلندمرتبه، اندر آن هنگام، <از> این شگفتی آگاه بود. و نیز برای آشکار شدن جهانی بیشتر این شگفتی و باور داشتن و معتقدتر بودن کشوریان به دین مزدیسنان، دیداری بودن (= قابل رؤیت بودن) <این شگفتی> را خواست.

۴ هم زمان شگفتی بزرگ به گشتاسپ و جهانیان پیدا بود، چنانکه دین گوید که: «آن روان او (= سریت) را امشاسپندان از آن گرودمان روشن به زمین اورمزد داده

(= آفریده شده به وسیله اورمزد) فرو هشتند. بر اثر آن روشنی روان گشتاسپ پیش رفت، و اندر روشنی گشتاسپ به پذیره آن رفت، در سمتِ جنوبِ افزونی (= مقدس).

۵ آن (= روان گشتاسپ) از یابندگان، یابنده‌تر و آن از پرسندگان، پرسنده‌تر، همهٔ آنچه دید، ایشان را گفت، و همیدون (= همچنان) که گفت، آنگاه ایشان بشنیدند (= پذیرفتند) چون ایشان را با هم دیدند، بایستادند، روان و تن گشتاسپ، و نیایش نمودند.

۶ زود بود، نه دیر، که روان سریت ویسرپان به تازش فراز آمد از سوی اباختر (= شمال). خطاکار و زنندهٔ <ضربهٔ> خطا/ناراست، یعنی که خود سیاه بود، و کُنش (= رفتار، عمل) او <نیز> سیاه. سیاه بود <چون>، خطاکارترین دیوان.

۷ ایدون فرمان داد و ایدون درایید روان سریت که: «بده این گردونه بی‌راهبر/خودرونده که تو را <است> به گشتاسپ به سبب دوستی نیک بر همراهی و به سبب پرهیزگاری سزاوار بر پاکی و نه به سبب پسندیدن و نه سود مادّی <بلکه> عشق به پرهیزگاری را که برترین هستان است.

۸ چون سریت ویسرپان آن گفتار بشنید، پیش گردونه بایستاد، و در گفتار ایدون گفت که: «به پرهیزگاری این را به تو دهم ای کی‌گشتاسپ دلیر، این گردونهٔ خودرونده را، تنها به سبب عشق به پرهیزگاری، که برترین هستان <است>. ایدون عشق به پرهیزگاری را، که برترین هستان <است> و همیدون به روان، که نسبت به روان برترین است.

۱۰ هم چنین او <این> بخشش را یافت، یعنی که پذیرش آن را آشکار کرد، تا سه‌بار.

۱۱ آنگاه آن گردونه دو گردونه شد، یکی <به> مینو و یکی <به> گیتی. و بوسیله آن <گردونهٔ> مادی/گیهانی حرکت کرد. کی‌گشتاسپ بلندمرتبه به سوی خانه نودران با شادمانی، نیک‌منشی، به وسیلهٔ آن <گردونه> مینو، حرکت کرد روان

سریت ویسپریان بدان جهان برتر (= بهشت).

۱۲ یکی <دیگر> این پیداست، در طول پنجاه‌وهفت سال پس از <زمان> پذیرفتن دین به وسیله زردشت و فراز رسیدن دین به هفت کشور اندر زندگی گشتاسپ، درباره چگونگی آمدن از <هفت> کشور برای دین خواهی به سوی فرشوشتر هُوُوان (فرشوشتر فرزند هوو) ایدون پیدا شد، چنانکه دین گوید که: «دو <تن> که به نام «سپیتوش» و «اَرِزْراسپ» بودند، بتاختند برای خردخواهی به سوی فرشوشتر هُوُوان.

۱۳ و این چند معجزه و شگفتی گشتاسپ و کشوریان دربارهٔ زردشت و آنچه از آمدن امشاسپندان از آسمان به زمین برای گواهی بر پیامبری راستین زردشت، پیش از گشتاسپ؛ و نیز آنچه درباره پشوتن و ارّابه سریت و دیگر درها (= ابواب) در بالا نوشته شد، دید و از اوستا پیداست و نیز زردشت به عنوان کلام والا از اورمزد پذیرفت.

۱۴ و اگر این معجزه و فرّه و شگفتی که در بالا نوشته شد، به پیدایی از اوستا بر فرازنگان پیدا نبود و گشتاسپ شاه و فرزانگان کشور ندیدندی، این چند معجزه و شگفتی که از اوستا بر ایشان پیدا شد، بی‌اعتقاد رها کردندی و به ما نپیوستی (= تا زمان ما ادامه نمی‌یافت و به ما نمی‌رسید).

# ۷

## ۰ دربارهٔ شگفتی که پیدا شد، پس از گشتاسپ تا فرجام پادشاهی ایرانیان

۱ پس شگفتی پیدا شده پس از گشتاسپ تا فرجام پادشاهی ایرانیان جز اعتقاد <به> ور وپساختن و دیگر نیرنگهای (آیینهای) اوستایی و نیروی بزرگ بر آتش بهرام و دیگر معجزه‌های دینی بسیار که به وسیله شاگردان زردشت ادامه یافت.

۲ پس از آشوب اسکندر، خداوندگاران (= فرمانروایان) بسیار که پس از آن آمدند پس از پراکندگی، دوباره <اوستا را> گرد آوردند و در گنج شپیگان فرمودند داشتن (= دستور نگهداری دادند).

۳ و نیز باور داشتن نام خدایان (= فرمانروایان) و دستوران که اندر زمان (= در طول زمان) و روزگاران بعد، برای آراستاری دین و جهان برسند و نیز ساستاران آشموغ (= جباران بدعت‌گذار) که اندر روزگاران برای آشفتگی دین و خدایی جهان پدید <آیند>.

۴ چنانکه از خداوندگاران، بهمن اسفندیاران (= بهمن پسر اسفندیار) که دربارهٔ او اندر اوستا این را نیز گوید که: «بهمنِ راست انجمن کردارترین مزدیسنان است (یعنی مزدیسنان را بهتر از همه گردهم جمع می‌کند»).

۵ و از دستوران، سین که دربارهٔ او این را نیز گوید که: «دین یکصدساله باشد، که سین

بزاید و دویست ساله که بگذرد و نیز او نخستین مزدیسن یکصدساله باشد، که با یکصد شاگرد بر این زمین فراز رود».

۶ از آشفتاران (= آشفته کنندگان) اسکندر، که دربارهٔ او اندر دین گوید که: «او با زمستان هم دریافت است. او که <چون> خشم است در میان آفریدگان آز؛ پنهان بدی کند آن اسکندر دش فرّه».

۷ و از دستوران «ارزوای» که گزارش (= تفسیر) نام او «پاک‌گفتار» و «سرود سپاداگ» که گزارش نامش «سرود افزونی» <است و> زرینگهو، که گزارش نامش «سرور زره» و «سپنته‌خرتو» که گزارش نامش «افزونی خرد» <است>.

۸ و این را نیز بدیشان گوید یعنی «آشکارا به تو آن نشانه آشکار را بگویم، هنگامی که دین مزدیسنان تو چهارصد ساله شود، اندر این <زمان> آنگاه شبی (=کسوف) بُوَدْ». و جهان مادی (= مردم جهان مادی) بارها آشکار ببینند سیاره و نیز ستاره را و آنکه <از آن> من <است> در این سده، با میان اندیشی (= اندیشهٔ متعادل) سی سال در میان مردم باشند ارزوای پرهیزگار و آن سه <تن> دیگر؛ ایشان هستند پرهیزگارترین از هستان اندر آن زمان و ایشان <اند> ردترین و دستورترین.

۹ و این نیز که ایشان که در سدهٔ پنجم و ششم دین مزدیسنان را بستایند، و روان ایشان را کسی نجات ندهد مگر <با> رسیدن این چهار <تن>. گزارش این است که به دستوری (= در مقام دستوری) این چهار کس ایستند (= قیام کنند): «ارزوای»، «سروتو اسپاد» و «زرینگهو» و «سپنتو خِرَتُو» که به وسیلهٔ مانسر (= کلام مقدس) بخواهند، اندیشه، گفتار و کردار این هر چهار را.

۱۰ و «رشن ریش» اهلموغ آن زمان است، که ایشان (= مردم را) از آن رشن ریش، آزار بسیار است؛ و این را نیز بگوید که: «از آن آزار ایشان، آزرده باشند همه آن آفریدگانِ سپندمینو، و مردم را به ارزوای و آن سه‌تن دیگر امیدوار گردانند.

۱۱ و از آراستاران زمان، اردشیر بابکان که دربارهٔ او این را نیز بگوید که: « کدام است

آن کیِ‌اردشیر نیرومند، تهم، تن فرمانِ شگفت زینِ (= دارندهٔ اسلحه سهمگین) خداوند (= فرمانروا)، که او اندر مان (= خانه) ارششونگ نیک و روشن فراز رود به پیکر کنیز نیک بس نیرومند، نیک‌رویِ بلند کستیِ راستِ رایومندترین (= شکوهمندترین) آزاده».

۱۲ <او> کسی است که به هنگام رسیدن نبرد به بازوی خویش به تن فراخی دهد، کسی است که به هنگام رسیدن نبرد به بازوی خویش با همیمالان (= رقیبان، دشمنان) برِ آویزد.

۱۳ و تفسیر همراه اوست، که درباره ایشان این را نیز گوید که: «دوباره از او (= اورمزد) زردشت پرسید که: درمانگرترین ده (= کشور) کیست؟ <دهی> که دیوان سپردند (= از میان بردند) از آن چیز<های> نیک را، که دستوری (= موبدی) آن را دروند دروغ‌آموز ببرده است!».

۱۴ اورمزد گفت که: «درمانگر کشور، فرمانروای بی‌آزار <است>، که نیکان را نیازارد و نیک فرمان <باشد>، یعنی فرمان فرارون (= نیک، خوب) دهد، کسی که آزاد تخمه (= از نژاد آزاده) و نیز آسرونِ (= روحانی) آگاه پیکار (= توانا بر مجادله و سخنوری و بحث) و نامی و پرهیزگار در کشور <باشد>، او درمانگرترین کشور است.»

۱۵ و این را به تو گویم که: اهلموغی را باید زدن! چونان که گرگ چهارپا را؛ که او جهان را به سوی بردگی بکشاند، یعنی از کردهٔ او <مردم> برده شوند، نیز او کسی است که <مرادم را> را ناتوان <و> بیمار گرداند، یعنی او چیز <مال> را از دست ایشان بستاند و با پایدار کردن عیب در جهان، <ایشان را (= مردم را)> به بردگی کشاند.

۱۶ امّا بدان سرزمین آن نزاع باژگون، آن تگرگ باژگون و آن بدگویی باژگون بیاید. و از آن سرزمین آن نزاع باژگون نابود نشود و نه آن تگرگ باژگون و نه آن بدگویی

باژگون تا آنگاه که بپذیرند (= استقبال کنند) آسرون مینو سالارِ پرگفتارِ راست گفتار، تنسرِ پرهیزگار را.

۱۷ و هنگامی که بپذیرند تنسر مینو سالارِ پرگفتار، راست گفتار را، باشد که اگر <این> سرزمین را درمان خواهند، بیابند. و نه به گونه‌ای ناساز با دین زردشت (= شیوه‌ای که مغایر با دین زردشت باشد).

۱۸ و دربارهٔ چگونگی پیوستن فرّه به تخمهٔ دین آراستار، آذرباد ماراسپندان از خاندان فریان، این را نیز گوید که: هنگامی که فراز رسد پرهیزگاری از فرزندان و اخلاف تورانیان که برخاست از خاندان فریان، گفت که: «آنجا پذیرفته باشد، به وسیله درست‌اندیشی، بگسترند پرهیزگاری جهان مادی را و دروغ را تنگی بخشند و هم ایشان نزد بهمن بمانند و ایشان را با گفتار زردشت شادمانی بود».

۱۹ بخواه از ما که امشاسپندیم ای زردشت! آنِ تو (= سهم تو) از ما که امشاسپندیم، رادی است.

۲۰ آذرباد <از> اخلاف فَرِشْوَخْش بود و درباره او گفته می‌شود که: آن زمان پولادین که اندر آن این مرد <یعنی> اَوَرِثابا زاید، آراستار افزونی، آراستار پرهیزگاری، انجمنی (= سخن گوینده در انجمن) آذرباد ماراسپندان. نیز این «اَوَرِثابا»ی آراستارِ ستوده فروهر را یزم.

۲۱ وَکِدروکه، خلف منوچهر و نیای آذرباد، را گوید که: «از اوست (= از نسل اوست) اَوَرِثابا» و از <نسل اَوَرثاباست> نیز پتیارهٔ (= دشمن) دین، اهلموغان اهلموغ، که مزدک خوانده شود».

۲۲ چنانکه دربارهٔ ایشان این را نیز برگوید که: «این دین مرا باید با اندیشه پیامبرانه بنگری، نیک بنگر ای زردشت! آنگاه که بسیار اهلموغ ادعای آگاهی و پرهیزگاری و آسرونی و بی‌گناهی دارند <امّا> کمتر آن را به درستی انجام دهنده‌اند (= معتقد به ادای آیینها و ظواهر دینی نیستند).

۲۳ و در دین مزدیسنان این را <نیز گوید> که: «به دین بنگر، و برای <مقابله با> ایشان چاره بجوی!»، که ایشان به هر روی پتیاره‌ترین بوده‌اند اندر جهان مادی و پذیرندهٔ پرهیزگاری و همیدون دین مزدیسنان، که از هستان بهترین است، نیستند (= به دین مزدیسنان و نیز تقوا که بهترین آفریدهٔ جهان مادی است معتقد و مؤمن نیستند) بهره (= نصیب) به خویشان بخشند، کار را برای خویشان گویند و بهر (= سود) به خویشان دهند.

۲۴ خوراک و خوردن را <اینگونه> ببینند: که <میزان> خوراک را در حد رفع گرسنگی می‌گویند. دربارهٔ نسل گویند که: پیوند به سوی مادران (= مادری) است. و فرزندزایی <ایشان> مانند گرگ است، یعنی کار مانند گرگها کنند، ایشان را ساختن و کام‌رانی، چونان گرگ است و فرزند منسوب به مادر.

۲۵ و نیز ایشان پیوند به مادران کنند (= تبار و نژاد را از سوی مادران می‌شمرند). ایشان زن را <مانند> گوسپند بخرند؛ آن فرزند پسر او را برای بهره‌وری ببرند، یعنی که شما به اشتراک به ما داده شده‌اید؛ مجاز نیستید مگر که مشترک باشید: ایشان به ور نگروند (= آزمایش ایزدی را نمی‌پذیرند) نه حتی اگر آشکارا <نتیجه> دهد، یعنی که <ورکننده> نجات یابد. ایشان نسبت به فرزندان دروغ گویند یعنی که ایشان را مهر دروجی (= پیمان شکنی) رسیده است و نسبت به خویشتن نیز <پیمان‌شکن باشند>

۲۶ ایدر درباره دین آراستاری (= سامان دادن به دین) انوشروان خسرو قبادان گوید که: «برای باز ایستاندن ایشان (= مزدکیان) مرد پرهیزگار آفریده شده، انوشروان، زبان‌آورِ دانا، که او را از سخن نیوشان انجمن <بود>. چه آنچه گوید به دستور گوید (= به قدرت گوید)، که فرمان دهد که گناهکاران را پادافراه کنید.

۲۷ پیوسته، کاستاران (= خطاکاران) را باز پس زند، آن مرد، <به سبب> بیم از این انجمن (= از این اجتماع) اگر که از نزدیک با افکندن بیفکند، یعنی که زود زود

نشست کند (= مباحثه کند)، از او آن مردم پرهیزگار دور باشند ای دادار! هم چنانکه اکنون آن بیگانهٔ بی‌خرد از شما دور است ای سپیتمان!

۲۸ درباره انوشیروان نسبت به شکست دادن سرور اهلموغی این را نیز گوید که: «همه چیز را به تو گویم ای سپیتمان زردشت! در هنگام (= به موقع)، انوشیروان آنان که آشکارا دروغ‌ترین را مهر و آزرم <می‌ورزیدند>، <یعنی> دروندان و نیز پرهیزگاران که انوشیروان را وابسته <بودند> گرد کرد؛ تا آفریدگان پرهیزگار به کار ایستند، بر اثر عمل انوشیروان. زیرا که آشوبگران را آن انوشیروان پاسخ گویندهٔ راست بود.

۲۹ و دربارهٔ نشانهٔ رسیدن آشفتاران خدایی (آشوب کنندگان در شهریاری) ایرانشهر و بی‌نام بودن دین، در دین این را نیز گوید که: «آنگاه که نخستین نشانه تباه کنندهٔ کشور فراز رسد، ای زردشت پرهیزگار! آنگاه کینه‌جوترین و ناآمرزنده‌ترین (= بی‌رحم‌ترین) <مردم> کشور، فرمانروا باشند و بدان سبب آسیب رسانند خانواده، روستا، شهر و کشور و همه سرزمینها را. به هر روی آن پیداپی (= تجلی) آموزشی است که از تباه کنندهٔ کشور رسد؛ و ایدون مرد بینایِ فرزانه با نگاهی که دارد، کشور را، چنانکه در منش <اوست>، آگاهی دادن است.

۳۰ آنگاه که دو دیگر نشانه تباه کنندهٔ کشور رسد، .....

۳۱ آنگاه که سدیگر نشانهٔ تباه کنندهٔ کشور رسد، مردم آسرون نسنجیده گفتار باشند، یعنی که چیزی از روی دانایی نگویند، از این رو باشد که آنچه را ایشان <گویند>، نپذیرند و آن کسی که راست نگوید، به ایشان گِرود. آنان تباه کنندهٔ کشورند و بدان سبب تباه سازند خاندان، تباه کنند آبادی و تباه کنند شهر و تباه کنند کشور را و تباه کنند همه سرزمینها را. به هر روی آن پیدایی آموزشی است که از تباه کنندهٔ کشور رسد؛ و ایدون مرد بینای فرزانه با نگاهی که دارد، کشور را چنانکه در منش <اوست> آگاهی دادن است.

۳۲ آنگاه که چهارم نشان تباه کنندهٔ کشور رسد، برخیزد آن بزرگداشت آتش و نیز از آن مردان پرهیزگار، یعنی که با زوهر <از آتش> مراقبت نکنند و نه ایدون <چیزی> به سوی رد برند، یعنی بهری که ردان می‌گرفتند، ندهند آن آسیب‌رسانندگان به کشور، بدین گونه تباه کنند خانواده و تباه کنند آبادی و تباه کنند شهر و تباه کنند کشور و تباه کنند همه سرزمینها را. به هر روی آن پیدایی آموزشی است که از تباه کنندهٔ کشور رسد؛ و ایدون مردم بینایِ فرزانه با نگاهی که دارد، کشور را، چنانکه در منش <اوست>، آگاهی دهنده است.

۳۳ دربارهٔ فرجام خدایی ایران این را نیز گوید که: آن بدکارای زردشت! این سرزمینها را برساند به فرمانبری از برده یعنی که نابود کند این <کشورها> که شان شهریاری توانمند است آن است زنندهٔ (= کشندهٔ) کامل پرهیزگاران؛ او است با رغبت زننده پرهیزگاران.

۳۴ آن بدکارای زردشت! پس دیر نَزِیَذْ، <نیز> فرزند<ان> او فرو افتند، یعنی که تباه شوند، و آن روان او برود در بن جهان تاریک که دوزخ نفرت‌انگیز (؟) است و بر تن ایشان خود برسد همه بیداد <و> ناشادی از کردار خودشان، زیرا که نپذیرند (= قبول نکنند) آسرون مینوسالارِ پر گفتارِ راست گفتارِ پرهیزگار را.

۳۵ آن بدکار فراز پیکارد (= مجادله کند) ای زردشت! که مرا بر همه جهان مادی سروری و ردی است؛ یعنی من بهتر شایم (= شایسته‌ام) اعلام قانون، داوری کردن؛ بخشایش بد<ان> را، دروندانِ پیکارگر با پرهیزگاران، که در آن دورترین آبادی<اند>، <که> دوده<ای> که بنه (= اقامت) در بیابان کنند (= خانواده‌های چادرنشین؟).

۳۶ و زمین نیز در حد اعلا بگردد (= به اوج وارونگی رسد) و گنامینو سرزمین ایشان را بمیراند با قحطی و نیز دیگر بدیها و به آن سرزمین آن جنگ خونین بیاید؛ بیاید تگرگ وارون و بدی باژگونه.

۳۷ و از آن سرزمین جنگ باژگونه نابود نشود (= جنگ از میان نرود) و نه آن تگرگ وارون و نه آن بدی باژگون، پیش از آنکه آسرون مینوسالارِ پر گفتارِ راست گفتارِ پرهیزگار را بپذیرند؛ و اگر او را نپذیرند، باشد که درمانی که بدان سرزمین‌شان خواهند، بیابند. و نه به گونه‌ای دیگر ای زردشت!

۳۸ و این که شمرده شد، اندکی است از بیش و بسیار چیز که از اوستا رسیده است پس از گشتاسپ تا فرجام یافتن خدایی (= حکومت) ایرانیان از ایرانشهر. جهانیان آگاه <اند> که آنچه نوشته شده است، پیدا آمده است (= روی داده است).

۳۹ این نیز در این‌باره گواهی شده است (= حقیقت است، راست است) که: اگر آنچه در اوستا دربارهٔ رسیدن، کی‌گشتاسپ تا فرجام خدایی ایرانیان <آمده است> پیدا نیامده بودی، این باور: که اوستا آن چیزی است: «که آنچه تاکنون بوده است و پس از این باشد اندر آن <است> و از آن، زمانِ خدایان و دستوران پس از گشتاسپ نیز پیداست»، آشفته و تباه شدی و به ما نپیوستی (= نرسیدی).

# ۸

۰ **درباره پیدا شدن شگفتی (=اعجاز) آشکار <که> پیدا شود**
**پس از فرجام یافتن خدایی ایران (= پادشاهی ایران) از ایرانشهر**
**تا پایان هزارهٔ زردشت و رسیدن اوشیدر زردشتان (=اوشیدر پسر زردشت).**

۱ پس این <است> آن شگفتی که باور داشته شد بر حسب پیشگویی و آگاهی از اوستا، درباره آن نهمین و دهمین سده.

۲ آنچه اکنون مشهود و چگونگی آن نمودار است این که: فرجام خدایی ایران (= حکومت آزادگان، پادشاهی ایران) از ایرانشهر و آشوبِ داد (= قانون)، آیین و روش؛ و پادشاهی کلیسایی (= مسیحی) موی هشته و اسب‌سوار <باشد>.

۳ و آمیختگی و پیوند آنان با هم، به تحقق رسیدن هر چهار است و آمدن خُردگان وارونِ تیره و گمناماان زمان به برترین پایه، و آشفته شدن و فرو افتادن کامل مردم آزاده در آن زمان ایشان.

۴ و فرود گشتن (= نزول) خرد وخیم از سرزمینهای ایران و دین راستی و شرم نمودن (= نشان دادن آزرم و دینداری) انیران و سپاس و آشتی و رادی و دیگر نیکی که سامان و جای آنها در خرد وخیم است.

۵ و بسیاری وچیری اهلموغی و دروغزنی و فریفتاری و بدگویی و سترگی (= خشونت) و دروغزنی و ناسپاسی و جنگ و پستی و دیگر بدی که ارتباط آنها با

خرد وخیم است و هشتن (= رها کردن) مراقبتِ آتش، آب و امشاسپند گیتی.

۶ و ستنبگی (= ستمگری، زورمندی) بد دینی و بت‌پرستی و کمی آزادگی و قدرت بیشتر <دیو> آز در تن مردمان و بسیاری داوری نادرست بر پایه جادویی و هرزه درآیی بسیار بر یزدان و ستوهی دین.

۷ از میان رفتن خدایی مردم بر یکدیگر (= از میان رفتن بزرگی و کوچکی و به طور کلی سلسلهٔ مراتب)؛ و ویرانی جایها <و> روستاها بر اثر مُست گران (= نیاز بسیار). و تسلّط بد انیران با یکدیگر و ریش سنگین و کشتار گوسپندان و فرار مینوی آرامش از سرزمینهای ایران (= از میان رفتن آرامش و آسایش از ایران) و جای گرفتن شیون و مویه و لابه و گله اندر شهر (= کشور) و کار بی‌حاصل (= بیگاری) و بی‌زوری و از میان رفتن فرّه و کم‌زیستی (= عمر کم) مردم.

۸ و بسیاری انواع دشمنی و پذیرفتن اهلموغی به وسیله فرمانروایان؛ و نپذیرفتن <مردم> نیکخو و دانا و زود زود رسیدن نیاز و تنگی و دیگر پتیاره (= بلاهای دیگر) و آزار و برده گری اندر دهها و قملرو سرزمینهای ایران.

۹ پای‌بند نبودن به داشتن دین یزدان، نزاری و درد و باشگونی بهدینان و آزار و خروش دین‌بُرداران و <رواج> دروندی و نابود کردن نیکوکاری در بسیاری از سرزمینهای ایران.

۱۰ و بدیها بسیار دیگری، اندر این دو سده در اوستا یاد شده است که از آن <بخشی> گذشته و <بخشی> نیز اکنون آشکار و <پاره‌ای دیگر> از آنها <پس از این> به پیدایی برسد.

۱۱ و اینک اندکی از آن را که در دین (= کتاب اوستا) <آمده است> گوید که: آن زمان آهن برآمیخته، یعنی که از هر سوی که بنگرند آهنین باشد، که اندر آن زمان اهلموغ تباه کنند سترگ زاده است.

۱۲ سترگی ایشان این است که ایشان را «پسند» و «سرزنش» (= ستایش و سرزنش)

یکسان است؛ و تباه کنندگی ایشان آن است که: «تا آنجا که ایشان را توان است، به کسان بدی کنند». در هنگام جوانی پیر به نظر رسند به سبب بد زمانی، مردا<نی> که اندر آن <زمان> زایند فرزانه را دشمن‌اند، یعنی دستوران هیربدستان را دوست نیستند.

۱۳ و آزاد گفتارند، یعنی سخن به چربی گویند و دروندند و زبان‌آور یعنی که گفتار هیربدان <و> دستوران را بی‌اثر کنند و پاره کنند. سروری و ردی و خدایی و دستوری را بر بدرفتاری حمل کنند، باژگونی را نه تنها بلکه با هم تحمل کنند

۱۴ آنچه گویند همیشه بدی است و آن ده که داور داشت، ایشان بدان ورطه هولناک (تحت‌اللفظی: دریای گند) افکنند که دوزخ است. ایشان آن بدی را بدان سبب کنند، تا به دروندی رسند. و به ستایش آن زادهٔ بد، بدنژادِ اهلموغ، آن گرگ <تخمه> بد پر خطر پُر بدی برایستند (= آن اهلموغ بد را بستایند).

۱۵ ایدر دوست دوست را بزنند و بخرند از او آن <حاصل> کار او را، یعنی هنگامی که ایشان را توان (= قدرت) است، خواسته (= مال) او بستانند و به آن <دیگری> دهند تا دوباره از آن کامیاب شود، در حالی که آن نیک را درهم نباشد و <نیز> آن دیگر را از درویش بخرند (= بگیرند)، یعنی خواسته او بستانند و او را بفریبند و اگر گله کنند: **۱۶ـ** <گویند که>: «ایدون آن را به تو باز ندهیم». ایدر دوست به دوستش و برادر به برادرش و پسر به پدرش و ینز پدر به پسرش اندرز ندهد و گرایش نشان ندهد. اقامت در جای، به کامه آنان بود، یعنی هر جا که ایشان را بایسته بود، بمانند و به هر شیوه‌ای که ایشان را بایسته بود، بروند (= رفتار کنند)؛ و راهی که سگالند مخالف راه اعتقاد و فرهنگ افزون (= مقدس) است. بر اثر بی‌دانشی گویند:

۱۷ ما بدانیم این سه فرهنگ افزون را. از آن ماست: «بلندی آن کوچک را و نگونی (= پستی) آن بزرگ را و لزوم آموختن مهترَ از کهتر، یعنی در هر چیزی پیرو

فرمانروا باشید

۱۸ موبد مانا (= آنکه شبیه موبد است) موبد بود، فرمانروا مانا، کوی بُوَد و یوگ خوی و یوگ بُوَد و کنیز خو (= مانند زنان) خود را به گُشن هِلَد.

۱۹ آنگاه خیم و خرد پست گردد از سرزمینهای ایران، یعنی برود، ایدون بر سرزمینهای ایران از نزدیکی قحطی به هم آید. نیست چیزی (= قحطی، کمی کالا) و زمستان دیو دادهٔ برفی، یعنی که باران نیز کم باشد، و نیز خطر فریفتار نهان روش، یعنی مرگ بیش باشد، و ایدون نیز وارونه خود <یعنی> دروند اهلموغ ناپرهیزگار برای یاوری به هم آیند (= همدست شوند).

۲۰ چونان دوست؛ ایشان گویند که: «بخور و بزن ای دهبد!، زیرا که تو را خوردن و زدن باید. آتش را نیز بکُش، بر آن خوراک نخور! و هم چنین آنان که متحد و نگهدار سروشاورزند و آنان که با هدایتهای <خود> راهنمایی کنند درویش نیکو اعتقاد را.

۲۱ و تباه کنند و بزنند و به ناحق آن خواسته ببرند، پی چون ایشان خواسته را ببرند، آنگاه بردهٔ ایشان ناحق باشد.

۲۲ و اندر آن زمان دربارهٔ تو، مرا کامه نیست ای سپیتمه پرهیزگارِ پاک! که آمد و شد سخن جز از راه اعتقاد <باشد>؛ یعنی که آوردن و بردن سخن جز به مهر نباید، کردهٔ آن اهلموغان اوستا و زند، سخن تو را، تباه کند، یعنی نزار کند، آن کردار اهلموغ آن چه <با> روان خویش <است> (= متعلق به روان است) بیازارد به سب عشق به خواسته.

۲۳ و دربارهٔ سدهٔ نهم و دهم این را نیز گوید که: «آن زمان <که> آید (متن: رود)، این است که رَسَد ای سپیتمان زردشت که: «بسیار اهلموغ <از> ردی، و دستوری، <و> پرهیزگاری گویند و کمتر دروندی (= اهلموغان سخن از رد بودن، دستور بودن و پرهیزگار بودن بسیار می‌زنند و کمتر دروندی (= شرک، کفر) می‌گویند) و

تباه کنند آب و بخشکانند گیاه و نابود کنند هر گونه آبادی که از پرهیزگاری پیداست (= هر گونه کامیابی که از تقوا مایه می‌گیرد و نتیجه می‌شود)».

۲۴ و باز از او پرسید زردشت که: «ای اورمزد ایشان را چه دهند تا آب را تباه کنند گیاه را بخشکانند و از میان برند هر گونه آبادی که از پرهیزگاری است؟»

۲۵ اورمزد گفت که: «ایدون بدیشان دهند ای زردشت که: برتر شناسند زادگان <و> خویشان خود را از روان خویش، یعنی ایشان بهره را برای آنچه زا خودشان است، گویند».

۲۶ و ایشان بدهند به کویها <و> کربها به مردم گوسپند <دار>، یعنی واستریوش و به مردم تیزاسب یعنی ارتشتار، <قطعه> بزرگ گوشت را، به همان گونه که ما ایدر <از آن> بهره بزرگ می‌گیریم یعنی ما را نیرو دهند، همان گونه که‌اید با دادن گوشت آن را که را بزرگ <است> گرامی داریم.

۲۷ خواستهٔ دروند نیز ایدر ای زردشت! برای تکریم و بزرگداشت نااهلان <باشد> یعنی که داوری سخت کنیم درویش پذیرفته گفتارتر راست کردار شایسته پرهیزگاری را که پرهیزگاری و پیشرفت او در کار و کرفه پیداست (= یعنی نسبت به درویش راست کردار درست اعتقاد که حرکت او در جهت پرهیزگاری از اقدام او به کار و کرفه آشکار است، داوریهای سخت انجام می‌دهیم.)

۲۸ باز از او پرسید که: «است ایدون، در این زمان، کسی که دین مزدیسنان به کمال <در> گیتی <در او> پیدا <باشد>؟ یعنی که دین مزدیسنان را در نزد کسی جایگاه هست؟».

۲۹ اورمزد گفت که: اندر میان ایشان مردانی والا هستند ای زردشت! که ایدر آسرونان سخنگویند. و ایشان در جهان مادّی مردمانی اندک خواسته (= کم دارایی)اند و مردم دروند و ساستار ایشان را خطرآفرین و آسیب‌رسان و گزندرسان و مرگ آفرین و جادوگر می‌گویند جز از تو ای زردشت بیشتر ایشان،

نیرومندتر و به نیروتر پرهیزگاری را می‌ستایند.

۳۰ ایشان که با تو همپرسی کنند دروغ را کورند و ساستار را ناآگاه امّا دروغهایی که با ایشان همپرسی می‌کنند، می‌بینند و آگاهی پندارند و اهلموغ، که آنان را از نزدیک دشمنی می‌ورزد، نمی‌شناسند و به او می‌گویند: «این که تو گویی برای ما، پیدا <نیست>. یعنی ایدون نیست که تو گویی»، که ایشان گویند که: آنچه تو <کنی> کار من نیست ای مرد!، یعنی که من آن نباید کردن و نه تو، یعنی که تو نیز نباید آن را کردن، زیرا آن پرهیزگاری نیست، یعنی کرفه نیست.

۳۱ زیرا این در گفتار و اندیشهٔ تو داده شده است، تو کسی <هستی> که آگاهی آن پیکار اوشیدر اندیشنده را، ای زردشت سپیتمان! <که> در <دوران> آمیخته (= در دورهٔ گومیزگی) به آشکارگی رساند کسی که با روان خویش راست بوده است یا نه؟

۳۲ و این را نیز گوید که: «درباره ایشان که در سدهٔ نهم و دهم رسند، به تو گویم ای سپیتمان زردشت! که ایشان شاخه‌ای از دروغ باشند اندر شکم یعنی پیش از آنکه از شکم فرو افتند (= متولد شوند)، یعنی که ایشان به عنوان فرازی، یعنی پیشوایی، یا ابازی، یعنی پیروی، یاری رسانند آن باژگونگی‌ها را.

۳۳ درباره ایشان این را نیز بگوید که: «این مردان <شایسته> کشتن‌اند». این گونه گفت اورمزد که: ای <زردشت> پرهیزگار! کسانی که نسا بکشند (= حمل کنند) اندرین جهان بر چهارپا و ستور، ایشان آتش را بیازارند و آب جاری در رود را نیز؛ ایشان تارتن (= عنکبوت)، ملخ و نیز دشمن ارابه‌دارِ سهمگین هزارگانه (= دشمنی که ارابه دارد و با گروه هزار نفری تازش می‌آورد) را یارتر باشند، <اینان که> نساگران (= مرده کشان) دروندند.

۳۴ دربارهٔ ایشان تو را گویم ای سپیتمان زردشت که: «در آن نهم و دهم سده، برسند آن <گروه> دروغ <که> زادهٔ گنامینوی آزار رسانند؛ یکی از ایشان زننده‌تر (=

کشنده‌تر) از ده دیویسن (= پرستندهٔ دیو) است؛ و ایشان نیز به آنچه <از آنِ> من است <و> به این دین من مرگ دهند؛ و زنشمندی را گویند، یعنی که زیستن به راه ما شاید و دروندند و مهی (= بزرگی) را بکاهند.

۳۵ بدتری <ایشان آنکه> به پیشوایی یا پیروی گناه کنند (= یعنی یا به گناه راهنمایی می‌کنند و یا از گناهکار پیروی می‌کنند)، که تو را هرزه‌درا گویند ای پاک سپیتمان! و هرزه‌درا ایشان<اند که این سخن را> گویند؛ که این دین مزدیسن تو را بزنند (= نابود کنند، از میان ببرند).

۳۶ ایشان ای زردشت! دور از تو، آن میراث که بیابند، ببرند. و جز از طریق تو یزش و نیایش را اندیشند ای زردشت! و بجز از آن هر دو اعتقاد، یعنی اوستا و زند ـ که من فراز گفتم ـ من که افزونی‌ترین مینویان هستم ـ اندیشند.

۳۷ بدترین آزار را برترین رفتار نسبت به مردم دانند، کشتن غیرعادلانه را، که از سوی (= در نزد) تو بدتر کار است، شادمانی گویند؛ و نیز بمیرانند آن هستی مینوی را، بمیرانند آن روان خویش را و بمیرانند جهان مادی را. ایشان روان را آزار دهند، درباه چگونگی رفتار مردم بهدین با بدان این زمان.

۳۸ این را نیز گوید که: زردشت از اورمزد پرسید که: «ایدون به ایشان که بر <فراهم کردن> سلاح توانا نیستند، یعنی ایشان را ابزار، سپاه و نگهدار نیست امّا بسیار آزار ببینند، چه فرمایم؟

۳۹ اورمزد گفت که: «ایشان که بر <فراهم کردن> سپاه توانا نیستند و بسیار آزار ببینند، <باید با بدان> به هوش <باشد> تقیه (؟) <کند> و <نشانه‌ها> را در یاد بگستراند.

۴۰ و دربارهٔ گذشتن پادشاهی از بدان در این زمان، این را نیز گوید که، پرسید زردشت که: «ای اورمزد آن کی و کرب که در پادشاهی برترین<اند> دوباره با نیکان بیامیزند؟».

۴۱ اورمزد گفت که این <گونه> است ای زردشت!.

۴۲ پرسید زردشت که: «ای اورمزد اینان چون قیصر و خاقان در خدایی (= حکومت) چگونه باز با نیکان بیامیزند؟».

۴۳ اورمزد گفت که این <گونه> است ای زردشت!

۴۴ دربارهٔ این بدان این را نیز گوید که: آنان که آگاه هستند، بدانند؛ که ایشان درم را بیش از پرهیزگاری دوست دارند، یعنی ایشان را رشوه بهتر پسند آید تا کار و کرفه؛ تاری را دوست دارند تا روشنی و بدترین هستی (= دوزخ) را دوست‌تر دارند از آن بهترین هستی (= بهشت) و ایشان همراهند با دشواری».

۴۵ درباره ایشان به تو گویم که: «زننده‌تر (= کشنده‌تر) اند از مار گزنده؛ که چون گرگ و شیر<ند> و از ایشان در کین و آزار نیز بگذرند تا آنکه آن مرد رسد که چهرومیان پرهیزگار است با گرز پیروزگر.

۴۶ و با یکصدوپنجاه مرد برود که هستند هاوشتان (= شاگردان، مریدان) نیرومندِ بلندِ فرازنگر در کار و دادستان، فراخ شانهٔ ستبر بازویِ مردانه، که دیدن ستبری و جذابیت ایشان <آنگونه است> که دیو و بدی از ایشان بترسد.

۴۷ و او بزند گنامینو را با آفریدگان او که سه شاخهٔ آشکار<اند>، که دروغ را ستایش کنند، یزشی با هم: آن ترکان که بلند پیشه روند، یعنی بر اسب ترک و دیو فروهشته مویِ تازی؛ و رومی، ترسای شیدسپی.

۴۸ و با کاربرد سلاح (= با استفاده از سلاح) بسیاری از مردان بدو بگروند با خرسندی یا بدون خرسندی (= خواه و ناخواه) آنکه خرسند نیست یعنی با آنچه گوید همداستان نیست و آنکه خرسند است ای زردشت، پیش آید، تا او را به دین آورد.

۴۹ همو با آن گرز بزرگ نیک گردنده، یعنی به دست او آسان شود (= آسان از آن استفاده کند)؛ آسان داشتن به سبب آن بازوی چیره و آن توان مردانه <است>.

۵۰ او اماوندی و پیروزگری را به دین اورمزد باز بندد و بدان اماوندی و پیروزگری به

پیش رود، تا آنکه برسند آنان که پسر زردشت‌اند و فرشگرد کنند جهانِ بی‌پیری، بی‌مرگ و بدون تباهی و پوسیدگی تا جاودان.

۵۱ و دربارهٔ پایان ده سده اندر یک هزارهٔ زردشتان و آگاهی از اوشیدر، پسر زردشت این را نیز گوید که: «هنگامی که آن سدهٔ نخستین دین مزدیسنان، که در آن زردشت به همپرسگی فراز آمد، بگذرد؛ <یعنی آنگاه> که نخستین سده پایان یافته است.

۵۲ اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۵۳ و چگونه است هنگامی که دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم سده پایان یابد؟

۵۴ اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۵۵ هنگامی که از آن دهمین سده سی‌زمستان نرفته است، یعنی سی‌زمستان باز مانده است، کنیزی «نامی‌پد» <نام> به آب اندر رود. که مادرِ آن اوشیدر نامی است و از <خاندان> «وهوروز فریانان» در دودمان «ایست‌واستر»، پسر زردشت، <که> از نژاد «اُروِز» فراز زاده است.

۵۶ آنگاه اندر آن آب نشیند و بخورد و آن نطفه در او بفروزد (= پرتو افکند) که زردشت پرهیزگار سوم بار، پیش از آخرین بار در بنِ هوو فراز هشت. و آن پسر آفریده شود که او را «فزایندهٔ پرهیزگاری» نام است.

۵۷ تا هنگام پانزده سالگی <آن> دختر نه پیش از آن با مردان آرمیده است و نه پس از آنکه آبستن بود، پیش از آنکه آن فرزند زاده شود.

۵۸ هنگامی که آن مرد سی‌ساله باشد، خورشید بایستد در بالست (= اوج) آسمان مدت ده شبانروز و آنگاه برسد دوباره آنجا که در آغاز آفرینش، آفریده شد؛ یعنی از چهار انگشت یک انگشت اندر گیرد (= یک چهارم را روشنی فرا گیرد (؟)) و بر همه هفت کشور بتابد.

۵۹ و ایدون ایشان را خود پیداست ای زردشت! یعنی بدانند که هزاره پایان یافته است. آنکه این دین را پذیرفته است، بپذیرد و آنکه نپذیرفته است، بداند که چیزی دیگر (= مخالف با روال طبیعی) روی داده است.

۶۰ هنگامی که آن مرد سی‌ساله باشد، با امشاسپندان که خداوندگاران و آفریدگان نیک <اند> همپرسی کند و فردا روز، آن روز روشن پیدا باشد و جهان مادی بی‌مُست و بی‌کوی و بی‌کرب باشد یعنی به آنچه که مربوط به ایزدان است <مردم> کور و کر نباشند و بی‌گسستگی <باشند> (= مردم نسبت به دستورهای خداوند شنوا و بینا باشند و با ایزدان پیوسته و جدایی‌ناپذیر باشند) یعنی خویشتن را از آنچه مربوط به ایزدان است جدا نکرده باشند و پُر جان داده شده باشد، یعنی که باران باشد، و آب در جای جای بر ایستد، اندر ایرانویچِ وه‌داییتی.

۶۱ این نشانه‌ها که درباره دو سدهٔ نهم و دهم است، درستی آنچه آمدن آن سزاوار است، آمده است و بر درستی آنچه که خواهد رسید و <نشانه‌های آن> گفته شده است، گواه است.

## ۹

۰ دربارهٔ آگاهی <های> شگفتِ زمانِ پس از پایان هزاره زردشت
و رسیدن اوشیدر تا پایان هزاره اوشیدر و رسیدن اوشیدرماه

۱ شگفتی اوشیدر در زادن (= تولد)، تن، فرّه، سخن و کار؛ ایستادن خورشید ده‌روز میان آسمان؛ نابودی تخمه (= نژاد) دروج چهارپا؛ دادن سه بهار شادابی به گیاهان، نزار شدن (= ضعف)) فرا بود و بی‌بود (= افراط و تفریط) و زورمند شدن بیشتر پیمان (= تعادل)؛ رام شدن پستی؛ نیک دوستی؛ رشد بزرگ دین دانایی (= گستردگی دانش دینی)؛ و ستاییدن چند سرده (= نوع) مارگین دین مزدیسنان؛ زدن (= کشتن) اوشیدر چهار دیو مزنی را.

۳-۲ و در سدهٔ پنجم همان هزاره <است>، پیدایی جادوی هفت ساله، ملکوس و آمدن آوازهٔ او در سال به هفت کشور، آمدن و رسیدن زمستان ملکوسان <و> نابودی مردم و گوسپند بسیار اندر آن سه زمستان، نیز اندر <زمستان> چهارم؛ به سبب سختی آن زمستان و جادویی ملکوس. و فرود مردن زادگان نیرومند ملکوس اندر آن زمستان چهارم به وسیله دهمان آفرین.

۴ گشادن وَرِجمکرد، آمدن مردم و گوسپند از آنجا رواج و بیشتر بودن دوباره مردم و گوسپند از ایشان.

۵ پس از آن زمستان، بسیاری و فزونی شیر گوسپندان، نگهداری بیشتر مردم از شیر و

کم هزینگی تن گوسپندان (=کشتن اندک گوسپندان)، پری و فراخی (= فراوانی) جهان و تازگی اتحاد مردم ورشد بزرگ رادی.

۶ و نزاری فقر در میان مردم، چنانکه دین گوید که: «آن ایدون است ای زردشت! که <بخشش> بر پذیرندهٔ آن دشوارتر است تا آن دهنده، که ایدون اندر جهان مادّی به رادی دادن است که در اندیشه می‌ماند».

۷ و این را نیز گوید که: «هنگامی که آن زمستان بگذرد، که بسیار تگرگ و کشنده گفته شده است، آنگاه دد کوهی و دشتی به سوی مزدیسنان برود» و ایدون اندیشند که: «مزدیسنان از این پس با ما دشمنی نورزند مانند آن فرزندان خویش». یعنی که ایدون مزدیسنان به گوسپندان نیک آفریده مهر و بی‌کینی برند (= مزدیسنان نسبت به گوسپندان مهر ورزند نه کینه).

۸ آنگاه اردیبهشت مزدیسنان را از بالا سوی بر خواند و ایدون گوید که: «مزدیسن هستید! مباد از شما ایدون کسی که کشندهٔ گوسپند بُوَد آنگونه که پیش از این گوسپندکُش بودید!».

۹ اندرز دهد به رشد سن (= ازدیاد سن) و اندرز دهد به نیرویِ تن. <گوید>: «ای مزدیسن! دد و گوسپند، بکشید! از ایشان آن را بکشید که از شما یاری خواهد؛ یعنی برای یاوری به شما گوید که: «مزدیسنن هستید! بخورید مرا برای نیرو، پیش که مرا مار بلعنده بجُوَد (= بخورد)!»

۱۰ و اندرز دهد <به> رشد؛ اندرز دهد به نیرو. مزدیسن گوسپند بکشند و آنچه از ایشان (=گوسپندان) که از ایشان (= مزدیسن) یاوری خواهد که: «مزدیسن هستید! بخورید مرا برای نیرو، پیش از آنکه مرا مار بلعنده بجود!».

۱۱ به خرسندی مزدیسن گوسپند کُشند و به خرسندی مزدیسن گوسپند ببُرند (= قطعه قطعه کنند) گوسپند خرسند <باشد>، که مرا قطعه قطعه کنند و مزدیسن به خرسندی گوسپند بخورند و گوسپند خرسند که او را بخورند.

۱۲ و در <جهان> مینویان، کُشنده و آن راکه کُشند، بُرنده (= قطعه کننده) و آن راکه بریده‌اند خورنده و آن راکه خورند، پایندهٔ یکدیگر باشند.

۱۳ و این را نیز گوید که: «چون آن پنجمین سدهٔ هزارهٔ دوم دین مزدیسنان بگذرد؛ آنگاه از همهٔ ایشان که بر روی زمین، جهان مادی، باشند چه دروند و چه پرهیزگار؛ دوسوم سرزمینهای ایران (= مردم ایران) پرهیزگارند و یک سوم دروند؛ و همیدون از توران، آنکه پیرامون ایران است، <یعنی> انیران که پیرامون ایران بمانند (= اقامت دارند)، و افزونی (= فراوانی) بیش از آنچه اکنون اندر جهان مادی مانده است، بماند.

۱۴ و این را نیز گوید که: هنگامی که آن هزاره که نخستین <هزاره> دین مزدیسنان است بگذرد، پس چگونه است پایان سِده؟

۱۵ اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۱۶ و چگونه است پایان سدهٔ دوم، سوم و چهارم، پنجم، ششم، هفتم و هشتم، نهم و دهم؟

۱۷ اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۱۸ هنگامی که به پایان سدهٔ دهم سی‌زمستان مانده باشد، کنیزی (= دوشیزه‌ای) «وه‌پد» نام در آب رود، که او مادر آن اوشیدرماه نیک است، و از <خاندان> «وهوروزِ فریانان» در دودمان «اِیسَتْواستر» پسر زردشت است. که از نژاد «اُروِز» فراز زاده است.

۱۹ آنگاه اندر آن آب نشیند <و> آن را بخورد، آن نطفه به بالا رود، که زردشت پرهیزگار دوم بار، پیش از آخرین <بار> در بن «هوو» فرو نهاد و <از> آن <نطفه> آن پسر آفریده شود، که نام او «رشد دهندهٔ نیایش» است. یعنی که رادی را بیفزاید.

۲۰ تا هنگام پانزده‌سالگی، <آن> دختر نه پیش از آن با مردان آرمیده است و نه

پس از آنکه آبستن بود، پیش از آنکه آن <فرزند> زاده شود.

۲۱ هنگامی که آن مرد سی‌ساله شود، آن خورشید در بالست (= اوج) آسمان بایستد، مدت بیست شبانه‌روز، و بر همه هفت کشور بتابد.

۲۲ و ایدون خود ایشان را (= مردم گیتی را) پیداست که: بدانند که هزاره پایان یافته است، آنکه این دین را پذیرفته است، ایدون نیز پذیرفت. آنانکه نپذیرفتند آنگاه بدانند که چیزی دیگر (= مخالف با رَوَند طبیعی) روی داده است.

۲۳ هنگامی که آن مرد سی‌ساله شود، با امشاسپندان، آفریدگان و خداوندگاران نیک، همپرسی کند؛ و در فردا روز، و آن روز روشن پیدا باشد؛ و جهان مادی بی‌مُست و بی‌کوی و بی‌کرب باشد؛ یعنی که به آنچه مربوط به ایزد است <مردم> کور و کر نباشند و بی‌گسستگی باشند، یعنی خویشتن را از آنچه مربوط به ایزد است جدا نکرده است و پر جان داده شده است، یعنی که باران بوده است و آب در جای جای دوباره اندر ایرانویجِ وه‌داییتی <بباشد>.

## ۱۰

۰ **دربارهٔ آگاهی <های> شگفتِ زمانِ پس از پایان هزارهٔ اوشیدر و رسیدن اوشیدرماه تا پایان هزاره اوشیدر ماهان و رسیدن سوشیانس**

۱ شگفتی اوشیدرماه در زایش، تن و فرّه و سخن و کار؛ ایستادن خورشید میان آسمان مدت بیست‌روز؛ افزون برتر که به شیر گوسپندان رَسَدْ، چنانکه در این باره گوید که: «یک گاو شیری دوشد برای یکهزار مرد، یعنی شیر، چندِ یکهزار مرد آوَرَد؛ و نزاری (= ضعف) گرسنگی و تشنگی؛ چنانکه گوید که: «از یک پنگان (= فنجان) سه شب سیر باشد»؛ یعنی <اگر کسی> به اندازه بزرگی سینه‌ای بخورد، او را سه شبانه‌روز بس <بُوَد>.

۲-۳ کمی پیری و بیشی زندگی، افزایش آزادگی و آشتی و رادی و رامش اندر جهان، چنانکه در این باره دین گوید که: «هنگامی که از آن هزاره پایانی، آن ده‌سال نخستین بگذرد، آنگاه مزدیسنان با هم مشاوره کنند که: ما را از آن گوسپند نیک آفریده گزیر بیش است تا آنچه پیش از این بود، زیرا که ما را خوراک و جامه کمتر باید، مِهر ما نسبت به گوسپندان کاملتر شده است از آنچه پیش از این بود. ما آراسته‌تریم و اندر پیری موی بروید چونان که پیش از این می‌روئید (؟) زن و کودک ما در اندیشه و گفتار و کردار فرهیخته‌تر از پیش باشند.

۴ و این چیز نیز بود که: آیینها بدون مراسم آراسته شود. و رَی و پسورزد بباشد و

توزش (= جریمه گناه) نیز آراسته شود. (= آنچه ناراستی و ناپاکی در کار و اندیشه وجود داشت به پاکی و راستی بدل شود و تاوان و توزش گناهان، یعنی کیفر و پادافراه گناهان نیز اعمال شود). نوع کرب (= روحانی مخالف زردشت) <که> دروغ اندیشد به سبب آن بدتر اندیشه <که> با پرهیزگاری و پرهیزگار دوستی جداست، نابود شود.

۵ ایدر اندر گیتی بی‌خطری نزدیک رسد، به همان گونه که ما از طریق نقل از پیشینیان، مزدیسنان راست‌گفتار، شنیده‌ایم.

۶ اکنون نیز، که دادستان این <گونه> است، ایدون ما به عنوان نگاهدارندهٔ شمارِ بزرگ، استوارتر، کوشاتر، پرهیزگاری ورزیم، یعنی کار و کرفه کنیم.

۷ این را نیز گوید که: در آن واپسین هزاره دیگر کس نمیرد <مگر> که با سلاح بزنند یا که از پیری بمیرند.

۸ هنگامی که از آن هزاره پنجاه‌وسه سال مانده باشد، شیرینی و چربی اندر شیر و گیاه ایدون کامل شود، که مردم به سبب بی‌نیازی از گوشت، گوشت‌خواری را بهلند و خوراک ایشان شیر و گیاه بُوَد.

۹ و هنگامی که سه‌سال <به فرشگرد> مانده است، گوشت‌هواری را بهلند، و خوراک ایشان، آب و گیاه بُوَد.

۱۰ و اندر آن هزاره، رهایی بند دهاک <و> انگیزش گرشاسپ برای زدن دهاک <و> رسیدن کیخسرو و یاران به یاری سوشیانس، برای فرشگرد کرداری و آراستگی (= نظم) داد (= قانون) و خوی گاهانی برای بسیاری از مردم و شگفتی بسیار دیگر اندر آن هزاره پیدا بود.

۱۱ و این را نیر گوید که: «هنگامی که آن دومین هزارهٔ دین مزدیسنان بگذرد، پس از پایان نخستین سده چه باشد؟»

۱۲ و اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۱۳ و چه خواهد بود پس از آنکه دومین و سومین و چهارم و پنجم، ششم و هفتم و هشتم، نهم و دهم سده بگذرد.

۱۴ اورمزد گفت که: «خورشید پنهان شود».

۱۵ و هنگامی که به پایان دهمین سده، سی‌سال مانده است، آن کنیز به آب رَوَدْ که «گواگِ پدْ» <نام اوست>، آنکه مادر آن سوشیانسِ گویا که او نمودار از میان بردن پتیاره اهریمن است و او از «وهوروز» فریانان، اندر دودهٔ «ایست‌واستر» پسر زردشت از تخمهٔ «اروز» زاده است.

۱۶ و آن کنیز را نام، هرویسپ تروینیدار (= غلبه کنندهٔ بر همه) است، ایدون غلبه کننده بر همه است که هنگامی که زاده شود، همه کس را پیروز شود <و> آن رنج ناشی از دیوان و نیز آن که ناشی از مردمان است.

۱۷ و آن کنیز که پانزده‌ساله است، اندر آن آب نشیند و اندر او داده شود (= آفریده شود) آن کسی که او را نام سودمندِ پیروزگر و نیز تن‌کردار نام است؛ ایدون سودمند است که همه جهان مادی را <تواند> سود دادن؛ ایدون تن‌کردار، که همه مردمان مادی تن‌دار و جاندار را بی‌خطری خواهد.

۱۸ نه پیش از آن با مردان آرمیده است و نه پس از آنکه آبستن بود. پیش از آنکه <سوشیانس> از <او> زاده شود.

۱۹ چون آن مرد سی‌ساله شود، خورشید بایستد در بالست (= اوج) آسمان مدت سی شبانه‌روز و در آنگاه دوباره آن <جای> برسد، که در آنجا آفریده شد در هنگام آفرینش.

# ۱۱

۰ **درباره شگفتی پس از پایان هزارهٔ اوشیدرماه و رسیدن سودمند پیروزگر (= سوشیانس) تا پایان پنجاه‌وهفت سال سوشیانس و فرشگرد دهی (= ساختن فرشگرد) اندر جهان.**

۱ شگفتی سوشیانس در تن، ورج (= اعجاز) <و> فرّه را گوید که: «هنگامی که گردش زمان اوشیدرماه به گردش پایانی باید رسیدن، آن مرد بزاید، که سوشیانسِ مینو خورشِ خورشیدپیکر <است>؛ یعنی تن <او> ایدون روشن <است> که خورشید؛ و این نیز که او شش چشمی بنگرد. <و> از همه سو ببیند چارهٔ آن رنج ناشی از دروغ را».

۲ و این نیز که با او همراه بُوَد فرّهٔ کیان پیروزگر؛ که آن را فریدون نیرومند ببُرد تا با آن اژدهاک را بزند (= بکشد)؛ و آن را بُرد کیخسرو، که با آن زد افراسیاب تور را؛ و آن را بُرد افراسیاب، که با آن زد «زینگیاگ» دروغ را. بُرد کی‌گشتاسپ که پرهیزگاری را برانگیزد (= ترغیب کند) و به وسیلهٔ آن دروغ را از این جهان ببُرد.

۳ و این نیز که در پنجاه‌وهفت سال <هزارهٔ> او بُوَد نابودی <دروغ> دوپای تخمه (= آدمی پیرو دروغ) و دروجهای دیگر و نابودی بیماری و پیری، مرگ و درد و همه بدی ساستاری (= فرمانروایی ستم) و اهلموغی (= بدعت) و بدی. گیاه همیشه زریون و <در حال> رشد باشد؛ همه آفرینش را شادی باشد. هفده سال

خوراک گیاه باشد؛ سی‌سال خوراک آب باشد <و> ده سال خوراک مینوی.

۴ و همه ورج و فرّه و نیرو که بر همه ورجاوندان (=شکوهمندان)، فره‌مندان <و> نیرومندان بود، در او به هم رسد و به وسیله اوست که بسیار کی و نیروی شکوهمند نیرومند برانگیخته شود. به وسیله آن نیرو و فره ایشان، همهٔ دروغ و گُردی شکستْ داده شود.

۵ و همه مردم بیگانه و متّحد بدان دین اورمزد ایستند؛ بنابر کام دادار و فرمان <داده شده> به او (= سوشیانس) <و> نیروی یاران <او>.

۶ در فرجام پنجاه‌وهفت سال اهریمن دروغ نابود شود. فرشگرد <و> تن پسین بباشد.

۷ همهٔ آفریدگان نیک به پاکی و درخشش بسیار سامان یابند.

۸ چنانکه دین گوید که: «هنگامی که آن سدیگر (= سومین) هزارهٔ دین مزدیسنان بگذرد، آنگاه از آب کیانسه فراز رود آن مزدیسن که نام او «پیروزگر» است با یکهزار یاور، و بزند .... کور چشم و بی‌راه (=گمراه) و مردم دروند ساستار را و ایشان را نابود کند.

۹ آنگاه این مزدیسنان بزنند امّا ایشان خود زده نشوند (= مزدیسنان دروندان را بکشند امّا خود کشته نشوند).

۱۰ آنگاه این مزدیسنان فرشگرد را در جهان به کام <خویش> بدهند، همیشه زنده؛ پیوسته سود<مند> و پیوسته کامه خدای (= توانمند، قدرتمند).

۱۱ آنگاه، من که اورمزدم فرشگرد را به کام (= مطابق میل) اندر جهان بدهم همیشه زنده، و پیوسته سود<مند> و پیوسته کامه خدای.

<فرجام یافت به درود، شادی و رامش دفتر هفتم دینکرد>.

# بخش دوم

## نگارش فارسی و یادداشتهای آن

## ب ـ یادداشتهای نگارش فارسی

۱

## پژوهشهای پیشین:

### مقدمه

این مقدمه در پژوهشی در اساطیر ایران (← بهار ۱۳۷۵ ص‌ص ۲۱۴-۲۰۴) زیر نام افزوده بر بخش چهاردهم به وسیله ویراستار متن، به فارسی نوشته شده است و موله (← ۱۹۶۷ ص‌ص ۱۳-۲) آوانویسی و ترجمه‌ای به زبان فرانسه از آن به دست داده است و یادداشتهایی نیز بر این ترجمه افزوده است (← همان جا ص‌ص ۱۵۷-۱۳۹). او این مقدمه را فصل یکم دانسته است. سنجانا در جلد سیزدهم دینکرد خود (← ص‌ص ۱۹-۱) ترجمه‌ای به انگلیسی از آن ارائه داده است.

***

**عنوان:** آغاز دینکرد هفتم با دینکرد ششم همانند است اما با دینکرد پنجم و هشتم اختلاف دارد (← شاکد ۱۹۷۹، ص ۲ و ۲۲۳) واژه‌های آغازین دینکرد ششم چنین است:

šnāyišn ī dādār ohrmazd frāz āfrīgānīh ī dēn ī mazdēsnān-iz

دینکرد هفتم به جای frāz āfrīgānīh دینکرد ششم: spurr- āfrīgānīh. شاکد (← همان جا ص‌ص ۲۲۴-۲۲۳) این ترکیب را با اوستایی frasastay و šnāyišn dādār ohrmazd را با -xšnaoθra یکی می‌داند.

**بند یکم** ـ ۱. «باور داشتن» در برابر wābarīgānīhistan. موله (← ص ۱۳۹) آن را معادل اوستایی: uruuātā می‌داند که حدس او را متنهای زند نیز تأیید می‌کند (← بارتولومه، ستون ۱۵۴۳).

۲. بنابر گزارش دین به؛ *پهلوی*: az nigēz ī weh dēn.

**بند دوم** ـ ۱. اندکی؛ *پهلوی*: nihang.

**بند سوم** ـ ۱. گزیدگی؛ *پهلوی*: pad hangirdīg این واژه در پهلوی به معنی «موجز، مختصر و ملخّص» است (← فره‌وشی، ۱۳۵۲ زیر hangart اما در اینجا به عنوان صفتی برای کیومرث آمده یعنی کسی که همه چیز در او خلاصه شده، «جامع همه چیز و گزیده» نیز ← شاکد ۱۹۷۹ ص ۲۳۷ زیر hangerd و مکنزی ۱۳۷۳ زیر: hangirdīg).

۲. پژوهشی در اساطیر ایران (← ص‌ص ۲۰۵-۲۰۴)، از این بند برداشت زیر را دارد: «... و تمیز سزاوار [وی] که اندر زمانهٔ خویش، به واسطهٔ اندیشیدن و دل بستن [او به آن] و بدان [کار] نگونسار کردن دروج آن زمانه و پتیاره [از او بود] و با منش آموزنده از دادار همی گفتار دین هرمزد نخست او را [آمد]».

**بند پنجم** ـ در این بند از آفرینش سخن گفته می‌شود که به وسیلهٔ اورمزد انجام داده شده است و بدین سبب باید اورمزد و سپندمینو را سپاس گفت و اینکه آدمی آفریدهٔ اورمزد است و بهترین راه نجات او این است که کار نیک کند.

پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۰۵) متن را چنین دریافته است: «از پیدایی دین بهی [و علم] بر [چگونگی] هستی آفرینی [بود] که [کیومرث] سپاس آن را که پدید آورنده و آفریننده [است] سنپدمینو را [گفت که] بر مردم نخست سزاوار [است]؛ اینکه: نیک ما[ئیم] و آفریدهٔ هرمزدایم» و آن را که سرانجام بر رستگاری همی برترین چارهٔ مردم [است] اینکه «در زندگانی، برترین کردار، اکنون که بیمار گردانید وجود مردم را، اکنون که خصم اهریمنی بر آفرینش آمده است... (نیز ← سنجانا ج ۱۳ ص‌ص ۳ و ۴ ترجمه انگلیسی).

**بند هفتم و هشتم ـ** پژوهشی در اساطیر (⟵ ص ۲۰۵): و نیز این از دین بهی پیدا [است] که بدان گفتار ارشوخت (= راست)، کیومرث به فیض و رامش (پهلوی: huaxwīh) امشاسپندان آمد، یعنی گرودمانی <شد> و پس از کیومرث اندر زمانه زمانه (= زمانهای گوناگون) که تا ستوده فروهر زرتشت اسپیتمان [به جهان آمد]، همی بهری از آن (= وخش) [بر کسان آمد] چندان[که] دانش [و] آگاهی و کردار رستگاری بخش مردم که در آن روزگاران که در آن به پیدایی آمد [از آن بهره] بایسته [و نیکو] بود...

در این بند مزیت فرمانبری ایزدی یا پیامبری بیان شده است. گاه این پیام‌آوری با دیدار و همپرسگی اورمزد انجام داده می‌شود آن چنانکه در مورد خود زردشت بوده است. گاه برای بردن فرمان دادار، ایزدی واسطه بوده است یعنی پیام‌آور در مقامی نبوده است که منزلت همپرسی با اورمزد را داشته باشد.

**بند دوازدهم ـ** ۱. پژوهشی در اساطیر (⟵ ص ۲۰۶):... باشد که فراز روی به سوی مشی و مشیانه و زادگان [آنان] از کاشتن غلّه، نان ایشان را باشد که آفرین (= دعا) کنی که... نیز ⟵ سنجانا ج ۱۳، ص ۵ ترجمه.

مفهوم بند روشن است: اورمزد هدیش را فرمان می‌دهد تا نزد مشی و مشیانی برود و روش تهیه نان را از دانه به آنان بیاموزد تا این آموزش را به آنان که پس از مشی و مشیانی می‌آیند، نیز انتقال دهند و برای انیکه از آسیب دیوان محفوظ باشند از آنان می‌خواهد تا دوبار اهونور را بسرایند.

۲. «شایسته پرهیزگاری»؛ *پهلوی:* pad ahlāyīh arzānīgīh ⟵ موله ص ۱۴۶.

**بند چهاردهم ـ** ۱. پژوهشی در اساطیر (⟵ ۲۰۶): و از آموزش ایزدان، آمدند نیز مشی و مشیانه به پارچه‌سازی و شبانی و آهنگری و کوزه‌گری که همه گونه ورزش (= پیشه و حرفه) [است و] و واستریوشی پیشینیان و آنان را مهارت در صنعت برترین [بود] و رفت و [ادامه یافت] از ایشان با اندازه (= نمونه و آموزش) دادن به فرزندان و

گسترش در جهان [پس] به شکل پیشه‌ها اندر پیشه (= انواع فرعی آن) [پیشه‌ها را] انبوهی [پدید آمد]. نیز ← سنجانا ص ۵ ترجمه.

۲. «پیشه اندر پیشه» مشاغل جدا شده از مشاغل اصلی را نشان می‌دهد. این گونه واژه‌سازی در متنهای پهلوی باز هم نمونه دارد بسنجید با «سرده اندر سرده» و «سردهٔ با سردهٔ اندر سرده» در گزیده‌های زادسپرم (← راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۶۶ ص ۱۴).

**بند پانزدهم** ـ ۱. پژوهشی در اساطیر (← ۲۰۶) ظاهراً به پیروی از سنجانا (← ص ۶ ترجمه) چنین برداشت کرده است:... آن گروه را که دادار به آن کشور و ناحیت گزید و از او رفتن و گسترش [و] انبوهی بود، همانا مردم را در کشورها [و] نواحی.

**بند هفدهم و هجدهم** ـ آنچه دربارهٔ هوشنگ و خدمات او و رویدادهای زمان زندگیش گفته شده است با شاهنامه همسو است. هوشنگ از پادشاهان نیکی است که خدمات اجتماعی سودمندی انجام داده و شر دیوان بزرگ را از سر مردم کوتاه کرده است. ترکیب اسمی او نیز نشان می‌دهد که آرام دهندهٔ مردم و تأمین کنندهٔ زندگی نیک برای آنان بوده است (← بارتولومه ستون ۱۷۳۹؛ مایرهوفر ۱۹۷۷، شماره ۱۶۸).

در اوستا هوشنگ نخستین شهریار است در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد (← متنهای پهلوی ص‌ص ۱۰۳-۱۰۲) در بند هفتم پس از کیومرث و مشی و مشیانی از او سخن گفته شده است.

**بند نوزدهم** ـ دربارهٔ تهمورس است که زیناوند (= مسلّح یا هوشیار) است و به نیروی فرّه به ستیز با بدی و جادوگری برمی‌خیزد. او اهریمن را به پیکر اسبی در آورد به مدت سی سال بر او سوار شد. در بند هشتم ماه فروردین روز خرداد از او سخن به میان آمده است (← همان جا ص ۱۰۳). دربارهٔ دینداری تهمورس و نسبت دادن آن به وزیر دانایش شهرسب در شاهنامه فردوسی ← پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۲ یادداشت ۲۴ و ۲۵.

**بند بیستم** ـ بر ویژگیهای جمشید بدانسان که در اوستا و متنهای میانه است تأکید می‌گذارد. داستان جمشید در فرگرد دوم وندیداد آمده است ← پژوهشی در اساطیر (← ص‌ص

۲۲۴-۲۱۶؛ موله ص‌ص ۱۴۹-۱۴۸؛ مقدم، محمّد، ۱۳۴۱)

**بند بیست‌ویکم -** بسنجید با وندیداد دوم بندهای آغازین. بهار (← ۱۳۷۶ ص ۲۰۷) بخش پایانی بند را چنین درمی‌یابد:... پس باشد که بپذیری از من جهان را پاسداری و پرورش و سالاری <کردن> و در آگاهی داشتن <ازکار مردم> ایدون بکن <که> کسی را بر کسی دیگر زخم و زیان کردن توانا نباشد». در این برداشت صرف نظر از آنکه افزایش برخی از واژه‌ها ضروری نیست از ترکیب پهلوی abar nigāhdārīh «درآگاهی داشتن» برداشت شده و متعلق به بخشی از جمله دانسته شده است که با مقایسه متن اوستایی درست نمی‌نماید این ترکیب پهلوی در برابر اوستایی aißāxštar آمده است (← بارتولومه ستون ۹۷) و متعلق به بخش پیشین جمله است.

**بند بیست‌وسوم -** بهار (همانجا) بخشی از جمله را چنین دریافته است:... و کرد در آن شهریاری خود، بیمرگ گوسفند و مرد را... این برداشت نه با متن پهلوی سازگار است و نه با اوستایی. این جم نیست که در شهریاری خود گوسفند و آدمی را بی‌مرگ کرده است و کارهای شگفت دیگری انجام داده، بلکه اورمزد است که بدو این امتیاز را بخشیده و در شهریاری او مرگ و رشک را از میان برده است.

**بند بیست‌وپنجم -** واژه *پهلوی:* uruspar ، *اوستایی:* uruθßan/°ßar به معنی «رحم و شکم» است. (← بارتولومه ستون ۱۵۳۱). بخش جدا شده از فرّهٔ جم که در این بند به آن اشاره شده است، همان فره‌ای است که از جم جدا شد و به سه بخش تقسیم شد. یکی از این سه بخش به فریدون رسید.

**بند بیست‌وهفتم -** واژه‌ای که nihuft خوانده شده است در پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۱۲ یادداشت ۲۸) ahuftan: «کشف کردن» است.

**بند بیست‌وهفتم -** «موهبت» *پهلوی:* yān ، *اوستایی:* -yāna همان بخشش ایزدی که اورمزد بنا به خواست فریدون به ایرج بخشیده و شاهی ایرانی از آن او شده است.

**بند بیست‌ونهم -** منوچهر نوهٔ دختری ایرج است. بنابر آنچه در گزیده‌های زادسپرم و

دینکرد در تـخمه‌شماری زردشت آمـده است، مـادرش گـوزگ guzag و پـدرش منوش‌خورنر manušx$^{w}$arnar است و از این طریق، به نریوسنگ می‌رسد. پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۰۸):... و آمد اندر همان رحلت فریدن [به] خاندان ایرج، رفت [پیوند/وخش] با نریوسنگ ایزد به منوچهر...

**بند سی‌ام** ـ خانوادهٔ تورانی «فریان» خاندانی نیک بودند که در اوستا باز هم از آنان نام برده شده است. «یوشت» (*پهلوی*: yōšt) که یکی از بی‌مرگان است و با اخت جادوگر مباحثه می‌کند از این خاندان به شمار است. از فریان در بند ۱۲ یسن ۴۷ و بند ۸۱ یشت ۵ نیز سخن گفته شده است. (← بارتولومه ستون ۱۰۲۶؛ دارمستتر، ۱۹۶۰ ج ۱ ص ۳۰۶ یادداشت ۵۰).

**بند سی‌ویکم** ـ ۱. پژوهشی در اساطیر (← ۲۰۸): در زمانهٔ دیگر آمد به زوتهماسپ [از] خاندان منوچهر ایران دهبد [پس] به واسطهٔ وخش و فرّه، همهٔ زادگـان آمـدند بـه برنائی [بلوغ] و مبلغ مردان اندر نابرنائی (= خردسالی) با ورجکاری (= اعجاز) گشاد بر شهرهای ایران ابر (؟) باران را (نیز ← همان جا ص ۲۱۲ یادداشت ۳۲ و ۳۳) دربارهٔ زو پسر تهماسب ← پورداوود ۱۳۴۷، ج ۲، ص‌ص ۳۹-۴۶. در شاهنامه زو پادشاهی است که تنها پنج سال شاهی می‌کند و گر چه حکومت در پیرانه‌سر به او می رسـد امّـا در آسـایش همگان و نابودی بدی از سرزمین ایران می کـوشد. (← شـاهنامه فـردوسی ج ۱ پـادشاهی زوتهماسب).

۲. آنچه در این بند به... «دو اهریمن‌زاده» ترجمه شده است نیز قطعی نیست در نسخه مدن و درسدن «ىر» نوشته شده و در نسخهٔ سنجانا سر (← آوانویسی). اگر ضبط سنجانا را بپذیریم باید واژه را pid: «پدر» بخوانیم و در آن صورت «پدر اهریمن‌زادگان» معنی خواهد داد. آیا «دهیگ» پدر انیرانی بوده است که زو تهماسپ از ایران بیرون رانده است یا این «دو اهریمن‌زاده» مانند «دهیگ» جادوی نابودگر بوده‌اند(؟).

**بند سی‌ودوم** ـ صفات گرشاسپ در بند دهم یسن نهم اوستا ذکر شده است ← راشدمحصل،

محمدتقی، ۱۳۶۶ ص ۱۲۱.

**بند سی‌وسوم** ـ دربارهٔ کیقباد در فروردین‌یشت و زامیاد یشت مطالبی آمده و در بندهش نیز به عنوان سرسلسلهٔ کیانی ستوده شده است ← پورداوود، ۱۳۴۷، ج ۲ ص‌ص ۲۲۷-۲۲۲. نام کیقباد در *پهلوی*: kawād و در *اوستایی*: kauuāta است (= kauua-vāta) بارتولومه (← ستون ۳۴۳) vāta را از van√: «مشتاق بودن» می‌گیرد و بر این اساس kauuāta یعنی «دلباختهٔ کوی» و ارتباط قباد با kēwud: «سبد»، که در بندهش آمده است، درست نیست.

**بند سی‌وچهارم** ـ «پادخسرو» در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد (← بند ۱۴): «بوخت خسرو تازیگان شاه». و این همان شخصی است که در شاهنامه سرو شاه یمن گفته شده و سه دختر او همسران سه پسر فریدون بوده‌اند. امّا به برخورداری از موهبت اورمزدی اشاره‌ای نشده است. شاید هم بند اشاره‌ای به افتادن فرّه در آب داشته باشد که در بند پنجاه‌ویکم یشت ۱۹ بدان اشاره شده است. نیز ← آوانویسی.

**بند سی‌وپنجم** ـ ۱. در بند ۱۳۲ فروردین‌یشت از قباد و خاندان او چنین نام برده شده است: کیقباد، کی‌اپیوه، کیکاووس، کی‌آرش، کی‌پشین، کی‌ویارش، کی‌سیاوش، کی‌خسرو و در بند ۷۱ زامیادیشت از پیوستن فرّهٔ کیانی به کیقباد، کی‌اپیوه، کیکاووس، کی‌آرش، کی‌پشین، کی‌ویارش و کی‌سیاوش سخن گفته شده است. بنابر مطالب بندهش کی‌اپیوه (*اوستایی*: aipi.vaŋhu) پسر قباد و کی‌آرش، کی‌ویارش، کی‌پشین و کیکاووس پسران کی‌اپیوه هستند. سیاوش فرزند کاووس و کیخسرو فرزند سیاوش است. (← پورداوود ۱۳۴۷ ج ۲ ص‌ص ۲۲۶-۲۲۴).

۲. صفاتی که در این بند به فرّه نسبت داده شده است با آنچه در بند نهم زامیادیشت آمده، مطابقت دارد. (← بارتولومه ستون ۷۸۵).

۳. صفت «سخت‌کوش» و «سخت‌کوشی» (*پهلوی*: škeft-kardārīh) ظاهراً معادل *اوستایی*: uparō.kairīm است که در موارد دیگر به «ابرکار» ترجمه وتفسیر شده

است.

۴. دربارهٔ کاووس در بند ۳۹ بهرام‌یشت نیز سخن گفته شده و از اشتیاق او به پیروزیی یاد شده است که به ایزد بهرام منتسب است. در بند ۴۵ آبان‌یشت نیز از یزشی که کاووس برای اردویسور بر فراز کوه «اِرِزفیه» کرده است، گفنگو می‌شود. در دینکرد باز هم از او یاد شده است (← بهار، ۱۳۷۵ ص ۱۹۳ یادداشت ۱۷).

**بند سی‌وششم**ـ ۱. اوشنر (*اوستایی*: aošnar) در بند ۱۳۱ یشت ۱۳ و در آفرین زردشت بند ۲ نیز از او سخن گفته شده است. او وزیر زیرک کاووس بود و باکارهای نادرست او مخالفت ورزید و سرانجام به دست او کشته شد (← بارتولومه ستون ۴۴؛ بهار، ۱۳۷۵ ص ۱۹۴). در فروردین یشت پس از اسفیه (*اوستایی*: -aθßiia) پدر فریدون از او نام برده می شود و فروهرش ستایش می شود. صفت بارز او در اوستا pourjira: بسیار زیرک (*پهلوی*: purr-zīr) است (← پورداوود، ۱۳۴۷ ج ۲، ص ۲۳۶).

۲. «فراچیه» (*اوستایی*: fraciia) یکی از گروندگان راستین است که فروهرش در بند ۱۱۵ فروردین‌یشت ستایش شده است. او را پسر تئوروئتی (*اوستایی*: tauruuaētī) می‌دانند (← بارتولومه، ستون ۱۰۱۲). اینکه در دینکرد بدکار دیویسن گفته شده است روشن نیست. واژه پهلوی را می توان: frāzīh نیز خواند شاید به معنی «اغفال تحریک» (؟) (← آوانویسی).

**بند سی‌وهفتم**ـ ادامه گفتگو درباره اوشنر و کارهای اوست. برداشتها از متن متفاوت است و این تفاوت یا از قرائتهای مختلف ناشی می‌شود و یا برداشتهای گوناگون است سنجانا (← ص ۱۵ ترجمه): از ahubed معنی «سرور سروران» hammōxt wimand gōwišnīh «آموختن گویش بومها/سرزمینها» را می فهمد. پژوهشی در اساطیر (← ص ۱۹۴):... او گویش بوم[ها] ، [جنبه های] سود[مند، زندگی] و فرهنگ دیگر مردم را فراگرفت و آموخت و انیران به پاسخ گفتاری [وی] شکست خوردند و ایرانیان را به آن فریادرس‌ترین اندرز[ها] اندرز داد. قرائت واژه‌ها نیز در اساطیر گاه به گونه‌ای

دیگر است مثلاً axwbed ؛ nihuft خوانده شده و از «بر شدن، حفظ کردن» معنی شده است و آنچه در این آوانویسی hu frahixttom خوانده شده در آنجا hu frayādtom «فریادرس‌ترین» خوانده شده است. در جای دیگر از همین کتاب پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۰۹) جمله چنین معنی شده است:... و آموخت تعریف معانی را با حد منطقی، نیز بسی دیگر فرهنگ سودمند برای مردم و مغلوب [خستو و مجاب] شدند تا ایرانیان در پاسخ‌گویی [به او] و اندرز داد کشور ایران را به یاری بخش‌ترین اندرز. (نیز ← موله، ۱۹۶۷ ص ۱۱).

**بند سی‌وهشتم** ـ نگهداری (*پهلوی*: andar-dānišnīh) پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۰۹): anēr.

**بند سی‌ونهم** ـ ویکیریگان (*پهلوی*: wēkēragān) منسوب به wēkēr، دژی که افراسیاب در آن پناه گرفته بود و در متنهای حماسی از آن به «هنگ افراسیاب» تعبیر شده است (← سنجانا ص ۱۶ ترجمه، یادداشت ۴؛ پژوهشی در اساطیر، ص ۷۲).

**بند چهلم** ـ داستان کندن بتخانهٔ ور چیچست (= دریاچهٔ اورومیه) در غالب نوشته‌های پهلوی آمده و به کیخسرو منسوب است (← راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۶۶ ص‌ص ۸۸-۸۶).

**بند چهل‌ویکم** ـ ۱. مفهوم بند این است که وخش (= پیام، کلام ایزدی) به سوی زردشت آمد، برای دیدار با دادار اورمزد و پیامبری را از او پذیرفت و نیز خلاصه و لب دین که در چهار پیشهٔ آن گنجانیده شده است. به فرمان دادار دین را بر گشتاسپ عرضه کرد و با آن فرزانگان کشور را روشنی و بینش بخشید و ادامهٔ نسل آفریدگان را تا فرشگرد هنگام رواج داد.

۲. واژه‌ای که در این بند به «آفرین کند» ترجمه شده است در متن سنجانا اینگونه خوانده می شود اما ضبط دستنویسهای M و D گونه‌ای دیگر است (← آوانویسی) که می توان آن را afrayut azišīhā خواند «بدون انحراف از آنها» و در این صورت می توان جمله را چنین معنی کرد:... پذیرفت از دادار همه آگاه، اورمزد، که بدون انحراف

از <آموزش> او خلاصه و مشروح آسرونی، ارتشتاری، واستریوشی و هوتخشی را در علم و عمل <به کار برد>...

**بند چهل‌وسوم -** پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۱۰):... [چنانکه] آن زمانه را همانا بایستن [و ضرورت بوده است]، اکنون را [نیز] می باید، چه [ایدون بوده است که] همه مردم به دین آگاه کرده شده‌اند... پژوهشی در اساطیر (← ص ۲۱۰) آنچه را که در اینجا عنوان فصل یکم دانسته شده است، دعای پایانی مقدمه انگاشته و ظاهراً در این برداشت متأثر از سنجانا (← ص ۱۱ متن پهلوی) است که آن را بند ۴۴ مقدمه دانسته است. ترجمه این بند را بجز سنجانا (← ص‌ص ۱۸-۱۷ ترجمه). آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص‌ص ۵۸-۵۷) به فارسی برگردانیده‌اند و یادداشتهایی در پانویس نیز بر آن افزوده‌اند.

۲

## پژوهشهای پیشین:

این فصل را موله (← ۱۹۶۷ ص‌ص ۱۴-۲۷) ← به زبان فرانسه ترجمه و به لاتین آوانویسی کرده و یادداشتهایی نیز بر آن افزوده است (همان جا ص‌ص ۱۵۷-۱۶۸)؛ سنجانا ترجمه‌ای به زبان انگلیسی در دینکرد سیزدهم خود از آن به دست داده است که پانویسهایی سودمند نیز دارد (← ص‌ص ۱۹-۳۸)؛ آموزگار و تفضلی نیز برگردانی به زبان فارسی از آن به دست داده‌اند (← ۱۳۷۰ ص‌ص ۵۹-۷۴) که این همه نگارنده را سودمند افتاده است.

**بند یکم تا ششم ـ** mādišt را که نیبرگ (← ۱۹۷۴ ص ۱۳۰) مادربزرگ مادری زردشت معنی کرده است موله (← ۱۹۶۷ ص ۱۵) «زهدان» ترجمه می‌کند سنجانا (← ۱۹۱۲ ج ۱۳ ص ۱۹) عبارت پهلوی را mād gašt vārag می‌خواند (نیز← آموزگار و تفضلی ۱۳۷۰، ص ۵۷). «انتقال داد» در برابر. *پهلوی*: widārd. شگفتی در برابر abdīh پهلوی. و منظوراز شگفتی اعجاز است، رویدادی که مایه شگفتی دیگران شود. (←نیز آموزگار، تفضلی همان جا).

نزد در برابر *پهلوی*: pēš nēmag بسنجید با *اوستایی*: -naēma: «سوی، جانب».

«مادر» در برابر *پهلوی*: burdār از ریشه bar√: بردن، حمل کردن معادل سنسکریت آن bhar نیز معنی «حمل کردن» دارد. واژه burdār صفت فاعلی است حمل کننده و

برنده و در معنی کنایی: مادر که حامل فرزند است.

«فراهیم‌روان» همسر زوئیش و زوئیش مادر دوغدوست. بنابراین «فراهیم‌روان» پدربزرگ مادری زردشت است. آموزگار و تفضلی: «از آن آتش به زوئیش مادر دوغدوست. بنابراین «فراهیم روان» پدر بزرگ مادری زردشت است. آموزگار و تفضلی: «از آن آتش به زوئیش زن فراهیم‌روان رسید».

گزارش دادند متن: čehhēnīd «ناله کردند، شکایت کردند» شاید: nigēzīhēnīd : «شرح دادند».

برای همسانی فرّه و خویشکاری ← بیلی، ۱۹۴۳، ص ۳۶-۳۷؛ راشد محصل ۱۳۶۶، ص ۹۶.

«پیشگو» *پهلوی:* kēd ، *اوستایی:* kaēta .

**بند ششم** - [Pahlavi] hēn *اوستایی:* haēnā *فارسی‌باستان:* hainā اسم مؤنث به معنی سپاه و سپاه دشمن است ← بارتولومه ۱۹۶۰ ص ۱۷۲۹. در این جا معنی عام‌تری دارد و بر آسیب و بلایی که موجب صدمه مردم شود اطلاق شده است نیز ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۵۸.

[Pahlavi] املایی دیگر است برای [Pahlavi]. واژه *پهلوی:* [Pahlavi] hambasānēnīd را بسنجید با hanbasān : «متناقض» و اینجا معنی مقابله کردن، دشمنی ورزیدن از آن استنباط شده است ← موله همان‌جا.

**بند هفتم و هشتم** - موله (همان‌جا) عبارت را از ka ēd kanīg تا پایان بند ترجمه‌ای از اوستایی می‌داند. paydāg rōšnīh در این بند معادل *اوستایی:* ciθrəm raocå است.

az pas frāz kard معنی به «عقب راند، پس زد»، تحت‌الشعاع قرار داد. عبارت kū az hamāg abar rōšnīh be āwurd را تفضلی و آموزگار (← ۱۳۷۴ ص ۶۱) یعنی از همه ‹آتشها› روشنی برگرفت معنی کرده‌اند. waxš در این بند به معنی نور و روشنی است بسنجید با waxšīdan : «درخشیدن».

**بند نهم** - واژه‌ای که arāg «راغ» خوانده شده است در متن فارسی میانه به صورت [Pahlavi]

نوشته شده. در جای دیگر (بند ۴) همین فصل به صورت لسو (لد) آمده است (← آموزگار ـ تفضلی ۱۳۷۰ ص ۶۱ زیرنویس ۶).

عبارت arāg rōstāg را آموزگار و تفضلی (همان جا) «بالای روستای راگ» معنی کرده‌اند. درست است که یکی از معنیهای abar بالاست، اما در اینجا می‌تواند «در» معنی دهد و بر این اساس «ده سپیتمان» یکی از دههای روستا (= دهستان) راغ به شمار می‌آید.

بزرگِ دوده که در این بند از او با عنوان پیرترسپ رەوللوسعدم نام برده شده است پدربزرگ زردشت یعنی پدر پوروشسپ است ← بند پایانی همین فصل. نیز در گزیده‌های زادسپرم (← انکلساریا، ۱۹۶۴ ص ۵۳). ضبط گزیده‌ها رەلەلسعدم است که دستنویسها به صورت نیز ضبط کرده‌اند (← راشد محصل ۱۳۶۶ ص ۱۰۲).

**بند یازدهم ـ** «خاندان» در برابر پهلوی wīs که معنی «قبیله» نیز دارد. هم‌چنین معنی مجموعهٔ جغرافیایی که در برگیرندهٔ خاندان است یعنی «روستا، ده». منظور از مطالب بند این است که: وقتی دختر بر بلندترین جای ده یعنی محل سکونت سپیتمان ایستاد و به اندیشه فرو رفت به او این الهام از ایزدان رسید که به خانواده آن کس برو که بلندترین به قامت و فراخ‌ترین به پهناست و گوسپندان زیادی دارد و آن خاندان خدا ساختهٔ مهربان، تو را یاوری خواهد کرد. برای برداشت آموزگار و تفضلی ← ص ۶۳؛ موله ص ۱۷ و یادداشتهای مربوط.

**بند سیزدهم ـ** اصطلاح *پهلوی*: frāz dast šust را سنجانا (ص ۲۲ ترجمه، یادداشت ۱۱) قابل قیاس با «دست به آب رسیدن» فارسی می‌گیرد و چنین می‌پندارد که آن دختر پیش از رفتنِ از ده، دست شسته و نیایش کرده است. و موله (۱۹۶۷ ص ۱۵۹ یادداشت ۱۳) می‌گوید که تفضلی او را به این نکته توجه داده است که دست شستن در فارسی «از دست دادن امید» معنی می‌دهد نیز ← آموزگار و تفضلی (۱۳۷۰ ص ۶۲): آن گاه دختر از ایشان دست بشست.

**بند چهاردهم** ـ گزیده‌های زادسپرم که درباره زندگی زردشت به شرح سخن گفته مطلب را به این وضوح بیان نکرده است. او از فصل چهارم «اندر آمدن دین به زمانه» تا پایان فصل بیست‌وششم به بیان رویدادهای زندگی پیام‌آور دین پرداخته و از این میان وقایع پیش از تولد او را به اجمال بیان کرده است مثلاً درباره همین نکته که فروهر او به گیاه هوم داده شد و اینکه چه وقایعی پس از آن پیش آمد فقط گفته است «فروهر او اندر هوم بود و به شیر گاو داده شد (← انکلساریا ۱۹۶۹ ص ۵۲).

**بند پانزدهم** ـ بنابر متنهای فارسی میانه عمر جهان دوازده هزار سال است که آن را به چهاربخش سه هزار ساله تقسیم می‌کنند. بخش نخست آفرینش مینوی است یعنی مینوی امشاسپندان، ایزدان و فروهرها آفریده می‌شوند؛ در دورهٔ دوم این آفریدگان مینوی صورت مادی می‌پذیرند امّا حرکت و جنبش ندارند؛ دوره سوم که دورهٔ آمیختگی نیکی و بدی است با هجوم اهریمن آغاز می‌شود و این حمله را ēbgadīg می‌گویند بنابراین در این بند می‌گوید که: امشاسپندان فروهر زردشت را در سه هزار سال دوم و پیش از آغاز هزارهٔ هفتم که هجوم اهریمن است، دهاندار، زباندار و سخنگو و گِردسَرِ ساختند.

«گردسر» در برابر gird waɣdagān و waɣdagān آوانویسی شدهٔ vaɣδana اوستایی به معنی «سر» است که واژه‌ای اورمزدی است نیز ← آموزگار و تفضلی ص ۶۲ یادداشت ۲.

**بند هفدهم** ـ مطالبی که در بند ۱۷ تا ۲۱ آمده است به گونه‌ای با مطالب یسن ۴۳ و به ویژه زند آن قابل قیاس است در این بند گفتگو از سه هزار سال دوم است که هستی مادی انجام گرفته و پس از پایان این سه هزاره است که اهریمن حمله می‌کند و سپس پیمانی میان اورمزد و اهریمن بسته می‌شود.

**بند بیست‌ودوم** ـ برای توضیح مطالب این بند ← موله ۱۹۶۷ ص‌ص ۱۶۲-۱۶۳.

**بند بیست‌وسوم** ـ دهانمند را در مورد هوم به «شایستگی» تفسیر کرده است و این برداشتی

است دور از معنی اصلی واژه.

**بند بیست‌وچهارم -** pus-xwāyišnīh معادل *اوستایی:* puθrōištī است که بارتولومه (← ۱۹۶۱ ص ۹۱۱) آن را دارندهٔ فرزند معنی کرده است امّا ترکیب پهلوی در اینجا هم چنانکه خود متن تفسیر کرده و موله (← ۱۹۶۷ ص ۱۶۳) نیز یادآوری کرده است به معنی «فرزند خواستن» است.

**بند بیست‌وششم -** واژه‌ای که در این بند و بند ۳۰ «آشیانه» معنی شده است. در خط پهلوی به صورت [Pahlavi] و در بند ۲۸ نیز [Pahlavi] نوشته شده است و املایی است برای āšān و ašānag به معنی آشیانه و آشیان. ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۶۳.

**بند بیست‌وهفتم -** واژه‌ای که در این بند به صورت [Pahlavi] نوشته شده و «سوراخ» معنی شده است بر پایهٔ قرائتی است که موله (← ۱۹۶۷ ص ۱۶۳) پیشنهاد کرده و مؤید آن واژهٔ *اوستایی:* -han-kana است که دژی بوده است که افراسیاب در زمین کنده و در آن پناه گرفته بوده است (← بارتولومه ۱۹۶۱ ص ۱۷۶۹) و در متنها ی میانه آن را «هنگ افراسیاب» گفته‌اند.

واژه‌ای که «شاخه‌ها» معنی شده است در متن پهلوی [Pahlavi] نوشته شده است که هزوارش dēwān نیز هست امّا «شاخه» در اینجا مناسب است ← موله همان‌جا.

**بند بیست‌وهشتم -** واژه‌ای که «زریون» خوانده شده است در پهلوی به صورت [Pahlavi] نوشته شده که zarrēn و zargōn نیز خوانده می‌شود. در فارسی نو «زریون» معنی «سبز و خرم» است ← لغتنامه زیر: «زریون».

**بند سی‌ام -** «افزایش مینو» در برابر *پهلوی:* mēnōg-sawišnīh جزء دوم از ریشه sauu√: «افزودن» نیز ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۶۴.

**بند سی‌ویکم -** برای معنی بخش آخر جمله نیز ← (همان جا ص ۲۱) زیرا زیبایی یک شیء از طریق تو نیک است.

**بند سی‌ودوم -** واژه‌ای که « کیسه» معنی شده است در پهلوی به صورت [Pahlavi] و [Pahlavi]

نوشته شده و paywāsīg خوانده شده است و این قرائت بر مبنای کاربردهای دیگر واژه در وندیداد و نظرهای مختلفی است که دربارهٔ آن اظهار شده است. آموزگار و تفضلی (← ص ۶۶): کیسهٔ چرمی و در یادداشت شش منظور از کیسهٔ چرمی را «انبان پوستی» می‌دانند. نیبرگ (← ص ۱۸۸): patnāsīk و احتمال می‌دهد که فعل [Pahlavi] افتاده باشد. سنجانا (ص ۲۷ ترجمه) احتمال می‌دهد که در اینجا گفتگو از کستی و سدره است. او واژه [Pahlavi] را yāvast می‌داند و با yāh اوستایی به معنی بستن که aiwyaŋhana «ایویانگهن، کستی» نیز از آن است، پیوسته می‌داند

**بند سی‌وپنجم** ـ اصطلاح «زن مه» (*پهلوی*: nāirīg ī meh) برای دوغدو مادر زردشت صفتی است که به نظر می‌رسد ماند «پادشاه» در آیین زردشتی باشد یعنی padixšāy zan = nāirīg ī meh است شاید چون هنوز کیش زردشت اعلام نشده و اصطلاحات دینی مشخص آن وضع نشده بوده است نویسندهٔ متن، این تعبیر را به کار برده است تا چنین تصور نشود که زردشت فرزند کسی جز «پادشاه زن» بوده است(؟)

**بند سی‌وششم** ـ «گوهر تن» در برابر *پهلوی*: [Pahlavi] tan gōhr و منظور از آن مایه و جوهره اصلی تن زردشت است. بنابر آنچه در این چند بند آمده است گوهر تنی زردشت مایه زندگی برای گیاهان و جانوران بوده، یعنی پیش از آنکه به جهان مادی آید نیز در افزایش و گسترش و آبادانی گیتی مشارکت داشته است.

**بند سی‌ونهم** ـ واژه *پهلوی*: [Pahlavi] در این بند، واژه‌ای بحث‌انگیز است. موله (۱۹۶۷ ص ۲۰ و ۲۱) nisßārišn خوانده و «وارد شدن» معنی کرده است؛ نزدیک به همین معنی آموزگار و تفضلی (۱۳۷۰، ص ۶۷): «ترغیب». در توضیح قرائت خود موله (همان جا ص ۱۶۴) به قرائت آندره‌اس و هنینگ در میرمان جلد سوم ص ۹۰۴ استناد کرده و گفته است که با پارتی nydfwrdn و فارسی میانهٔ nixwār: «شتاب» قابل سنجش است به دنباله توضیحات و استنادهای او در همین صفحه نگاه کنید. نگارنده به احتمال آن را با واژهٔ فارسی نو «سفارش» قابل قیاس دانسته است.

**بند چهل‌ودوم** ـ واژه‌ای که در این بند ابهام دارد هی است. موله (۱۹۶۷ ص ۲۰ و ۲۱) آن را āp آب خوانده است. تفضلی و آموزگار (۱۳۷۰ ص ۶۷) آن را meh «بزرگ» خوانده‌اند و با افزودن واژه ستون به متن فارسی آن را چنین نوشته‌اند:... آن شیر را <به ستون> بزرگ آویخت. با توجه به بند ۴۵ که در آن جا از ستون بزرگ سخن به میان آمده است. نیز ← یادداشتهای آوانویسی. آموزگار و تفضلی (← ص ۶۷):... آن دیگ که چهار گوش بودن ویژگی آن بود... آن شیر را به ستون بزرگ آویخت.

**بند چهل‌وچهارم** ـ چشمک دیو بنابر آنچه در بندهش آمده است نام دیوی است که زمین لرزه آورد، و گردباد نیز سازد و به مقابله ابر شود (← بهار ۱۳۷۵ ص ۱۶۸).

**بند چهل‌وهشتم** ـ «برخروشیدند» در برابر be xrōsīd. واژه را نیبرگ به xrōst تصحیح می‌کند. از مصدر xrōstan «خروشیدن، فریاد برآوردن». امّا نسخه‌های دیگر همه سلہرررں دارند که فعل جعلی از xrōs: خروش، ناله و شناسه مصدر جعلی‌ساز -īd است. واژه pedīd hēnd را تفضلی به معنی «برخاستند» گرفته است از مصدر padīdan: «رفتن، برخاستن» از pat√: «رفتن، پرواز کردن». موله از pedīdan: «پشیمان شدن» بسنجید با petīt: پشیمانی. وجود ﻟﺪﻟﺪ ارتباط واژه را با pat تأیید می‌کند امّا ریشه pat: «رفتن» اهریمنی است بنابراین چگونه برای برخاستن پوروشسپ و دوغدو به کار رفته است به نظر می‌رسد دریافت موله دقیق‌تر است.

**بند پنجاه‌ویکم** ـ درباره راغ و نوذر و معنی بخش پایانی بند ←؛ موله (۱۹۶۷ ص ۱۶۵)؛ راشدمحصّل (۱۳۶۶ ص‌ص ۲۵-۲۶). برآمیختند در برابر *پهلوی*: u-šān abar ahrift ← موله (۱۹۶۷ ص ۱۶۵). آموزگار و تفضلی (← ۶۹ یادداشت ۲) به درستی آن را مثل گفته‌اند امّا چنین ترجمه می‌کنند: «... از هم‌آغوشی بازنایستیم همانگونه که راغ و نوذر به هم نمی‌رسند». این مثل در بند چهاردهم فصل دهم گزیده‌های زادسپرم نیز به کار رفته است ← راشد محصّل، ۱۳۶۶ ص ۲۵. آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص ۱۳۳) در مورد اخیر آن را مانند موله (← ص ۲۳) ترجمه می‌کنند:... همان طور که دوده راغ نوذر اینجا به

هم نمی‌رسند.

**بند پنجاه‌وچهارم** ـ مطالبی که در این بخش آمده مربوط به رویدادهای پیش از تولد زردشت است، در کتابهای دیگر پهلوی که در بارهٔ زندگی زردشت و تولد او بحث کرده‌اند

به این تفضیل نیست. مثلاً زادسپرم در فصل پنجم و ششم به شرح پیدایی فرّه زردشت پیش از زادن می‌پردازد و با توصیفی گذرا موضوع را بیان می‌کند:

... <فرّه زردشت> به پیکر آتش از آن اسرروشنی فرود آمد، به آن آتش که پیش او بود آمیخت از آتش اندر مادر زردشت آمیخت، سه شب در همهٔ گذرهای اطراف خانه، به شکل آتش پیدا بود، راهگذاران نوری بزرگ همی دیدند نیزهنگامی که <مادر زردشت> پانزده ساله شد، به سبب وجود فرّه در او <چون> به راه همی رفت، آنگاه فروغ از او همی تابید نیز ← راشدمحصل ۱۳۶۶ ص ۲۱.

بخش پایانی بند که دربارهٔ شستن دست و گرفتن هیزم است در فصل هشتم کتاب گزیده‌های زادسپرم نیز آمده است. دو متن به طور کلی با هم اختلاف چندانی ندارند ← راشدمحصل همان جا، ص ۲۲ و یادداشتهای مربوط.

**بند پنجاه‌وششم** ـ اشاره به روشن بودن گذرهای ده پوروشسپ در زادسپرم نیز آمده است ← یادداشت بند ۵۴.

**بند پنجاه‌وهفتم تا شصت‌ویکم** ـ این چند بند مطالبی دارد که در کتاب گزیده‌های زادسپرم نیامده است. زادسپرم (فصل ششم) به اجمال اشاره می‌کند: که فروهر او در هوم بود و سپس به شیر گاو داده شد با خوردن پدر و مادر از آن شیر بار دیگر به آشکارگی آمد و شرح آن در کتاب «ابرنموداری یزشن» روشن کرده شد. ← راشدمحصل ۱۳۶۶ ص ۲۱.

**بند شصت‌ودوم تا شصت‌وهفتم** ـ داستان گاو معجزه گر در فصل چهارم کتاب گزیده‌ها نیز آمده است که در کلیات با دینکرد هماهنگ است امّا در جزئیات تفاوتهایی دارد

← راشد محصل ۱۳۶۶ همان‌جا ص‌ص ۱۸-۲۰ و یادداشتهای آن.

**بند شصت‌وهفتم** - آنچه در اینجا دربارهٔ گاو یکتا آفریده گفته شده است در گزیده‌های زادسپرم (فصل چهارم بند چهاردهم) دربارهٔ گاو پایندهٔ مرز آمده است و همان گاو است که به زبان آدمی سریت را از کشتن خود برحذر می‌دارد، چه زردشت خواهد آمد و بدی او را در جهان بازخواهد گفت ← راشدمحصل ۱۳۶۶ ص ۱۹.

**بند شصت‌وهشتم** - این مطلب را گزیده‌های زادسپرم ندارد، امّا در یشت ۱۹ (زامیادیشت) آمده است نیز ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۶۸.

**بند شصت‌ونهم** - نسب زردشت تقریباً همان است که در کتاب گزیده‌های زادسپرم فصل هفتم نیز آمده است امّا املاء نامها با یکدیگر تفاوت دارد به این تفاوتها در یادداشتهای آن کتاب اشاره شده است ← راشدمحصّل ۱۳۶۶؛ ص ۲۲ و ص‌ص ۱۰۲-۱۰۴.

# ۳

## پژوهشهای پیشین:

این فصل از کتاب را موله به زبان فرانسه (ص ۲۹ تا ۴۱ صفحه‌های فرد) ترجمه کرده و سنجانا در جلد سیزدهم دینکرد خود (ص‌ص ۳۹-۵۶) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. آموزگار و تفضلی در اسطوره زندگی زردشت (ص‌ص ۷۴-۸۶) ترجمه‌ای به فارسی از آن به دست داده‌اند اشاره‌ای که در این یادداشتها به نام هر یک از آنها می‌شود با توجه به همین ترجمه‌هاست.

**بند یکم تا سوم** ـ بستر نرمِ پوستِ گوسفند (*پهلوی:* narm pah wistarag). درباره تو (= *پهلوی:* čiš <ī> tō rāy: دربارهٔ موضوع مربوط به تو.)

مطالب این چند بند در گزیده‌های زادسپرم نیز با اندکی اختلاف آمده است: دیگر روز پوروشسپ رفت و از جادوگرانی که در <آن> جای به افراه داشته می‌شدند (= با آنها مشورت می‌شد) پرسید که: چیست اگر کودکان در هنگام زایش بگریند و چیست اگر بخندند؟ ایشان پاسخ دادند که گریستن <به سبب> دیدن مرگ در پایان و خندیدن <به سبب> دیدن پرهیزگاری خویش است (راشد محصّل، ۱۳۶۶، ص‌ص ۲۳-۲۴ و برای توضیحات لغوی موله ص‌ص ۱۶۸-۱۶۹).

**بند چهارم و پنجم** ـ و دربارهٔ او بدی اندیشید (= *پهلوی:* ud anāgīh wizīhīd).

wizīhīd صورت مجهول است از مصدر wizīdan < wizīhīdan گزیدن، انتخاب

کردن. و معنی تحت‌اللفظی عبارت: بدی گزیده شد، بدی انتخاب شد. یعنی به وسیله آن کرب برای کودک بدی گزیده شد. آن جادو را از <وجود> آن فرّه در زردشت، درد آمد

(= پهلوی: ān ǰādūg az ān ī zarduxšt andar ān xwarrah bēš mad)

آموزگار و تفضلی (۱۳۷۵ ص ۷۵): ... و خبر <از رسیدن> بلایی داد؛ موله (ص ۱۲۹): بدی نشان داد.

در گزیده‌های زادسپرم (راشد محصّل ص‌ص ۲۴-۲۵) پیچاندن سر زردشت در هنگام زایش به یکی از پنج برادر کرب که دشمن زردشت بوده‌اند نسبت داده شده و در میان این پنج برادر نام «دورسرو» دیده نمی‌شود.

نوزاد (= پهلوی: tarrōg)؛ چنگال (= پهلوی: gaw : دست «اهریمنی»).

**بند ششم ـ** زادسپرم مطلب را چنین بیان کرده است (راشد محصل ۱۳۶۶، ص ۲۵): اورمزد <زردشت را> نگهداری کرد چنانکه در آن ده شب، برای اقامت، «سپندارمذ» و «اردویسور» و «اردای فرورد ماده» را به زمین فرو فرستاد، آنگاه او را (= زردشت را) بدی نیامد و دست آن کرب فراز خشکید.

**بند دهم ـ** اندر ... نگرفت (= پهلوی: nē ... abar grād) هوشیار (= پهلوی: ōšōmand) موله (۱۹۶۷ ص ۳۰): عاقلانه. نیبرگ hangōmand : مصمّم؛ چنین است نیز آموزگار و تفضلی (۱۳۷۰ ص ۷۵ یادداشت ۲). با اطمینان (= پهلوی: abar pad ōstg). نیز ← آموزگار و تفضّلی، همان‌جا، یادداشتِ ۳. به هر حال برای ōstag معنی نشیمن و آستین را هم می‌توان پیشنهاد کرد و کرده‌اند ـ امّا این هر دو ظاهراً پیشنهادهایی ضعیف است.

**بند دوازدهم ـ** شاخدار (پهلوی: sōgōmand). زورمندتر (پهلوی: pilōmand)، شاید هم pirōmand پیرمند در مهفوم پیرتر، مسن‌تر (؟). ویژگی پیل زورمندی اوست پس پیلمند با مختصر تفسیری می‌تواند بیان زورمندی و قدرت باشد. نیز ← موله، ۱۹۶۷ ص ۳۱، آموزگار و تفضّلی ۱۳۷۰ ص ۷۵). مراقبت کرد (پهلوی: be āmurzīd). آمرزیدن

می‌تواند معنی تیمارداری و مراقبت داشته باشد که مناسب با این بافت است.

**بند سیزدهم** ـ زمین (*پهلوی*: gēhān) و جهان پهنه وسیع زمین است.

**بند شانزدهم** ـ کروشه: «میش سه ساله» (راشد محصل ۱۳۶۶ ص ۲۵ یادداشت ۶، آموزگار و تفضلی: میش بزرگ ← ۱۳۷۰ ص ۷۷) مطلب در زادسپرم چنین است:... روز چهارم به آشیانهٔ گرگ افکنده شد. گرگ در آشیانه نبود، هنگامی که دوباره خواست به سوراخ رود، چون بیست‌وچهار پای آمد، همان گونه ایستاد، بر جای خشک شد ← راشد محصل همان جا.

**بند هجدهم** ـ فراز جست (*پهلوی*؛ به صورت سوه|| نوشته شده است. آموزگار و تفضّلی (۱۳۷۰ ص ۷۷) گذرگاه (؟) معنی کرده‌اند ظاهراً با توجه به قرائت موله. موله (۱۹۶۷ ص ۱۷۲) آن را hēd خوانده و با توجه به اوستایی haētu به معنی «پل و گذرگاه» گرفته و صورتهای ایرانی شرقی آن را نیز ذکر کرده است. سنجانا نیز به معنی «راه» گرفته است (ج ۱۳ ص ۴۳ ترجمه). نگارنده تصور می‌کند که این واژه صورتی برای ووه|| است که می‌تواند به صورت سوه|| نوشته شود «و جستن» به معنی «دویدن» و «فرار کردن» با این بافت مناسبت دارد. در گزیده‌های زادسپرم در برابر آن سووه|| آمده است. متن زادسپرم چنین است: ... بامداد مادر زردشت بدان امید که شاید استخوانی از او (= زردشت) از سوراخ بیرون آورد، بدان جای رفت و کروشه بیرون آمد، فراز دوید و مادر اندیشید که گرگ است و گفت که: «فرزندم را بجویدی (= بخوردی) بر اثر سیری از اوست که همی روی .... (راشد محصل ۱۳۶۶ ص ۲۵).

**بند نوزدهم** ـ واژه‌ای که «دختر زوئیش» تعبیر شده است در متن پهلوی zōišān است که خود نتیجه تصحیح دستنویسهاست (← موله ۱۹۶۷ ص ۱۷۲)؛ گزیده‌های زادسپرم به دنبال مطلب درباره‌ی دو ده «راغ (= ری)» و نوذر افزوده است:

.... این دو ده در مغان آذربایجان‌اند که از چیچست شصت فرسنگ <دور> است. زردشت از راغ، و گشتاسپ از نوذر بود و <از> این دو ده راغ به نام «ارغ» پسر

دورسر پسر منوچهر است که زردشت از نژاد او بود و نوذر به نام نوذر پسر منوچهر که گشتاسپ از نژاد او بود (← راشد محصل، ۱۳۶۶ ص‌ص ۲۵-۲۶).

«نه اگر ایدون هر دو ده راغ و نوذر به هم رسند»، مثلی است که به کار رفته و مفهوم آن این است که هم چنانکه محال است دوده راغ و نوذر به هم رسند جدایی من از تو نیز محال است (← آموزگار و تفضلی ۱۳۷۰ ص ۶۹ و ۷۸).

**بند بیستم و بیست‌ویکم -** ترجمه موله (۱۹۶۷ ص ۳۳) و پس از او آموزگار و تفضلی (۱۳۷۰ ص ۷۸) چنین است: .... من در ده‌مان از مردمان دیگر در جادوگری دورنگرترم. می‌بینم که در ده آنان، فرزند پوروشسپ سه‌شب پیش از پدر و مادر زاده شده است برای نیک‌فرمانی ..... یعنی عبارت آغاز بند ۲۲ را متعلق به بند ۲۱ دانسته‌اند.

نیک کوشا (*پهلوی*: hu-āyōzišn). درباره‌ی نیک‌فرمانی (*پهلوی*: hu-framānīh) ← موله ۱۹۶۷، ص‌ص ۱۷۲-۱۷۳.

**بند بیست‌ودوم -** «نداند» یعنی «تور برادرویش» نداند و این التفات از اول شخص به سوم شخص است و همین گونه است در «راست گوید» یعنی نشان اینکه راست می‌گویم ....

**بند بیست‌وسوم تا بیست‌وششم -** گردونه چهار اسبه (*پهلوی*: čahār āyōzišnīh wah ← موله ۱۹۶۷ ص ۱۷۳). «سکون تن» (*پهلوی*: armešt dahišnīh). نیز ← همان جا.

درباره سبب گریستن و خندیدن کودکان به هنگام زایش در گزیده‌های زادسپرم آمده است: .... پرسید (یعنی پوروشسپ پرسید) که: «چیست اگر کودکان در هنگام زایش بگریند و چیست اگر بخندند؟» ایشان (= جادوگران) پاسخ دادند که گریستن <به سبب> دیدن مرگ در پایان و خندیدن <به سبب> دیدن پرهیزگاری خویش است (← راشد محصل، ۱۳۶۶، ص‌ص ۲۳-۲۴).

**بند بیست‌وهفتم تا سی‌ویکم -** در زادسپرم سبب نگریستن جادوگر به بالا، پایین و اطراف (*پهلوی*: ǰud ǰud) چنین گفته شده است: «... دیدم که فرّه این <پسر> به آسمان بالا رود <و> از گفتار او روان مردمان به بهشت روند؛ و سبب به فرود نگریستن

آنکه.... از کرده این <پسر> دیو و دروغ و جادو و پری در زیر زمین نهان شوند و دوباره به ستوهی (=با عجز) به دوزخ افتند و سبب آنکه به اطراف نگریستم اینکه .... گفتار این <پسر> همه زمین را دریابد و به عنوان قانون هفت کشور باشد (← راشد محصل ۱۳۶۶: ص ۲۶).

برداشت آموزگار و تفضلی از بند ۲۹ (← ۱۳۷۰ ص ۸۰) چنین است: «هنگامی که بر پسر تو چشم بد بردم و در پی آن دیر زمان فرو نگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فرّه را تا آسمانی که زیر این زمین قرار دارد، با هم داشت. در کنار شکوه و فرّه‌اش <او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان به گفتهٔ او ....>؛ و ندیدم که در آن آسمان وضع چگونه است.

«به پهنه‌ی این زمین» (*پهلوی*: pad ārāst ī ēn zamīg).

**بند سی‌وچهارم و سی‌وپنجم** ـ «پیش‌برد» (*پهلوی*: frāz āšēhīd) ← یادداشتهای آوانویسی.

دوره (*پهلوی*: dōrag) به همین معنی در گویش بیرجند کاربرد دارد. نیز ← برهان زیر «دوره» معرّب آن «دورق». در زادسپرم ǰāmag: جام (← راشد محصل ۱۳۶۶ ص ۲۷).

**بند سی‌وهشتم** ـ مصمم است (*پهلوی*: āyōzād)؛ واژه پهلوی به معنی «همراه است، پیوسته است». و مراد عبارت آن است که اگر اندیشه پوروشسپ بر این قرار گرفته است، اگر این گونه تصمیم دارد.

نزد یشتاران بَرَد (*پهلوی*: ō yaštārān ahrifād) و فعل ahrifād از مصدر ahriftan گونه دیگری از ahrāftan است نیز ← یادداشتهای آوانویسی.

**بند سی‌ونهم** ـ در زادسپرم چنین است: دورسرو به زردشت گفت که: «چون تو نخستین <کسی هستی> که بهره و روزی مرا افکنده‌ای، آنگاه تو را از هر دو چشم ببرم (=کور کنم) و بمیرانم زردشت مجادله کرد که: «من تو را به وسیله درست‌اندیشی با دو چشم بنگرم و تو را بمیرانم ایشان دیر زمان یکدیگر را به توزنگری (= انتقام) همی نگریدند و سرشت ایزدی زردشت بر جادوگری او چیره شد (← راشد محصل

۱۳۶۶، ص‌ص ۲۷ـ۲۸).

**بند چهل‌وپنجم** ـ آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص ۸۳) بخشی از بند را چنین معنی کرده‌اند ...

چون چند یوجیست به حرکت آمد، دردی به او رسید که به اندازهٔ یک دشمیست (اندازه‌ای نصف یوجیست) بود ....

مفهوم گفتار نویسنده دینکرد و زادسپرم تفاوت ندارد. در زادسپرم آمده است: «... دورسرو فراز آشفت و اسب خواست، گفت که: «این را ایستادن نتوان، بر اثر دردی گران (= سخت) از اسب بیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند (= نوه) او نیز همان جا مردند (← راشد محصل ۱۳۶۶ ص ۲۸).

**بند چهل‌وهشتم و چهل‌ونهم** ـ بخش پایانی بند را آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص ۸۳) چنین دریافته‌اند: .... به زبان دانایان گوناگون بسیار نیک زمانه در جهان مژده دهند.

آشکار (*پهلوی:* uzwāhīg) احتمالاً از پیشوند uz و ریشه اوستایی vah: درخشیدن. معنی تحت‌اللفظی واژه می‌تواند «درخشنده به سوی بیرون» باشد که با «آشکار» و «آشکارگی» ملازمه دارد. سنجانا (← ص ۶۳ آوانویسی و ۵۳ ترجمه) آن را avizandīhīg خوانده و «بی‌گزند» معنی کرده است. موله (← ص ۳۸): uzvēdīhik خوانده و در ترجمه معنی مشخصی برای آن نگفته است، همچنان که آموزگار و تفضلی.

**بند پنجاه‌ویکم و پنجاه‌ودوم** ـ زیباتر (*پهلوی:* čašmtar) آموزگار و تفضلی (← ص ۸۴): چشمگیرتر. موله: srwīg: <شاخه> سرو.

**بند پنجاه‌ودوم تا پنجاه‌وپنجم** ـ این مطلب با اندکی اختلاف در زادسپرم نیز آمده است گفتار زادسپرم چنین است: <پس از> سپری شدن پنج روز جشنزار، ماه اردیبهشت روز دی به‌مهر (= روز پانزدهم) بامداد، زردشت برای کوبیدن هوم به کنارهٔ آب دائیتی فراز رفت، که به سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (= سرور، رئیس) آبهاست. <عمق> آب تا به چهارخانه (= فاصله کتف تا مرفق) بود و زردشت بدان بگذشت، نخست تا ساق پای او بود... هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید، آنگاه بهمن

امشاسپند را دید به شکل مرد نیک‌چهر، روشن، برازنده که موی گزیمه (= فرق‌دار، دو تا) داشت - که گزیمه نشان دویی‌است - جامه‌ای که مانند ابریشم بود، پوشیده داشت که هیچ بریدگی <و> درز در آن نبود، چه خود روشنی بود (= زیرا از نور بود) و بالای او (= قد او) نه برابر زردشت بود (← راشدمحصل، ۱۳۶۶، ص ۳۲). «اوشان» نام دیگری برای آمودریا (= جیحون) ← آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰، ص ۸۶) موله (ص ۳۸): arexšān.

**بند شصتم** - واژه «جامه» در *پهلوی*: ǰāmag است که هم به معنی «جام» است و هم «جامه» و اینجا هر دو مورد صدق می‌کند چه زردشت با جام، آب هومی برداشته و در دست دارد و از سوی دیگر جامه ابریشمین گونه پوشیده دارد. می‌توان این گونه پنداشت که زردشت برای باریابی نزد اورمزد باید جامه زمینی را از تن بیرون کند و یا جام را از دست فرو نهد. آموزگار و تفضلی (ص ۸۶) آن را «جام» پنداشته‌اند و نیبرگ «جامه».

بند پنجاه‌وپنجم تا پایان فصل اختصاص به باریابی زردشت نزد اورمزد دارد و در این باریابی بهمن امشاسپند او را همراهی می‌کند. در گزیده‌ها نیز مطلب با اندکی اختلاف در عبارت و واژه‌ها آمده است:

... <بهمن> از زردشت پرسید که: «کیستی و از چه کسانی؟ به چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟ و پاسخ داد که: «زردشت سپیتامانم، در جهان <به> پرهیزگاری آرزومندترم، مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان است، آگاه باشم و چندان پرهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک بنمایند (= راهنمایی کنند) بهمن به زردشت فرمود که: «بالا رو به سوی انجمن مینویان (← راشدمحصل، ۱۳۶۶، ص ۳۲).

۴

## پژوهشهای پیشین:

سنجانا، دینکرد ج ۱۴ ص‌ص ۴۳-۶۱ متن و آوانویسی؛ ترجمه انگلیسی ص‌ص ۱-۳۵ (ترجمه). موله ۱۹۶۷ ص‌ص ۴۳-۶۲ و یادداشتها ص‌ص ۱۷۷-۱۹۱. آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص‌ص ۸۷-۱۰۵)

**بند یکم:** گذشته بود (*پهلوی*: abāz būd)؛ موله (← ص ۴۳) و پس از او آموزگار و تفضلی (ص ۸۷): بازگشت.

**بند دوم:** «جهان مسکون و گوسپندمند

(*پهلوی*: gēhān mānišnōmand gōspandōmand).

بسنجید با *اوستایی*: yāiš upairi aiiā zəmō gaobiš šiieinti در یسن ۱۲ بند ۳: که بر این زمین گاومند/گوسپندمند آشیان می‌سازند (← موله ص ۱۷۷ و بارتولومه ستون ۱۶۶۳).

**بند سوم:** گفتار بلند رسا (*پهلوی*: buland rasišnīh برابر: pad buland wāng در بند دوم (نیز ← موله ص ۱۷۷).

**بند چهارم:** اشاره به دعای فرورانه دارد که متن اوستایی آن در یسن ۱۲ آمده است (← موله ص‌ص ۱۷۷-۱۷۸)

قسمت پایانی بند را آموزگار و تفضّلی (← ص ۸۸) چنین دریافته‌اند: .... و شما را آگاه

می‌کنم که نپرستیدن دیوان و ازدواج با نزدیکان نیز برترین <کار> است، یعنی از آگاهیی که داده شده است <چنین بر می‌آید> که اعتقاد به آن کار نیکی برتر است که در میان نزدیکترین <افراد خانواده انجام گیرد> این را ستایش کن: میان ....

**بند ششم:** توراوروِیدودنگ در زادسپرم tūr ī ur wēdōdah و او کسی است که کوچکترین فرزند او هر روز جامی آهنین به بلندی یک اسب پر از خوراک به درویشان می‌دهد (← راشد محصّل ۱۳۶۶ ص ۲۹).

ـ اوسیخشان (اوستایی usig اسم مذکر) نام گروهی از دشمنان دین زردشت (← بارتولومه ستون ۴۰۶)

**بند هشتم:** نافذ چشم‌تر (*پهلوی:* kāmag-doisartom) (← موله ص ۱۷۸).

دربارهٔ دانایی و سخنوری زردشت در زادسپرم گفتاری مستقل نیامده است، امّا در دینکرد هفتم (فصل سوم بند ۴۶ به بعد) ویژگیهایی برای زردشت آمده است که مؤیّد این برداشت نیز هست: اندیشه‌ای فراخ، هوش و تمیزی وافر، حافظه‌ای دریابنده و خردی که با آن می‌توان همه چیز را دریافت. پس اگر در این بند توراوروِیدودنگ را چنین به نظر می‌رسد که با کشتن زردشت دانایی از زمین رخت بر خواهد بست، مبتنی بر مطالبی است که در فصل پیش دربارهٔ او آمده است. (نیز ← فصل سوم بند ۴۶ به بعد و یادداشتهای آن).

**بند یازدهم:** بخش پایانی بند نشان می‌دهد که در این بند از دعوت نهانی زردشت سخن گفته شده است. آموزگار و تفضلی (← ۱۳۷۰ ص ۸۹) ظاهراً برداشت دیگری دارند: .... و از تو، مردم فریبکار پنهان‌کار و فریفتار و فریب‌دهنده (؟) و کسانی را که خوی خویشان نهفته است، راهنمایی کند.

در **بند دوازدهم** نیز به آشکارگی تدریجی دعوت، اشاره شده است و در این مرحله است که شمار گروندگان فزونی می‌گیرد و حتی گروهی از بدعت‌گذاران نیز به دین می‌گروند.

**بند دوازدهم:** گرواننده (*پهلوی:* hāxtār). آموزگار و تفضّلی (ـــــ ۱۳۷۰ ص‌ص ۹۰ـ۸۹): «آنگاه زردشت بدعت‌گذاران برانگیزندهٔ بیم را، که به‌گونه‌ای (؟) ناخویشکار بودند، همگان را یکی یکی به دین آورد و چون گروه بسیاری شدند اندک اندک <دین> را آشکار کرد و به کوشش پرداخت و خواهان بزرگی شد».

**بند سیزدهم:** واژه‌ای که در اینجا gund: «سپاه» خوانده شده است، آموزگار و تفضلی gaw: «گله و رمه»، خوانده‌اند. سنجانا (ـــــ ص ۲ ترجمه) gurd.

در گزیده‌های زادسپرم از این شخص و دارایی و سپاه یا رعیت او نامی نیست تنها در فصل شانزدهم (ـــــ راشد محصّل، ۱۳۶۶، ص ۲۹) نامی از او و کوچکترین پسرش اینگونه آمده است:

۱. این نیز پیداست که هنگامی که بیست‌ساله شد (یعنی زردشت)، برخلاف میل پدر و مادر <از آنان دور شد>، از خانه برفت.

۲. بپرسید که: «کیست پرهیزگارتر <و> درویشان را پرورانندهتر؟»

۳. گفتند آن کوچکترین پسر تور اورودوده ..... (ـــــ بالاتر یادداشتهای بند ششم).

**بند شانزدهم:** آموزگار و تفضلی (ـــــ ص ۹۰): .... «چون به جهان مادی آمدی، چه کسی را در دنیای مادی، از میان مردمان، از نظر چهارپا، توانگر دیدی، از میان مردم جنگجو، چه کسی را دیدی که بیش از همه خواستار سود بود و خواستار گوسفند. بیش از همه در جهان دوردست نامی بود و بیش از همه خوراک داشت، یعنی کسی که چیزی بیشتر دهد و خانه‌اش بیش از همه در داشت، یعنی درهای ورودی و خروجی؟ بسنجید با موله (ـــــ ص ۴۵).

**بند بیست‌ویکم:** آموزگار و تفضلی (ـــــ ص ۹۱ یادداشت ۴): .... کربی به نام ویدویشت/ویدیشت هاختان که دشمن هر چیزی بود که از آن ایزدان و اورمزد بود. (نیز ـــــ موله ص‌ص ۴۶ـ۴۷).

از این کرب و با این نام در زادسپرم سخن گفته نشده است؛ امّا آنجا که از پنج برادر

کرب دشمن زردشت سخن می‌رود نامی شبیه به این نام نیز آمده است: .... بدانگاه که زردشت زاد، پنج برادر بودند که نامشان: برادروخش، برادرویشن، تور برادروخش، آزان <و> ودست.

این قرائتها همه مشکوک است احتمال دارد واژه‌ای که در آنجا ودست خوانده شده همین ویدویشت دینکرد باشد که چون با دین‌دبیری در متن دینکرد آمده است در قرائت آن تردیدی نیست. اگر این احتمال درست باشد پس باید وئیدیشت برادر تور برادروخش کشندهٔ زردشت باشد (← راشدمحصل ۱۳۶۶، ص ۲۴). و این با دینکرد که او را وئیدیشت آهختان یا هاختان می‌داند در تعارض است.

باید این را نیز یادآوری کرد که نام این شخص در دینکرد با الفبای اوستایی به صورت vaēduuōišt (بند ۲۱) و با خط پهلوی wēdišt (بند ۲۲و۲۴) نوشته شده است (← آوانویسی) و نیز آموزگار و تفضّلی (ص ۹۱ یادداشت ۴).

**بند بیست‌وسوم:** نیرومند (*پهلوی:* tuštar) بسنجید با اوستایی təuuiši: نیروی تنی، قدرت فیزیکی (← بارتولومه ۱۹۶۷ ستون ۶۴۹ و موله ۱۹۶۷ ص ۱۸۰).

گردونه *پهلوی:* āyōzišn (← موله همان جا).

**بند بیست‌وپنجم و بیست‌وششم:** «مرا از تو درد نیست در برابر kū-m nē az tō bēš برداشت آموزگار و تفضلی که واژه را به جای wēšīh دانسته‌اند، بهتر به نظر می‌رسد (← ص ۹۲ یادداشت ۱).

**بند بیست‌وهشتم:** مطالبی که از بند ۲۲ تا آغاز بند ۲۹ آمده است در گزیده‌ها دیده نمی‌شود برای برخی از آنها در متنهای دیگر همانندیهایی می‌توان دید (← موله ص‌ص ۱۸۱-۱۸۲).

**بند بیست‌ونهم و سی‌ام:** در گزیده‌های زادسپرم داستان برداشتن آب از رود دائیتی چنین است: <پس از> سپری شدن پنج روز جشنزار ماه اردیبهشت روز دی‌بمهر (= روز پانزدهم)، بامداد، زردشت برای کوبیدن هوم به کنارهٔ آب دائیتی فراز رفت که به

سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (= سرور، رئیس) آبهاست. <عمق> آب تا به چهار خانه (= فاصله کتف تا مرفق) بود و زردشت بدان بگذشت. نخست تا ساق پای او بود و دوم تا زانو و سوم تا محل جدا شدن دو ران (= کشالهٔ ران) و چهارم تا گردن، نشان این بود که دین او چهاربار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت، هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس است .... (← راشدمحصّل، ۱۳۶۶ ص‌ص ۳۱-۳۲).

- واژه‌ای که در اینجا «شیردار» معنی شده است در متن ضبطهای مختلف دارد ← آوانویسی، ترجمه آن نیز متفاوت است غالباً برداشت «شاخ» از آن دارند (← موله ص ۴۸ و ۱۸۲). اینجا واژه ǰiwōmand خوانده شده است و از آن معنی «شیر» که مایع ادامه دهنده زندگی است برداشت شده است. بسنجید با اوستایی ǰiuuiia (← بارتولومه ستون ۶۱۰). واژه ǰīw به معنی شیر تقدیس شده در آیینهای دینی زردشتی کاربرد دارد. (← مکنزی و فره‌وشی زیر ǰiv/w).

**بند سی‌ویکم:** بخش پایانی بند یعنی عبارت: «شاخ بر سر او جای داشت» در متن پهلوی روشن نیست آنچه از آن غالباً معنی شاخ استنباط کرده‌اند [illegible] نوشته شده است که موله sāyitān خوانده و به معنی شاخ گرفته است (← ص ۴۸ و ۱۸۲). سنجانا (← ص ۱۱ ترجمه) sagestān خوانده است. به هر حال عبارت پهلوی pāyitān pad sar abar mānist را به معنی «شاخ بر سر او جای داشت»، پنداشته‌اند.

آموزگار و تفضلی واژه را نخوانده‌اند امّا چنین تصور کرده‌اند که نام بیماریی باشد (← ص ۹۳ یادداشت ۶) و این گمان از قرائتهای داده شده معتبرتر است.

گاو «شکسته دستِ سیاه‌موی» که در اینجا از او نام برده شده است در متنهای دیگر ناشناختهِ است. paršat.gav در اوستا نام گرونده‌ای است که از او در بند ۹۶ یسن ۱۳ نام برده شده است (← بارتولومه ستون ۸۷۷).

**بند سی‌وپنجم:** ستایش پرهیزگاری (*پهلوی:* ahlāyīh stāyišnīh) ترجمه ašəm

vohū اوستایی که متن آن در بند ۱۴ یسن ۲۷ آمده است. تفسیر پهلوی این نماز که یکی از سه نماز مهم دین زردشتی است در بغان‌یسن آمده است (← میرفخرایی ۱۳۸۲).

**بند سی‌وهفتم و سی‌وهشتم:** برای نماز یثااهو وئیریو و برگردان اوستایی و پهلوی آن (← میرفخرایی ۱۳۸۲). برای همانندی مطالب بندهای ۳۶تا۴۱ (← موله ص‌ص ۱۸۲ـ۱۸۳).

**بند چهل‌ودوم و چهل‌وسوم:** روش (*پهلوی:* čār) که در اصل به معنی «چاره و راه» است، موله čēr: پرتو؛ و ظاهراً با توجه به همین قرائت آموزگار و تفضلی (← ص ۹۵) آن را به معنی «نیرومندی» گرفته‌اند. سنجانا (← ص ۱۳ ترجمه) čār: کمک.

**بند چهل‌وچهارم:** جفت‌گیری کردند (*پهلوی:* māyišn frawīd) که ترکیب پهلوی خود آوانویسی شده، اوستایی maiiā frāuuāt است که در بند ۸۰ زامیادیشت به کار رفته است. (← بارتولومه ستون ۱۱۴۱).

زن از مردمان می‌ربودند (*پهلوی:* ǰeh be kašīd az mardōmān). واژهٔ ǰeh در این‌جا مساوی اوستایی ǰaini به معنی زن است (← بارتولومه ستون ۶۰۳ـ۶۰۴).

فریاد برآوردند (*پهلوی:* snōhišn garzīd) واژه snōhišn را بسنجید با اوستایی. snao δəntiš از ستاک snaoδant «فریاد برآورنده، فریاد کشنده» (← بارتولومه ستون ۱۹۲۶).

**بند چهل‌وپنجم و چهل‌وششم:** درباره تعلق فره کیانی به زردشت و حرکت دیوها بر روی زمین و ربودن زنان از مردان و ناله‌وزاری دیوان و .... (← آموزگار و تفضلی ص ۱۱۴ و نیز همو ۲۰۰، ص ۲۸).

**بند چهل‌وهفتم:** آشکار کرد (*پهلوی:* āhuft) قرائت از موله است. واژه می‌تواند در تضاد با nihuftan: نهفتن باشد. سنجانا gušuft: پراکنده ساخت.

**بند چهل‌ونهم:** ـ دو هاسر بماند (*پهلوی:* dō hāsar abāz) و هاسر زمانی معادل یک ساعت است. غروب (*پهلوی:* hu-frašmōdād).

ـ فرو رفتن خورشید با ham wardišnīh برابر است. این ترکیب خود در برابر

*اوستایی:* ərəzauruuaēsa آمده است که نامی است برای دومین بخش نخستین نیمه‌شب. و لفظاً به معنی «چرخش تاریکی، بازگشت تاریکی» است ← بارتولومه ستون ۳۵۳.

ـ مردم کار نکنند (*پهلوی:* nē kunišn mardōmān) واژه kunišn در همه نسخه‌ها یکسان و به صورت [illegible] نوشته شده است. احتمال دیگر آن است که بتوان آن را به صورت [illegible] تصحیح کرد = warragān «برّه‌ها، گوسپندان» و در این صورت معنی بخش پایانی بند چنین خواهد بود: .... آنگاه که بانگ گوسپندان، مردم و سگان نشنوند. یعنی دیگر شب شده باشد و همهٔ جانداران از حرکت و تلاش باز ایستاده باشند.

**بند پنجاه‌وسوم:** خم شود (*پهلوی:* mōšēd از مصدر mōšīdan: خم شدن، منحرف شدن ← فره‌وشی ۱۳۵۲ زیر mōšitan نیز شاکد ۱۹۷۹ ص ۳۴.

**بند پنجاه‌وپنجم:** فراز بودگی (*پهلوی:* frāz būdišnīh) موله در آوانویسی frāz wēzišnīh و آن را مربوط به بند پنجاه‌وچهارم دانسته است. امّا در ترجمهٔ فرانسوی خود آن را نیاورده است. آموزگار و تفضلی نیز به آن توجهی نکرده‌اند: ...... آنگونه که دیوان از مردمان جدا می‌شوند وقتی که به پنهانی می‌گریزند (← ص ۹۷) واژهٔ būdišnīh با توجه به بودش: هستی (← لغتنامه) می‌تواند قرائتی موجّه باشد.

**بند پنجاه‌وششم:** زرین سینه (*پهلوی:* zarrēn [ud] pad sēn). آموزگار و تفضلی: «بالاتنه». (← ص ۹۷ و یادداشت ۴). واژه padsēn بر اساس قرائت نیبرگ (← ۱۹۷۴، ص ۱۵۸) است و او از سینه بالای تنه را برداشت کرده است. موله pusēn: تاج (← ص ۵۲ و ۵۳) بسنجید با اوستایی zaraniiō.pusa: مزیّن به دیهیم زرین (← بارتولومه ستون ۱۶۷۹).

**بند پنجاه‌وهشتم:** «روی» به «پشت» و «میان» به ترتیب *پهلوی:* parrōn ؛ōrōn و tarist.

**بند شصتم:** بالا می‌رفت (*پهلوی:* ahrift گونه دیگری از ahrāft فعل گذشته از مصدر ahrāftan: بالا رفتن، بر رفتن: موله: حرکت می‌کردند، می‌جنبیدند (← ص ۵۳).
آموزگار و تفضلی: به هم چسبیده بودند (← ص ۹۸).

**بند شصت‌ویکم و شصت‌ودوم:** «ناپدید شد» (*پهلوی:* be nasīd) بسنجید با *اوستایی:* nas: ناپدید شدن. (← بارتولومه ستون ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶).

چشمک‌دیو، ماده دیوی بود که قصد فریب زردشت را داشت و خود را سپندارمذ خواند.

بنابر بندهِش (← بهار، ۱۳۷۵، ص ۱۶۸) چشمک‌دیو آن است که زمین لرزه آرَد و گردباد نیز سازد و به مقابلهٔ ابر شود.

مفهوم بند شصت‌ودوم چندان روشن نیست. آموزگار و تفضلی (← ص ۹۸) با توجه به اصلاحاتی که انجام داده‌اند چنین معنی می‌کنند: .... «بدا بر من که در اینجا چنین (بدیی) یافتم، چه دربارهٔ تو می‌اندیشیدم که از میان گردانی که با آسیب (من) به دوزخ می‌روند، از من به تو زیان بیشتری (؟) می‌رسد (ولی) به من زیان بیشتری می‌رسد هم از نظر تن و هم از نظر جان، یعنی تو (مرا) با تن و جان فریفتی و من تو را نفریفتم».

**بند شصت‌وچهارم:** روش جادویی (*پهلوی:* waštag-dēnīh) (← موله ص‌ص ۱۸۵-۱۸۶)

زهگ یکی از مخالفان زردشت. سنجانا: zāg.

مفهوم بند این است که: «زردشت می‌دانست که کویها و کربهای دربار گشتاسپ بر کشتن او متحد شده‌اند و ترتیب کار را داده و گشتاسپ را نیز با خود همداستان کرده‌اند که زردشت را کیفر دهد یا آنکه بکشد.»

**بند شصت‌وهشتم:** تباه کننده (*پهلوی:* duš nakkirāy) در اصل به معنی «انکار کننده و فاسد کننده» است. تباه کننده از موله است (← ص ۱۸۶). آموزگار و تفضلی: بدرفتار (← ص ۱۰۰).

ـ فرو گرفتن (*پهلوی:* ōgārdan) در اصل به معنی «دفع کردن و فرو انداختن».

میرزا (← اکتا ایرانیکا ۲۵ ص‌ص ۴۲۹-۴۳۴؛ ابوالقاسمی ۱۳۷۴، ص‌ص ۹۵-۹۸) بند ۶۷ و ۶۸ را شعر می‌داند و قرائت آن نیز از متن متفاوت است، ترتیب اشعار و قرائت او چنین است:

1. u-šān sē anast

apar guftm u sīh

2. u-šan bast ahom [martān ī dravandān i dēvyasnān]

pa sīh u sē band

3. bē man šuδ [i dušnikīrāvīh]

ān i pāy hangārd zāvar

4. bē man šuδ [i dušnikīrāyīh]

ān ī bāzāy hangārd ōǰ

5. bē man šuδ [i dnšnikirayīh]

ān i gōš hangārd šnavišn

6. bē man šuδ [i dušnikīrāyīh]

ān i čašm hangārd vēnišn

7. u-m band sēnak

ō pušt apar awganāt [ku-m pa pušt apāčēstāt]

8. hač afrāstišn

i ān [i dušnikīr] šuδ i purr-marg.

بند شصت‌ونهم: واژهٔ پهلوی waxt گونه دیگری از wāxt است از ریشهٔ vak: گفتن. موله آن را nihād خوانده و آموزگار و تفضلی نیز ظاهراً همین قرائت را پذیرفته‌اند در این صورت باید متن را به [illegible] تصحیح کرد.

- واژهٔ پهلوی [illegible] را موله (← ص ۱۸۶) با ارجاع به هنینگ و بنونیست با اوستایی paiti stā سنجیده و به معنی «مقاومت کردن، جلوگیری کردن» گرفته

است. آموزگار و تفضلی (← ص ۱۰۰) با نشانهٔ پرسش «رنجها». نگارنده با padist فارسی میانه به معنی «تهدید» همسان گرفته و padištagīh را برابر padistagīh* «تهدید» گرفته است.

**بند هفتادم:** به این اعجاز در زراتشت‌نامه بهرام پژدو و ملل‌ونحل شهرستانی نیز اشاره شده است (← آموزگار و تفضلی ص ۱۰۰ یادداشت ۵).

- بی‌حرکت (فلج) (*پهلوی:* azīndag).

- اطمینان (*پهلوی:* wābarīgānīh).

- روایت (*پهلوی:* srawahīg) نیز ← موله ص ۳۰۵ زیر: sraß. برای asp ī šēd؛ *فارسی نو:* (شیدسپ ← آموزگار و تفضلی ص ۱۱۳-۱۱۴؛ و نیز ۲۰۰۰ ص ۲۸).

**بند هفتادوپنجم:** برای مطالب این بند و ترکیبهای پهلوی و معنی آنها ← موله، ص ۱۸۷.

**بند هفتادوششم:** عبارت «همه بدان سوی بالاتر توجه کردند» در برابر *پهلوی:* harwisp pad grāhīd ōy az abartar nēmag. مشکوک است ← آموزگار و تفضلی (ص ۱۰۲).

آتش از بالا به سوی پایین روان شد (؟) مانند اسبی که گردونه را می‌کشد. که پذیرش همان معنی موله است: آنها از بالا فرو لغزیدند مانند اسبی که می‌کشد گردونه‌اش را (← موله ص ۵۷).

**بند هفتادوهفتم:** سخن مردانه (*پهلوی:* wīrān gōwišnīh) ترکیبی از wīr: پهلوان، مرد. vīra در اوستا به همراه Pasu: «چهارپای کوچک، گوسپند» معنی آدمی نیز دارد و بنابر این ترکیب پهلوی می‌تواند «به سخن آدمی «نیز معنی می‌دهد و آموزگار و تفضلی (← ص ۱۰۲) چنین معنی کرده‌اند.

**بند هشتادویکم:** ارششونگ یا اشی، به معنی توانگری و دارایی است و نام ایزد بانویی که توانگری می‌بخشد نیز هست.

برداشت آموزگار و تفضلی از بند متفاوت است (← ص ۱۰۲ و یادداشتهای آن و همچنین

← موله ص ۱۸۹).

**بند هشتادونهم**: تناپوهل نام گناهی است و ظاهراً منظور از خشم تناپو هلگان دیو خشم است که مستحق گناه و کیفر تناپوهل است. آموزگار و تفضلی: گناهکار (← ص ۱۰۵).

**بند نودم**: «تلخ گست» بر مبنای قرائت نگارنده است که gašt را صورتی از gast گرفته است به قیاس با «گس» در تداول عامه. نیز بسنجید با گست *فارسی نو*: «زشت و نازیبا» ← لغت‌نامه زیر گَش و گَشت».

ـ ناکار کرد (*پهلوی*، agārēnīd قرائت نگارنده. آموزگار و تفضلی، به جنبش در آورد (← ص ۱۰۵). نیز ← یادداشتهای آوانویسی.



## پژوهشهای پیشین:

موله، آوانویسی متن، ترجمه فرانسوی و یادداشتها (← ۱۹۶۷ ص‌ص ۶۲-۶۵ و ۱۹۱-۱۹۲).
سنجانا متن پهلوی، آوانویسی و ترجمه انگلیسی (← ۱۹۱۲/م و ۱۲۸۲ یزدگردی ص‌ص ۳۶-۴۱ متن و ترجمه. آموزگار و تفضلی ترجمه فارسی و پانویس (← ۱۳۷۰ ص‌ص ۱۰۶-۱۰۹).

**بند یکم و دوم:** آشکار شد (*پهلوی*: ahumbīhist (← موله ص ۱۹۱) نیز بسنجید با nihuftan ستاک حال: haob + ni) nihumb: پنهان کردن) بنابر این a را در این فعل باید پیشوند به شمار آورد. سنجانا (← ص ۳۶ ترجمه یادداشت ۸) آن را با «خنب» فارسی پیوند می‌دهد و مصدر جعلی می‌شمارد و به «جهش واداشتن» ترجمه می‌کند. «گوسپند و ستور و آتشهای سوزان» .... بسنجید با فرگرد بیست‌ودوم وندیداد ← موله ص ۱۹۲.

**بند پنجم و ششم:** پیشگویی (*پهلوی*: pēškēdagīh) ← موله ص ۱۹۲ و ۲۹۹.

**بند دهم:** فراتر (*پهلوی*: fragudag). واژه به صورت a-fragud azišīhā: «بدون فرو گذاشتن».

در بند یکم فصل دوم دینکردِ پنجم نیز به کار رفته است (← آموزگار و تفضلی، ۲۰۰۰ ص ۲۴ و ۱۳۷۰ ص ۱۱۳).

واژه در این بند نیز معنی «نقصان یافته، فراموش شده» دارد و مفهوم بند این است که:

درمانهایی که در علم پزشکی فراموش شده یا در نظر گرفته نشده است.

هم زمان (*پهلوی*: hambūdist) واژه را موله (← ص ۱۹۳) به پیروی از زهنر hambatast: «تلافی کردن، برخورد کردن» گرفته است. نگارنده واژه را ماده جعلی از būdan پنداشته و با پیشوند ham معنی «هم بود، هم زمان» از آن برداشت کرده است گرچه پسوند ist معمولاً به ماده مضارع افزوده می‌شود امّا می‌توان پنداشت که در این مورد نیز مانند išn (*پهلوی*: būdišn) به ماده مضارع نیز افزوده شده باشد.

**بند پنجم:** ـ آن از یابندگان ... در بندهش صفت زروان است و نیبرگ آن را شعر دانسته است ← موله ص‌ص ۱۹۳-۱۹۴؛ بهار، مهرداد ۱۳۶۹ ص ۳۶؛ بندهش ت.د (۲) ص ۱۰.

- ایشان نیایش نمودند (*پهلوی*: u-šān niyāyišn andarg nimūd) شاید: مبادله نیایش کردند. مبادله‌ای میان تن و روان (؟).

**بند هفتم:**

- فرمان داد (*پهلوی*: $x^v$adāyīd)

- موله (← ص ۶۶) پیش از واژه wāzēnīdār پیشوند be را می‌افزاید و از آن معنی نفی می‌گیرد یعنی با این پیشوند از آن معنی «بدون حرکت دهنده، بی‌راهبر» برداشت می‌کند.

- همراهی (*پهلوی*: wālonīh) در متنهای زند در ترجمه و تفسیر واژهٔ اوستایی vərəzana- آمده که معنی «معیت» و «همراهی» دارد (← راشد محصل ۱۳۷۸ ص‌ص ۹-۱۴).

٦

## پژوهشهای پیشین:

مطالب یاد شده در فصل ششم دینکرد هفتم، در متنهای دیگری که به بیان زندگی زردشت پرداخته‌اند، نیامده است تنها بخشی از ترکیبها و یا تعبیرهایی که در متن به کار رفته است در کتابهای دیگر فارسی میانه و یا در اوستا معادلهایی دارد که مؤید ارتباط درونی و محتوایی آنها با یکدیگر نیست. متن پهلوی این فصل از کتاب را، سنجانا در جلد سیزدهم دینکرد خود همراه با آوانویسی لاتین (← ص‌ص ۳۱تا۴۷ متن) ترجمه انگلیسی را نیز در همان کتاب (← ص‌ص ۳۱تا۴۶ ترجمه) آورده است. موله نیز آوانویسی و ترجمه فرانسوی آن را در ص‌ص ۶۶-۶۹ و یادداشتهای مربوط به آن را در ص‌ص ۱۹۲-۱۹۶ به دست داده است.

**بند یکم**- سریت مذکور در این بخش با θrita اوستایی (پدر گرشاسب و اورواخشید) یکی نیست بلکه ظاهراً همان کسی است که در گزیده‌های زادسپرم نیز از او یاد شده است. و اوست که به فرمان کاووس گاو تعیین کنندهٔ مرز را می‌کشد (← سنجانا ص ۳۱ ترجمه؛ راشد محصّل ۱۳۶۷ ص‌ص ۱۹-۲۰)

آوازه (*پهلوی*: sraw).

بخشیدن (*پهلوی*: rādēnīdan) متعدی از rād: بخشش ← فره‌وشی ۱۳۵۲ زیر rātēnīdan.

**بند سوم و چهارم**- بر می‌آید (*پهلوی*: abar bawēdīh).



## پژوهشهای پیشین:

دینکرد سنجانا جلد چهاردهم متن و آوانویسی ص‌ص ۴۷-۶۳؛ ترجمه انگلیسی همان جلد ص‌ص ۴۶-۶۱ (ترجمه)؛ موله ۱۹۶۷، آوانویسی و ترجمه فرانسوی ص‌ص ۷۰-۷۹؛ یادداشتها ص‌ص ۱۹۶-۲۰۳.

**بند یکم تا سوم** ـ پساخت یا ور که در این دو بند به آنها اشاره شده است نوعی داوری ایزدی است که برای اثبات حقانیت فردی انجام می‌گیرد. آذرباد ماراسپندان موبد بزرگ زمان شاپور دوم ساسانی با ریختن روی گداخته این ور را تحمل کرد. بند دوم به پراکندگی اوستا در هجوم اسکندر مقدونی و گرد آوردن مجدّد آن و ضبط نسخه‌ای از آن در گنج شپیگان یا شیزیگان اشاره دارد. و این مکان ظاهراً جایگاهی بوده است که نسخه اصلی اوستا در آنجا نگهداری می‌شده است ← موله، ص ۱۹۶ یادداشت.

**بند سوم** ـ «خدایان و دستوران» پادشاهان حامی دین و دانشمندان دینی هستند که گروههای رقیب و برابر آنان ساستاران ستمگر و آشموغ ناراست هستند. آشموغ در جای دیگر بر گروهی از گروههای دینی اطلاق می‌شود که از دین برداشتی مخالف موبدان سنتی دارند و با برداشت نادرست خود حقایق دین را وارونه جلوه می‌دهند ← موله، ص ۱۹۶.

**بند چهارم** ـ بهمن پسر اسفندیار، اردشیر کیانی است که دورهٔ پادشاهی او پس از گشتاسپ

درخشان‌ترین دورۀ دین مزدیسنی است و در متنها دورۀ «سیمین» دین به شمار آمده است. در زند بهمن یسن فصل سوم در این‌باره سخن رفته است (← راشد محصل ۱۳۷۰، ص ۴).

**بند پنجم** ـ سین (*اوستایی*: -saēna) پسر اهوم ستود (*اوستایی*: -ahum.stūt) و پدر زیغری (*اوستایی*: -ziɣri) است. او دینوری راستین و پیشوایی نامور است که یکصد شاگرد دارد و یکصد سال می‌زید و در یکصد سالگی دین متولد می‌شود (← راشد محصل، ۱۳۶۶ ص ۱۱۴؛ موله، ص ۱۹۶).

**بند هفتم** ـ نام این چهار تن در بند ۱۱۵ فروردین یشت آمده است و فره‌وشی هر چهار ستایش شده است.

گزارش ریشه شناختی مؤلف دینکرد با آنچه از ترکیب اوستایی بر می‌آید، در مورد نام سه تن از آنان منطبق نیست. ərəzuuā حالت وابستگی مثنی است از اسم مذکر -ərəzu (← بارتولومه ستون ۳۵۳). برابر هندی باستان ṛjav و ərəzu اوستایی صفت است به معنی «راست، درست و ....».

سرود اسپادا (*اوستایی*: srutō.spāda) به معنی آنکه «سپاه مشهوری دارد» (← بارتولومه، ستون ۱۶۴۸) و او برادر «ارزوای» است.

زرینگهه (*اوستایی*: -zraiiaŋha) نیز نامی است گرفته شده از واژه zraiiah «دریا» (← بارتولومه، ستون ۱۷۰۱).

**بند هشتم** ـ قابل قیاس است با گزیده‌های زادسپرم (← راشد محصل، ۱۳۶۶، ص ۳۷): «در سیصد سالگی <دین> در روز شبی (= تاریکی، کسوف) باشد پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد». (نیز ← موله، ص ۱۹۶).

میان اندیشی (*پهلوی*: mayān menišnīh). موله (← همان جا، ص ۷۰)، واژه را mayān mānišnīh تصحیح می‌کند و از آن معنی «در میان مردم شناخته خواهد شد» برداشت می‌کند.

**بند دهم** ـ درباره رشن‌ریش و ده سخن منسوب بدو که در برابر ده اندرز سین گفته شده است. ← موله، ص‌ص ۱۹۶ـ۱۹۷.

**بند یازدهم** ـ ارششونگ نام دیگری برای ایزد «اشی» است که در فارسی به صورت «ارد»، صورت فارسی باستان آن، در ترکیب «اردیبهشت» نام دومین ماه سال باز مانده است. این واژه در گاهان به معنی «پاداش» است و مفهومی است انتزاعی که جنبه‌ای از جنبه‌های اورمزد را بیان می‌کند امّا در اوستای جدید، زن ایزدی است که آسایش به خواهندگان می‌بخشد و از او با عنوان دختر اورمزد نام برده می‌شود. بنابر مطالب یسن چهل‌وسوم ایزد اشی با سروش همراهی دارد و این دو با همکاری یکدیگر پاداش و پادافراه آفریدگان را مشخص می‌کنند. (← راشد محصل ۱۳۸۱، ص ۷۹).

یکی از صفتهای سروش ašīm است که به معنی «دوست دارندهٔ اشی» (← راشد محصل همان جا، ص ۸۰ یادداشت ۱۶). در این بند به اردشیر نیز صفتهایی نسبت داده شده است که به ایزد سروش داده می‌شود از نوع: تهم تن‌فرمان، شگفت‌زین ....

بنابر این پیوندی که در این بند میان اردشیر و ارششونگ بیان شده است احتمالاً ناشی از ارتباطی است که در اوستا میان ایزد سروش (مذکر) و ایزد اشی (مؤنث) وجود دارد.

**بند دوازدهم** ـ توصیف اردشیر با رقیبان، یادآور ستیز ایزد سروش با دیو آز در نبرد پایان جهان است.

**بند سیزدهم** ـ تنسر هیربدان هیربد دوران اردشیر است. (← تفضّلی، ۱۳۷۶ ص‌ص ۲۲۸-۲۳۴).

ضبط «تنسر» از آن رو برگزیده شد که واژه پهلوی متن با آن تناسب بیشتری دارد تا ضبط «توسر» که ضبط مطمئن‌تر است.

**بند چهاردهم** ـ فرمانروا (*پهلوی:* sāstār) معمولاً بر حاکم ستمگر که با دین بهی در پیکار است اطلاق می‌شود. امّا در اینجا به فرمانروای نیکوکار درمانگر گفته شده است و این نیز در اوستا به کار رفته است (← موله، ص ۱۹۷).

– بی‌آزار (*پهلوی*: ariftag): بی‌بدی، آنکه کار بد نمی‌کند. (← فره‌وشی، ۱۳۵۲ زیر riftak).

**بند پانزدهم** ـ آشموغی یا اهلموغی در دین پیشینه‌ای طولانی دارد، در اوستای کهن یعنی گاهان از اهلموغ به عنوان کسی که سخن دین را به یاد دارد، امّا به‌کار نمی‌بندد نام برده شده است.

دینکرد اهلموغان را در سه گروه طبقه‌بندی می‌کند (← شکی، ۱۳۷۲ ص‌ص ۳۰-۳۱).

**بند شانزدهم** ـ

– نزاع باژگون (*پهلوی*: abārōn anāštīh)

– بیاید (*پهلوی*: padēd از مصدر padīdan آمدن (اهریمنی) از *اوستایی*: pat): «حرکت کردن، رفتن».

– تگرگ (snōhišn) *اوستایی*: -snaoδa.

مشابه اشاره‌های این بند در جاماسب‌نامه نیز آمده است (← راشد محصّل ۱۳۸۱، ص ۳۲).

**بند هجدهم** ـ آذرباد ماراسپندان موبدان موبد بزرگ دین زردشتی در زمان شاپور دوم ساسانی و گردآورندهٔ کتاب خرده‌اوستا، و کسی است که وَرِگرم انجام داد. در دین زردشتی به سخن آذرباد استناد می‌شود. او با خانواده فریان تورانی پیوند دارد که خاندانی تورانی امّا نیکوکار و ستودنی است (← موله، ص‌ص ۱۹۸-۱۹۹).

**بند بیستم** ـ از «فِرَشْوَخْشْ» در بند ۱۰۹ یسن سیزدهم نام برده شده است (← بارتولومه ستون ۱۰۰۷) tom در پایان نام فرشوخش. بنابر آنچه سنجانا (← ص ۵۳ ترجمه یادداشت ۱) گفته است به معنی «تخمه» و «نژاد» است. «اَوَرِثابا» نیز یکی از پرهیزگارانی است که فره‌وشی او ستوده شده است (← بارتولومه ستون ۱۷۷، یشت ۱۲ بند ۱۰۶). وِست این شخص را «زردشت» فرزند آذرباد ماراسپندان می‌داند امّا سنجانا دلایلی بر رد نظر وست ارائه می‌دهد (← سنجانا ص ۵۳ ترجمه یادداشت ۳).

عبارت پایانی بند اَوَرِثابای آراستارِ ..... یزم، برگرفته از فروردین‌یشت است. نیز ← موله، ص ۱۹۹.

**بند بیست‌ویکم** ـ «منوچهر» که در این بند به عنوان نیای آذرباد گفته شده است با منوچهر کیانی متفاوت است (← سنجانا ص ۵۴ ترجمه یادداشت ۱).

**بند بیست‌ودوم** ـ اندیشه پیامبرانه (*پهلوی*: axw-menišn)

āškār-warzīdār- بسنجید با *اوستایی*: haiθiiā.varəz (← بارتولومه ستون ۱۷۶۱). در مفهوم آنکه معتقد به حفظ آیینها و ظواهر دین نیست. نیز ← شکی ۱۳۷۲، ص ۳۶؛ موله، ص ۲۰۰ یادداشت ۲۵. ظاهراً بند گویای آن است که: نویسنده تقوا و راستکاری پیروان مزدک را تأیید می‌کند امّا آن را از روی صدق و راستی نمی‌پندارد.

**بند بیست‌وسوم** ـ منظور از «خویشان» در این بند باید پیروان و هم‌دینان باشد نیز ← شکی همان جا.

**بند بیست‌وپنجم** ـ در این بند گفتگو از مزدک و عقاید او پایان می‌پذیرد و از بند بیست‌وششم دربارهٔ انوشیروان و کارهای او سخن می‌رود. بر مبنای آنچه در بندهای بیست‌ودوم تا بیست‌وششم دربارهٔ مزدک آمده است می‌توان پندار زردشتیان را درباره مزدک چنین خلاصه کرد که او مردی است از نسل «اَوَرِثابا» که او خود از خاندان موبدان و منسوب بهِ همان تیره‌ای است که آذرباد ماراسپندان از آن شاخه است، این مزدک و پیروان او ظاهری پرهیزگارانه دارند امّا درون و برون آنان یکی نیست و به ظواهر دینی و آیینهای آن پای‌بند نیستند به خویشان و پیروان خود توجه بسیار دارند و کار و سود را به آنان ارزانی می‌دارند، خوراک را تا سدجوع می‌خورند و فرزندان را به مادر منتسب می‌دارند و ضروریات دین را انکار می‌کنند، مثلاً وَرَ یعنی آزمایش ایزدی را حتی اگر نتیجهٔ آن را با چشم ببینند نمی‌پذیرند.

**بند بیست‌وهفتم** ـ متن مبهم است و معنی آن مشکوک، برداشت موله و سنجانا هم با یکدیگر بسیار متفاوت است.

واژه‌ای که در اینجا بیگانه ترجمه شده است در متن پهلوی sišd است (بنابر قرائت موله) سنجانا آن را به گونه‌ای دیگر خوانده است ← یادداشتهای آوانویسی همین بند، به نظر می‌رسد که در این بند گفتگو از رفتار انوشیروان و مزدکیان است و شاید چنین می‌گوید که مزدک به سبب بیمی که از مردم مخالف داشت تصور می‌کرد که اگر زود زود نشست تشکیل دهد مردم پرهیزگار از او دور شوند (؟)

**بند بیست‌وهشتم** ـ آشوبگران (*پهلوی:* paywastār-kārān) این بند اشاره به قتل‌عام مزدکیان از سوی انوشیروان دارد که شرح آن علاوه بر متن سیاست‌نامه در آثار زردشتی نیز آمده است ← روایات داراب هرمزدیار، ج ۲ ص‌ص ۲۱۴-۲۳۰.

**بند بیست‌ونهم** ـ تا پایان فصل نشانه‌های دوران آشوب و نابسامانی پایان جهان است و مطالب آن با متنهای دیگر پهلوی همانند است توصیف جهانی آشوب زده و از هم‌گسیخته، بی‌هدف و پُررنج که جز با کوشش مردان فرزانه امیدی به بهبود آن نیست ← راشدمحصّل ۱۳۸۱، ص‌ص ۴۴-۶۸.

**بندسی‌وسوم** ـ فرمانبری از برده (*پهلوی:* wardag tāšišnīh) (← موله ص ۳۱۱).

نابود کند (*پهلوی:* uškāftag)؛← موله (ص ۲۹۵): مجروح ساختن. با رغبت (*پهلوی:* pad kāmag). موله (← ص ۲۰۲) گمان می‌کند که از نظر معنی در این مورد مساوی vouru اوستایی است و «در مجموع» ترجمه می‌کند (en masse).

**بند سی‌وچهارم** ـ فرو افتند (*پهلوی:* be wisend).

**بند سی‌وششم** ـ تگرگ وارون (*پهلوی:* abārōn snōhišn).



## پژوهشهای پیشین:

سنجانا دینکرد، جلد چهاردهم متن و آوانویسی ص‌ص ۶۳-۸۴؛ ترجمه انگلیسی همان جلد ص‌ص ۶۲-۸۰ (ترجمه)؛ موله ۱۹۶۷؛ آوانویسی و ترجمه فرانسوی ص‌ص ۸۰-۹۱؛ یادداشتها ص‌ص ۲۰۳-۲۱۷.

مطالب این فصل از کتاب هفتم دینکرد که اختصاص به یادکرد رویدادهای سدهٔ نهم و دهم هزارهٔ زردشت است صرف‌نظر از اختلاف جزیی در نکات کلی با زند بهمن یسن همسانیهای آشکار دارد.

**بند یکم:** بر حسب پیشگویی (*پهلوی:* peš-kēdagīhā) بسنجید با kedīgīh (← مکنزی ۱۳۷۳، موله ص ۱۵۸ و ۱۹۲).

**بند دوم:** موی هشته (*پهلوی:* wizārd wars). (← راشد محصل ۱۳۷۰ زیر همین ترکیب و بند چهل و هفتم همین فصل.)

ـ اسب سوار (*پهلوی:* buland-pēšag ← بند چهل‌وهفتم همین فصل که ترکیب را به rawēnd pad asp تفسیر کرده است.

بند سوم و بندهای بعدی آن از به هم خوردن طبقات اجتماعی و آمیختن مردمان با یکدیگر و عدم رعایت مرزهای اجتماعی مورد قبول جامعهٔ سنتی دینی است و در نهایت از دید معتقدان به هم ریختن باورهای سنتی آشفتگی جامعه و خواری اشراف

را در پی دارد، که نشان از ضعف پندارهای دینی و شکستن سدهای پذیرفته جامعهٔ دینی زردشتی است.

**بند هفتم:** لابه (*پهلوی:* snōhišn). به معنی «برف» نیز هست ← موله ص ۳۰۵. بیگاری یا کار بی‌حاصل کاری است که در برابر آن مزدی دریافت نمی‌شود و ترکیب پهلوی awindišn-kardārīh نیز مشابه همین معنی را بیان می‌کند.

**بند یازدهم:** تباه کننده سترگ (*پهلوی:* sturg-ānāstār بسنجید با ānāst به معنی تباهی و خرابی (← مکنزی ۱۳۷۳). موله (ص ۸۲ و ۲۰۴): sturg xwāstār.

زمان آهن بر آمیخته که در این بند بدان اشاره شده است دورهٔ پادشاهی دیوان گشاده‌موی خشم تخمه است که در فصل یکم زند بهمن یسن نشانه‌های آن به تفصیل یاد شده است (← راشد محصل، محمدتقی ۱۳۶۹ ص ۱۰۶؛ ۱۳۷۰ ص ۲۲).

**بند دوازدهم:** واژه *پهلوی:* ولوړ را موله (← ص ۲۰۴) kark خوانده و با «کره» مذکور در برهان قاطع به معنی «خانه» ارتباط داده است. سنجانا (← ص ۶۵ ترجمه یادداشت ۱۵): karku یا gurōg می‌خواند و با اوستایی karšn: «کشتزار» مقایسه می‌کند و به معنی «دیدار، گردهمایی) و مانند آن می‌داند. به هر حال قرائت و معنی مشکوک است. واژه پهلوی همان طور که موله خوانده است kark است امّا در پهلوی این واژه به معنی «ماکیان» است و با این بافت مناسبتی ندارد.

**بند سیزدهم:** آزاد گفتار در برابر āzād gōwišn و تفسیر آن «یعنی سخن به چربی گویند» پیداست که توصیفی منفی از گفتار است نه مثبت. «چرب زبانی» چیزی شبیه تملق است. موله (← ص ۲۰۴) آن را با اوستایی namra-vak مقایسه می‌کند. ترکیب اوستایی به معنی «نرم سخن» است و این ترکیب در فارسی توصیفی نیکوست امّا «چرب سخنی» بُعدی منفی دارد. سنجانا (ص ۶۶ ترجمه): «سخن دلچسب» و این نیز با بافت تناسبی ندارد.

ـ زبان‌آور (*پهلوی:* purtagēnīdār) موله: آنکه «گفته‌اش رد شده است» (←

ص ۲۰۴)؛ سنجانا «سخن رازآمیز گوینده». با توجه به تفسیری که از آن شده است به نظر می‌رسد ترکیب «زبان‌آور» معادل مناسبی است.

**بند چهاردهم:** ورطه هولناک (*پهلوی:* ganāg war). war معنی دریا و دریاچه و ganāg «بدی و زشتی» است بنابر این ganāg war «دریای گَند» است که ژرفای پلیدی و آلودگی است.

- بدنژاد (*پهلوی:* dušwaft) و waft مشتقی است از مصدر waftan که با ریشه اوستا saēp (← بارتولومه ستون ۱۳۲۲) هم ریشه و از نظر معنی نیز نزدیک است.

**بند پانزدهم:** مفهوم بند ظاهراً این است که: دوست، دوست خود را بزند و مال او بستاند و اگر قدرت داشته باشد آن را به دیگری دهد که از آن بهره گیرد، هر چند که آدم نیک بی‌پول باشد و مال درویش را نیز بستانند و او را بدین سبب بفریبند و به ناله و زاری وا دارند.

- واژه‌ای که weh drahm خوانده شده است در متن پهلوی به صورت نوشته شده است. قرائت از موله است (← ص ۸۲).

**بند هجدهم:** منظور آن است که افراد و مشاغل را باید از طریق شباهتها و همسانیهای آنها شناخت. آنکه همانند موبد است موبد انگاشت و آنکه شبیه فرمانروا، فرمانده دانست و آنکه خلق‌وخوی زنان دارد و چونان کنیزکان جفت جوید زن تصور کرد.

- واژه‌ای که در این بند wayōg خوانده شده در متن پهلوی به صورت آمده است موله (← ص ۲۰۴) آن را با تردید wasng می‌خواند و «جادوگر» تصور می‌کند و با اوستایی viθuša قابل سنجش می‌داند. امّا میان این واژه اوستایی و معنی پهلوی پیشنهاد شده از سوی موله تناسبی مشاهده نمی‌شود (نیز ← بارتولومه ۱۴۴۶ و ۱۴۳۷). سنجانا واژه را پنداشته و ud dēwag خوانده و «دیوخیم» از آن برداشت کرده است. (← ص ۶۹ متن؛ ص ۶۸ ترجمه).

**بند نوزدهم:** همداستانی و اتحاد دروندِ بدخِرد و اهلموغان را یاد می‌کند، یعنی اتحاد مشرکان و دگراندیشان، چه اهلموغ دینداری است که روش سنتی را زیر پای می‌نهد امّا دروند دین بهی را اساساً نمی‌پذیرد.

- زمستان دیو دادهٔ برفی (*پهلوی:* zamestān-iz dewān dād ī snōhišnōmand (←── موله ص ۲۰۴).

**بند بیستم:** واژه‌ای که در این بند «دوست» (*پهلوی:* dōst) خوانده شده است در متن پهلوی [illegible] نوشته شده، موله (←── ص ۸۴) آن را yōyet خوانده و «زوزه کشیدن» معنی کرده است (←── نیز ص ۳۱۸ زیر yōyitan) و همین طور سنجانا davidan «زوزه کشیدن» (←── ص ۷۰ متن و ۶۸ ترجمه). نگارنده چنین تصور کرده است که عبارت ciyōn ān ī dōst «به مانند دوست، چونان دوست» معنی می‌دهد و منظور بند آن است که «در لباس دوست و به عنوان دوست» فرمانروایان را به خوردن مال دیگران و کشتن آنان وا می‌دارند و این از گروهی بدخرد پست بعید نمی‌نماید. و در جامعهٔ گسیختهٔ آشوب‌زده مصداق فراوان می‌توان برای آن یافت.

- سروشاورز (*اوستایی:* sraošāuuarəz) یکی از هفت موبد تهیه کنندهٔ شیره هوم است.

- نیکو اعتقاد (*پهلوی:* ahlaw dādestān).

**بند بیست‌ویکم:** ناحق (*پهلوی:* arad) ←── موله ص ۲۰۵.

**بند بیست‌ودوم:** بخش نخست بند اشاره به این نکته دارد، که زردشت به عنوان پیام‌آور اورمزد جز سخن راست و برخاسته از اعتقاد چیزی بر زبان نمی‌آورد و در بخش دوم به کردار اهلموغان اشاره دارد که موجب کم اثر کردن سخن زردشت یعنی همان اوستا و زند می‌شود چه اینان آنچه را به روان نزدیکی و با آن تناسب دارد، از میان می‌برند و عشق آنان به مال‌اندوزی منشأ این رفتار نادرست است.

**بند بیست‌وسوم تا بیست‌وششم:** از رویدادهای سده نهم و دهم چنین یاد می‌کند که شمار

اهلموغان فزونی می‌گیرد و اینان از پرهیزگاری بسیار سخن می‌گویند و دروندی را نکوهش می‌کنند امّا این شیوه گفتار آنان از اهلموغی مایه می‌گیرد اینان به حقیقت تباه‌کنندهٔ آب و گیاه و نابودگر کامیابی و پرهیزگاریند یعنی مظاهر نیک مادی و معنوی را از میان می‌برند. در بندهای بیست‌وچهارم و بیست‌وپنجم زردشت از اورمزد سبب اینگونه رفتار اهلموغان را می‌پرسد و اورمزد آنان را فرزند دوستانی می‌داند که سودرسانی به زادگان خویش را از آسایش روان خویش برتر می‌دانند (نیز ← موله ص ۲۰۵).

**بند بیست‌وهفتم:** تکریم (*پهلوی:* buland wihrišnīh) جزء دوم این ترکیب اسمی است ساخته شده از اسم مصدر wihrišn که به معنی «تغییر و حرکت» است (← موله ص ۲۰۶)؛ فره‌وشی ۱۳۵۲ زیر viherišn.

- بزرگداشت (*پهلوی:* mayān mānišnīh) ← موله همان جا.

- ناهلان (*پهلوی:* anārāstān) ← موله ص ۲۵۷. و مفهوم این بخش از بند آن است که: خواستهٔ دروندان این ارزش را به دست می‌آورد که می‌تواند ناشایستگان را بلندپایه گرداند.

**بند سی‌ام:** ظاهراً مفهوم بند این است که: «آنانکه با تو دیدار می‌کنند نسبت به اهریمن و اهریمن‌کرداران شناخت کافی ندارند و از اینکه اهلموغان به آنان آسیب می‌رسانند، ناآگاهند و نسبت به تو که زردشتی این گونه اظهارنظر می‌کنند که: آنچه تو گویی کرفه نیست و پرهیزگاری به شمار نمی‌آید پس ما نباید آنها را انجام دهیم».

**بند سی‌ویکم:** در این بند گفتار مخالفان زردشت که او را پرهیزگار نمی‌دانند و کرفه کار نمی‌اندیشند نفی می‌شود و می‌گوید: تو که زردشتی از پیکار اوشیدر در دوران آمیختگی نیکی و بدی یعنی دوره گومیزگی، آگاهی و می‌دانی که او کسی خواهد بود که پرهیزگار و ناپرهیزگار را از یکدیگر جدا خواهد کرد.

**بند سی‌ودوم:** اشاره به این نکته دارد که در سدهٔ نهم و دهم دروغ و دروغ‌زادگان به عنوان

پیشرو و یا پیرو آشوبها و نابسامانیها را دامن می‌زنند و بدین گونه گناهکاران و مجریان را یاری می‌رسانند.

**بند سی‌وسوم:** تارتن (*پهلوی:* tan).

ـ ارابه‌دار (*پهلوی:* čaxragōmand) و ظاهراً منظور از «ارابه‌دار» توصیفی برای دشمن خطرناکی است که به ابزار جنگی و نفرات بسیار مجهز است.

**بند سی‌وچهارم:** آزار رسان (*پهلوی:* rēšgār: آسیب رساننده، مجروح کننده) موله (ــــ ص ۸۶) آن را riyāhr و در واژه‌نامه (ــــ ص ۳۰۳): riyānr می‌خواند و در هر دو مورد معنی «عروسک، اسباب‌بازی» از آن برداشت می‌کند.

**بند سی‌وششم:** میراث (*پهلوی:* rēg# rēxw) ماده مضارع از rēxtan بسنجید با «مرده ریگ».

**بند سی‌ونهم:** تقیه در برابر پهلوی tušt menišn (موله: روان آرام ص ۸۷). از دو بند سی‌وهشتم و سی‌ونهم می‌توان چنین برداشت کرد که: در این زمان آنان که بر مقابله با بدان توانا نیستند باید سکوت کنند (tušt معنی ساکت و آرام). امّا نشانه‌های ظهور نجات‌بخش را در خاطر نگهدارد و در زمان مقتضی به مقابله دشمنان برخیزد بسنجید با بند چهاردهم و پانزدهم یسن چهل‌وسوم (نیزــــ موله ص‌ص ۲۱۰-۲۱۱).

**بند چهل‌وپنجم:** دربارهٔ پیدایی پشوتن گشتاسپان ــــ راشد محصّل ۱۳۷۰، ص ۱۵ و ۱۸.

**بند چهل‌وهفتم:** بسنجید با ــــ موله ص‌ص ۲۱۱-۲۱۲؛ راشد محصل ۱۳۷۰ ص‌ص ۱۱-۱۲.

**بند چهل‌وهشتم:** کاربرد سلاح (*پهلوی:* dār hāzišnīh) واژه را موله (ــــ ص‌ص ۸۸-۸۹ و ۲۱۴) yal hacišnīh خوانده و از آن «به زور و نیرو اجبار کردن» برداشت کرده است. سنجانا (ــــ ص ۷۹ متن): kār ākhizishnīh خوانده «و تعلیم کار و آموزش کار» از آن دریافته است (ــــ ص ۷۶ ترجمه). نگارنده واژه «دار» را در این ترکیب و بندهای دیگر مشابه در این فصل به معنی سلاح گرفته است (ــــ تفضّلی ۱۹۷۰ ص‌ص ۸۹-۹۱).

**بند چهل‌ونهم:** mehnid ī huwixm بسنجید با *اوستایی:* hunivixta و miθnāiti در

بند چهلم مهریشت. نیز ← بارتولومه ستون ۱۸۳۲ و ۱۱۰۵ زیر maēt؛ موله ص ۲۱۴.

- توان (*پهلوی*: tōšn) بسنجید با *اوستایی*: təuuišī و فارسی «توش».

**بند پنجاه‌وپنجم:** اُروِز پسر «ایست‌واستر» است که خود فرزند زردشت است که از «پادشاه زن» بوده است و «اوروتت‌نر» و «خورشیدچهر» دو پسر دیگر زردشت هستند که از چگر زن بوده‌اند (← یوستی ص ۳۳۴). نام زنان زردشت بجز هوو hwōw دختر فرشوشتر در اوستا نیامده است (← سنجانا ج ۱۴ ص ۷۸ ترجمه).

**بند پنجاه‌وششم:** بفروزد (= پرتو افکند) در پهلوی به صورت [پهلوی] نوشته شده است و نگارنده آن را frōgēd خوانده است یعنی فروغ دهد، در بند نوزدهم فصل نهم به صورت [پهلوی] نوشته شده که موله با تردید آن را frawēd خوانده است (← ص ۹۴) به معنی «بالا رود».

۹

## پژوهشهای پیشین:

سنجانا دینکرد، جلد چهاردهم متن و آوانویسی ص‌ص ۸۴ـ۹۷؛ ترجمه انگلیسی همان جلد ص‌ص ۸۰ـ۸۹ (ترجمه)؛ موله ۱۹۶۷؛ آوانویسی و ترجمه فرانسوی ص‌ص ۹۲ـ۹۷؛ یادداشتها ص‌ص ۲۱۷ـ۲۲۱. دربارهٔ ظهور اوشیدر و رویدادهای زمان او و گسترش نشانه‌ها نیز (← راشد محصل ۱۳۶۹، ص‌ص ۲۴-۳۲).

**بند یکم:** شادابی (*پهلوی:* xwābargarīh) واژهٔ پهلوی در اصل معنی «مهربانی و نیکوکاری» دارد معادل اوستایی آن huuāpah: آنکه کارش نیک است (← بارتولومه ستون ۱۸۵۳). در اینجا واژه وصفی است برای «بهار» و «سرسبزی و شادابی» آن را مشخص می‌کند.

مارگین (*پهلوی:* mārgēn ترکیبی از mār و پسوند gen گونه‌ای از -gēn «گین»، واژه را mārān و mārgan نیز خوانده‌اند (← راشد محصل ۱۳۶۹ ص‌ص ۹۹).

**بند پنجم:** اتحاد مردم (*پهلوی:* hambāstag mardōm بسنجید با hambast (به هم بسته، متحد). موله (← ص ۹۳) «سرسبزی مردم» نگهداری مردم از شیر و کم هزینگی تن گوسپندان بیان کنندهٔ این نکته است که مردم از شیر گوسپند تغذیه می‌کنند و گوشت گوسپند که استفاده از آن مستلزم کشتن گوسپند است کمتر به کار می‌برند.

**بند هفتم:** پر تگرگ به پیروی از تصحیح سنجانا was tagarg. موله vistarak: «دد کوهی

و دشتی» (*پهلوی*: dad abar rawēd sizd ī frāxraftār) (← موله ص ۹۳ و ۲۱۹) sizd دد کوهی است و frāxraftār جانور وحشی که چون به همراه sizd آمده است می‌تواند دد دشتی معنی دهد ← موله، همان جا.

**بند نهم:** مار بلعنده (*پهلوی*: gaz ī ōdrāy / ōgrāy) (← راشد محصل ۱۳۶۷ ص‌ص ۱۰۰)

**بند دوازدهم:** پایندهٔ یکدیگر باشند (*پهلوی*: bawēnd ham pāyīd) موله (← ص ۸۵): «یکدیگر را بیابند» نیز ← سنجانا ص ۸۵ ترجمه یادداشت ۷.

**بند هجدهم:** وِه‌پد (*اوستایی*: vaŋhu fəδrī: آنکه پدری نیک دارد (← بارتولومه ستون ۱۳۵۰).

- وهو روز (*اوستایی*: vohu.raocah: «دارندهٔ روشنی نیک»؛ فرزند فریان است که از او به عنوان گروندهٔ دین در بند ۱۳ فروردین‌یشت نام برده شده است (← بارتولومه ستون ۱۴۳۴).

- هوو (*اوستایی*: hnuōuuī) نام یکی از سه زن زردشت است. زردشت سه زن داشته است به نامهای «اَروز» «ارنیچ» و «هوو» که دومین چگرزن و دو زن دیگر پادشا زن بوده‌اند (← سنجانا ص ۸۷ ترجمه یادداشت ۱).

- بالا رود در ترجمه واژه پهلوی [پهلوی] که شاید گونه‌ای باشد از [پهلوی] frawēd «پرواز کند، بالا رود» از *اوستایی*: frauu: پرواز کردن (← بارتولومه ستون ۹۹۰). شاید هم صورتی برای frōgēd فروغ افکند (← یادداشتهای بند پنجاه‌وششم فصل هشتم).

۱۰

## پژوهشهای پیشین:

سنجانا، جلد چهاردهم دینکرد آوانویسی و متن پهلوی ص‌ص ۹۱-۹۷، ترجمه انگلیسی ص‌ص ۸۹-۹۳ موله آوانویسی و ترجمه فرانسوی ص‌ص ۹۸-۱۰۱؛ یادداشتها ص‌ص ۲۲۱-۲۳۰.

درباره رویدادهای زمان اوشیدرماه و گسترشی که نشانه‌های ظهور او در متنهای متأخر پهلوی یافته است ← راشد محصل ۱۳۶۹ ص‌ص ۳۲-۳۹.

**بند یکم:** پنگان (پهلوی: pagān) واژه پهلوی گونه دیگری است برای pangān که در فارسی بر کاسه و ظرف رویین و مسین که ظرف طعام با آب باشد اطلاق شده است (← فرهنگ معین زیر پنگان). حذف n در این واژه مانند حذف آن در واژه‌های دیگر پهلوی است مانند catrang و catrag ؛ sang و sag و .... فنجان فارسی معرّب همین واژه پهلوی «پنگان» است.

**بند دوم و سوم:** «گزیر بیش است» در برابر عبارت پهلوی dagr wirēztar. مفهوم مطالب این بخش از بند این است که: مزدیسنان به سبب نیاز کمتر به جامه و خوراک به استفاده از گوسپند کمتر نیازمندند و از این رو او را کمتر می‌کشند یا کمتر برای سود خویش به کار می‌گیرند. سنجانا (← ص ۹۰ ترجمه) یادداشت ۲: dēr varespattar. بسنجید با *اوستایی*: darəɣō.vāreθman (← بارتولومه ستون ۶۹۵). vārəθman به

معنی «سپر» و «محافظ» است و با توجه به همین واژه سنجانا «نگهدار و حمایت‌کننده طولانی» معنی می‌کند.

- آراسته‌تر (*پهلوی*: ārādtar). چنین پنداشته است که ārād صفت مفعولی است از ریشه اوستایی rad آراستن و پیشوند ā است. موله (← ص ۲۲۲) آن را araxttar خوانده و «کمتر بیمار» (← ص ۲۶۲) معنی کرده است.

- آنچه در این بند موی معنی شده در متن به صورت آمده است. موله (← ۲۲۲-۲۲۳) آن را narīh خوانده و چنین برداشت کرده است که: «نیروی مردانگی ما اندر پیری فراوانتر از آن است که پیش از این بود» و این مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

- آداب و رسوم بدون مراسم آراسته شود در برابر عبارت *پهلوی*: pad abēčihr ārāyīhēd ī pad kardag. واژه abē cihr را موله (← ص ۲۲۲) به معنی «پاکی» گرفته است امّا به نظر می‌رسد که واژه abē čihr یعنی آنچه از اصل بیرون است و از آنجا که برای آیینهای دینی مراسمی معمول بوده است که مقدمه انجام آئینها به شمار می‌آمده در زمان مورد بحث این مراسم انجام نمی‌شده است.

- رَیْ و پسورزد (پهلوی ray paswarzd) که مراسمی است در تهیه برسم (← موله همان جا). بارتولومه (← ستون ۸۸۴ و ۱۵۰۶) در معنی این هر دو واژه تردید دارد و آنها را نام گیاه گمان می‌کند.

# ۱۱

**پژوهشهای پیشین:**

سنجانا جلد چهاردهم آوانویسی و متن پهلوی ص‌ص ۹۷-۱۰۰؛ ترجمه انگلیسی ص‌ص ۹۴-۹۶. موله آوانویسی و ترجمه فرانسوی ص‌ص ۱۰۲-۱۰۵؛ یادداشتها ص‌ص ۲۳۰-۲۳۳. برای رویدادهای یاد شده در این فصل و مشابه آنها در متنهای دیگر فارسی میانه و روایتهای دینی زردشتی ←── راشد محصل ۱۳۶۷ ص‌ص ۳۹-۴۴ و ۶۸-۷۱.

**بند یکم:** مینو خورش (*پهلوی:* mēnōg xwarišn، *اوستایی:* mainiiuš. x$^{v}$arəθa (←── بارتولومه ستون ۱۱۴۰) و نیز ←── موله ص ۲۳۱.

**بند دوم:** زینگیا گ دروغ (*پهلوی:* drō zēnagyāg) که سنجانا آن را Drāvē zanīgāg خوانده و نام سردار عرب دانسته است (←── ترجمه ص ۹۴ یادداشت ۱۴).

**بند سوم:** جمله مبهم است، موله (←── ص ۱۰۳). واژه nērōg را. wīr: «مرد» خوانده و جمله را چنین معنی کرده است: ..... و شاهزاده بسیار و مردان نیرومند برانگیخته هستند.

سنجانا (ص ۹۵ ترجمه) نیز واژه hangēzīhistan را sachihastan خوانده (←── ص ۹۹ متن) و در نتیجه برداشت او نیز از جمله به گونه‌ای دیگر است.

**بند هشتم:** آب کیانسه به قیاس دیگر متنهاست وگرنه صورت متن دینکرد [illegible]

kān māsē است ← یادداشتهای آوانویسی.

**قسمت آخر بند هشتم:** در متن پهلوی چنین است [Pahlavi script]. موله (← ص ۱۰۴). چنین تصحیح کرده است:

bē rawēnd ašmōk-ic anahraw. سنجانا (ص ۱۰۰ متن):

va bigar pa-vand haēm varich؛ او bigar را به معنی دوشیر و pa-vand haēm را گونه‌ای برای: pavam vand haēn می‌گیرد و var-ich را صورتی برای bar = var («حالت، وضعیت») می‌پندارد. برای ترجمه او از این بند ← ص ۹۶ ترجمه.

تصور نگارنده آن است که در این عبارت از کورچشم و بی‌راه مردمانی اراده شده‌اند که چشم بر حقایق بسته و گمراه هستند و پیداست که سوشیانس چنین کسان را نابود می‌کند و از میان می‌برد.

# بخش سوم

## متن پهلوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١ [illegible]

٢ [illegible]

٣ [illegible]

متن پهلوی

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

[illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible] ۱۷ [illegible] ۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

متن پهلوی

[illegible]

۲۶ [illegible]

۲۷ [illegible]

۲۸ [illegible]

۲۹ [illegible]

۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

[illegible]

۳۲ [illegible]

۳۳ [illegible]

۳۴ [illegible]

۳۵ [illegible]

متن پهلوی

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

I

II

III

IV

V

VI

VII

متن پهلوی

**VIII**

**IX**

**X**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱-۳ [illegible]

۴-۵ [illegible]

[illegible]

۶ [illegible]

۷-۸ [illegible]

۹ [illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

متن پهلوی

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰-۲۱

[illegible]

۲۲ [illegible]

۲۳ [illegible]

۲۴ [illegible]

۲۵ [illegible]

۲۶ [illegible]

۲۷ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۲۸ [illegible]

۲۹ [illegible]

۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

۳۲ [illegible]

۳۴ [illegible]

[illegible]

۳۵ [illegible]

۳۶-۳۸ [illegible]

۳۹ [illegible]

۴۰ [illegible]

۴۱ [illegible]

[illegible]

۴۲ [illegible]

۴۳ [illegible]

۴۴ [illegible]

۴۵ [illegible]

۴۶ [illegible]

۴۷ [illegible]

[illegible]

۴۸ [illegible]

۴۹ [illegible]

۵۰ [illegible]

۵۱ [illegible]

۵۲ [illegible]

۵۳ [illegible]

متن پهلوی

۵۴ [illegible]

۵۵ [illegible]

۵۶ [illegible]

۵۷ [illegible]

۵۸ [illegible]

۵۹-۶۰ [illegible]

۶۱ [illegible]

۶۲ [illegible]

۶۳ [illegible]

۶۴ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۶۵ [illegible]
[illegible]

۶۶ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۶۷ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۶۸ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

۶۹ [illegible]

[illegible]

۷۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱-۲ [illegible]

۳ [illegible]

۴ [illegible]

متن پهلوی

۵ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

[illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

[illegible]

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰-۲۱ [illegible]

۲۲ [illegible]

۲۳-۲۴ [illegible]

متن پهلوی

۲۵

۲۶

۲۷-۲۸

۲۹

[illegible]

۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

۳۲ [illegible]

۳۳ [illegible]

۳۴-۳۵ [illegible]

متن پهلوی

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶-۴۷

متن پهلوی

۴۸-۴۹

۵۰

۵۱-۵۲

[illegible]

۵۳ [illegible]

۵۴ [illegible]

۵۵ [illegible]

۵۶ [illegible]

۵۷ [illegible]

۵۸ [illegible]

[illegible]

۵۹ [illegible]

۶۰ [illegible]

۶۱ [illegible]

۶۲ [illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

[illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

متن پهلوی

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰ [illegible]

۲۱ [illegible]

۲۲ [illegible]

۲۳ [illegible]

۲۴ [illegible]

۲۵ [illegible]

متن پهلوی

۲۶ [illegible]

۲۷-۲۸ [illegible]

۲۹-۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

۳۲ [illegible]

۳۳ [illegible]

۳۴ [illegible]

۳۵ [illegible]

۳۶ [illegible]

۳۷-۳۸ [illegible]

۳۹ [illegible]

۴۰ [illegible]

[illegible]

۴۱ [illegible]

۴۲-۴۳ [illegible]

۴۴ [illegible]

۴۵ [illegible]

۴۶ [illegible]

۴۷ [illegible]

۴۸ [illegible]

۴۹ [illegible]

۵۰ [illegible]

۵۱ [illegible]

۵۲ [illegible]

[illegible]

۵۳ [illegible]

۵۴ [illegible]

۵۵ [illegible]

۵۶ [illegible]

۵۷ [illegible]

[illegible]

۵۸ [illegible]

۵۹ [illegible]

۶۰ [illegible]

۶۱-۶۲ [illegible]

۶۳ [illegible]

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

متن پهلوی

[illegible]

۷۳ [illegible]

۷۴ [illegible]

۷۵ [illegible]

۷۶ [illegible]

۷۷

۷۸-۷۹

۸۰

۸۱

متن پهلوی

[illegible]

۸۲ [illegible]

۸۳ [illegible]

۸۴ [illegible]

۸۵ [illegible]

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

متن پهلوی

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١ [illegible]
[illegible]
[illegible]

٢ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٣ [illegible]
[illegible]

متن پهلوی

[Book Pahlavi script — not transcribed]

۴ [Book Pahlavi script — not transcribed]

۵-۶ [Book Pahlavi script — not transcribed]

۷ [Book Pahlavi script — not transcribed]

۸ [Book Pahlavi script — not transcribed]

[illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

۴ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸-۹ [illegible]

دینکرد هفتم

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

## سرس

[illegible]

١ [illegible]

٢ [illegible]

٣ [illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

متن پهلوی

۱۶ [illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰ [illegible]

۲۱ [illegible]

[illegible]

۲۲ [illegible]

۲۳ [illegible]

۲۴ [illegible]

۲۵ [illegible]

۲۶ [illegible]

[illegible]

۲۷ [illegible]

۲۸ [illegible]

۲۹ [illegible]

۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

[illegible]

۳۲ [illegible]

۳۳ [illegible]

۳۴ [illegible]

متن پهلوی

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

[illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

۴ [illegible]

متن پهلوی

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰ [illegible]

۲۱ [illegible]

۲۲ [illegible]

[illegible]

۲۳ [illegible]

۲۴ [illegible]

۲۵ [illegible]

۲۶ [illegible]

۲۷ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۲۸ [illegible]

۲۹ [illegible]

۳۰ [illegible]

۳۱ [illegible]

۳۲ [illegible]

[Pahlavi script text]

۳۳ [Pahlavi script text]

۳۴ [Pahlavi script text]

۳۵ [Pahlavi script text]

۳۶ [Pahlavi script text]

۳۷ [Pahlavi script text]

متن پهلوی

[illegible]

۳۸ [illegible]

۳۹ [illegible]

۴۰ [illegible]

۴۱ [illegible]

۴۲ [illegible]

۴۳ [illegible]

۴۴ [illegible]

۴۵ [illegible]

۴۶ [illegible]

۴۷ [illegible]

۴۸ [illegible]

۴۹ [illegible]

۵۰ [illegible]

۵۱ [illegible]

۵۲ [illegible]

متن پهلوی

۵۳ [illegible]

۵۴ [illegible]

۵۵ [illegible]

۵۶ [illegible]

۵۷ [illegible]

۵۸ [illegible]

۵۹ [illegible]

۶۰ [illegible]

۶۱

[illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

۳-۲ [illegible]

[illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

۹ [illegible]

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

متن پهلوی

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١ [illegible] «[illegible]» [illegible]

٣-٢ [illegible] «[illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible]

۱۷ [illegible]

متن پهلوی

۱۸ [illegible]

۱۹ [illegible]

ر

[illegible]

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

متن پهلوی

[illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ [illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

[illegible]

# بخش چهارم

## واژه‌نامه

## واژه‌نامه

در این واژه‌نامه ترتیب الفبای لاتین رعایت شده و همهٔ واژه‌های دینکرد هفتم در آن فهرست شده است امّا از هر واژه چند کاربرد بیشتر یاد نشده است. در اسمها و صفتها سرواژه به صورت مفرد آمده است و به صورتهای جمع نیز در زیر صورت مفرد اشاره شده است. مگر آنکه در متن فقط صورت جمع به کار رفته باشد که در آن صورت سرواژه نیز به صورت جمع آمده است. اگر یک واژه چند معنی داشته است در جلو آن ذکر شده و سرواژه مجددی برای آن نیامده است مگر آنکه معنیها از یکدیگر دور بوده است. (مثلاً: tan: تن، جسم و tan: عنکبوت). در مورد افعال سرواژه به صورت بسیط آمده است. پس از صورت بسیط صورتهای پیشوندی و سپس صورتهای مرکب و آنگاه عبارتهای فعلی آمده است. اگر فعل پیشوندی یا مرکب با صورت بسیط اختلاف معنی داشته است در جلو همان صورت پیشوندی یا مرکب معنی جدید نوشته شده است. شماره یاد شده در جلو سرواژه‌ها شماره فصل و بند بر اساس آوانویسی است بدین گونه که عدد نخست شماره فصل و عددهای بعدی پس از «,» نشانه بند است. هر جا فصلی پایان یافته و فصل دیگر آغاز شده است نشانه «;» گذاشته (مثلاً: ۴ , ۲ , ۳ ; ۷ , ۱ ; ۹ , ۲ یعنی فصل چهارم بند دو و سه؛ فصل هفتم بند یکم و فصل نهم بند دوم). برای مقدمه عدد «صفر ۰» در شمار

فصلها و برای عنوانهای هر فصل شماره ۰ (صفر) در شمار بندها آمده است (مثلاً: ۵ و ۰ و ۲ یعنی فصل دوم، عنوان و مقدمه بند ۵).

در مورد واکه‌های کوتاه و کشیده چون ǐ، ě، ǔ، ǒ تفاوتی قائل نشده است بجز a که بر ā مقدم نوشته شده و در الفبایی کردن درونی این دو واج نیز این تقدم و تأخر رعایت شده است.

«a»

abandīh ۸, ۹ — پای‌بند نبودن

abar ۰; ۱, ۵, ۲۶; ۲, ۱۱, ۲۵, ۳۳; ۴, ۶۵; ۷, ۳۹; ۸, ۶ — برتر، بالاتر، بر، درباره، علیه، در، اندر، نسبت، به

۲, ۶: ⟶ burdan; ۲, ۳۱: ⟶ ~rawišn

abar ō ۲, ۱-۳; ۴, ۲۶ — به، به سوی

abar ō ham ۳, ۳۰ ⟶ budan

abar andar ۲, ۳۰ — اندر، دربارهٔ

abar astišnīh ۴, ۷۵, ۸۰ — یاوری، افرازندگی، برافرازی

abar barišnīg ۰, ۱۵ ⟶ waxš~

abar-barišnīh ۳, ۲۷-۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۹ — بالا بردن، از میان بردن

abar-bawēdīh ۶, ۳ — بر آمدن، استنباط شدن

abar-burdārīh ۰, ۸ — حمل، بردن

abar-dārišnīh ۵, ۵-۶ — تحمّل، نگهداری

abar-dīd ۴, ۷۶ — مرئی، آشکار

abar-ēk ۱۱, ۵ — یکی شده، یگانه

abar-gōwišnīh ۴, ۱۸, ۴۲-۴۳; ۵, ۵۶ برترگفتاری، برگفتن، اعلام کردن

abar-gumēxt ۸, ۱۱ ⟶ āhenī ~

abarīgānīh ۶, ۱۳ والایی، برتری

abar-kār ۴, ۷۷ ابرکار، ماهر، آنکه کارش مربوط به عالم بالاست

abar mānist ۴, ۳۱ جای داشت

abar-menišnīh ۴, ۱۸, ۲۷-۲۸, ۴۲-۴۳ برتر اندیشی، تکبّر

abar-nigāhdārīh ۰, ۲۱ نگاهبانی

abar ōy ī did ۰, ۲۱ بر یکدیگر

abar pad ōstag ۳, ۱۲, ۱۹ با اطمینان

abar-rasišn ۷, ۲۵ بر رسیدن، رسیدن

abar-rasišnīh رسیدن، بر رسیدن

abartar ۲, ۵۴; ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۷۶; ۸, ۳; ۹, ۸ برتر، بالاتر

abartarīg ۰, ۸ برتری، مزیّت

abartarīh ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۸۴ برتری، مزیّت

abartar-menišnīh ۴, ۱۳ برترمنشی

abartom ۰, ۴۱; ۲, ۳۳; ۴, ۱۱; ۵, ۱۱; ۱۰, ۱ برترین

abar-warzišnīh ۴, ۱۸, ۴۲-۴۳ برترکرداری، کردار برتر انجام دادن

abaydāg ۴, ۹, ۷۰ ناپیدا، آنچه آشکار نیست

abaydāgēnīdan ۲, ۴۳ ناپدید کردن

abāg ۲, ۴۴ با، همراهِ ...

abāgēnīdan, abāgēn ۲, ۳۴; ۴, ۷۸-۷۹; ۸, ۴۴ همراهی کردن

abāgīh ۳, ۶۲; ۴, ۵۳; ۷, ۱۳ همراهی، معیّت

۴, ۸۱: ⟶ hamēšag~

| | |
|---|---|
| abārīg ۰, ۳, ۱۱ | دیگر |
| abārōn ۷, ۱۶, ۳۶, ۳۷; ۸, ۱۳ | وارون، وارونه، واژگونه |
| abārōnīhā ۸, ۳۲ | به وارونگی |
| abāxtar ۴, ۳۶; ۶, ۶ | اباختر، شمال |
| abāxtar ۷, ۸ | سیارّه |

abāyistan, abāy ۲, ۳۰; ۳, ۵۷; ۴, ۷۸–۷۹; ۸, ۱۶; ۱۰, ۲–۳;
۲,۷۲ :be~; ۰, ۴۳:ōh~; ۲; ۴–۵:nē~; ۳, ۳۴–۳۵: ⟶ yaštan

| | |
|---|---|
| abāyišnīg ۰, ۸; ۲, ۲۳ | بایسته، شایسته |
| abāyišnīgīh ۰, ۴۰ | شایستگی |
| abāz ۲, ۶۷; ۴, ۴۹; ۸, ۱۵, ۵۵; ۹, ۴۰, ۱۰, ۱۹ | باز، دوباره، باقیمانده |
| abāz astišnīh ۷, ۲۶ | باز ایستاندن، متوقف کردن |
| abāz-ārāstārīh ۰, ۳۸ | بازآرایی |
| abāz ēstišnīh ۰, ۱۲, ۱۳ | باز ایستادن، متوقّف شدن |
| abāzīh ۸, ۳۲ | دنبال‌رَوِی، پیروی |
| abāz-paywandišnīh ۰, ۳۸ | باز پیوندی، اتصّال |
| abāz-rasišnīh ۴, ۵۰ | رسیدن |
| abd ۰, ۲۷, ۳۰; ۲, ۶۳; ۳, ۲۰–۲۱; ۵, ۹ | شگفت، عجیب |
| abdīh ۰, ۱; ۱, ۰, ۲۴, ۳۶, ... | شگفتی، اعجاز |
| abdom ۰, ۵; ۲, ۵۶, ۶۷; ۳, ۱۲, ۱۴ | پایان، واپسین |
| abd-kard ۰, ۳۸ | عجیب ساخته، شگفت ساخته شده |
| abē-bāwar ۶, ۱۴ | بی‌اعتقاد |
| abē-būd۹, ۱ | تفریط |
| abēčihr ۱۰, ۴ | جدا شده (از اصل) بدون مراسم(؟) |

abē-dād ۲, ۷-۸ ناروا، غیرعادلانه

abēdagān ۸, ۳ گمنامان

abēgumān ۴, ۷ بی‌گمان

abēgumānēnīdan ۴, ۷۳ بی‌گمان کردن

abē-nām ۷, ۲۹ بی‌نام، بدون نام

abē-niyāzīh ۱۰, ۸ بی‌نیازی

abērtar ۶, ۲; ۹, ۴ بیشتر

abēspārdan ۴, ۶۷ سپردن

abestāg ۰, ۱; ۴, ۶۳; ۵, ۱۱; ۶, ۱۳, ۰۰۰ اوستا (کتاب)

abestāgīg ۷, ۱ اوستایی

abesīhēnīdan ۲, ۶۷; ۸, ۷; ۱۱, ۸ نابود شدن

abesīhistan ۷, ۳۴; ۱۱, ۶ تباه شدن

نابود نشود~nē frāz :۳۷ ,۱۶ ,۷ ; ببايد نابود شود~be abāyēd :۵۷ ,۲

abesīhišn ۰, ۲۴; ۹, ۱, ۲; ۱۱, ۳ نابودی، تباهی

abesistan ۲, ۵۸: nē~ تباه شدن، گسستن، جدا شدن

abespārdan ۷, ۱۳ سپردن

abēzag ۰, ۱; ۲, ۵۹-۶۰; ۴, ۸۱, ۸۲, ۰۰۰ ویژه، پاک

abēzag-gōwišn ۷, ۷ پاک‌گفتار (تفسیری برای arezwāg)

abēzagīh ۰, ۶; ۷, ۱۱ پاکی، ویژگی

abēzagīhā ۴, ۷۸-۷۹ به پاکی

abēzār ۳, ۹ بیزار

abgandan abgan ۲, ۶; ۳, ۸, ۱۵, ۳۲; ۷, ۲۷; ۸, ۱۴ افگندن، فرو انداختن، مجاب کردن در گفتار

| | |
|---|---|
| ۰, ۱۹: abāz~ | از میان بردن |
| abganišn | افکندن، فرو انداختن |
| abr ۲, ۳۶-۳۸; ۴, ۵۸: ⟶ anabr | ابر |
| abrāstišnīh ۴, ۶۸ | دیرپایی، روی پا ایستادن، سرپا بودن |
| aburnāyag ۲, ۵۴; ۳, ۱-۲, ۵; ۱۰, ۲-۳ | کودک، برنا |
| aburnāy-dādīh ۳, ۳۶, ۴۰ | کودک سالی، کودکی |
| aburnāyīgān ۳, ۳۲ | کودکان |
| aburnāyīh ۰, ۳۱ | برنایی، کودکی |
| abyōxtan, abyōz | پیوستن، چسبیدن |
| ۴, ۶۸: abar ~; ۲, ۴۲: be ~ | آمیختن |
| abzār ۰, ۱۱; ۸, ۳۸ | ابزار، وسیله، نیرو |
| abzār-gōspand ۴, ۷۵-۷۶, ۸۵ | توانا از نظر داشتن گوسپند، دارندهٔ گوسپند بسیار |
| abzārīh ۱۱, ۵; ۰, ۴۰: ⟶ frašagird ~ | نیرو |
| abzāyēnīdan ;be ~: ۹, ۱۹ | افزودن |
| abzōn ۳, ۲۰-۲۱; ۸, ۱۶, ۱۷; ۹, ۵; ۱۰, ۱ | افزون، مقدّس |
| abzōnīg ۲, ۱۸; ۴, ۷, ۲۶, ۷۴, ۷۵ | افزونی، مقدّس |
| abzōnīgīh ۳, ۲۰-۲۱, ۴۰; ۹, ۱۳ | افزونی، تقدّس |
| abzōnīgīh-ārāstār ۷, ۲۰ | آرایندهٔ افزونی، سامان‌دهندهٔ تقدّس |
| abzōnīg-mēnōg ۲, ۱۸ | مینوی افزونی، مینوی مقدّس |
| abzōnīgtom ۳, ۶۰; ۴, ۱۰; ۸, ۳۶ | مقدس‌ترین، افزونی‌ترین |
| abzōnīg-xrad ۷, ۷ | خرد مقدس |
| abzūdan ۰, ۳۱ | افزودن |
| ačārēnīdan ۲, ۵۹-۶۰ | ناچار کردن، بیچاره کردن |

a-dād ۷, ۳۴ بیداد، ستم، ناحق

a-dōst ۸, ۱۲ نادوست، دشمن

afrāz ۷, ۲۸ فراز، بالا

a-frāz-guftār ۴, ۱۰ خاموش، ساکت

a-frāz-sazišnīh ۴, ۸۱ ناگذرایی

afšārdan, afšār ۳, ۵ فشردن، فشار دادن

agar ۴, ۱۶, ۷۸–۷۹, ۸۲ اگر

agār ۳, ۴۱, ۴۳; ۸, ۱۳; ۲, ۴۳: ⟶ kardan بی‌کار، ناکار

agārēnīdan ۲, ۴۳; ۴, ۸۸, ۹۰; ۵, ۸ ناکار کردن، بی‌اثر کردن

agārīhistan ۴, ۷۲ ناکار شدن، بی‌اثر شدن

agīh ۸, ۱۴ بدی

a-griftār ۷, ۲۳ ناگیرنده

a-guft ۰, ۴۳ ناگفته

ah ⟶ h ماده فعل ربطی «است»

ahixtān ۴, ۲۱: ⟶ vaēduuōišt ī ~

ahlaw ۱, ۰; ۲, ۵۹–۶۰, ۴, ۲۶, ۴۳; ۸, ۲۷, ... پرهیزگار، راست، پارسا

ahlaw-dādestān ۸, ۲۰ نیکو اعتقاد

ahlawīh ۸, ۲۳, ۲۴ پرهیزگاری

ahlawtom ۴, ۴۲–۴۳; ۷, ۸ پرهیزگارترین

ahlāyēnīdan ۸, ۲۹; ۱۰, ۶ پرهیزگاری ورزیدن، تقدیس کردن

ahlāyīh ۰, ۱۲, ۱۳; ۳, ۴۶–۴۷; ۴, ۳, ۳۳; پرهیزگاری، تقوا
۸, ۵۶: ⟶ waxšēnīdār ~; ۷, ۲۰: ⟶ ~-ārāstār; ۲, ۶۴:
⟶ ~kāmāgtar ۷, ۲۲: ⟶ ~kardārīh; ۴, ۳۵: ⟶ ~ stāyišnīh

| | |
|---|---|
| ahlāyīh-ārāstār ۷, ۲۰ | آرایندهٔ پرهیزگاری |
| ahlišwang ۴, ۸۱; ۷, ۱۱ | ارششونگ، اشی‌نیک (زن ایزدی است) |
| ahlomōγ ۴, ۱۲; ۷, ۳, ۱۰; ۸, ۲۲ | آشموغ، بدعت‌گذار |
| ahlomōγān ahlomōγ ۷, ۲۱ | اهلموغان اهلموغ، آشموغ‌ترین |
| ahlomōγīh ۷, ۱۵, ۲۸; ۸, ۵; ۱۱, ۳ | آشموغی، بدعت‌گذاری |
| ahrāftan, ahrām ۲, ۲۲: be ⟶ | برافراشتن، برآوردن |
| ahreman ۱۱, ۶ | اهریمن |
| ahriftan, ahrim ۲, ۵۱; ۳, ۳۸; ۴, ۶۰ | بر رفتن، پیش بردن |
| ahu / axw ۵, ۴ | سرور، رَدْ |
| ahuīh / axwīh ۷, ۳۵ | سروری، ردی |
| ahumbīhistan ۵, ۱ | آشکار شدن |
| ahu-menišn ۷, ۲۲ | ژرف‌اندیش، دارای اندیشه برتر |
| ahunawar ۰, ۱۲, ۱۳; ۴, ۳۷–۳۸, ۴۲–۴۳; ۴, ۸۰ | اهونور، یثااهو وئیریو |
| a-hunsandīhā ۸, ۴۸ | با ناخرسندی، با نارضایتی |
| ahuōmandīh ⟶ axwōmandīh | سروری |
| ajōydār ۷, ۲۶: ⟶ uzwān ~ | |
| a-karb ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ | بدون کرب، بی‌روحانی مخالف |
| a-kardārīh ۲, ۵۹–۶۰ | ناکاری، غیرفعّالی |
| a-kay ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ | بدون کی، بی‌پادشاه مخالف |
| a-kēnīh ۹, ۷ | بی‌کینه بودن، بدون دشمنی |
| aleksandar ۶, ۷; ۷, ۲ | اسکندر |
| amā ۰, ۵; ۲, ۲۵; ۴, ۷, ۰۰۰ | ما |
| amahraspand ۰, ۳, ۷, ۱۲, ۳۴; ۲, ۳۹: ~ān ... | امشاسپند، امشاسپندان |

amahraspandīd ۴, ۷۵ ⟶ amahraspand, h — امشاسپند هستید

a-marg ۰, ۲۰, ۲۳, ۴۲; ۴, ۸۱; ۵, ۱۲; ۸, ۵ — بی‌مرگ

a-marg-dāštār ۰, ۴۰ — بی‌مرگ نگهدارنده، آنکه بی‌مرگ نگه می دارد

amaragānīg ۴, ۱۲ — همه

a-mānišn ۴, ۴۹ — بی‌سکنه

amāwand ۵, ۱۲; ۷, ۱۱; ۸, ۴۶ — نیرومند

amāwandīh ۰, ۳۸; ۴, ۱۱, ۶۶, ۷۶; ۸, ۵۰ — نیرومندی، پیروزگری

amurdād ۲, ۱۹; ۵, ۹ — امرداد (نام یکی از امشاسپندان)

amust ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ — بدون گله، بی‌مُست

anabesīhišn ۰, ۲۳ — تباه نشدنی

anābišn ۱۱, ۳ — دوری، نابودی

anabr ۴, ۵۸ — بدون ابر

anagr-rōšnīh ۲, ۱-۳, ۲۲ — روشنی بیکران (بالاترین طبقهٔ آسمان)

anahlaw۸, ۱۹ — ناپرهیزگار، ناپارسا

anaspāsīh ۸, ۵ — ناسپاسی

anāg ۳, ۷, ۳۹; ۴, ۸۹ — بد، زشت

anāgīh ۳, ۱۱; ۴, ۱۵, ۶۹; ۷, ۳۶; ۸, ۱۰ — بدی، زشتی

anāmurzīdārtar ۷, ۲۹ — ناآمرزنده‌تر، بی‌رحم‌تر

anārāstān ۸, ۲۷ — ناشایستگان

anāstag ۵, ۵-۶ — تباه

anāstār ۸, ۱۱ — تباه کننده

anāstārīh ۸, ۱۲ — تباه کنندگی

anāštīh ۷, ۱۶, ۳۷; ۸, ۵ — جنگ، ستیز

anbōh ۴, ۱۴ انبوه، پُر

and ۰, ۴۳; ۲, ۳۶–۳۸; ۶, ۱۳, ۱۴; ۱۰, ۱ اند، چند

andag ۵, ۹ اندک

andag-andag ۴, ۱۲ اندک اندک

andar ۰, ۱, ۲, ۰۰۰ در، اندر، در میان

andarag ۲, ۴–۵, ۱۵; ۴, ۶; ۶, ۵ در میان، میان

andarag ۴, ۳۳, ۳۴ ناروا، مخالف

andarag-gōwišnīh ۴, ۱۰ مخالفت

andarōntar ۲, ۷–۸ اندرونی‌تر، درون‌تر

andartom ۴, ۴ میان‌ترین، درونی‌ترین

anēr ۰, ۳۰, ۳۷; ۸, ۷ نا ایرانی

anērān ۰, ۳۰, ۳۱; ۴, ۸۹; ۵, ۷۰, ۸, ۴ انیران، غیر ایرانیان

anērīh ۹, ۱ پستی

anēwēnag ۷, ۱۱, ۳۷ به گونه‌ای دیگر، خلاف رسم و آیین

angad-xīr ۴, ۱۳ بسیار مال

angust ۸, ۵۸ انگشت

aniyāz ۵, ۱۲ بدون نیاز، بی‌نیاز

anmardōm ۲, ۴۳ غیر انسان، نامردم

anōšmār ۴, ۵ بی‌شمار

anrāh ۱۱, ۸ بی‌راه، آنکه راه را تشخیص نمی دهد، گمراه

anōšag-ruwān ۷, ۲۶, ۲۸ انوشیروان، نوشین‌روان (= مرحوم)

any ۰, ۱۶, ۲۰, ۲۳, ۲۴; ۲, ۳۶–۳۸; ۸, ۱۵: (متن: ān-ē) دیگر

apadīriftagīh ۸, ۸ نپذیرفتن، ناپذیرفتاری

| | |
|---|---|
| a-payman-kušišnīh ۸, ۳۷ | غیر عادلانه کشتن، به افراط کشتن |
| a-pērōzgarīh ۴, ۸۹ | بدون پیروزی |
| a-petyāragīh ۰, ۶, ۱۳ | بی‌پتیارگی، بی‌بدی |
| a-petyārgārīh ۰, ۱۲, ۱۳ | پتیاره نداشتن، آسیب نرساندن |
| a-pōyišn ۰, ۲۰, ۴, ۸۱; ۸, ۵۰ | بدون پوسیدگی، فاسد نشدنی |
| appurdan, appar ۸, ۳۶ | دزدیدن |
| a-rad ۸, ۲۱ | ناحق، غیر قانونی |
| a-rad burd ۸, ۲۰ | به ناحق برده، غیر قانونی تصرف کرده |
| arāg ۲, ۹ | راغ (نام جایی) |
| a-rānag ۸, ۵۵۰, ۹, ۱۸; ۱۰, ۱۵ | نرفته، سپری نشده، باقیمانده |
| ardaxšēr ī pābagān ۷, ۱۱ | اردشیر پسر بابک |
| ardīg ۷, ۱۲ | نبرد |
| ardwahišt ۲, ۱۹, ۲۹ | اردیبهشت نام دومین ماه سال و نام یکی از امشاسپندان |
| arēšīdārīhā ۳, ۵۱-۵۲, ۵۳ | بی‌آزارانه، به بی‌آزاری |
| arešk ۲, ۶۳ | رشک، حسد |
| arezrāsp ۶, ۱۲ | ارزراسپ (نام خاص) |
| arezwāg ۷, ۷, ۸, ۹, ۱۰ | ارزواگ (نام خاص) |
| a-riftag ۷, ۱۴ | بی‌آزار، بدون شر |
| ariš ۲, ۲۶ | اَرَش (فاصله آرنج تا سر انگشتان) |
| arǰāsp ۴, ۷۷, ۸۳, ۸۸, ۸۹, ۹۰; ۵, ۷ | ارجاسپ (نام خاص) |
| armēšt-dahišnīh ۳, ۲۳-۲۴ | سکون دادن |
| aršūxt ۰, ۷ | نیک گفته شده |
| artēštār ۲, ۶۳; ۸, ۲۶~ ān۴, ۱۶, ۱۷ | ارتشتار، سپاهی |

artēštārīh ۰, ۲۰, ۳۲, ۴۱; ۳, ۴۶-۴۷ ارتشتاری، سپاهیگری

arus ۳, ۵۱-۵۲ سپید

arwand ۰, ۳۵ اروند، تند، تیز

arwandasp ۸, ۲۶ اروند‌اسپ، دارندهٔ اسب تندرو

arwandīh ۳, ۴۶-۴۷ اروندی، تندی، تیزی

arwēz ۸, ۵۵; ۹, ۱۸; ۱۰, ۱۵ ارویز، نام نخستین زن زردشت، مادر ایست‌واستر

arzānīg ۰, ۱۲, ۱۳; ۸, ۲۷ ارزانی، شایسته

arzānīgēnīdan ۳, ۳۹ ارزانی داشتن

arzōmand ۳, ۱-۲ ارزمند، ارجمند، دارای ارج و فرّه

asazišnīg-xwadāyīh ۴, ۸۴ جاودان خدایی، پادشاهی پایدار داشتن

asēǰīh ۱۰, ۵, ۱۷ بی‌خطری

asfīgānān ۰, ۲۵ منسوب به اسفیان، اسفیانان

asfiyān ۲, ۷۰ اسفیان (نام خاص)

asmān ۲, ۴-۵; ۳, ۲۹; ۴, ۷۵; ۶, ۱۳ آسمان

asnawandgar ۲, ۲۲ اسنوندکوه

asp ۰, ۱۹; ۴, ۷۰; ۸, ۴۷~ān ۳, ۱۳ اسپ

aspānūr ۴, ۶۶ آرامگاه

aspōbār ۰, ۳۲ اسب بلع

asp-sālār ~ān ۲, ۵۷ اسب سالار

a-sōyišn ۰, ۲۰; ۴, ۸۱; ۸, ۵۰ بدون سودگی، بدون تباهی

ast ۳, ۱۸; ۴, ۸۲ استخوان

ast ⟶ h است (فعل ربطی)

astawānīh ۴, ۴ — اعتقاد، اُستوانی، اعتماد

ast ī ۵, ۹ — باشد که، کسی است که

astišnīh ۷, ۲۶: ⟶ abāz~: ۴, ۷۵, ۸۰: ⟶ abar~; ۴, ۸۱: ⟶ ray~

astōmand ۲, ۴, ۵, ....~ān ۲, ۱۹, ۲۰-۲۱, ....; — مادّی
۲, ۲۴: ⟶ axw ī ~

ast kē ۳, ۵۳; ۴, ۵۲(= ast ī) — باشد که، کسی است که

aš ۳, ۲۷-۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۹ — چشم (اهریمنی)

a-šādīh ۷, ۳۴ — ناشادی

a-šarm ۴, ۲۲ — بی‌شرم

aškam/b ۰, ۳۶; ۸, ۲۲ — شکم

ašmā ۰, ۹; ۲, ۴۳; ۴, ۸۹; ۷, ۲۷ — شما

ašnawišn ۸, ۵۹, ۱۰, ۵ — شنودن، منقول (از طریق نقل)

ašnawišnīh ⟶ gōwišn~

ašnuudan, ašnaw ۲, ۵۵; ۴, ۴۹, ۶۶; ۸, ۵۹; ۹, ۲۲ — شنودن، پذیرفتن
۴, ۹۰:abar~;۵, ۲:be~

ašwahišt ۲, ۱۷, ۱۸, ۲۴, ۲۵, ... — اردیبهشت (امشاسپند)

atuwānīg ۷, ۱۵ — ناتوانی

a-warzišnīh ۲, ۵۱ — انجام ندادن

awādag ۷, ۲۰, ۲۱ — خَلَف، اخلاف

awēnābdāgīh ۴, ۵۴, ۵۵ — ناپیدایی، مخفی بودن

awērānīh ۸, ۷ — ویرانی

awēšān ۰, ۹, ۳۵; ۲, ۱, ... — ایشان

awinābīh ۷, ۲۲ — بی‌گناهی

| | |
|---|---|
| awindišn kardanīh ۸, ۷ | کار بی‌حاصل کردن |
| awisānišn ۸, ۶۰, ۹, ۲۳ | بدون گسست |
| awisānišnīh ۰, ۴۱ | بدون گسستگی |
| awiš ۰, ۶; ۳, ۲۷-۲۸ | برای آن، بدو |
| a-wizīdār-gōwišn ۷, ۳۱ | نسنجیده گفتار |
| axw ۲, ۴, ۴۱; ۷, ۲۳, ۳۴; ۹, ۱۳ | جهان، هستی |
| axw ⟶ ahu | سرور، رئیس |
| axwbed ۰, ۳۷ | فرمانده جهان |
| axwardārīh ۴, ۶۹ | نخوردن |
| axwāyišnīh ۲, ۵۹-۶۰ | ناکامی، ناخواستی |
| axwēškārīh ۴, ۱۲ | وظیفه نشناسی، ناخویشکاری |
| axw ī astōmand ۰, ۹; ۲, ۲۴, ... | جهان مادی، گیتی |
| ~ ān ۰, ۴۲; ۲, ۶۴; ۴, ۸۱, ... | |
| ۶, ۰; ۱, ۰; ۶, ۱۱: ⟶ pahlom ~ | |
| axwōmandīh ۸, ۱۳ | سروری |
| ayazišnīh ۴, ۴, ۸۰ | ستایش نکردن |
| ayāb ۳, ۴۶-۴۷ | دریابنده، یابنده |
| ayāb ۳, ۱-۲ | یا |
| ayāb-ē-čiyōn | همان گونه که |
| ayārān ۲, ۶۷ | یاران، همکاران |
| ayārīh ۲, ۱۱; ۳, ۱۶; ۱۰, ۱۰ | یاری، همکاری |
| ayārōmandīh ۴, ۲۷-۲۸; ۹, ۹ | یارمندی، یاری |
| ayābag ⟶ ham~; ~ān ۶, ۵ | یابنده |

| | |
|---|---|
| ayābagīhātar ۶, ۵ | دریابنده‌تر |
| ayāftan, ayāb be~;dast be~ ۲, ۶۸ | یافتن، به دست آوردن |
| ayārēnīdan, ayārēn ۸, ۳۲; ۹, ۹ | یاری دادن، یاری رسانیدن |
| ayārīhišntar ۸, ۳۳ | یارتر |
| az ۰, ۲, ۶; ۱, ۰ | از (حرف اضافه) |
| az ۴, ۲۲, ۲۶, ۵۷ | من (ضمیر اول شخص در حالت غیر فاعلی) |
| az ⟶ gāw ī az | |
| azabar ۶, ۱۳, ۱۴ | بالا، روی |
| azādag ۲, ۴۰ ~ān: ۲, ۴۱, ۶۸ | نزاییده، زاده نشده |
| azarmān ۰, ۲۰; ۴, ۸۱; ۵, ۱۲; ۸, ۵۰ | بدون پیری، بی‌پیری |
| azēr ۰, ۴۲; ۳, ۲۹ | زیر |
| azg ۸, ۳۲, ۴۷ | شاخه |
| az ī dahāg ۱۱, ۲ | ضحاک، اژدهاک |
| azīndag ۴, ۷۰ | غیر زنده، مرده |
| aziš ۰, ۱۳, ۲۶, ۴۱, ... | از آن، از او |
| azišīh ۳, ۷ | از آن او بودن، متعلق به او بودن |
| az nūn frāz ۴, ۱۸; ۵, ۲ | از این پس |

«ā»

| | |
|---|---|
| ā ۲, ۴-۵, ۲۴, ... | آنگاه |
| āb ۰, ۲۳; ۲, ۲۰-۲۱, ۳۶-۳۸, ۴۲; ۳, ۵۱-۵۲; ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵, ۸۲, ... | آب، رودخانه |
| ābādēnīdan ۰, ۳۰, ۳۱ | آباد کردن |

| | |
|---|---|
| āb ī dāitī ۲, ۳۰ | رودخانه دائیتی، آب دائیتی |
| ābādīh ۴, ۵۲; ۸, ۲۴ | آبادی، نیکی |
| ābīhā ۵, ۱۰ | مایعات |
| ābustan ۸, ۵۷; ۹, ۲۰; ۱۰, ۱۸ | آبستن |
| ābxwar ۳, ۱۳ | آبخور، آبگیر، آبشخور |
| ādurbād ۷, ۲۰, ۲۱; ~ī māraspandān: ۵, ۴; ۷, ۲۰ | آذرباد، آذرباد پسر مارسپند |
| āfrāh ۴, ۴۷; ۴, ۴۸ ⟶ dāštan | مشاوره |
| āfrīn ۰, ۲۸; ۴, ۱۶; ۹, ۲-۳ ⟶ dahmān~ | آفرین، ستایش |
| āfrīnēnīdan ۰, ۱۲, ۱۳ | آفرین کردن، ستودن |
| āfrīnīdan, āfrīn ۰, ۴۱ | آفرین کردن |
| āgāh ۰, ۴۳; ۲, ۱۸; ۳, ۵۹; ۴, ۶۴; ⟶ wispāgāh | آگاه، دانا |
| āgāh-dahišnīh ۴, ۴; ۷, ۲۹, ۳۱ | آگاهی دادن |
| āgāhēnīdan ۳, ۴ | آگاه کردن |
| āgāhīg ۴, ۸۳ | آگاهی |
| āgāhīh ۰, ۸, ۴۱; ۲, ۶۸; ۴, ۴, ... | آگاهی |
| āgdēnīh ۸, ۲ | بد دینی |
| āgenēn ۲, ۴۶, ۴۷, ۶۲; ۸, ۳ | با هم، همراه هم |
| āgenēn-yazišnīh ۸, ۴۷ | با هم ستودن، ستایش جمعی |
| āhaxtān ⟶ wēdišt ī~ | |
| āhen-abar gumēxt ۸, ۱۱ | آهن بر آمیخته |
| āhenēn ۸, ۱۱ | آهنین، آهنی |
| āhengarīh ۰, ۱۴ | آهنگری |

| | |
|---|---|
| āhixtan, āhanǰ ۴, ۲۹-۳۰ | کشیدن، آهنجیدن |
| āhōg ۷, ۱۵ | آهو، عیب |
| āhuftan, āhumb(؟) ۴, ۴۷, ۶۳; ۵, ۸ | آشکار کردن |
| āhumbišn ۹, ۴ | گشادن |
| ālag ۲, ۱-۳; ۴, ۵۴ | سو، جهت، سمت |
| āluh ۴, ۷۹ | عقاب، شاهین |
| āmadan, āy ۳, ۴۵:ul~ | بالا آمدن |
| āmēxtagīh ۸, ۳ | آمیختگی |
| āmōxtišnīh ۸, ۱۷ | آموختن |
| āmurzīdan, amurz ۳, ۱۲ | آمرزیدن، غمخواری کردن |
| āmurzīdārtar ⟶ anāmurzīdārtar | |
| ān ۰, ۱, ۲, ۶; ۲, ۳۴, ۴۳; ۵, ۵-۶ | آن، او |
| ānāst ۴, ۶۴, ۶۷ | ناراست، دروغ، نابودی |
| ān-ē ⟶ any | |
| ān ī ۰, ۲۱; ۱, ۰ | متعلّق به، آنِ |
| ānīdan, ānāy ۳, ۴, ۱۷ | راهنمایی کردن، آوردن |
| ānōh ۲, ۷-۸, ۲۲, ۲۴, ... | آنجا |
| ārādtar ۱۰, ۲-۳ | آراسته‌تر |
| ārāstan, ārāy ۴, ۲ | آماده شدن |
| frāzīh ō ham ~ ۲, ۲۴, ۲۶ | دیدار کردن، دیدار ترتیب دادن |
| ō ham ~:۲, ۲۹: | با هم آراستن، ترتیب دادن |
| ārāst ۳, ۳۰ | پهنه، سطح |
| ārāstār ۷, ۲۰: ⟶ abzōnīgīh~;ahlāyīh~ | آراینده |

۷, ۱۱: ⟶ āwām~;۷, ۱۸: ⟶ dēn~

ārāstārīh ۷, ۳, ۲۶: ⟶ dēn~ آراستاری، سامان‌دهی

ārāyīhistan ۱۰, ۴ آراسته شدن

asānēnīdan ۰, ۲۶ آسان کردن

āsībišn ۲, ۵۷, ۵۸ آسیب، صدمه

āsiftan ۲, ۵۷, ۵۸; ۳, ۹ افروختن، شعله‌ور

āsnānag(؟)۲, ۲۶, ۳۰ آشیانه

āsrōg۷, ۱۴ آسرون، روحانی

āsrōgīh ۷, ۲۲ آسرونی، مقام روحانیت

āsrōn۷, ۱۶-۱۷, ۳۱, ۳۴ آسرون، روحانی

āsrōnīh ۰, ۲۰, ۴۱, ۴۶-۴۷ آسرونی، مقام روحانیت

āsiyā ۵, ۵-۶ آسیا

āšīhistan(؟) ۳, ۳۴-۳۵: frāz~ پیش بردن

āškār۷, ۲۲ آشکار

āškārag ۷, ۲۵, ۲۸ آشکارا

āškāragīh ۷, ۸; ۸, ۳۱ آشکارگی

āškārēnīdan ۴, ۷۱; ۵, ۱۰ آشکار کردن

āšnāg-sraw۴, ۷۳ سخندان

āšōb ۲, ۱۰ آشوب

āštag ۰, ۱; ۳, ۶۱; ۴, ۷۷ پیام‌آور، پیامبر

āštagīh ۰, ۱, ۳۴; ۳, ۴۸-۴۹, ۴, ۱, ۸۴; پیامبری، رسالت

āštīh ۳, ۵۱-۵۲; ۴, ۶۶, ۷۴ پیام‌آوری، پیامبری

āštīh ۳, ۵۳; ۸, ۴; ۱۰, ۲-۳; ⟶ anāštīh آشتی، صلح

āšuftan, āsōb ۴, ۹۰: abar~ فرو کوفتن، بر آشفتن

ātaxš ۲, ۱-۳, ۵۴, ۵۷, ۵۸ ⟶ griftan آتش

ātaxšān ī wahrām ۷, ۱ آتشهای بهرام

āwardan, āwar ۲, ۲۹, ۶۲; ۱۰, ۱ آوردن

be~ : ۲ , ۷-۸; be ō dēn ~ : ۸, ۴۸; ō hamīh~ :۷, ۲;

āwarēnīdārān ۰, ۲ آورندگان

āwarišn ۸, ۲۲ آوردن

āwām ۰, ۸, ۲۵, ۳۸, ... زمان، زمانه

āwām ārāstārān ۷, ۱۱ نظم‌دهندگان زمان، آنانکه در زمان خود به کارها سامان می دهند

āwām āwām ۷, ۳ روزگاران

āwāmīgān ۴, ۶۳ هم‌زمانان، همعصران

āwāmīhā ۷, ۳ به روزگار، در طول زمان

āwām-wardišnīh ۱۱, ۱ گردش زمان

āwēnišn ۸, ۱۲ سرزنش

āyišn ۸, ۲۲ آمدن

āyōxtan ۰, ۳۹; ۳, ۳۸; ۴, ۸۹ ستیز کردن، مصمم بودن

āyōxtan ۳, ۳۲, ۵۴ پیوسته بودن، به‌هم پیوستن

abar~ ۷, ۱۲ بر آویختن

āyōxtār ۷, ۲۸ پیوسته، متّصل

āyōzišn ۴, ۲۳, ۲۴; ۳, ۲۳-۲۴ ⟶ čahār~ اسب گردونه

āz ۰, ۳۴; ۶, ۷; ۸, ۶ آز، دیو آز

āzād ۷, ۱۱ آزاده

āzādagīh ۸, ۶ — آزادگی

āzād-gōwišn ۸, ۱۳ — آزادگفتار

āzād-tōhmag ۷, ۱۴ — آزاد تخمه، نژاده

āzārēnīdan ۸, ۲۲ — آزار دادن

«b»

bagtar ۴, ۲۵, ۲۶ — تواناتر، مسلّط‌تر

bahr ۰, ۸, ۲۵, ۳۲, ۳۴; ۴, ۷۰ — بهر، بخش، بهره

bahr-barišnīh ۳, ۳۹ — بهره‌وری، بهره‌مندی

bāǰ ۴, ۷۷ — باج، مالیات

bālāy ۲, ۱۱; ۳, ۵۱-۵۲; ۲, ۲۲: ⟶ mard~ — قد، بالا، قامت

bālist ۲, ۱۱, ۲۸; ۸, ۵۸, ۹, ۲۱; ۱۰, ۱۹ — اوج، بالست

bāmīg ۰, ۳۸ — بامی، درخشان

band ۴, ۶۴, ۶۷, ۶۹ — بند، وسیلهٔ پیوند و ارتباط

bandīh ۴, ۶۹; ۱۰, ۱۰ — بند

bār ۰, ۳۹, ۴۱ — کرانه، ساحل، دفعه، بار

barišn ۲, ۳۳; ۸, ۲۲ — بردن

barišnīh ۲, ۱۲; ۳, ۲۷-۲۸: ⟶ abar~; — باید بردن
۳, ۳۹: ⟶ bahr~; ۸, ۱۳: ⟶ duš~; ۲, ۱۷: ⟶ frōd~; ۴, ۳۵:
⟶ frāz~; ۰, ۳۸: ⟶ waxš~

bastan, band ۳, ۴۴; ۴, ۶۷; ۸, ۵۰ — بستن

۳, ۳۳: ⟶ be nē~; ۲, ۲۹: ⟶ menišn~ — به دل انداختن

bāstān ۲, ۶۳; ۷, ۲۷ — پیوستن، همیشه

bawedān ۳, ۴۸-۴۹ باشندگان

bawēdīh ۶, ۳ ⟶ abar~

bāwel ۴, ۷۲ بابل

bāwelāyīgān ۴, ۷۳ بابلیها

bawēnīdār ۰, ۵ باشنده، موجود

bawišn ۰, ۵ وجود، بودن

bawišnīh ۴, ۵۲: ⟶ be~, ۲, ۵۳: ⟶ ham~

baxšinšn ۰, ۲۵, ۳۲ بخشش، بخش، قسمت

baxtan, baxš ۰, ۲۶; ۵, ۱۳; ۷, ۲۳ بخشیدن، بخش کردن، مقدر کردن

bay ۲, ۱۱ خداوندگار

bāzāy ۷, ۱۲; ۸, ۴۹; ۸, ۴۶: ⟶ stabr~ بازو

bĕ ۰, ۲۰, ۲, ۲۷; ۳, ۱۸; ۴, ۴۶; ۸, ۲۹ اما، بلکه، حتی، جز و نیز پیشوند فعل
۲, ۷-۸: ⟶ āwardan; tāftan...

be ašnawišnīh ۳, ۲۲ شنیدن، پذیرفتن

be bawišnīh ۴, ۵۲ دور بودن

be dahišnīh ۹, ۶ دادن

be nigerišnīh ۴, ۵۷ نگریستن

be nasišnīh ۴, ۶۱-۶۲ ناپدید شدن

be ō ۰, ۱۳ به

be pad ān ۴, ۴۹ بدان منظور

bēr ۱۱, ۸

be rawāgīh ۲, ۴-۵ ترویج، رواج، روایی

bērōn, ۲, ۶: ⟶ kardan

| | |
|---|---|
| bēš ۳, ۵; ۴, ۲۲, ۲۵, ۲۶; ۸, ۴۵ | درد، رنج |
| bēšazēnīdan ۵, ۹; ۷, ۱۴ | درمان کردن |
| bēšazēnīdārtom ۷, ۱۳ | درمانگرترین |
| bēšāzīh ۲, ۵۳ | درمان |
| bēšāzišnīh ۲, ۵۴; ۴, ۲۹-۳۰; ۷, ۱۷, ۳۷ | درمان، درمانگری |
| bēšēnīdār ۲, ۵۳ | آزارنده |
| bēšīdār ۸, ۳۸, ۳۹ | آزاردهنده، آزاررساننده |
| bēšīdārīh ۷, ۱۰ | آزار دهندگی، رنج، درد |
| be tazišnīh ۲, ۵۷; ۳, ۵۱-۵۲, ۵۴ | به تاخت، به بشتاب |
| bēwarēnīdan ۰, ۳۱ | دور راندن |
| be wāzēnīdar ۶, ۸-۹ | رونده، به حرکت درآورنده |
| bīm ۳, ۳۲; ۷, ۲۷ | ترس |
| bīm-āyōz ۴, ۱۲ | بیم‌انگیز |
| bīmēnīdan ۰, ۳۱ | بیم دادن، ترس دادن |
| bištan, bēš ۷, ۱۰; ۸, ۳۳; ۷, ۱۴: nē~ | آزار دادن |
| bitak ۲, ۷۰ | بیتک (نام زنی است) |
| bizišk ۵, ۱۰; ۲, ۵۳⟶ ǰādūg~ | پزشک |
| biziškīh ۰, ۲۷; ۲, ۵۴; ۵, ۸ | پزشکی |
| bōr-gāw ۲, ۷۰ | بورگاو (نام خاص) |
| bowandag ۲, ۳۶-۳۷; ۳, ۲۶, ۵۹; ۵, ۱۲; ۷, ۳۳ | کمال |
| bowandagīh ۳, ۴۶-۴۷ | کمال |
| bowandagīhā ۵, ۸ | به کامل، به درستی |
| bowandag-menišnīh ۰, ۹; ۳, ۴۰; ۴, ۶۶; ۷, ۱۸ | درست‌اندیشی |

bowandag-menišnīhā ۰, ۹ — با درست‌اندیشی، با اندیشهٔ درست

bowandag-parīriftārīh ۰, ۳ — پذیرش کامل

bowandagtar ۱۰, ۲-۳ — کاملتر، بیشتر

bōxt ۵, ۳ — رستگاری، نجات

bōxtagīh' ۰, ۵ — بختاری، نجات، رهایی

bōxtan, bōz ۴, ۷۳; ۵, ۴ — بختن، نجات یافتن

۷, ۲۵: be~; ۷, ۹: nē~

bōxtišn ۴, ۶۵, ۷۰ — نجات، رهایی

bōzāgīh ۳, ۴۸-۴۹ — رهایی

bōzišn ۰, ۸ — نجات، رهایی

bōzišnīh۷, ۲۳ ⟶ tōhmag ~

brād ۴, ۴, ۵; ۸, ۱۶; ۰, ۳۵: ~ān — برادر

brādrōreš ۳, ۲۰-۲۱, ۲۳-۲۴, ۳۲; ۳, ۲۷-۲۸: ⟶ tūr ī~

برادرورش (نام خاص)

brahmag ۸, ۱۶ — شیوه، روش

brēhēnīdan, brēhēn ۲, ۱-۳; ۳۶-۳۸; ۸, ۵۸ — آفر یدن، مقدر کردن

۱۰, ۱۹: frāz~

brēhēnišnīh ۱۰, ۱۹; ۸, ۵۸: ⟶ frāz~ — آفرینش

brīdan, brīn ۹, ۱۱ — بریدن، قطع کردن

brīdār ۹, ۱۲ — برنده، قطعه قطعه کننده

brīn ۸, ۵۱, ۵۳, ۵۹; ۹, ۱۴, ۱۶; ۱۰, ۱۱ — بریده، پایان یافته

۲, ۱۷: ⟶ būdan

brīnag ۸, ۵۱ — پایان

brīnīdan, brīn, bur ۹, ۱۱, ۱۲ قطعه قطعه کردن، بریدن

brīnišn ۲, ۳۱ باید پریدن، آنچه باید بریده شود

būdan, baw ۰, ۱, ۱۶, ۸; ۲, ۱۳, ۵۵; ۳, ۹; ۹, ۸; ... بودن، وجود داشتن
۲, ۲۴; ۴, ۱: abāz~ گذشتن، باقی ماندن; ۳, ۲۷-۲۸, ۳۰: abar ēd ham~
باهم بودن; ۳, ۵۶; ۴, ۲۹-۳۰, be~ بودن; ۲, ۹, ۶۷; ۴, ۸: nē~
۳, ۶: برخاستن، بیدار شدن; ۳, ۴۲, ۴۳; ۴, ۷۸: frāz~ وجود نداشتن، نبودن
nē abāz ǰudār~ ناتوان از جویدن بودن, ۲۴۳; ۷, ۳۹: ō/ōh~ همانا بودن;
۳, ۹: darmān~ درمان شدن ۷, ۱۸: padīrišn~ پذیرفته شدن; ۷و۱:
paywast ~ ادامه یافتن; ۲, ۴۳: be wany~ نابودن شدن

būdān ۳, ۴۸-۴۹ بودگان، هستان

būdist ۶, ۴: ⟶ ham būdist

būdišnīh ۴, ۵۵: ⟶ frāz būdišnīh

buland ۰, ۳۴; ۴, ۱; ۷, ۱۱; ۸; ۴۶, ۴۷ بلند

buland-pēšag ۸, ۲ بلندپیشه (= اسب سوار)

buland-rasišnīh ۴, ۳ <گفتار> بلند

buland wihrišnīh ۸, ۲۷ علّو، بلندی، ارتقاء

būm ۴, ۱۴, ۴۲-۴۳; ۷, ۳۶ بوم، سرزمین

bun ۷, ۳۴; ۸; ۵۶; ۹, ۱۹ بُن، ته

bunīg ۷, ۳۵ اقامت

bun-rasišn ۵, ۵-۶ آغاز

burdan, bar ۲, ۱۱, ۲۶, ۳۴, ۵۴; ۳, ۳, ۳۹, ۶۰; .... بردن، حمل کردن
۸, ۲۱: ⟶ xrad~; ۲, ۶; ۹, ۷: abar~; ۲, ۱۱, ۲۰-۲۱, ۲۲: be~;
۲, ۳۵; ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵: frāz~ ۲, ۲۰-۲۱, ۳۶-۳۸: frōd ~; ۳, ۹; ۸,

مجادله کردن، پیکار ۲~andarag: ۳, ۳۸; تحمل کردن ō ham burdan :۱۳
کردن, ۶۷: wāng~ فریادزدن

burdār ۰, ۲۵; ۲, ۱-۳, ۲۹, ۵۲, ۵۳, ۵۶; ۴, ۴ مادر، زهدان

burdārān ۸, ۹: ⟶ dēn-burdārān

burdārīh ۲, ۵۹-۶۰: waxš-abar~

brunāygarīh ۰, ۳۱ جوانی

burz ۲, ۷-۸ بلند، بلندی

burzāwand ۱, ۰; ۴, ۷۶, ۷۷, ۸۶, ۸۷; ۶, ۳, ۱۱ والا، بلندپایه، شکوهمند

but ۴, ۳۷-۳۸ بُت، نام دیوی است

«č»

čahār-āyōzišn ۳, ۲۳-۲۴ چهاراسبه، دارای چهاراسب به هم بسته شده

čahārom ۸, ۵۳; ۹, ۱۶ چهارم

čand ۰, ۸; ۲, ۳۶-۳۸; ۳, ۴۵; ۱۰, ۱ چند، چندان، اندازه

čār ۰, ۵; ۳, ۲۰-۲۱; ۴, ۴۲-۴۳ چاره، راه، روش

čārag ۷, ۲۳; ۱۱, ۱ راه، چاره

čarādīg ۲, ۱۲, ۱۳, ۵۴, ۵۵ دختر، دوشیزه

čarbīh ۱۰, ۸ چربی

čarbīhā ۸, ۱۳ به چربی، با چربی

čardār ۴, ۵ پدر

čāš ⟶ drōčāš

čāšīdan, čāš ۵, ۷ آموختن

čāšišnīh ۷, ۲۹, ۳۲ آموزش

| | |
|---|---|
| čašm ۴, ۶۸, ۸۴; ۵, ۱; ۱۱, ۸ | چشم |
| čašmag ۲, ۴۴; ۴, ۶۱-۶۲ | چشمک (نام دیوی) |
| čašmdīd۶, ۲ | در دید چشم، مرئی |
| čašmīhā ⟶ duščašmīhā | |
| čašm-nigerišn ۲, ۱۶ | قابل دید با چشم، مرئی، دیدنی |
| čašmtar ۳, ۵۱-۵۲ | مشهورتر، زیباتر |
| čaθrušwadag ۲, ۴۲ | چهارگوش |
| čaxragōmand ۸, ۳۳ | ارابه‌دار |
| čē ۰, ۱, ۲, ۹; ۳, ۱-۲ | چه، زیرا، چون، به سبب |
| čēčast ۰, ۳۹ | چیچست (نام دریاچه ارومیه) |
| čegāmiz-ē ۲, ۳۱, ۷, ۲۹, ۳۲ | به هر روی، به هر صورت |
| čēhēnīdan, čēhēn ۲, ۴-۵ | گزارش دادن |
| čēr ۸, ۴۹ | چیره، غالب |
| čērīh ۸, ۵ | چیری، غلبه، چیرگی |
| čihr ۰, ۳; ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۶۹ | چهر، سرشت |
| čihrōmayān ۸, ۴۵ | چهرومیان (نام دیگری برای پشوتن) |
| čihr-šnāsīh ۵, ۸ | چهرشناسی، طبیعت‌شناسی |
| cim ۲, ۷-۸; ۴, ۳۹ | دلیل |
| čimīg ۰, ۲ | مدلل، مستند |
| čiš ۰, ۶, ۴۳; ۲, ۳۱; ۷, ۳۱ | چیز، شیئی |
| čišīh ⟶ nēst čišīh | |
| čiš tō rāy ۳, ۳ | دربارهٔ موضوع مربوط به تو |
| čiyōn ۰, ۱۱, ۲۲; ۲, ۱۷ | چنانکه، آنگونه که، مانند |

«d»

dabr-gāw ۲, ۷۰ — دبرگاو (نام خاص)

dad ۹, ۷, ۹ — دَدْ، حیوان وحشی

dād ۰, ۱۶, ۱۷, ۲۸; ۲, ۸; ۱۰, ۱۰ — داد، قانون

dād ۹, ۹ — سن، سال، زاد

dād ۷, ۱۶; ۷, ۳۴ — آفریده شده

۸, ۱۹: ⟶ dēwān ~; ۶, ۴: ohrmazd ~

dādan, dah ۰, ۹, ۱۳; ۲, ۱۸, ۴۳; ۳, ۶۰; ۴, ۳۲; آفریدن، دادن، بخشیدن ۶, ۷; ۷, ۱۲; ... ; ۷, ۲۵: abar~ نتیجه دادن ;۸, ۵۶; ۹, ۱۹: andar~ آفریده‌شدن ; ۲, ۱۸, ۲۶; دادن، نهادن ; ۰, ۹; ۳, ۱۹; ۴, ۲۲, ۴۱: frāz~ فراز دادن، فرازآفریدن ; ۴, ۲۴: nē~; ۷, ۱۶–۱۷: ~padīrišn بپذیرند، پذیرش دهند ; ۳, ۲۲: pad menišn nē~ در اندیشه تشخیص ندادن

dādār ۰, ۰, ۳, ۶, ۸, ۲۵; ۴, ۱, ۱۱, ۲۶; ۵, ۱۳; ... دادار، آفریننده، دهنده

۸, ۲۹: ⟶ murnǰēnišn~; ۴, ۲۰: ⟶ xrōsišn~

dādārīh ۰, ۱۰ — داداری، آفرینندگی

dādestān ۰, ۹; ۲, ۳۵, ۶۳; ۳, ۲۷–۲۸; ... — داوری، قضاوت

جریان کار، وضع، قانون :۳, ۲۹, ۳۰; ۷, ۳۵ ; ۸, ۲۰: ⟶ ahlaw~

dādestānīh ۸, ۲۷ — دادستانی، داوری

۸, ۶: ⟶ ǰud~

dādestānōmandīh ۳, ۴۴ — دادمندی (به داد داوری کردن(؟)

dādīg ۸, ۶۰ — داده شده، نهاده شده

dādīh ⟶ aburnāy dādīh

dādwar ۵, ۳; ۸, ۱۴ داور، قاضی

dahāg ۰, ۲۵, ۲۶; ۴, ۷۲; ۱۰, ۱۰ ضحاک

۱۱, ۲۰: ⟶ az ī~; ~ān اژدهاک ۸, ۶: ⟶ hu~

dahān ۳, ۱۶ دهان

dahānōmand ۲, ۱۵, ۱۹; دهان‌دار، دهانمند، دارای دهان

dahibed (= dehbed) ۰, ۴۱; ۲, ۷۰; ۴, ۶۳, ۸۵, ۸۶; ... دهبد، پادشاه، فرمانروا

۰, ۳۰: ⟶ ērān~

dahibedīh, (= dehbedīh) ۰, ۱۶, ۱۷ دهبدی، فرمانروایی

dahīg ۰, ۳۱ دهیگ (نام خاص)

dahišn ۰, ۳, ۵, ۶, ۳۲; ۲, ۱-۳, ۳۶-۳۸; ۴, ۲۳ آفرینش، آفریده، مخلوق

۲۴; ۱۶, ۱۰; ۰, ۳۲ ⟶ dēw~; ۱, ۰; ۳, ۴۸-۴۹: ~ ān.

dahišnīg ۰, ۶, ۱۴ ⟶ handāzag~ دادن

dahišnīh ۰, ۵ آفرینش، خلقت، دادن

۴, ۴: ⟶ āgāhīh~

۷, ۲۹, ۳۱: ⟶ āgāh~; ۳, ۲۳-۲۴: ⟶ armēšt~; ۹, ۶:

⟶ be~; ۱۱, ۰, : ⟶ frašagird~; ۳, ۵۶, ۵۷: ⟶ kāmag~

dahmān āfrīn ۹, ۲-۳ دهان‌آفرین (نام دعایی)

dahom ۸, ۱, ۲۳, ۳۲, ۳۴; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ دَهُم

dāg ۴, ۸۰ آفریده

dagr ۳, ۲۷-۲۸, ۲۹; ۴, ۸, ۶۹; ۶, ۶۰; ۷, ۳۴ دیر، طولانی

dagr-wirēztar ۱۰, ۲-۳ چاره بیشتر <داشتن> نیاز کمتر <داشتن>

dagr-xwadāyīh ۴, ۸۱ خداوندی دیرپای، پادشاهی طولانی

dagr-zīndagīh ۴, ۸۱ دیرزیوی، زندگی طولانی داشتن

dāitī ⟶ āb ī~; rōd ī~; weh~

dām ۰, ۳۶, ۶, ۲۴; ۴, ۲۲, ۸۵; ~ān ۰, ۵, ۴, ۱۹, ... آفریده، مخلوق

dām-murnǰēnīdār ۰, ۳۲ تباه کنندهٔ آفرینش، کشنده مخلوق

dām-paywandišn ۰, ۴۱ ادامهٔ نسل آفریدگان

dānāg ۳, ۴۸–۴۹; ۷, ۲۶; ۲, ۶۷, ۴, ۳۶, ۴۰: ⟶ duš~ دانا

dānāgīh ۴, ۸, ۷۸–۷۹; ۵, ۱; ۹, ۱ دانایی

dānāgīhā ۳, ۲۶, ۴۰ به دانایی، دانایانه، از روی دانایی

dānistan, dān ۰, ۱۱; ۲, ۱۸; ۳, ۲۰–۲۱; ۸, ۵۹; ۹; ۲۲ دانستن

۸, ۴۴;: andar~; ۸, ۷: ⟶ be~

dānišn ۰, ۸, ۴۱ دانش

dānišnīg ۴, ۱۹; ۴, ۷۳: ⟶ rāstīh~ دانشی

dānišnīh ۷, ۳۵: ⟶ frāz be~ دانشی

۸, ۱۶: nē~; ۰, ۵, ۸: ⟶ yazadīg~

dar ۰, ۱; ۴, ۱۶, ۶۳, ۶۴; ۶, ۱۳ در (=باب)، در (=دربار)، در (=فصل)،

dār ۲, ۴۵ دار، درخت

dard ۲, ۵۳; ۳, ۴۵ درد

dardēnīdan ۰, ۲۵ به درد آرودن

dardīh ۸, ۹ درد

dār-hāzišnīh ۸, ۴۸ کاربرد سلاح

darīgān ۴, ۶۹ درباریان

dārišn ۰, ۹ باید داشتن

dārišnīh ۰, ۳۸; ۵, ۵۶: ⟶ abar~ دارندگی، نگهداری

darmān ۳, ۱۱, ۱۳, ۱۵; ۵, ۱۰ درمان، چاره

dār-snēh ۸, ۳۸ — سلاح (فلزی)

dartom ⟶ was~

dast ۲, ۵۴, ۵۵; ۳, ۱۲, ۱۹, ... — دست

۲, ۶۸: ⟶ ayāftan; ۲, ۱۳: ⟶ šustan

dastwar ۴, ۴۷; ۷, ۲۶; ۴, ۱۰: ⟶ ~kardan — دستور (روحانی دینی)

۷, ۳, ۴, ۷, ۳۹; ۸, ۱۲ ~ān;

dastwarīh ۷, ۱۳; ۸, ۱۳, ۲۳ — دستوری، مقام دستوری داشتن

dastwartom ۷, ۸ — دستورترین

dašn ۳, ۱۰, ۱۲, ۱۴, ۳۳, ۵۴; ... — راست (#چپ)

dašt ⟶ šakar dašt

dāštagīh ۸, ۹ — داشتگی، داشتن

dāštan, dār ۳, ۲۰-۲۱, ۵۰; ۴, ۴۱, ۵۳; ... — داشتن، نگهداشتن

۴, ۴۷: abāyēnd~ باید داشتن ; ۷, ۲: ~framūd فرمود داشتن ; ۲, ۳۵:

abar nigāh~ نگهداری کردن ; ۴, ۲۲: abāz~ بازداشتن ; ۵, ۴:

andar kār~ درکار داشتن، به کاربستن ; ۳, ۲۷-۲۸, ۳۰: ō ham

~ پیوسته بودن، متصل بودن، ; ۴, ۴۸: pad āfrāh~ مشورت کردن ; ۳, ۱۸:

pad ēd~ پنداشتن ; ۵, ۹: pad kār~ به کار داشتن، به کار بردن ; ۲, ۶۶:

gōš abar nē~ گوش نکردن، توجه نکردن

dāštār ۵, ۵-۶; ۰, ۴۰: ⟶ amarg~ — دارنده، نگهدارنده

۱; ۶: ⟶ meh~

dawāg ۳, ۴۴; ۸, ۳۵ — هرزه، یاوه، هرزه گو

dawāg-halag ۸, ۳۵ — هرزه گو، هرزه‌درای

dawīdan, daw۴, ۲۷-۲۸: ul~ — دویدن، به شتاب حرکت کردن

dawistan, daw ۲, ۴۳; ۳, ۴۴; ۴, ۳۹, ۵۷, ۸۹; ۸, ۲۰ — گفتن (اهریمنی)

daxšag ۳, ۷, ۲۲; ۷, ۸, ۲۹, ۳۱, ۳۲; ۸, ۳۹ — داغ، نشانه، یاد، خاطره

daxšagīhā ۸, ۶۱ — نشانه‌ها

dāyagēnīdan ۳, ۱۷ — دایگی کردن

dēg ۲, ۴۲ — دیگ

deh ۰, ۳۰, ۳۷; ۲, ۶, ۱۳; ۳, ۲۰-۲۱; ۴, ۹۰; ... — کشور، شهر، روستا

۴, ۸۸; ۷, ۳۳; ...: ~ān سرزمینها،کشورها ; ۳۸; ۸, ۴; ...: ⟶ ērān~;

۲, ۱۱: ⟶ spitāmān~

dehbed, dehbedīh ⟶ dahībedīh

dehīg۲, ۹ — دهی (منسوب به ده)

dehīgān ۲, ۶ — دهگان، دهقان

dehīgānīh ۰, ۱۶ — دهگانی، دهقانی

dēn ۰, ۳; ۲, ۱-۳, ۱۱, ۶۴; ۸, ۴ — دین، کتاب اوستا

۸, ۳۷: ⟶ hu~; ۵, ۴: ⟶ weh~

dēn-ārāstār ۷, ۱۸ — دین آراستار، سامان‌دهندهٔ دین

dēn-ārāstārīh ۷, ۲۶ — دین آراستاری، سامان‌دهندگی دین

dēn-burdārān۸, ۹ — دین‌بُرداران، آنانکه از دین فرمان می‌برند

dēn-dādī<h> ۰, ۱۷ — دین‌دادی، قانون‌دین

denīg۷, ۱ — دینی، منسوب به دین

dēnīh ⟶ waštag~

dēn-xwāyišnīh ۶, ۱۲ — دین‌خواهی

dēsagīh ۳, ۴۸-۴۹ — همانندی، شکل، هیأت

dēsīdan ⟶ dištan

dēw ۰, ۱۲, ۱۳, ۱۹, ۳۲; ...; ۲, ۶, ۴۳, ...: ~ān دیو

۰, ۱۸: ⟶ mazan~; ۲, ۴۳: ~ul دیو بزرگ

dēwān-dād ۸, ۱۹ دیو داده، دیو آفریده

dewān-dēw ۲, ۴۳ دیوان دیو، سرکردهٔ دیوان

dēwtar ۲, ۴۳ دیوتر

dēwār ۲, ۲۲ دیوار

dēw-dahišn ۰, ۳۲ دیو آفریده، آفریده شده به وسیلهٔ دیو

dēwēsn ۰, ۳۶; ۸, ۳۴; ۴, ۶۷: ~ān دیویسن، دیوپرست

dēwēzag ۴, ۵, ۲۹-۳۰, ۳۵ دیویسن، دیوپرست

dēwēzagtom ۳, ۳۴-۳۵ دیویسن‌ترین، دیوپرست‌ترین

dēwīh ۸, ۴۷ دیوی، منسوب به دیو

dēw-kāmīhā ۲, ۶۸ به کام دیو، بنابر آرزوی دیو

dēw-kirbīh ۴, ۴۶ دیو پیکری

did ۲, ۶۶; ۳, ۴۳ دیگر، دیگربار

۴, ۹۰: ⟶ ēk pad~ ; ۸, ۷: ⟶ ēk abar~;

dīdan ۸, ۴۶ دیدن، رؤیت

dīdan, wēn ۲, ۳۰, ۶۵; ۳, ۱۵, ۱۸; ۴, ۸۴; ۶, ۲; ۷, ۲۴; ...۰ دیدن

۱۱, ۱: abar~; ۳, ۳: frāz~ ۳, ۲۷-۲۸, ۲۹: nē~

dīdārīg ۶, ۳ مرئی، دیداری

dīdārīgīhistan ۴, ۱۱ دیداری شدن

dilīh ⟶ nēw~

dištan, dēs ۰, ۳۸ ساختن، بنا کردن، شکل بخشیدن

dōisar ۳, ۳۳; ۴, ۲۷–۲۸ چشم (اورمزدی)، سپیدچشم

dōisarīh ⟶ šaš~

dōisartom ⟶ kāmag~

dō-pid ۲, ۴۷ پدر و مادر

dōrag ۳, ۳۴–۳۵, ۳۸ دوره، ظرف شیر

dō-sad sālag ۷, ۵ دویست ساله

dō-sālag۲, ۳۴ دوساله

dōsišn ۳, ۴۱, ۴۲, ۴۳ باید دوختن، باید دوشیدن

dōsīdār ۳, ۴۱, ۴۲, ۴۳ دوشنده

dō-srišwadag ۰, ۱۷, ۱۸; ۹, ۱۳ دو سوم

dōst ۲, ۳۴; ۸, ۱۵, ۲۰ دوست

dōstīh ۳, ۴۶–۴۷, ۵۰ دوستی

dōšāram ۶, ۷, ۸–۹; ۸, ۲۲; ۹, ۱۷ عشق، مهر، دوستی

dōšīdan, dōš ۰, ۲۸; ۸, ۴۴ دوست داشتن، عشق ورزیدن

dōšišn ۱۰, ۴ دوستی، عشق

dōxtan, dōš, dōs ۲, ۴۱, ۴۲; ۱۰, ۱ دوختن، دوشیدن

dō-zangān ۲, ۶۷ دوپایان، آدمیان

dō-zang-tōhmag ۱۱, ۳ تخمهٔ دوپا، آدمیان پیرو دروغ، دوپایان پیرو دروغ

dramag ۸, ۴۴ درم، پول

dranāy ۰, ۱۵; ۴, ۰ درازا، درازنا

drang ۳, ۴۱, ۴۳; ۸, ۵۸; ۹, ۲۱; ۱۰, ۱۹ درنگ، تأمّل، توقّف

drāyīdan, drāy ۳, ۷, ۹, ۱۱, ۱۳, ۱۵, ۴۳; ۴, ۲۵
گفتن (اهریمنی)، هرزه‌درایی کردن

drāyišnīh ۸, ۶ — هرزه‌درایی
draxt ۲, ۲۸ — درخت
drāztar ۲, ۱۱ — درازتر
drīnīdan, drīn ۳, ۱۵; ۸, ۱۳ — دریدن، پاره کردن
driyōš ۸, ۱۵, ۲۰, ۲۷; ۳, ۳۸: ~ān — درویش
drō ۴, ۶۳; ۱۱, ۲ — دروغ
drō-čāš ۷, ۱۳ — دروغ‌آموز
drōzīdan, drōz ۷, ۲۵ — دروغ گفتن
drūdan, draw, drūn ۲, ۳۴ — درو کردن، درودن
drugarīh ۰, ۱۴ — درودگری
druǰ ⟶ druz — دروج، پیرو دروغ، اهریمن
drust ۲, ۵۴, ۵۵; ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵ — درست، سالم، سلامت
drustīh ۸, ۶۱ — درستی، سلامت
druz ۴, ۵۹; ۷, ۱۸; ۷, ۲۵: mihrō~ — دروج، دروغ، ناراست
druzanīh ۸, ۵ — دروغزنی
druzīh ۰, ۳۹; ۱۱, ۳ — دروغ
druwand ۷, ۱۳; ۸, ۳۳; ۹, ۱۳; ۲, ۶۷: ~ān — دروند، آنکه پرهیزکار نیست
druwandīh ۸, ۹ — دروندی، شرک
druxtārīh ۸, ۵ — دروغ
druxtārtom ۷, ۲۸ — دروغ‌ترین، ناراست‌ترین
dūdag ۷, ۳۵; ۸, ۵۵; ۹, ۱۸; ۱۰, ۱۵ — دوده، خانواده
dudīgar ۰, ۹, ۳۲; ۲, ۴۹, ۶۸; ۸, ۵۳ — دودیگر، دوم
dugdaw ۲, ۳۵, ۴۱, ۴۲; ۳, ۳ — دوغدو، نام مادر زردشت

| | |
|---|---|
| durasraw ۲, ۷۰; ۳, ۳۲ | دورسرو (نام خاص) |
| dūr-astišn ۷, ۳۵ | دورترین |
| dūr-frāz-nāmīg ۴, ۷۵, ۷۶, ۸۵ | آن‌که نامش تا دورجای رفته است، مشهور |
| dūr-nāmīgtom ۴, ۱۶, ۱۸ | دور نامی‌ترین، مشهورترین |
| dūr-nigerišntom ۳, ۲۰–۲۱ | دور نگرنده‌ترین |
| duš ۴, ۵۹; ۸, ۱۴ | بد، زشت |
| duš-barišnīh ۸, ۱۳ | تحمّل بدی کردن |
| duš-čašmīhā ۳, ۳۹ | با چشم بد، بدچشمی |
| duš-dānāg ۲, ۴۴, ۶۷; ۴, ۳۶, ۴۰ | نادان |
| duš-farragīhā ۲, ۱۰; ۳, ۵, ۳۲ | به بدفرّگی، به بدسرشتی |
| dušgōnīh ۸, ۹ | باشگونی، واژگونی |
| dušmen ۴, ۲۱; ۲, ۶: ~ān | دشمن |
| dušnakirr ۴, ۶۸ | تباه کننده، مُنْکِرْ |
| dušnakkirāyīh ۴, ۶۸ | تباه کنندگی |
| dušox ۴, ۶۱–۶۲; ۷, ۳۴; ۸, ۱۴ | دوزخ |
| dušpādixšāy ۸, ۷: ~ān | تسلّط بد، پادشاه بد |
| dušwaft ۸, ۱۴ | بد نژاد (؟) |
| dušwārīh ۲, ۶۴; ۸, ۴۴ | دشواری |
| dušwārtar ۹, ۶ | دشوارتر |
| dušxwadāytom ۸, ۴۰ | بدترین فرمانروا |
| dušxwarrah ۶, ۷ | دشفره، بدفرّه، بدبخت |
| dušxwarrahīh ۴, ۲۳, ۲۴ | دشفرّگی، بدبختی |
| dušxwarrahtar ۴, ۵۲ | بد فرّه‌تر |

duxt ۴, ۴ دُخت، دختر

duz ۴, ۷۷ دزد

dwārīdan ⟶ dwāristan

dwāristan, dwar ۰, ۳۴; ۲, ۲۷; ۳, ۱۸; ۴, ۳۶; ۵۶, ۸۸ هجوم بردن، حمله کردن

۴, ۳۷–۳۸: abar ~; ۴, ۳۷–۳۸: abāz ~; ۴, ۵۴: be ~;

۴, ۳۶: frāz ~۸, ۱۹: ō ham ~

dwārišn ۶, ۶ هجوم، حمله

dwārišnīh ۴, ۶۳ حرکت، رفت‌وآمد

dwāzdah ۴, ۷۳ دوازده

«ē»

-ē ۰, ۲, ۶; ۲, ۱۶; ۸, ۵۵; ۱۰, ۱ ِی (ی وحدت و نکره)، یکی، یک

۷, ۱۴: =ēd: این، که

ēbgat ۰, ۵, ۶; ۳, ۴۸–۴۹; ۱۰, ۱۵ اهریمن

ēbgadīg ۲, ۱۷, ۴۲ هجوم اهریمنی

ēbyāst ۷, ۱۱ کُستی، ایویانگهن

ēd ۲, ۱–۳, ۶, ۱۲, ۲۰–۲۱ این

۲, ۴۸: ای

ēd ī tō ۴, ۸۲; ۸, ۳۰, ۳۶ آنِ تو، متعلّق به تو

ēd-rāy- ۷, ۳۱; ۲, ۵۴: ~ čē ایرا، ازایرا، بدین سبب

ēdar ۰, ۱; ۲, ۳۲, ۴۰, ۴۶, ۴۷; ۳, ۱۹ ایدر، اینجا

ēdōn ۰, ۹; ۲, ۱۲, ۳۵, ۵۰, ۶۴; ۴, ۲۶ ایدون، این چنین

۹, ۱۳: ⟶ ham ~

ēdōnīh ۲, ۲۶; ۴, ۶۳; ۶, ۱۲; ۸, ۲ — چگونگی، ایدونی

ēg ۰, ۲۱; ... — آنگاه

ēk ۰, ۶; ۹, ۱۳ — یک، یکی

ēk-ēk ۴, ۱۲ — یک یک

ēk abar did ۸, ۷ — با یکدیگر

ēk abar abāg did ۲, ۵۱ — با یکدیگر

ēk pad did ۴, ۹۰ — با یکدیگر

ēk-dād ⟶ gāw ī ~

ē-hazārgānag ۴, ۲۵ — یکهزارگانه

ēmēdagēnīdan ۷, ۱۰ — امیدوار گردانیدن

ēn ۰, ۵, ۶; ۲, ۷–۸; ۴, ۷۸–۷۹ — این

ēn čim ۲, ۴۸ — اینگونه

ēnīgīh ۰, ۲۷ — درد

ēr ۲, ۶۳; ۹, ۱۳; ۴, ۹۰ — آریایی، ایرانی، آزاده

ērān ۰, ۳۷; ۲, ۶۲, ۶۳, ۶۸, ۷۰; ۸, ۰ — ایران (کشور و مردم)، آزادگان

ērān-dahibed ۰, ۳۰, ۳۱ — پادشاه ایران

ērān-šahr ۰, ۳۱; ۴, ۴۲–۴۳; ۷, ۲۹ — کشور ایران، ایرانشهر

ērānwēz ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ — ایرانویج، مسکن نخستین ایرانیان

ērān-xwadāyīh ۰, ۱ — پادشاهی ایران، حکومت ایرانیان

ērdēh ۰, ۳۰ ērāndehān: ۰, ۳۱; ۸, ۴, ۱۹ — سرزمین ایران

ērang ۶, ۶; ۷, ۳۴ — خطا، نادرست

ērangtom ۶, ۶ — خطاکارترین، زشت‌ترین

ēraxt ۲, ۶۳; ۵, ۳ — محکوم، محکومیت

ēraxtōmand ۰, ۳۷ — مشاجره‌گر، ستیزه‌جو

ērēfšwa ۰, ۳۴ — ارفشوه (نام خاص)

ērej ۰, ۲۹, ۳۰; ۲, ۷۰ — ایرج (نام خاص)

ērejān ۰, ۲۹ — منسوب به ایرج، ایرجی

ērej ī frēdōnān ۰, ۲۸ — ایرج پسر فریدون، ایرج فریدونان

ērīh ۰, ۲۸; ۱۰, ۲-۳ — آزادگی

ētāg ۳, ۵۱-۵۲; ۴, ۶۵; ۸, ۱۳ — یکتا، یگانه

ēsm ۲, ۵۴; ۳, ۹ — هیزم

ēstādan, ēst ۲, ۱۱, ۱۲; ۴, ۶۱-۶۲ — ایستادن، توقف کردن

۰, ۴۳: ⟶ kardan; ۴, ۷۲: ⟶ madan ۲, ۳۰: ⟶ rustan; ۴, ۲۷-۲۸: abāz ~; ۳, ۱۴; ۸, ۱۴: abar ~ مداومت کردن

۲, ۵۱: abar ~ توافق کردن; ۳, ۴۵: andar ~ شروع شدن; ۴, ۷۵: be ~ بر ایستادن، بلند شدن

۳, ۱۲, ۳۸; ۴, ۴۰: ul ~ ایستادن، اعتقاد آوردن

ēstēnīdan, ēstēn ۲, ۲۲ — ایستاندن، بر پا کردن

ēstišn ۹, ۱ — ایستادن، توقّف

ēstišnīh ۱۰, ۱, ۲, ۲۴: gētīg ~ — ایستادن، توقّف

ēwarz ۵, ۱۳ — حرکت

ēwarzīdan ēwarz ۰, ۴۰ — به دست آوردن

ēwēn ۸, ۲ — آیین، رسم

ēwēnag ۳, ۱۳; ۴, ۱۲; ۵, ۳; ۱۰, ۴ — شیوه، آیین، نوع، رسم

۳, ۴۲, ۴۳: ⟶ ham ~; ۷, ۳۷: ⟶ hu ~; ۲, ۵۶: ⟶ pad ~

ēwāz ۴, ۴۲-۴۳; ۶, ۸-۹; ۲, ۶۱: ⟶ nē ~ — تنها

ēwāzīh ⟶ pahlom~

ēzišn ۴, ۴; ۸, ۳۶ یزش، ستایش

«f»

farrox ۵, ۱۲ فرّخ

farroxtom ۲, ۰; ۳, ۰ فرّخترین

frawīdan, fraw ۹, ۱۹: ul ~ بالا رفتن

frabīhtar ۰, ۲۱ فربه‌تر

fračya ۰, ۳۶ فرچیه (یکی از دیویسنان)

fradāg ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ فردا

fradom ۰, ۲, ۳, ۴, ۹; ۲, ۴۸, ۵۶, ۶۸; ۳, ۱۴; ... نخست، نخستین

fradomīh ۰, ۱۴ نخستین

fragud ۵, ۱۰ فراموش شده

frhang ۰, ۳۷; ۸, ۱۶, ۱۷ فرهنگ

frahangān - frahang ۵, ۵-۶ فرهنگان فرهنگ، برترین فرهنگ

frahāxttar ۱۰, ۲-۳ فرهیخته‌تر

frahist ۲, ۱۱; ۷, ۳۸; ۸, ۹, ۴۸; ۹, ۲-۳ بیشتر، بسیار

frahixt-ruwānān ۲, ۴-۵ فرهخت روانان (نام خاص)

framādārīh ۰, ۳۷ فرمداری، فرماندهی

framān ۰, ۸, ۲۵, ۴۱; ۲, ۱-۳, ۹; ۴, ۱, ... فرمان، دستور

۷, ۱۴: ⟶ hu ~; ۷, ۱۱: ⟶ tan ~; ۰, ۲۴: ⟶ wisp ~

framūdan, framāy ۰, ۲۲; ۲, ۹, ۶۳; ۴, ۵۶, ۵۹, ۸۲; ۸, ۳۸، فرمودن، دستوردادن

۲, ۱۲: be ~; ۷, ۲: ⟶ dāštan; ۳, ۳۴-۳۵: ⟶ sāxtan

franaftan, franām ۲, ۲۷; ۳, ۲۲, ۲۳-۲۴, ۵۱-۵۲; ۴, ۳۳, ۶۵; ۸, ۴۵, ۴۸; ۸, ۵۰ — پیش رفتن، بالا رفتن

franāmišn ۲, ۲۵; ۴, ۴, ۴۹; ۸, ۲۷ — باید پیش رفتن، پیش رفتن

franāmišnīh ۰, ۳۴ — احترام، پیشروی

frangrāsyāg ۰, ۳۱, ۳۹; ۲, ۶۹; ۱۱, ۲ — افراسیاب

frārōn ۷, ۱۳, ۱۴ — نیک، فرارون

frārōnīh ۴, ۲۲ — فرارونی، نیکی

frāsyā(b) ۲, ۶۸ — افراسیاب

frašagird ۰, ۴۱; ۸, ۵۰; ۱۱, ۶, ۱۰ — فرشگرد

frašagird-abzārīh ۰, ۴۰ — نیروی فرشگرد

frašagird-dahišnīh ۱۱, ۰ — آفرینش فرشگرد

frašagird-kardārīh ۱۰, ۱۰ — فرشگرد کرداری

frāšm ۲, ۵۶ — نور، درخشش

frašmōdād ⟶ hu~

frašn ۲, ۴-۵; ۴, ۶۵; ۰, ۳۶: ~ān — پرسش، دیدار

frašōštar ī hwōwān ۶, ۱۲ — فرشوشتر هووان (نام خاص)

frašwaxštom ۷, ۲۰ — فرشوخش (نام خاص)

frawahr ۰, ۲, ۸; ۱, ۰; ۲, ۱۴, ۱۵, ۲۲ — فروهر، فرّه

frawāk ۲, ۷۰ — فرواک

frawaš ۲, ۲۷ — فره‌وشی، فروهر

frawīdan ۴, ۴۴: māyišn ~ — جفت‌گیری کردن

frāx ۰, ۲۰ — فراخ

| | |
|---|---|
| frāxēnīdan ۰, ۲۰, ۲۳, ۳۰ | فراخ کردن |
| frāxīh ۷, ۱۲; ۹, ۵ | فراخی |
| frāxkard ۲, ۶۸ | فراخکرد (نام دریایی) |
| frāx-raftār ۹, ۷ ⟶ sēǰ ī ~ | فراخ رفتار، وحشی |
| frāx-suft ۸, ۴۶ | فراخ شانه |
| frāxtar ۲, ۱۱; ۳, ۴۶-۴۷ | فراختر |
| frāyēnīdan ۰, ۲۱; ۷, ۱۸ | گستردن، افزایش دادن |
| frāz ۰, ۱۱; ۱, ۰; ۴, ۰, ۲۷-۲۸ | فراز، بالا، آغاز، پیش |
| ۲, ۵: ⟶ az nūn ~ | |
| frazām ۷, ۳۹; ۱۱, ۶ | فرجام |
| frazānag ۲, ۶۱; ۷, ۲۹, ۳۱, ۳۲; ۸, ۱۲ | فرزانه، دانا |
| ۰, ۴۱; ۴, ۷۳; ۶, ۱۴: ~ān | |
| frazānagīh ۴, ۷۳ | فرزانگی، دانایی |
| frazand ۷, ۳۴ ۷, ۲۵: ~ān | فرزند |
| frāz-barišnīh ۴, ۳۵ | فراز بردن |
| frāz be dahišnīh ۷, ۳۵ | بخشایش، عفو |
| frāz be rasišnīh ۶, ۱۲ | فراز رسیدن |
| frāz brēhēnišnīh ۸, ۵۸ | فراز آفرینی |
| frāz-būdišnīh ۴, ۵۵ | فراز بودگی، آشکارگی |
| frāz-guftār ۲, ۱۵, ۱۹, ۲۰-۲۱ | فراز گفتار، سخنگو |
| ۱۰, ۵: ~ān | |
| frāzīh ۲, ۲۹; ۳, ۳۳; ۴, ۱۱; ۸, ۲۳ | فرازی، برتری، نزدیکی، دیدار، حضور |
| frāz-nigerīdār ۸, ۴۶ | فرازنگر، پیش‌بین |

«g»

| | |
|---|---|
| gāh ۰, ۴۱; ۲, ۵۴; ۸, ۵۸ | گاه، جای، پیشگاه، زمان |
| gāhānīg ۱۰, ۱۰ | گاهانی (منسوب به گاهان) |
| gāhīhā ۰, ۴۳ | گاه به گاه، گهگاه |
| ganāg ۸, ۱۴ | گَنْد |
| ganāg-mēnōg ۰, ۱۹, ۳۶; ۲, ۶۷; ۴, ۳۶ | گنامینو، اهریمن |
| gandarw ۰, ۳۲ | گندرو (نام خاص) |
| ganǰ ī šabīgān ۷, ۲ | گنج شبیگان (محل نگهداری اوستا) |
| garān ۴, ۶۴, ۶۹; ۸, ۷ | گران، سنگین |
| garmōg ۲, ۳۶–۳۷ | گرم |
| garōdmān ۰, ۲۴; ۳, ۲۷–۲۸; ۶, ۴ | گرودمان |
| garōdmānīg ۰, ۷ | گرودمانی، بهشتی |
| garzīdan, garz ۴, ۷۹ | نالیدن |
| ۴, ۴۴: snōhišn ~ | فریاد کشیدن |
| garzišn ۸, ۷, ۱۵ | ناله، شکایت |
| gašt ۴, ۹۰ | گَشْت، گَسْ(؟) |
| gaštag ⟶ xrad ~ | |
| gaw ۳, ۵, ۶; ۴, ۹۰ | چنگال، دست (اهریمنی) |
| gāw ۰, ۱۱; ۲, ۳۶–۳۷, ۳۹, ۴۶; ۴, ۲: ~ ān | گاو |
| ۴, ۳۴: ⟶ paršīd ~; ۲, ۷۰: ⟶ purr ~; suy ~ | |
| gāw <ī> az ۱۰, ۱ | گاو شیری، گاو شیرده |
| gāw ī ēk-dād ۲, ۶۷ | گاو یکتا آفریده |
| gayōmart ۰, ۳, ۶, ۷; ۲, ۷۰ | کیومرث |
| gaz ۰, ۳۲; ۲, ۲۶, ۲۷; ۴, ۶۰; ۸, ۴۵ | مار، اژدها |

۴, ۲۴: ~ ān

gēg ۴, ۷۷ راهزن، رباینده

gēhān ۰, ۰, ۲۱; ۲, ۱۹, ۲۰-۲۱, ۶۱; ۳, ۱۳ جهان، گیهان، سطح زمین

gēhān-dahišnān ۰, ۱۰ آفریدگان جهانی

gēhānīgān ۷, ۳۸ جهانیان

gēhānīgīh ۶, ۳ جهانی بودن

gēhān-pānagīh ۰, ۱۶ پاسداری جهان، نگهبانی جهان

gēhān-warzīdārīh ۰, ۱۶ کشاورزی جهان، کشت‌وکار جهان

gēhān-wistarišnīg ۰, ۱۴ گسترش جهان، جهان گستری

gētīg ۰, ۲۰; ۲, ۱-۳; ۴, ۷۸-۷۹; ۸, ۵ گیتی، جهان

۰, ۹: ~ ān

gētīgīhā ۰, ۳ به صورت مادّی

gētīg-hastišnīh ۲, ۱۷, ۲۴ هستی مادّی

gird-waɣdagān ۲, ۱۵, ۲۰-۲۱ گِرْد سران، آنانکه سرِ گرد دارند

gōgāy ۲, ۶۱ گواه، داور

gōgāyīh ۴, ۶۵ گواهی

gōhr ۲, ۳۶-۳۷, ۳۹, ۴۲, ۴۶ جوهر، ماده اصلی

gōnag ۴, ۱۱: ⟶ frēftār ~

gōntar ۲, ۲۲ ⟶ xūb abar ~

gōspand ۲, ۱۱, ۲۰-۲۱; ۳, ۲۰-۲۱; ۴, ۲۷-۲۸ گوسپند، چهارپای کوچک اهلی

۲, ۶۱; ۸, ۷; ۱۰, ۱: ~ ān; ۴, ۷۵-۷۶, ۸۵: ⟶ abzār ~; ۴, ۲۷-۲۸: ⟶ was ~

gōspandōmand ۴, ۲, ۵۷ — گوسپندمند، دارای گوسپند

gōspand-xwāstārtom ۴, ۱۶, ۱۸ — گوسپند خواستارترین

gōš ۲, ۳۹ — گوش

۲, ۶۶: ⟶ dāštan

gōšt ۲, ۵۴; ۳, ۶; ۸, ۲۶; ۱۰, ۸ — گوشت

gōšt-xwarišnīh ۱۰, ۸ — گوشتخواری

gōwāg ۳, ۶۰; ۱۰, ۱۵ — گویا

gōwāg-pid ۱۰, ۱۵ — گواگ پِذْ (نام خاص)

gōwišn ۰, ۱, ۲, ۹, ۱۱, ۳۶; ۲, ۱۲, ۵۹-۶۰ — گفتار، سخن

۷, ۳۱: ⟶ awizīdār ~; ۸, ۱۳: ⟶ āzād ~۲, ۶۴: ⟶ meh ~;

۸, ۱۳: ⟶ purr tagēnīdār ~

gōwišn-ašnawišnīh ۳, ۲۳-۲۴ — شنیدن گفتار

gōwišnīh ۰, ۷, ۱۱; ۴, ۳, ۴۷ — گفتار، گفتن

۴, ۴۲, ۴۳; ۵, ۵-۶: ⟶ abar ~; ۴, ۱۰: ⟶ andarag ~ ۶, ۱۳: ⟶

ohrmazd ~; ۲, ۴۸, ۴۹, ۵۰: ⟶ mar ~۴, ۷۵: ⟶ passox ~;

۰, ۳۷: ⟶ wimand ~۴, ۷۵: ⟶ wīrān ~

gōwišntar ⟶ padīrišn~

gōyōd ۲, ۲۹ — چراگاه، مرتع

grādan ۲, ۱-۳; ۳۶-۳۸ — فرود آمدن، انتقال یافتن

۳, ۱: abar ~ ō ۲, ۴-۵: ō ham ~ — بر آمدن، گرد آمدن

grāhīdan ۴, ۷۶: pad ~ — توجه کردن (؟)

grāmīg ۸, ۲۶ — گرامی

griftan, gīr ۲, ۲۶ — گرفتن

۰, ۳۵: abar ~ به دست آوردن; ۸, ۵۸: andar ~ گرفتن، اندر گرفتن;

۲, ۵۱: āgōš frāz ~ در آغوش گرفتن;

۳, ۱۰: nē ātaxš frāz ~ آتش افروخته نشد

griftār ۰, ۴۳ ۷, ۲۳: ⟶ agriftār گرفتار

griyistan, griy ۳, ۲۳-۲۴: be~ گریستن

grōhīh ۴, ۱۲ گروهی

guftan, gōw ۲, ۴-۵, ۷-۸, ۱۱, ۲۰-۲۱, ۳۵, ۵۱, ۵۴, گفتن,

۰, ۴۳: ⟶ aguft; ۷, ۱۱: abar ~; ۲, ۶۷; ۴, ۵۶, ۶۱-۶۲: frāz ~;

۲, ۱۸; ۴, ۲۶: passox ~

guftār ۸, ۲۹; ۲, ۱۵, ۱۹, ۲۰-۲۱: frāz ~ گوینده، سخنگو

۱۰, ۵: frāz ~ān; ۰, ۲۵, ۳۰; ۷, ۲۸: passox ~۷, ۱۶-۱۷, ۳۴:

purr ~, rāst ~

guftārīh ۰, ۳۶, ۳۷: ⟶ passox ~

gugāy ۷, ۳۹; ۸, ۶۱ گواه

gugāyīh ۶, ۱۳ گواهی

gumēxtan, gumēz ۲, ۴۰, ۴۶, ۴۷; ۸, ۴۰, ۴۲ آمیختن

۴, ۷: ō ham ~

gumēzag ۸, ۳۱ آمیخته، دوران آمیختگی جهان

gund ۴, ۱۳ سپاه

gurdān ۴, ۶۱-۶۲ گردان، پهلوانان

gurdīh ۱۱, ۴ گردی

gurg ۳, ۱۸; ۷, ۱۵, ۲۴; ۸, ۱۴, ۴۵; ۵, ۹: ~ān گرگ

gurgīh ۷, ۲۴ گرگی

gurgīhā ۷, ۲۴ — گرگی

gušn ۸, ۴۹   ۸, ۱۸: ⟶ hāxtan — گُشن قوی

gušnag ۹, ۲–۳ — نیرومند، گشن

guxrōn ۷, ۳۶ — خونین

gyāg ۰, ۴۰; ۲, ۱۱, ۱۸, ۶۴; ۸, ۸, ۱۶ — جا

۸, ۷: ~ ān

gyāg-gyāg ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ — جای جای

gyān ۴, ۲۷–۲۸, ۶۱–۶۲, ۸۱, ۸۴; ۸, ۶۰ — جان

gyānōmand ۴, ۷۰; ۱۰, ۱۷ — جانمند، جانور

## «h»

h ۳, ۲۰–۲۱, ۵۷; ۴, ۵۸; ۸, ۳۱ — بودن، هستن

madār ~: ۲, ۶۷ nēst: ۲, ۷–۸; nē padixšāy ~: ۷, ۲۵; مجاز نیست

padīd ~ پدیدار است، آشکار است

hād ۰, ۳; ۷, ۱; ۸, ۱, ۲۱ — پس، آنگاه

hadiš ۰, ۱۲, ۱۳ — هدیش (نام ایزدی)

haft-kišwar ۰, ۳۵, ۳۷; ۲, ۶۹, ۷۰; ۳, ۲۲; ۶, ۱۲ — هفت کشور

haft-sālag ۳, ۳۲; ۹, ۲–۳ — هفت ساله

haftom ۰, ۱; ۲, ۶۴; ۸, ۵۳; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ — هفتم

hāgīh ⟶ ham~

hagirz ۴, ۱۰; ۸, ۱۴ — هرگز

halag ⟶ dawāg~

ham ۰, ۲۳, ۲۸; ۲, ۴۵; ۳, ۲۰–۲۱; ۴, ۶۳, ۸۳ — هم، همان، همین

۲, ۴۶: ⟶ madan

hām ۳, ۱۱; ۱۰, ۱۷ همان، همگی

hamāg ۰, ۴; ۲, ۴–۵, ۷–۸, ۵۶; ۴, ۷۶; ۵, ۱۱ همه

hamawādag ۰, ۳۴ فرزند

hamayābag ۶, ۷ همتا

hambasānēnīdan ۲, ۶ دشمنی ورزیدن

hambāstag ۹, ۵ به هم بسته، متّحد

ham-bawišnīh ۲, ۵۳ به وجود آمدن، با هم بودن

ham-būdist ۶, ۴ هم زمان

ham-dādestān ۸, ۴۸ همداستان، موافق

hamē ۲, ۳۰; ۸, ۱۵ پیوسته، همیشه، همی (نشانه استمرار)

ham-ēdōn ۹, ۱۳ هم‌چنین

hamē-ka ۲, ۶۲ همین که

hamēmālān ۷, ۱۲ رقیبان، دشمنان

hamēst ۰, ۳۱ مساوی، همسان

hamēstār ۰, ۶ همستار، رقیب، دشمن

hamēstārēnīdan ۵, ۹ مقابله کردن

hamēstārīh ۳, ۴۶–۴۷ همستاری، رقابت

hamēšag ۲, ۲۳, ۲۸; ۴, ۸۱; ۱۱, ۳ همیشه

hamēšag-abāgīh ۴, ۸۱ همراهی همیشگی

hamē tā ka ۲, ۳۳, ۴۳ به محض اینکه، تا آنگاه که

ham-ēwēnag ۳, ۴۲, ۴۳ همان گونه، همان طور

hamgōnag ۳, ۹, ۱۱, ۱۳, ۱۵ همان گونه

hamhāg ۱۱, ۸; ۱۰, ۱۰; ۱۱, ۵: ~ ān یاور
hamhāgīh ۰, ۱۷; ۴, ۵۶, ۵۷, ۸۹; ۶, ۷; ۸, ۱۹ یاوری، برادری
ham-hunušagān ۰, ۳۱ اهریمن زادگان
hamīh ۴, ۶۴; ۷, ۲۵; ۸, ۲۰; ۱۱, ۵ اتحّاد، اجتماع، همی، اشتراک
ō ~ awardan: ۷, ۲
ham-kardārīh ۴, ۵۶, ۵۷ همکرداری، همکاری
ham-kirbīh ۲, ۱۷ هم پیکری
hammis ۰, ۱۴; ۳, ۳۲; ۴, ۷۳; ۱۱, ۳ همه، همگی
hammōg-menišn ۰, ۴ اندیشه آموز
hammōxtan ۰, ۳۶, ۳۷ آموختن
ham-nērōgīh ۰, ۱۷ هم نیرویی
ham-pāyīd ۹, ۱۲ هم پاییده
ham-paywandān ۰, ۱۵ هم پیوندان، خویشاوندان
ham-pursagīh ۰, ۸, ۲۰, ۴۱; ۱, ۰; ۳, ۰, ۲۲; ۳, ۴۶–۴۷ همپرسگی، دیدار
ham-pursīdan ۲, ۲۵; ۴, ۴۰, ۵۰, ۵۲; ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ همپرسی کردن، دیدار کردن
ham-tāg ۵, ۱۲ همتا
ham-wardišnīh ۴, ۴۹ فرو رفتن خورشید
ham-wišūdag ۰, ۱۷, ۱۸, ۳۹ همزاد
ham-wiyāftīh ۰, ۳ به هم رسیدن
ham-xwarišnīh ۴, ۹۰ با هم خوردن
hanāsēnīdan ۸, ۲۳, ۲۴ تباه کردن
hanāsēnīdār ۰, ۳۱ نابود کننده

handāxtan ۲, ۳۱: nē ~ اراده کردن، در دسترس بودن

handarz ۰, ۳۷; ۴, ۶۵ اندرز

handarzēnīdan ۰, ۳۷; ۹, ۹, ۱۰ اندرز دادن

nē ~: ۸, ۱۶

handāxtan, handāz ۴, ۶۶, ۷۰ انداختن، طرح‌ریزی کردن، مشاوره کردن

handāzag ۰, ۶ اندازه، قیاس

handāzag-dahišnīh ۰, ۶, ۱۴ همانند سازی، مقیاس به دست دادن

handēšišn ۴, ۸۳ اندیشه، بیم

hangām ۰, ۱۶; ۴, ۸۸; ۶, ۳; ۷, ۲۸ هنگام

hangēzīhistan ۱۱, ۴ انگیخته شدن

hangēzišn ۱۰, ۱۰ انگیزش

hangirdīg ۰, ۳, ۴۱ خلاصه، چکیده

hangirdīgīh ۲, ۴۷; ۵, ۱۱ چکیده، خلاصه

hanǰābīhistan ۸, ۰ انجام یافتن

hanǰābišn ۱, ۰, ۷, ۳۳, ۳۸; ۸, ۲ کمال، فرجام، پایان

hanǰaft ۵, ۴ فرجام، پایان

hanǰaftan ۵, ۹; ۷, ۰, ۱ فرجام یافتن، پایان یافتن

hanǰaman ۴, ۸۹; ۷, ۲۶, ۲۷ انجمن

hanǰamanēnīdan ۲, ۴۳ انجمن کردن

hanǰamanīg ۴, ۸, ۹, ۸۵; ۷, ۲ انجمنی، سخنگو

۴, ۷۰: ~ ān مشاوران

hanǰaman-kardārtom ۷, ۴ گردآورنده‌ترین، انجمن کننده‌ترین

hanǰēnāg ۴, ۱۶ گشوده، کَشنده

hankan ۲, ۲۷ — هنگ، سوراخ زیرزمین

har ۰, ۶; ۲, ۲۶; ۳, ۱۹ — هر

harwisp ۰, ۹, ۳۵; ۲, ۷–۸, ۳۴, ۶۹ — همه، همگی

harwispīn ۲, ۶۷; ۷, ۳۴ — همگی، همه

harwisp-tarwēnīdār ۱۰, ۱۶ — پیروز شونده بر همه، (صفت مادر ایست‌واستر)

hāsar ۴, ۴۹ — هاسر، واحدی برای اندازه‌گیری زمان (= یک‌ساعت)

hastān ۳, ۴۸–۴۹, ۶۰; ۶, ۷, ۸–۹; ۷, ۸, ۲۳ — هستان، موجودات

hastīg ۳, ۵۸, ۵۹ — هستی، وجود

hastīgīh ۴, ۱۹ — هست بودن، وجود داشتن

hastišn ⟶ mēnōg~

hastišnīh ⟶ mēnōg~; gētīg~

haštom ۸, ۵۳; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ — هشتم

hāwand ۲, ۶۴; ۴, ۷۷ — شبیه، مساوی، برابر

hāwištān ۵, ۴; ۷, ۱; ۸, ۴۶ — شاگردان، مریدان

hāwištīh ۴, ۱۸; ۷, ۵ — شاگردی

haxt ۴, ۶۰ — ران

hāxtan, hāz ۴, ۱۸; ۸, ۴۸ — ترغیب کردن، برانگیختن، گرویدن

be ~: ۱۱, ۲; ma ~: ۴, ۱۵; nē ~: ۴, ۱۹;

ō gušn ~: ۸, ۱۸: وادار به جفت‌گیری کردن

hāxtār ۴, ۱۲ — گرونده

hazārgānag ۸, ۳۳ — هزارگانه

hazangrōzem ۲, ۱۵, ۱۶; ۸, ۰; ۹, ۲۲ — هزاره

hāzišn ۴, ۲, ۵۷ — ترغیب

| | |
|---|---|
| hāzišnīh ⟶ dār~ | |
| hēmag ۲, ۴-۵ | هیمه، هیزم |
| hēn ۲, ۶; ۸, ۸, ۳۳ | کینه، دشمنی، جنگ |
| hērbed ۳, ۴۶-۴۷ ~ ān: ۸, ۱۳ | هیربد، آموزگار |
| hērbedestān ۸, ۱۲ | هیربدستان |
| hištan, hil ۸, ۵; ۱۰, ۸ | هشتن، نهادن، رها کردن |
| frāz ~: ۸, ۵۶; ۹, ۱۹ | |
| hōm ۲, ۱۴, ۲۲, ۲۵, ۲۸, ۲۹; ۴, ۸۵ | هوم (ایزد و گیاه) |
| ohrmazdān ~: ۲, ۳۱ | |
| homānāg ۴, ۱۲ | همانا |
| hōmīgān ۳, ۵۱-۵۲, ۵۴; ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵ | هومی |
| hordād ۲, ۱۹; ۵, ۹ | خرداد (امشاسپند) |
| hōšang ۰, ۱۶, ۱۷, ۱۸; ۲, ۷۰ | هوشنگ (نام خاص) |
| hōšēnīdan ۸, ۲۳, ۲۴ | خشکانیدن |
| hrōmāy ۸, ۴۷ | روم |
| hu-artēštār ۳, ۲۰-۲۱ | ارتشتار نیک، سپاهی نیکو |
| hu-axwīh ۰, ۷; ۴, ۱۱ | خجستگی، نیک‌سرشتی |
| hu-āyōzišn ۳, ۲۰-۲۱ | نیک‌کوشی، تلاش نیکو |
| hu-barišnīh ۷, ۳۲ | مراقب |
| hu-čihrīh ۳, ۴۶-۴۷ | زیبایی |
| hu-dāg ۹, ۷; ۱۰, ۲-۳ | نیک‌آفریده |
| ~ ān: ۹, ۲۳; ۸, ۶۰ | |
| hu-dāgtom ۳, ۶۰ | نیک آفریده‌ترین |

| | |
|---|---|
| hu-dēn ۸, ۳۷ ~ ān: ۸, ۹ | نیک‌دین، بهدین |
| hu-frahixttom ۰, ۳۷ | فرزانه‌ترین، فرهیخته‌ترین |
| hu-framān ۷, ۱۴ | نیک فرمان |
| hu-framānīh ۳, ۲۰-۲۱ | نیک فرمانی |
| hu-frāšmōdād ۴, ۴۹ | غروب خورشید |
| hu-fraward۵, ۴ | نیک فروهر، مرحوم |
| hugar ۰, ۳۸ | آسان |
| hu-menišnīh ۶, ۱۱ | نیک‌اندیشی |
| hunīdan۷, ۲۴ | تولیدمثل کردن |
| hunsand ۲, ۹; ۸, ۴۸; ۹, ۱۱ | خرسند |
| hunsandīhā ۸, ۴۸; ۹, ۱۱ | با خرسندی |
| hunušag۳, ۲۲, ۴۵; ۴, ۷; ۸, ۳۴ | زاده، فرزند (اهریمنی) |
| ~ ān: ۳, ۱۵; ۸, ۲۵ | |
| hunušagān-hunušag ۳, ۴۵ | نوه (اهریمنی) |
| hu-ōrōn ۴, ۵۸ | نیک‌روی |
| hu-pah ۳, ۲۰-۲۱ | نیک گوسپند |
| hu-parrōn ۴, ۵۸ | پشت‌نیک |
| hu-pīm ۲, ۴۰ | نیک شیر، دارای شیر خوب |
| hu-rād ۳, ۲۰-۲۱ | نیک بخشنده، بسیار راد |
| hu-ramag ۳, ۲۰-۲۱ | نیک رمه |
| hu-rust ۷, ۱۱ | نیک‌روی، نیک رُسته |
| hu-saxwanišnīh ۰, ۴۱ | نیک گفتاری، نیک سخنی |
| husrōg ⟶ kay husrōg | |

| | |
|---|---|
| husrōg-kawādān ۷, ۲۶ | خسرو قبادان، خسرو پسر قباد |
| hušk ۲, ۳۶-۳۸ | خشک |
| huškīdan, hušk | خشکیدن |
| abāz~: ۳, ۶; frōd ~: ۳, ۱۶ | |
| hu-tarist ۴, ۵۸ | نیک میان |
| hu-tōhmīh ۲, ۲۰-۲۱ | نیک نژادی، نیک تخمی |
| hutōs ۴, ۸۷ | هوتس (نام خاص) |
| hutuxšīh ۰, ۲۰, ۴۱; ۳, ۴۶-۴۷ | هوتخشی، صنعتگری |
| hu-waxš ۴, ۴۹ | دارای درخشش نیک |
| hu-wixm ۸, ۴۹ | نیک گردنده (صفت گرز) |
| hu-xēm ۸, ۸ | نیک‌خو |
| hu-xwadāyān ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ | فرمانروایان نیک، خداوندگاران نیک |
| hwōw ۸, ۵۶; ۹, ۱۹ | هوو، نام همسر زردشت |
| hwōwān: ۶, ۱۲ ⟶ frašōštar ī ~ | |
| hyōn ۴, ۸۳; ۵, ۷ | هیون، خیون |

«Ī»

| | |
|---|---|
| ī ۰, ۱; ۲, ۶ | ـِ (کسرهٔ اضافه) |
| im ۲, ۴-۵, ۷-۸; ۳, ۳۰; ۴, ۷۰; ۸, ۳۷ | این |
| isatwāstar ۸, ۵۵; ۹, ۱۸; ۱۰, ۱۵ | ایست‌واستر (نام خاص) |
| ī-š ⟶ ī, -š | |
| -iz ۰, ۰, ۱۵, ۴۰, ۴۳; ۲, ۵۹-۶۰; ۵, ۹; ۸, ۳ | و، نیز |

«ǰ»

| | |
|---|---|
| ǰādūg ۰, ۱۹, ۳۱, ۳۹; ۲, ۵۴, ۶۸; ۲, ۷–۸; ۳, ۵ | جادو، جادوگر |
| ~ ān: ۲, ۶۶; ۳, ۲۰–۲۱ | |
| ǰādūg biziškān ۲, ۵۳ | جادو پزشکان، آنانکه با جادو درمان می کنند |
| ǰādūgīh ۲, ۶, ۷–۸, ۶۳; ۳, ۴, ۲۰–۲۱, ۳۲; ۴, ۷۲ | جادویی، جادوگری |
| ǰādūgīhā ۳, ۸ | با جادویی |
| ǰādūgkārīhā ۴, ۶۷ | جادوکارانه، جادوگرانه |
| ǰam ۰, ۲۱, ۲۲, ۲۵, ۳۲; ۲, ۲۰–۲۱, ۵۹–۶۰, ۷۰ | جم، جمشید (نام خاص) |
| ǰāmag ۴, ۵۷ | جام |
| ǰāmag ۳, ۶۰ | جامه (؟) |
| ǰam-kard ۹, ۴ | جمکرد (ساخته شده به وسیله جم) |
| ǰam-kard war ۰, ۲۴ | وَرِجمکرد، دژ ساخته شده به وسیله جم |
| ǰamšēd ī wīwanghānān ۰, ۲۰ | جمشید پسر ویونگهان |
| ǰast ۳, ۱۲ | جَست، رفت |
| ǰār ۲, ۶۸ | بار، دفعه |
| ǰašnzār ۴, ۲۹–۳۰ | جشنزار، محلّ جشن |
| ǰeh ۳, ۱–۲; ۴, ۴۴ | جه، روسبی |
| ǰīwōmand ۴, ۲۹–۳۰, ۳۵ | شیردار، دارای شیر |
| ǰōrdā ۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳; ~ ān: ۵, ۹ | دانه، غلّه |
| ǰōrdā-kārišnīh ۰, ۱۱ | دانه کاری، کشت غلات |
| ǰōyišn ۳, ۳۴–۳۵ | خوراک، جُوِشْن |
| ǰud ۴, ۵۲; ۷, ۱; ۹, ۳; ۱۰, ۴ | جدا |

| | |
|---|---|
| ǰud-bēš ۴, ۲۲ | جُد بیش، دوردارندهٔ درد |
| ǰud-dādestānīh ۸, ۶ | داوری ناراست |
| ǰudan, ǰōy ۲, ۲۴; ۳, ۱۵, ۱۸ | جویدن، خوردن |
| be ~: ۹, ۹, ۱۰ | |
| **ǰudār ⟶ būdan** | |
| ǰud-ǰud ۰, ۱; ۳, ۲۷–۲۸, ۳۰ | جدا جدا، هر سو، اطراف |
| ǰuttar ۲, ۳۱; ۸, ۵۹; ۹, ۲۲ | جدا، مخالف، جداگانه |
| ǰuwānān ۸, ۱۲ | جوانان |

## k

| | |
|---|---|
| ka ۰, ۶, ۹; ۲, ۳۰, ۶۸; ۷, ۲۵, ۲۷ | هنگامی که، اگر |
| kadag ۲, ۷–۸ | خانه، اتاق |
| kādag ۳, ۲۳ | بازی، شوخی |
| kadag-masā ۴, ۴۱ | به بزرگی خانه |
| kadār ۷, ۱۱ | کدام |
| kaftan ۳, ۲۶ | شکافتن، کَفْتَنْ |
| kahihistan ۴, ۷ | ساخته شدن |
| kalasyāīg ۸, ۴۷ | کلسیایی، مسیحی، کلیسایی |
| kālbod ۴, ۴۲–۴۳, ۴۶, ۶۳ | کالبد، قالب، تن |
| kam ۷, ۲۲; ۸, ۱۹, ۲۳; ۱۰, ۲–۳ | کم، اندک |
| kām ۰, ۴۰; ۴, ۷۴ | کام، میل، خواست |
| kāmag ۲, ۳۳; ۴, ۵۴, ۸۰; ۸, ۱۶, ۲۲ | کامه، میل |
| pad ~: ۷, ۳۳; pus ~: ۳, ۱۲, ۱۴, ۱۸: خواستار، پسر | |

kāmag-dahišnīh ۳, ۵۶, ۵۷ — کام‌دهی، آرزو را بر آوردن

kāmag-doisartam ۴, ۸ — نافذ چشم‌تر

kāmag-rawišnīh ۷, ۲۴ — کامروایی

kāmagīh ⟶ mēnōg~; purr~

kāmagtar ⟶ ahlāyīh~

kāmag-xwdāyīh ۱۱, ۱۰ — بنا به میل حکومت کردن، قدرتمند بودن

kamīgīh ۱۰, ۲-۳ — کمی، کم بودن

kamīh ۸, ۶ — کمی، نقص

kāmīhā ⟶ dēw~

kāmistan ۲, ۵۳; ۳, ۵, ۳۲ — کامستن، خواستن، میل داشتن

kām-kard ۰, ۱۰ — کام کرده، میل، خواست

kam-uzēnagīh ۹, ۵ — کم هزینگی

kam-zīyišnīh ۸, ۷ — کم زیستی، عمر کم داشتن

kanār ۴, ۵۳ — کناره، کنار

kanārag ۳, ۲۷-۲۸, ۳۰ — کناره، کرانه، پهلو

kandan, kan ۲, ۴۵ — کندن، خراب کردن

kangdiz ۰, ۳۸; ۵, ۱۳ — کنگدز

kanīg ۲, ۱-۳, ۶, ۷-۸, ۹; ۴, ۲۳; ۸, ۱۸; ۱۰, ۱۶ — کنیز، دوشیزه

kānmasē ۱۱, ۸ — کانفسه، کانسه

kār ۰, ۶, ۹, ۳۰; ۲, ۳۵, ۵۱; ۳, ۲۰-۲۱; ۷, ۲۸ — کار

abar ~: ۴, ۷۷; andar ~; pad ~: ⟶ dāštan; ~ ān: ⟶ paywastār~

karb ۳, ۴, ۷, ۸, ۱۳, ۱۵ — کرب، روحانی دینی مخالف زردشت

~ ān: ۴, ۱, ۶۷; ۸, ۲۶

karbōg ۴, ۶۰ کرباسه، کلپاسه

kard ۰, ۳۰; ۲, ۵۹-۶۰; ۷, ۱۵; ۸, ۲۲ کرده، عمل

۴, ۸۵: ساخته شده

kardag ۸, ۲۲ کرده، انجام شده

kardan ۴, ۲۵; ۷, ۲۸, ۳۴ کردن، انجام دادن (عمل انجام دادن)

kardan, kun ۰, ۶, ۲۲, ۲۴, ۳۰, ۴۳; ۳, ۱۰, ۴۸; ۳, ۷, ۱۱, ۱۳, ۲۰-۲۱, ۳۸; ۴, ۷۲, ۸۵; ۵, ۳, انجام دادن، ساختن

abāyēd ~: ۴, ۷; framāyēd ~: ۴, ۳۹; abāz ~: ۲, ۴۵; ۴, ۷۰; be ~: ۰, ۲۱; frāz ~: ۲, ۷-۸; nē ~: ۶, ۲; ۹, ۲۳; ۸, ۳۰; ō ham ~: ۵, ۵-۶; agār ~: ۲, ۴۳; bērōn ~: ۷, ۲۷; : nišast ~ گفتگو کردن، جلسه تشکیل دادن ; ۲, ۶; : ōškāftag be ~: ۸, ۲۱ تباه کردن; rawāg ~: ۴, ۱۸ رایج کردن، رواج دادن ۱۸; wad ~: ۲, ۶۴; wizīr ~: ۷, ۳۵;

yazišn~ : ۴, ۱۰; ziyān ~: ۰, ۲۱

kardanīh ⟶ awindišn~

kardār ⟶ tan~

kardār-gāw ۲, ۷۰ کردار گاو (نام خاص)

kardārīh ۰, ۴۲; ۷, ۲۳; ۸, ۱۵ عمل، کار، کرده

۱۰, ۱: ⟶ frašagird ~; ۴, ۵۶, ۵۷: ⟶ ham ~; ۰, ۳۵: ⟶ škeft~; ۰, ۱۴: ⟶ wistarag ~

kardārtom ⟶ hanǰaman~

karesānīg ۸, ۲ کرسانی، کلیسایی، مسیحی

karešāsp ⟶ sāmān i~

kārēzār ۳, ۲۰–۲۱; ۵, ۷ — کارزار

karg ۸, ۱۲ — کَرَه (= خانه)(؟)

kārīh ⟶ sūd~

kārīhā ⟶ ǰadūg~

kārišnīh ⟶ jōrdā~

karkās ۴, ۸۲ — کرکس

karr ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ — کر، ناشنوا

kas ۰, ۲۱; ۲, ۵۹–۶۰; ۳, ۲۰–۲۱, ۴۸–۴۹; ۷, ۹; ۸, ۲۸ — کس

kāstan, kāh ۸, ۳۴ — کاستن، کم کردن

kǎstārān ۷, ۲۷ — گناهکاران

kašīdan, kaš ۸, ۳۳: be ~ — کشیدن، حمل کردن

۴, ۴۴: be ~ ربودن

kawād ۰, ۳۵ — قباد (نام خاص)

~ān: ۷, ۲۶ ⟶ husrōg ~

kawīg ۲, ۹; ۸, ۱۸ — کَوِیْ (فرمانروای مخالف زردشت)، کی

kay ۴, ۶۴; ۸, ۴۰; ۱۱, ۴; — کی (= شاه)

~ ān: ۰, ۳۳; ۴, ۴۲–۴۳; ۱۱, ۲; ۸, ۶۰: ⟶ a ~;

kayag ۳, ۵۰; ۴, ۵; ~ ān: ۴, ۱, ۶۷; ۸, ۲۶ — کی، شاه

kayāraš ۰, ۳۵ — کی‌آرش، کیارش (نام خاص)

kayardaxšēr ۷, ۱۱ — کی‌اردشیر، اردشیر شاه (نام خاص)

kayhusrō ۰, ۳۹; ۱۰, ۱۰; ۱۱, ۲ — کیخسرو (نام خاص)

kayhusrō ī syāwaxšān ۰, ۳۹ — کیخسرو سیاوشان، کیخسرو پسر سیاوش

kaykawād ۰, ۳۳ — کیقباد (نام خاص)

kāyōs ۰, ۳۵, ۳۷; ۲, ۶۲, ۶۳, ۶۵, ۶۶ کاووس
kaysar ۸, ۴۲ قیصر (نام خاص)
kay syāwaxš ۰, ۳۸ کی‌سیاوش (نام خاص)
kaywištāsp ۰, ۱, ۴۱; ۴, ۰; ۵, ۵-۶ کی‌گشتاسپ (نام خاص)
۱۱, ۲
kē ۰, ۲, ۶; ۲, ۱۱, ۴۳; ۳, ۵۵; ۷, ۱۲ که، کسی که
۳, ۵۳; ۴, ۵۲: ⟶ ast kē
kēd ۲, ۴-۵ پیشگو
kēdīgīh ۵, ۵-۶: ⟶ pēš ~
keh ۸, ۱۷ کِهْ، کوچک
kēn ۰, ۳۰; ۳, ۱۵; ۸, ۴۵ کین، دشمنی
۲, ۶۴: ⟶ tōxtan
kēnīdan, kēn ۹, ۷ کینه ورزیدن، دشمنی کردن
kēn-zadārtar ۷, ۲۹ کینه‌جوتر
keresawazd ⟶ wēkaragān~
keršāsp ۱۰, ۱۰ گرشاسپ
kirb ۰, ۱۹, ۳۴; ۲, ۴۴; ۴, ۵۷; ۶, ۵ پیکر، تن
۸, ۶۰: ⟶ a ~; ۳, ۵۱-۵۲: ⟶ pēš ~; ۱۱, ۱: ⟶ xwaršēd ~
kirbag ۰, ۶۰, ۸, ۲۷, ۳۰, ۴۴; ۱۰, ۶ کرفه، ثواب
۰, ۱۰: ~ ān
kirbagīh۸, ۹ ثوابکاری، کرفگی
kirbīh ⟶ ham~; dēw~
kirrēnišn ۸, ۳۲ زاده شدن (اهریمنی)

| | |
|---|---|
| kirrōg ۰, ۱۴ | صنعت، کار صنعتی |
| kirrōgīh ۵, ۸ | صنعتگری |
| kištār-warzišn ۲, ۳۶-۳۸ | ورزا، انجام دهندهٔ کِشت |
| kišwar ۰, ۱۵, ۲۶; ۶, ۱۲, ۱۴; ۹, ۲-۳, ۲۱ | کشور، اقلیم |
| ۲, ۶۹, ۷۰; ۳, ۲۲; ۶, ۱۲: ⟶ haft ~ | |
| kišwarīgān ۰, ۱; ۴, ۷۱; ۵, ۵-۶; ۶, ۳ | کشوریان |
| kišwar-kišwar ۰, ۱۵ | کشور کشور، اقلیم به اقلیم |
| kōr ۸, ۳۰, ۶۰; ۹, ۲۳; ۱۱, ۸ | کور، نابینا |
| kōšīdan, kōš ۲, ۵۳ | کوشیدن |
| kōxšīdār ۴, ۱۲ | کوشنده |
| kōxšišn ۲, ۴۳; ۴, ۳۶, ۸۸ | کوشش، ستیز |
| kū ۰, ۶, ۹; ۲, ۴-۵, ۷-۸, ۲۴, ۲۵ | که، تا، یعنی |
| kunišn ۰, ۵, ۶, ۸, ۴۱; ۲, ۱۲; ۴, ۴۹; ۶, ۶; ۷, ۹; ۸, ۳۷ | کار، عمل، رفتار |
| kurušag ۳, ۱۷, ۱۸ | کروشه، میش شیرده |
| kust ۴, ۵۳ | سو، جانب، کُست |
| kustag ۰, ۱۵; ۴, ۶, ۲۷-۲۸; ۸, ۱۱ | ناحیه، کُست |
| kustag-kustag ۰, ۱۵ | ناحیه به ناحیه، کُست به کُست |
| kustan ۲, ۴۶ | نرم کردن |
| kust ud kust | کُست کُست، از دو سو |
| kuštan, kuš ۹, ۱۱, ۱۲ | کشتن |
| ۹, ۹: be ~ | |
| kuštār ۹, ۸, ۱۲ | کشنده |

«l»

larzīdan, larz ۴, ۷۶ لرزیدن

«m»

-m ۰, ۹; ۲, ۳۱, ... ـم ضمیر متصل اول شخص مفرد

mād ۰, ۱, ۲۹, ۳۱, ۳۶; ۲, ۰, ۱۷, ۵۲, ۵۳; ۳, ۰, ۱۰ مادر

mādag ۴, ۵۶, ۵۷ ماده ( ≠ نر)

۴, ۵۹: ~ ān

madan ۰, ۵, ۱۲, ۱۳, ۱۴; ۲, ۱–۳, ۱۰, ۱۳, ۲۹, ۶۲, ۶۳; ۴, ۵۱, ۶۵; ۶, ۱۲, ... آمدن

۲, ۴۰; ۳, ۴; ۴, ۱۶: be ~; ۳, ۱۰: be nē ~; ۱, ۰; ۲, ۲۴, ۲۹; ۳, ۱۰, ۵۱–۵۲; ۴, ۵۷: frāz ~; ۷, ۳۹: nē ~; ۰, ۴۳: ōh ~; ۲, ۴۶, ۵۲: ō ham ~

madār ۴, ۸۹ آینده، آنکه می آید

۲, ۶۷: ⟶ h

mādar ۰, ۳۶; ۷, ۲۵ مادر

۷, ۲۴: ~ ān

mādayān ۰, ۲۶ اصلی، اساسی

mādišt ۲, ۱–۳ مادر مادر

magas ۵, ۹ مگس

māh ۲, ۱–۳ ماه (=کرهٔ ماه)

māhīg ۰, ۳۴ ماهی

mahist ۰, ۱ — بزرگترین

malkus ۹, ۲, ۳ — نام دیوی

۰, ۲۴; ۹, ۲-۳: ~ ān — منسوب به ملکوس

man ۲, ۱۲, ۱۹, ۴۴; ۳, ۴۰; ۴, ۲۲-۲۳, ۲۶, ۹۰ — مرا، من

mān ۴, ۳۹; ۸, ۲۶; ۱۰, ۲-۳, ۵ — - مان ضمیر متصل، اول شخص جمع

mān ۳, ۳۴-۳۵; ۴, ۷۵, ۷۶, ۷۸-۷۹; ۵, ۱ — خانه، خانواده

mānāg ۲, ۳۴; ۸, ۱۸ — مانا، شبیه، همانند

māndan, mān۲, ۵۶; ۳, ۳۱; ۵, ۹; ۷, ۱۸; ۹, ۶, ۱۳; ۱۰, ۸, ۹ — ماندن، باقی ماندن

۸, ۱۶: be ~; ۴, ۴۹: nē ~

mang۴, ۸۵ — منگ، بنگ

mānišn ۴, ۷۶; ۸, ۱۶; ۹, ۱۳ — جایگاه، اقامتگاه

۴, ۱۹: ⟶ a ~

mānišnīh ⟶ mayān~

mānišnōmand ۴, ۲, ۵۷ — مسکون، مانشمند

mānsar ۷, ۹ — مانسر، کلام مقدّس

mānsar-rasišnīh ۳, ۴۴ — رسیدن مانسر

manuščihr ۰, ۳۰, ۳۱; ۲, ۷۰ — منوچهر (نام خاص)

manušxwarnāg ۲, ۷۰ — منوش خورناگ (نام خاص)

manušxwarnar ۰, ۲۹, ۷۰ — منوش خورنر (نام خاص)

mar ۰, ۳۶; ۲, ۶۹; ۳, ۶, ۴۰, ۴۳; ۴, ۵, ۷ — نابکار، بد

۴, ۶۷: ~ ān; ۷, ۸: ⟶ pad ~

mar ۲, ۱۶; ۷, ۹ — نشانه

mayax ۸, ۳۳ ملخ

māyišn ⟶ frawīdan

mazan ۰, ۱۷, ۱۸ مَزَن، دیو بزرگ

māzandarān ۰, ۲۶ مزندران، دیوان بزرگ

mazanīhā ۹, ۱ مزنان، دیوان بزرگ

mazantom ۴, ۸۸ بزرگترین مزنان، بزرگترین دیو

mazdag ۷, ۲۱ مزدک (نام خاص)

māzdēsn ۰, ۰, ۱, ۳, ۴۱, ۴۳; ۴, ۱, ۷۴; ۶, ۳ مزدیسن
۷, ۴, ۲۲; ۴, ۷۸–۷۹: ~ān

māzdēsnīh ۴, ۴, ۳۳, ۳۴ مزدیسنی، پیروی از دین مزدیسن

meh ۰, ۲۳, ۳۵, ۴۱; ۲, ۳۵, ۴۵; ۳, ۱۲, ۳۱ مه، مهتر، بزرگتر

mēhan ۵, ۱ میهن

meh-dāštār ۱۰, ۶ نگاهدارندهٔ بزرگ

meh-gōwišn ۲, ۶۴ گفتار بزرگ، صدای بلند

mehīh ۳, ۱–۲; ۸, ۳۴ مِهی، بزرگی

mehīhātar ۸, ۲۹ به بزرگتری

mehīh-xwāstār ۴, ۱۲ خواستار مهی

mehmānīh ۸, ۴, ۷, ۲۸ جایگاه، جای اقامت

mehnīd ۸, ۴۹ بزرگ داشته شده

menīdan, men ۲, ۳۱, ۶۷; ۳, ۳۱; ۴, ۶۱–۶۲; ۸, ۳۰, ۳۶; ۹, ۷ اندیشیدن

menīdār ۸, ۳۱ اندیشنده، اندیشمند

menīdārīh ۰, ۴ اندیشمندی

menišn ۲, ۲۵, ۶۳; ۳, ۸, ۴۶-۴۷; ۴, ۴۰, ۷۱; ۷, ۹ اندیشه
۷, ۲۲: ⟶ ahu ~; ۲, ۲۹: ⟶ bastan; ۸, ۳۹: ⟶ tušt ~; ۴, ۸۲: ⟶ zarmān ~

menišnīh ⟶ abar~; abartar~; bowandag~; hu~; mayān~

mēnōg ۰, ۲; ۲, ۱-۳; ۳, ۵۳; ۴, ۲۶; ۷, ۳۴ مینو، عالم غیر مرئی
۰, ۳; ۲, ۳۰; ۳, ۶۰; ۴, ۸۱: ~ ān موجودات مینوی
۲, ۱۸: ⟶ abzōnīg ~; ۰, ۱۹: ⟶ ganāg ~; ۷, ۱۰: ⟶ spenāg ~

mēnōg-hastišn ۲, ۱۵ هستی مینوی

mēnōg-hastišnīh ۲, ۱۵ هستی مینوی

mēnōgīg ۵, ۱۰ مینوی (منسوب به مینو)

mēnōgīhā ۰, ۳ به مینوی

mēnōg-kāmagīh ۲, ۳۰ مینوکامگی، آرزوی مینو داشتن

mēnōg-sālār ۷, ۱۶-۱۷ مینوسالار، سرور مینوی

mēnōg-sawišnīh ۲, ۳۰ مینوفزایی، افزایش مینو

mēnōg-wēnišnīh ۴, ۷۱; ۵, ۸ بینش مینو داشتن، مینوبینی

mēnōg-wurrōyišnīh ۴, ۶۶ گِرَوش مینوی داشتن

mēnōg-xwarišn ۱۱, ۱ خوراک مینو، خوراک غیر مادی

mēx ۴, ۷ میخ

mihr ۳, ۵ مهر، دوستی

mihr-gōw ۸, ۲۲ گفتار مهرآمیز

mihrōdruz ۷, ۲۵ مهر دروج، پیمان‌شکن

mirišnīh ⟶ frōd~

mōšidan, mōš ۴, ۵۳: be ~ خم شدن

۴, ۵۳: ō ham ~

mōw ۸, ۱۸ — مغ

mōy ۴, ۲۹–۳۰, ۳۵ — موی

mōy ۸, ۷ — مویه، لایه

muhragīhā ۵, ۱۰ — مهره‌ها

murdan, mīr ۲, ۷۲: be ~ — مردن

۳, ۴۵: frōd ~

murnǰēnīdan ۰, ۳۴; ۲, ۴۳, ۴۴; ۳, ۴۴ — کشتن، تباه کردن، تباه شدن

۴, ۳۶; ۸, ۹; ۱۰, ۴, ۷, ۳۶: be ~

murnǰēnīdār ۰, ۳۹; ۹, ۷ — کُشنده، نابود کننده

۰, ۳۲: ⟶ dām ~

murnǰēnišn ۴, ۷۲; ۸, ۴۳ — نابودی

murǰēnišn-dādār ۸, ۲۹ — مرگ‌آفرین، مرگ دهنده

murw ۲, ۲۵, ۲۷, ۴۲ — مرغ، پرنده

must ۸, ۷ — مُست، نیاز

۸, ۶۰: ⟶ a ~

«n»

nab ۰, ۲۹ — نوه

nāf ۰, ۲۹, ۳۱, ۳۵; ۷, ۱۸: ~ ān — خویشاوند، خانواده

nafdagān ۷, ۱۸ — اخلاف

nam ۰, ۴۰ — احترام، بزرگداشت

nām ۰, ۸, ۴۳; ۲, ۶۳; ۴, ۲۱, ۷۳, ۸۱; ۸, ۵۶ — نام

| | |
|---|---|
| namāz ۴, ۵۳ | نماز، تکریم |
| nāmīg ۴, ۷۳; ۷, ۱۴; ۸, ۵۵ | نامی، مشهور |
| ۴, ۷۵, ۷۶, ۸۵: ⟶ dūr-frāz ~ | |
| nāmīg-pid ۸, ۵۵ | نامی پد (نام خاص) |
| nāmīgtar ۳, ۴ | نامی‌تر |
| nāmīgtom ⟶ dūr~ | |
| nān ۰, ۱۲, ۱۳ | نان |
| nārīg ۲, ۳۵; ۷, ۲۵; ۱۰, ۲-۳ | زن، همسر |
| narm ۳, ۳ | نرم |
| narm-narm ۰, ۳۴ | نرم نرم |
| nasāy ۸, ۳۳ | مرده، جسد |
| nasāygarān ۸, ۳۳ | نساگران (= آنانکه مرده را حمل می کنند) |
| nasīdan ۴, ۶۱-۶۲: be ~ | ناپدید شدن |
| nasišnīh ۴, ۶۱-۶۲: be ~ | |
| nayišn ۸, ۲۰ | هدایت، راهنمایی |
| nazd ۱۰, ۵ | نزدیک |
| nazdīg ۷, ۲۷; ۸, ۳۰ | نزدیک |
| nazdīgīh ۳, ۳۲; ۴, ۵, ۵۷; ۸, ۱۹ | نزدیکی |
| nazdīh ۲, ۵۶ | نزدیکی |
| nē-dahišnīh ۴, ۲۳, ۲۴ | نادهشی، بخشش نکردن |
| nē-dānišnīh ۸, ۱۶ | بی‌دانشی |
| nē-ēwāz ۲, ۶۱ | نه تنها |
| nēk ۰, ۵; ۳, ۱۸; ۴, ۸۵, ۸۶; ۷, ۱۱ | نیک، خوشا |

⟶ pēš ~; purr ~

nēk-gāw ۲, ۷۰ نیک گاو (نام خاص)

nēkīh ۲, ۳۱; ۳, ۳ ⟶ purr ~ نیکی

nēkōg ۴, ۵۹ نیکو

nēktar ۴, ۸۵ نیک‌تر

nēmag ۲, ۱-۳, ۳۶-۳۸, ۵۴; ۳, ۵۱-۵۲; ۴, ۳۶ سوی، جهت

⟶ pēš ~

nērang ۵, ۴; ۷, ۱ نیرنگ، دعا

nērōg ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۶, ۶۹; ۵, ۹; ۱۱, ۴ نیرو

nērōgīhā ۵, ۸ نیروها

nēryōsang ۰, ۲۹; ۲, ۲۰-۲۱, ۷۰; ۴, ۸۴, ۸۵ نریوسنگ (نام خاص و نام ایزدی)

nēst-čišīh ۸, ۱۹ بی‌چیزی، قحطی کالا

nēst-zōrīh ۸, ۷ بی‌زوری

nē-tuwān ۰, ۲۱ ناتوان

nēw-dilīh ۴, ۱۳ دلیری، نیو دلی

nēzag ۳, ۵۱-۵۲ نیزه

nibastan ۲, ۴۸, ۵۰; ۳, ۱۱, ۱۳ خفتن، خوابیدن

ul ~ خوابیدن: ۲, ۴۹; be ~ همبستر شدن، آرمیدن: ۸, ۵; ۹, ۲۰; ۱۰, ۱۸

nibāstan ۳, ۹ خوابانیدن

nibēsīhīdan ۰, ۱ نوشته شدن

nibišt ۶, ۱۳-۱۴ نبشته شده، نبشته

nibištan, nibēs ۰, ۲, ۴۲; ۷, ۳۸ نبشتن، نوشتن

۶, ۱۳-۱۴: azabar ~

nīdan, nay ۳, ۲۲; ۴, ۲۹-۳۰, ۵۷; ۷, ۱۵; ۸, ۲۰ راهنمایی کردن

nigāh ۷, ۲۹, ۳۱ ⟶ ~ dārīh; abar ~ dārīh نگاه

nigān ۴, ۴۵ نهان، پنهان

nigerīdan, niger ۳, ۲۰-۲۱; ۴, ۸۷, ... نگریستن، نگاه کردن

۱۱, ۱, ۱۱; ۳, ۴۰: abar ~; ۰, ۹; ۴, ۵۳, ۵۴; ۷, ۲۳: be ~; ۴, ۳۹: be nē ~; ۳, ۲۹: frōd ~; ۳, ۲۷-۲۸: ul ~

nigerīdār ⟶ frāz~

nigerišn ⟶ čašm~; tarr~

nigerišnīh ۴, ۲ ⟶ be ~ مراقبت، توجّه

nigerišntom ⟶ dūr~

nigēz ۰, ۱, ۳ گزارش

nigēzišn ۰, ۱۳ الهام، آموزش

nigunān ۸, ۳ وارونگان، ناراستان

nigunīh ۴, ۵۴; ۸, ۱۷ ⟶ pad ~ نگونی، پستی

nigunīhistan ۸, ۳ فرو افتادن

nihādan, nih ۲, ۲۶ ۲, ۴۳; ۴, ۵۷: be ~ نهادن، قرار دادن

nihang ۰, ۲, ۴۲; ۱, ۰; ۷, ۳۸; ۸, ۱۱ اندک

nihangīhātar ۰, ۴۲ به کمی، به کوتاهی

nihānīhā ۶, ۷ نهانی، پنهانی

nihān-rawišn ۴, ۱۱, ۳۷-۳۸; ۸, ۱۹ نهان روش، مخفی‌کار

nihān-xēmīh ۴, ۴۶ نهان خیمی، خلق‌وخو را پنهان داشتن

nihuftag ۴, ۱۱, ۷۱; ۵, ۳ نهفته، مخفی

nihuftan, nihumb ۰, ۲۷; ۳, ۵۴ مخفی کردن، فرو پوشیدن
۸, ۵۴; ۹, ۱۵, ۱۷; ۱۰, ۱۲, ۱۴: abar ~; ۸, ۵۲: be ~

nikōhīdan, nikōh ۴, ۴, ۳۳, ۳۴ نکوهیدن، نکوهش کردن

nimāyišn ۰, ۳۴ نمایش، نشان دادن

nimūdag ۴, ۸۹ نموده، نشان داده

nimūdan, nimāy ۰, ۱۱, ۲۷; ۳, ۵۱-۵۲, ۵۳; ۵, ۸; ۸, ۴ نمودن، نشان دادن
۶, ۵: niyāyišn ~; ۲, ۶۲: rāst ~درست نشان دادن; ۴, ۸۳:
wēnābdāgīh ~آشکار کردن

nimūdār ۴, ۱۲; ۵, ۳; ۸, ۲; ۱۰, ۱۵ نمودار، آشکار کننده، نشان دهنده

nimūdārīh ⟶ wimand~

nirmad ۶, ۷; ۸, ۲۵ مزد، سود، بهره

nisā(?) ۴, ۸۷ تحت، زیر، فرود(؟)

nišān ۳, ۷ نشان، نشانه

nišast ۴, ۷۰ ⟶ kardan نشست، جلسه

nišastan, nišīn ۲, ۷-۸, ۲۴; ۳, ۱-۲; ۴, ۵, ۵۷; ۸, ۵۶ نشستن

nišāstan ۲, ۱۵ نشاندن

niweyēnīdan, niweyēn ۵, ۱۲ مژده دادن
۲, ۴۷: niweyīd ēstād: تقدیس شده بود

niwēyišn ۴, ۳ اعلام، خبر

niyāg ۰, ۱۵, ۳۳; ۷, ۲۱ نیا، جَدْ

niyāyišn ۰, ۱۹; ۱, ۰; ۴, ۴ ستایش، نیایش
۶, ۵: ⟶ nimudan; ۹, ۱۹ ⟶ waxšēnīdār ~

niyāz ۸, ۸ نیاز

niyāzag ۰, ۴, ۵ — نیاز

niyōšīdan, niyōš ۴, ۱۸: be ~; ۴, ۱۹: nē ~ — نیوشیدن، پذیرفتن

niyōšišn ۴, ۳; ۷, ۲۶ — شنیدن، پذیرفتن، نیوشش

niyōšišn-gōwišnīh ۴, ۳

nizār ۸, ۲۲ — نزار، لاغر

nizārīh ۸, ۹; ۹, ۶; ۱۰, ۱ — نزاری، لاغری

nizārīhistan ۹, ۱ — نزار شدن، لاغر شدن

nōdar ۲, ۵۱; ۳, ۱۹, ۳۹ — نوذر (نام جایی)

nōdarān ۶, ۱۱ — نوذران (منسوب به نوذر)

nōg ۲, ۵۳; ۳, ۱۱, ۱۳, ۴۳; ۴, ۷۰; ۵, ۵-۶ — نو، تازه

nōgīh ۴, ۱۱ — نوی، تازگی

nōg-nōg ۲, ۳۶-۳۸ — نو به نو، تازه به تازه

nohom ۸, ۱, ۲۳, ۳۲, ۳۴; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ — نهم

nō-sālag ۰, ۲۶ — نه‌ساله

nūn ۰, ۵, ۱۱, ۴۳; ۲, ۶۷; ۴, ۱۸; ۵, ۵-۶, ۹ — اکنون

## «Ō»

ō ۰, ۵, ۸, ۹; ۲, ۲۴, ۳۴, ۵۱; ۳, ۶, ۴۵; ۴, ۵۷, ۷۷, ۹۰; ۷, ۳۵; ۸, ۴۲ — به، با، در

۳, ۳, ۱۰, ۱۵: به جای; ōy; ⟶ abar ~

ōbār ⟶ mard~

ōbastan ۰, ۳۴; ۲, ۲۷ — افتادن

ōdarāy ۴, ۶۰; ۹, ۹, ۱۰ — بلعنده

ōftādan, ōft ۴, ۵۳: be ~ — افتادن

ōgārdan ۴, ۶۸ — فرو گرفتن

ō ham ⟶ ārāstan; dāštan

ō ham tāšišnīh ۲, ۱۷, ۵۸ — به‌هم ساختن، گرد هم آمدن

ohrmazd ۰, ۰, ۱, ۳; ... — اورمزد، ایزد بزرگ دین زردشتی

ohrmazdān hōm ۲, ۳۱ — هوم اورمزدی

ohrmazddād ۶, ۴ — آفریده شده به وسیله اورمزد

ohrmazd-gōwišnīh ۶, ۱۳ — اورمزد گفتاری، سخن گفتن به شیوه اورمزد

oskār ۵, ۱۰ — سگالش، اندیشه

ōstādan ⟶ abar ~: ۲, ۵۱; ul ~: ۲, ۴۲ — برخاستن، ایستادن

ōstag ۳, ۱۰, ۱۴; ⟶ abar pad ~ — اطمینان، اعتماد

ōš ۳, ۴۶-۴۷ — هوش، خرد

ōš ۳, ۱۰, ۱۲, ۱۴, ۱۸ — سپیده‌دم

ōš ۴, ۵, ۱۴, ۳۹, ۴۰, ۶۴ — مرگ

ōšān rōd ۳, ۵۴ — اوشان رود، نام دیگری برای وه‌دائیتی

ōšīdar ۰, ۴۲; ۱, ۰; ۸, ۳۱, ۵۱, ۵۵ — هوشیدر، اوشیدر (نام خاص)

ōšīdarān ۱۰, ۰ — اوشیدران (منسوب به اوشیدر)

ōšīdar ī zarduštān ۸, ۰ — اوشیدر پسر زردشت

ōšīdarmāh ۰, ۴۲; ۱, ۰; ۹, ۱۰, ۱۸; ۱۰, ۰ — اوشیدرماه، هوشیدرماه (نام خاص)

ōšīdarmāhān ۱۰, ۰; ۱۱, ۰ — اوشیدر ماهان (منسوب به اوشیدرماه)

ōšīh ۳, ۳۳ — هوشی

ōškāftag ⟶ kardan

ōšmurdag ۰, ۸ — شمرده شده

ōšmurdan ۲, ۷۰; ۷, ۳۸; ۸, ۱۰ شمردن، به یاد سپردن

ōšmurdīg ۰, ۴۱ مشروح

ōšmurišn ۲, ۱۲; ۴, ۷۸–۷۹; ۸, ۱۴ باید شمردن، باید اندیشیدن، رواج دادن، ستودن

ōšnar ۰, ۳۶ اوشنر (نام خاص)

ōšōmand ۳, ۱۰, ۱۲, ۱۴, ۱۹ هوشمند، هوشیار، بیدار

ōy ۰, ۱, ۵; ۲, ۷–۸ او، آن

ōz ۰, ۲۰; ۳, ۴۶–۴۷; ۴, ۸, ۷۰; ۷, ۱; ۱۱, ۴; ⟶ was ~ نیرو

ōzadag ۳, ۱۵ اوژده، کُشته، مرده

ōzadan ۲, ۶۳, ۶۶ اوژدن، کُشتن

۲, ۶۴: ma abar ~; ۲, ۶۵: nē ~

ōzō ī tōmaspān ۰, ۳۱ زو پسر تهماسپ

ōzōmand ۵, ۲; ۱۱, ۴ ⟶: ~ ān نیرومند

ōzōmandīh ۵, ۲ نیرومندی

ōzōmandīhātar ۸, ۲۹ نیرومندتر، به نیروتر

ōzōmandtar ۵, ۲ نیرومندتر

«p»

pābagān ⟶ ardaxšēr~

pad ۰, ۱, ۳, ۴, ۲۳, ۲۴; ۲, ۶۷; ۳, ۱–۲; ۷, ۲۵ با، به، از طریق، به وسیله، در هنگام، نسبت به

pad ān ۲, ۴۸ بدان سبب

pādan ۰, ۲۴ پاییدن، نگهداری کردن

pādāšn ۲, ۲۷–۲۸, ۸۱, ۸۲ — پاداش

pad ēd ⟶ dāštan

pad ēwēnag ۲, ۵۶ — به شکل، به مانند

pād husraw ۰, ۳۴ — پاد خسرو (نام خاص)

padīd ۷, ۳ ⟶ h

padīdan, pad ۲, ۶۹; ۴, ۴۴; ۷, ۱۶, ۳۴ — رفتن (اهریمنی)
۲, ۶۸: be ~

pādifrāh ۴, ۶۴, ۶۷, ۶۹; ۷, ۲۶ — پادافراه

padīrag ۲, ۶۷; ۳, ۵۴; ۴, ۱۸, ۱۹, ۷۲; ۶, ۴ — پذیره، مقابله، در برابر، استقبال

padīriftag ۴, ۸۵ — پذیرفته

padīriftagīh ۸, ۸ ⟶ a ~ — پذیرفتگی

padīriftan, padīr ۰, ۲۱, ۲۲, ۴۱; ۱, ۰; ۲, ۹, ۴۳, ۴۴; ۴, ۰, ۳۴, ۷۴;
۶, ۱۳; ..., ۷, ۳۱: nē ~ — پذیرفتن

padīriftār ۰, ۲, ۸; ۹, ۶ — پذیرفتار، پذیرنده

padīriftārīh ۴, ۸۳ — پذیرفتاری، پذیرفتن

padīrišn ۶, ۱۰; ۷, ۳۴, ۳۷ ⟶ būdan; dādan — پذیرش

padīrišn-gōwišntar ۸, ۲۷ — پذیرفته گفتارتر

padisāi ۴, ۸۳ — با این همه (؟)

padiš ⟶ pad; -š

padištagīh ۴, ۶۹ — تهدید

padištān ۲, ۲۶; ۳, ۴۸–۴۹, ۵۴ — پا (اورمزدی)

pādixšāy ۴, ۶, ۱۴, ۸۱, ۸۵; ān:
⟶ duš ~ — پادشاه، فرمانروا، مسلّط، مجاز

pādixšāyīh ۴, ۸۱; ۸, ۲, ۶, ۲۶, ۴۰ پادشاهی

padixwar ۲, ۴۵ پیاله

padixwēnīdan ۸, ۱۵ کامیاب گردانیدن

pad-kāmag ۷, ۳۳ به کام، مطابق میل

pad-kār ۲, ۴-۵ بکار، لازم

pad-mar ۷, ۸ به شمار، بارها(؟)

pad-nigūnīh ۳, ۲۷-۲۸, ۲۹ فرود، به پایین، سرنگون

pad ōš ۸, ۳۹ هوشیار، به هوش

pad-ulīh ۳, ۲۷-۲۸, ۵۴ به بالا، به هنگام بر آمدن

pafšārdan, pafšār ۷, ۲۸ فشار آوردن، باز پس زدن

pagān ۱۰, ۱ پنگان، فنجان

pah ۰, ۲۳; ۳, ۳; ۵, ۲; ۸, ۲۶, ۳۳ گوسپند، چهارپای کوچک اهلی

~ ān: ۴, ۱۶; ۵, ۱

pahikār ۲, ۶۲, ۶۳; ۴, ۷۳; ۷, ۱۴; ۸, ۳۱ پیکار، مجادله، بحث

pahikārdan/pahikārīdan, pahikār ۲, ۶, ۱۷, ۱۹; ۴, ۶۰; ۷, ۳۵ پیکار کردن، مجادله کردن

pahikārdārān ۷, ۳۵ پیکار کنندگان، مخالفان

pahikārtar ⟶ škeft~

pahlom ۰, ۵, ۹, ۱۰, ۲۸; ۱, ۰; ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۴, ۸۰ برتر، بالاتر، برترین

pahlom-ēwāzīh ۵, ۱۱ سخنان برتر

pahlom-axwān ۰, ۱; ۶, ۰, ۱۱ جهان برتر، بهشت

pahlomīh ۳, ۴۸-۴۹ برتری

pahlūg ۳, ۴۵ پهلو

| | |
|---|---|
| pahnāy ۲, ۱۱ | پهنا |
| pahōmandīh ۴, ۵۰ | گوسپندمندی، دارای گوسپند بودن |
| pahrēz ۷, ۲۳ | مراقبت |
| pahrēzīh ۸, ۵ | پرهیزگاری |
| pahrēzišn ۳, ۴۶-۴۷ | پرهیز |
| pahrēzkārīh ۳, ۳۳ | پرهیزگاری |
| pahrēzōmand ۰, ۳۵ | پرهیزمند، پرهیزگار |
| pah-sālārān ۲, ۵۷ | گوسپندسالاران |
| pānag ۳, ۳۱; ۸, ۲۰, ۳۸ | حامی، پاینده |
| pānagīh ۰, ۳۸ | محافظت، نگهداری |
| panīh ۸, ۵ | پستی |
| panǰom ۷, ۹; ۸, ۵۳; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ | پنجم |
| pānzdah-sālag ۸, ۵۷; ۹, ۲۰ | پانزده ساله |
| pārag ۸, ۴۴ | پاره، رشوه |
| paragandagīh ۷, ۲ | پراکندگی |
| paragandan ۰, ۲۸ | پراکندن |
| paragānēnīdan ۰, ۱۰ | پراکندن |
| parīg ۰, ۱۹; ۵, ۸ | پری |
| parīgīh ۲, ۶۳; ۵, ۸ | پریگری |
| paristagīh ⟶ uzdēs~ | |
| paristišn ۰, ۱۹ | پرستش |
| paristišnīh ⟶ uzdēs~ | |
| parnān / parrān(؟) ۴, ۲۷-۲۸ | پَر زنان، پَرّان، پر گستران |

parrōn ۴, ۵۳ — اطراف، همه سو

paršīd-gāw ۴, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴ — پرشید گاو (نام خاص)

parwarišn ۰, ۲۱ — پرورش

parwastag ۰, ۸ — به‌هم بسته، متوالی

pas ۰, ۲; ۲, ۷–۸; ۳, ۶۲; ۴, ۵۴, ۶۰; ۷, ۳ — پس، عقب

pasēn ⟶ tan ī~

pasīh ۳, ۶; ۴, ۵۶, ۵۸, ۵۹, ۸۲ — عقب، پس، پشت

pasōbāyīh ۸, ۳۲, ۳۵ — پسروی، پیروی

passand ۸, ۱۲ — پسند

passāxt ۵, ۳, ۴; ۷, ۱ — پساخت، داوری ایزدی

passazag ۴, ۱۱ — شایستگی، سزاواری

passox ۳, ۲۷–۲۸; ۶, ۱ ⟶ guftan — پاسخ

passox-guftār ۰, ۲۵, ۳۰; ۷, ۲۸ — پاسخ گوینده، پاسخگو

passox-guftārīh ۰, ۳۶, ۳۷ — پاسخگویی

passox-gōwišnīh ۴, ۷۵ — پاسخگویی

paswarzd ۱۰, ۴ — نام یکی از مراسم تهیهٔ برسم

pāšnān ⟶ zarr~

patiratrasp ۲, ۱۳; ⟶ pitaritarasp — پتیرترسپ (نام خاص)

pattāy ۴, ۶۹ — مقاومت، پایداری

pattūdan ۴, ۶۹ — مقاومت کردن، پایداری کردن

pattūg ۳, ۴۶, ۴۷ — توانا، مقاوم

pay ۸, ۱۷ — پی، دنبال

pāy ⟶ sparīhistan

pāyag ۸, ۳ ⟶ xwaršēd ~ — پایه

paydāg ۰, ۱۱, ۲۱, ۳۴; ۲, ۲۲, ۳۲ — پیدا، آشکار

۸, ۳: مردم آزاده; ⟶ abaydāg

paydāgēnīdan, paydāgēn ۲, ۴-۵, ۱۸; ۴, ۷۳; ۶, ۱۰ — پیدا کردن، آشکار کردن

paydāgīh ۰, ۵, ۸; ۲, ۱۸; ۷, ۸, ۲۹; ۸, ۲۳, ۲۴ — پیدایی، آشکارگی

paydāgīhistan ۱, ۰; ۲, ۰, ۱۱, ۳۶-۳۸, ۴۰, ۴۳, ۴۸; ۴, ۶۳; ۵, ۴, ۱۰ — پیدا شدن، آشکار شدن

paydāg-tōhmag ۲, ۲۰-۲۱ — پیدا تخمه، آنکه نژادش آشکار است، سرشناس

paygāmbar ۴, ۷۷ — پیامبر

pāyišnīh ۷, ۱۵ — پایداری، پاییدن

paymān ۰, ۲۰; ۷, ۲۴; ۹, ۱ — پیمان، تعادل

paymānīgīh ⟶ mard~

paywand ۰, ۶, ۱۴; ۷, ۲۴; ~ ān: ۰, ۱۲, ۱۳ — پیوند، خویش

paywandīg ۰, ۶ — پیوندی، آنکه پیوند دارد

paywandīh ۸, ۳ — پیوند، ارتباط

paywandišn ۰, ۱۰; ۱۷, ۸ — پیوند داشتن، خویشاوند بودن

⟶ dām ~; abāz ~

paywandišnīh ⟶ winārišn~

paywāsīg ۲, ۳۲ — کیسه

paywastag ⟶ būdan

paywastan ۰, ۳۳ — پیوستن

۲, ۲۸: be ~; ۴, ۶۳; ۶, ۱۴; ۷, ۳۹: nē ~

| | |
|---|---|
| paywastār-kārān ۷, ۲۸ | آشوبگران |
| pazdagīh ۸, ۷ | فرار، اخراج |
| pazdēnīdan ۰, ۳۴ | بیرون راندن |
| pazdūg ۴, ۶۰ | سرگین گردان |
| pehmīdan ۲, ۵۴ | پهن کردن |
| pestānbān ۴, ۵۶ | پستانبان |
| pēsīd ۰, ۰ | آراسته، مزیّن |
| pērāmōn ۲, ۲۲; ۳, ۱-۲; ۹, ۱۳ | پیرامون |
| pērōzēnīdan ۰, ۳۰ | پیروز گردانیدن |
| pērōzgar ۱, ۰; ۴, ۵۶, ۶۱-۶۲, ۷۲; ۸, ۴۵; ۱۰, ۱۷; ۱۱, ۰, ۲ | پیروزگر |
| pērōzgarīh ۰, ۲۶, ۳۸; ۴, ۶۶, ۷۶; ۸, ۵۰ | پیروزگری |
| pērōzagarīhistan ۰, ۲۵ | پیروزمند شدن |
| pērōzīh ۴, ۸۳, ۸۹; ۵, ۷ | پیروزی |
| pēš ۰, ۲, ۲۳, ۴۳; ۱, ۰; ۲, ۱۵, ۳۶-۳۸, ۶۸; ۳, ۱۴, ۴۵, ۶۲; ۴, ۵۴, ۶۷; ۷, ۳۷; ۸, ۵۷; ۱۰, ۲-۳ | پیش، قبل |
| pēšag ۰, ۲۰, ۲۵, ۲۷, ۳۲; ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۷۶; ۵, ۸; ⟶ buland ~ | پیشه، طبقه اجتماعی، انواع |
| pēšagān andar pēšagān ۰, ۱۴ | پیشه اندر پیشه |
| pēšagīh ۸, ۴۷ | پیشگی |
| pēšdād ۰, ۱۶; ۲, ۷۰ | پیشداد، عنوان گروهی از پادشاهان داستانی ایران |
| pēšīgan (?) ۰, ۱۴ | پیشه‌ها |
| pešēnīgān ۱۰, ۵ | پیشینیان |
| pēš-karb ۳, ۵۱-۵۲ | روحانی نخستین |

pēš-kēdīgīh ۵, ۵-۶ پیشگویی

pēš-kēdagīhā ۸, ۱ به طریق پیشگویی

pēš-nēk ۳, ۵۱-۵۲ پیش نیک، نیکی که از پیش بوده است

pēš-nēmag ۳, ۵۴ پیش روی، سمت جلو

pēšōbāy ۳, ۱۲, ۱۴ پیشوا، پیشرو

pēšōbāyīh ۳, ۳۲; ۴, ۵۰; ۸, ۳۵ پیشوایی، رهبری

pēšōbāytar ۰, ۴۳ پیشتر، جلوتر

pēšyōtan ۴, ۸۱; ۵, ۱۲, ۱۳; ۶, ۱۳ پشوتن (نام خاص)

petīdan ۲, ۴۸, ۴۹, ۵۰: ul ~ پشیمان شدن، توبه کردن

pet(y)ār ۰, ۳۲ پتیاره، دشمن

petyārag ۰, ۴; ۲, ۴۳; ۵, ۹; ۸, ۸; ۱۰, ۱۵ پتیاره، دشمن، اهریمن
۷, ۲۱: ~ ān

petyāragēnīdan ۸, ۳۰ آسیب رسانیدن

petyārdār ۷, ۲۳ پتیاره گر

petyārgārīh ۲, ۶ پتیاره گری، دشمنی

pid ۰, ۲۸; ۲, ۷-۸, ۹, ۱۰, ۱۲; ⟶ gōwāg ~; nāmāg ~;
weh ~ پدر

pidar ۸, ۱۶; ۲, ۱۴, ۳۶-۳۸, ۳۹ پدر
۳, ۲۲: ~ ān: والدین

pid ī pid ۰, ۹ پدر پدر

pihw ۷, ۲۴ خوراک

pihwtom ⟶ was~ زورمندترین

pilōmandtar ۳, ۱۲ دارای پیل بیشتر

pīm ۲, ۴۰, ۴۱, ۴۲; ۳, ۳۴-۳۵, ۴۱, ۴۳; ۹, ۵; ۱۰, ۱, ۸ شیر (خوراکی)

pīm-xwarišnīh ۱۰, ۹ شیرخواری

pīr ۸, ۱۲ پیر

pīrīh ۱۰, ۲-۳ پیری

pitaritarasp ۲, ۹, ۱۰, ۷۰; ⟶ patiratrasp

pōlāwadīg ۷, ۲ پولادین

pōrušasp ۲, ۱۰, ۱۳, ۲۰-۲۱, ۲۹ پوروشسب (نام خاص)

porušēdā ۰, ۲۰ پر از شادی، پر از درخشندگی

porušēdāyīh ۱۱, ۷ درخشندگی بسیار داشتن

pōst ۳, ۴۵ پوست

pōyišn ⟶ a~

purīh ۰, ۱۴, ۱۵; ۸, ۶; ۹, ۵ پُری

purr ۴, ۶۹; ۵, ۱۲; ۸, ۱۴, ۶۰; ۹, ۲۳ پُر

purr-gāw ۲, ۷۰ پرگاو (نام خاص)

purr-guftār ۷, ۱۶-۱۷, ۳۴ پُرگفتار، پُر سخن

purr-kāmagīh ۳, ۴۶-۴۷ پرکامگی، دارای آرزوی بسیار

purr-marg ۴, ۳۶, ۶۴, ۶۷, ۶۸ پُر مرگ

purr-nēk ۳, ۴۸-۴۹ پُر نیک، بسیار نیک

purr-nēkīh دارای نیکی بسیار

purr-rawišnīh ۰, ۱۰, ۲۹; ۹, ۴ رواج، ادامه نسل

purr-tagēnīdār gōwišn ۸, ۱۳ فصیح، دارای گفتار رسا

purr-xwarrah ۰, ۳۵; ۳, ۵ پر فرّه، شکوهمند

purr-xwarrahīh ۲, ۴, ۵; ۴, ۴۰ پرفرهی، شکوهمندی بسیار داشتن

purrzīr ۰, ۳۶ — بسیار زیرک

pursagīh ⟶ ham~

pursīdan, purs ۲, ۵۳; ۳, ۱۱; ۸, ۴۲ — پرسیدن

۳, ۶۰; ۱۰, ۲-۳: ō ham~ — دیدار کردن

pursišn ۰, ۴۳ — پرسش

pursišnīgān ۶, ۵ — پرسندگان

pursišnīgtar ۶, ۵ — پرسنده‌تر

pus ۲, ۱۳, ۲۴, ۲۷, ۳۴; ۴, ۸۱; ۵, ۱۲; ۷, ۲۵; ۸, ۱۶, ۵۰, ۵۱; ۹, ۷ — پسر

pusar ۲, ۲۳-۲۴; ۸, ۱۶; ~ān: ۰, ۲۶, ۴۲ — پسر

pus-kāmag ۳, ۱۰, ۱۲, ۱۴, ۱۸ — خواستار فرزند، دوستدار پسر

pus-xwāyišnīh ۲, ۲۴, ۴۸, ۵۰ — فرزند خواستن، پسر خواستن

pušt ۴, ۶۸ — پشت

«r»

rad ۰, ۳۴

rādēnīdan ۶, ۲ — بخشیدن

radīh ۸, ۲۳ — مقام ردی

rādīh ۳, ۲۰-۲۱, ۴۸-۴۹; ۷, ۱۹; ۸, ۴; ۹, ۵, ۱۹ — رادی، بخشندگی، جوانمردی

radōmandīh ۸, ۱۳ — ردمندی، دارای رد بودن

radtom ۷, ۸ — ردترین

raftan, raw ۰, ۳, ۱۴, ۲۹; ۲, ۱۱, ۶۳, — رفتن

۳, ۵۱-۵۲, ۵۳: abāyēd~; ۰, ۱۰, ۱۲, ۳۱; ۲, ۴-۵, ۱۳, ۳۴; ۳, ۱۷; ۸, ۵۵; ۹, ۸۱; ۱۰, ۱۵: andar~; ۴, ۲۴, ۲۶; ۳, ۶۲; ۸, ۱۶: be~; ۲, ۳۰,

۳۲, ۳۳; ۴, ۴۰; ۷, ۵, ۱۱: frāz~; ۲, ۵۴: ma~: ۲, ۱۱: ō ham~

rag ۴, ۸۲ رگ، پی

rāg ۳, ۹, ۳۹ راغ (نام جایی)

rāɣ ۲, ۵۱ راغ (نام جایی)

rāgīg ۲, ۴-۵ رازی (منسوب به ری)

rah ۳, ۲۳-۲۴, ۴۴; ۴, ۷۶; ۶, ۱, ۲, ۷ ارّابه

rāh ۸, ۱۶ راه

rāhdār ۴, ۷۷ راهدار، راهزن

ram ۰, ۳۴; ۴, ۱, ۸۹ رمه، رعیت، عامه مردم

ramag ۲, ۲۰-۲۱; ۴, ۲۵, ۲۶ رمهٔ گوسپند یا گاو

ramag-gāw ۲, ۷۰ رمه گاو (نام خاص)

ramagōmandtar ۴, ۵۲ رمه‌دارتر

rāmēnīdārīh ۷, ۱۸ شادمانی

rāmīhistan ۹, ۱ رام شدن، مطیع شدن

rāmišn ۳, ۱-۲۰; ۸, ۷; ۱۰, ۲-۳ رامش، شادی

rām-šāh ۱, ۰ رام‌شاه، نام دیگری برای گشتاسپ کیانی

rān ۳, ۴۵; ۴, ۹۰ ران

rānag ۱۰, ۱۰ رها، رانده

rānēnīdan ۳, ۶: abāz~ بازپس زدن، راندن

ranǰag ۳, ۵۶ رنجه

ranǰagīh ۳, ۵۶, ۵۷ رنجه شدن

ranǰīhistan ۲, ۶۸ رنجه شدن

rapihwīn ۶, ۴ ربیهوین، قسمت جنوب

rapihwīntar ۳, ۵۱-۵۲ جنوبی‌تر

rasēnīdan ۸, ۳۱ رسانیدن

rasīdan, ras ۰, ۱۲, ۱۳; ۲, ۳۵; ۳۹, ۶۴, ۶۷; ۳, ۲۲; ۴, ۸۷; رسیدن
۴, ۸۲; ۸, ۵۸; ۱۰, ۱۹: be~; ۳, ۱۹; ۴, ۹۰; ۶, ۱۰; ۱۱, ۴: ō ham~
به هم رسیدن; ۴, ۸۲: nē~

rasišn ۱, ۰; ۳, ۳, ۴۸-۴۹, ۵۹; ۴, ۸۳; ۷, ۷, ۹, ۱۲, ۲۹, ۳۸ باید رسیدن

rasišnīh ۸, ۸; ۹, ۰ رسیدن، عمل رسیدن
۴, ۴۹: abāz~; ۴, ۳: buland~; ۶, ۱۲: frāz~; ۳, ۴۴: mānsar~

rāst ۳, ۲۲; ۴, ۷۰, ۷۴; ۷, ۴, ۱۱, ۲۸, ۳۱; ۱۰, ۵ راست

rāst-guftār ۷, ۱۶-۱۷, ۳۴ راست‌گفتار

rāstīh ۴, ۶۳, ۷۳; ۸, ۴ راستی

rāstīh-dānišnīg ۴, ۷۳ راست‌دانشی

rašnrēš ۷, ۱۰ رشن‌ریش (نام خاص)

rawāg ⟶ kardan

rawāgēnīdan ۰, ۹, ۴۱; ۴, ۷۴ رواج دادن، رواکردن

rawāgīh ۰, ۲, ۳, ۱۷; ۴, ۱۸, ۱۹; ۵, ۵-۶ رواج، روایی
۲, ۴-۵: ⟶ be~

rawēnīdan ۳, ۱۱ روان کردن، راندن
۲, ۳۹: abar~; ۲, ۴۱: abāz~; ۰, ۲, ۲۲: frāz~

rawišn ۰, ۱۵; ⟶ nihān~ روش

abar ... rawišn ۲, ۳۱ باید بالا رفتن

rawišnīh ⟶ kāmg~; purr~

ray ۳, ۲۹; ۴, ۲۳, ۲۴, ۸۴ رای، شکوه

| | | |
|---|---|---|
| ray | ۱۰, ۴ | نام یکی از مراسم تهیه برسم |
| rāy | ۲, ۴-۵, ۴۱, ۵۹-۶۰; ۴, ۲۳; ۹, ۹۰ | برای، را |
| → ēd~ | | |
| ray-astišnīh | ۴, ۸۱ | شکوه پایا |
| rāyēnīdan | ۸, ۳۷ | رفتار کردن، هدایت کردن |
| rāyēnīdār | ۰, ۸, ۳۷ | اداره کننده، رهبری کننده |
| rāyēnišn | ۳, ۲۰-۲۱; ۴, ۱۱ | رهبری، ساماندهی |
| rāyōmand | ۲, ۵۸ | شکوهمند |
| rāyōmandtom | ۴, ۴۲-۴۳; ۷, ۱۱ | باشکوهترین |
| rāz | ۰, ۳۸; ۴, ۶۳, ۸۴; ۵, ۱۰ | راز |
| rāzīg | ۰, ۴۰ | رازآمیز، پنهانی |
| rāzīgīhā | ۵, ۸ | به رمز، به راز |
| razm | ۴, ۶۵, ۶۹ | رزم، جنگ |
| rēbēnīdan | ۸, ۱۵ | فریفتن |
| rēš | ۰, ۲۱; ۸, ۷, ۳۷ | ریش، زخم |
| rēšgār | ۹, ۳۴ | آزار رساننده |
| rēšīdan | ۷, ۲۹, ۳۱ | آزار رسانیدن، آسیب رسانیدن |
| ۳, ۵۱-۵۲: nē~ | | |
| rēšīdār | ۷, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲ | آسیب رساننده، تباه کننده |
| rēšišnīh | ۷, ۱۰ | ریش، زخم، جراحت |
| rēxtan | ۵, ۴ | ریختن |
| rēxw | ۸, ۳۶ | میراث |
| rēzišn → xōn~ | | |

riftagōmand ۴, ۱۱ — فریبکار، فریب‌دهنده

ristag۸, ۲ — روش

ristagtom ۴, ۷۸–۷۹ — روشمندترین، منظم‌ترین

rōd ۰, ۳۴; ۳, ۵۱–۵۲ — رود

۰, ۳۱:~ ān; ⟶ ušān~

rōd ī dāitī ۴, ۲۹–۳۰ — رود دائیتی

rōγn ۲, ۵۴ — روغن

rōstāg ۲, ۹; ۳۱; ۸, ۷: ~ ān — روستا

rōšn ۲, ۵۶; ۳, ۵۹; ۴, ۲۷–۲۸; ۷, ۱۱; ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ — روشن

rōšnēnīdan ۰, ۴۱ — روشن کردن

rōšngar ۴, ۸۴ — روشنگر

rōšnīh ۰, ۴۱; ۲, ۷–۸; ۶, ۴; ⟶ anagr~ — روشنی

rōšntar ۲, ۷–۸ — روشنتر

rōy ۵, ۴ — روی (فلز)

rōzīg ۴, ۸۳ — نورانی، آشکار (؟)

rōz-šab ۹, ۲۱; ۱۰, ۱۹; ~ān~ān: ۱۰, ۱ — شبانروز

rust ⟶ hu~

rustan, rōy ۲, ۳۰, ۳۶–۳۸ — رُستن، روییدن

ruwān ۶, ۸–۹; ۷, ۹; ۸, ۳۱ — روان، روح

anōšāg~

«S»

sadōzem ۷, ۸, ۹; ۸, ۱, ۲۳, ۳۲, ۳۴; ۹, ۱۶ — سده، یکصد سال

sāg ۴, ۷۷ ساو، باج
sagālēnīdan ۸, ۱۶ اندیشه کردن، سگالیدن
sagān ۴, ۴۹ سگها
sagr ۱۰, ۱ سیر (#گرسنه)
sagrīh ۳, ۱۸ سیری
sahīgēnīh ۸, ۴۶ پسندیدگی، جذابیت
sahīgōmand ۶, ۷ پسندیده
sahistan ۲, ۱۲, ۱۹, ۳۱, ۳۵; ۳, ۵۱-۵۲; ۴, ۵۸, ۷۶
به نظر رسیدن، پسند آمدن
۲, ۱۶: paydāg~ آشکار به نظر رسیدن
sahm ۵, ۹ ترس
sahmgen ۴, ۶۵, ۶۹; ۸, ۳۳ سهمگین
sahmīhistan ۳, ۴۵ ترسیده شدن
sāl ۲, ۴۲; ۴, ۶۵, ۸۱ سال
sālag ⟶ ē-sad~; haft~, sīh~
sālār ۷, ۳۴, ۳۷; ⟶ mēnōg~; سالار، سردار
~ān: ⟶ asp~; pah~
sālārīh ۰, ۲۱ سالاری، فرماندهی
salm ۰, ۳۰ سلم (نام خاص)
sāmag ۰, ۱۵ سیامک (نام خاص)
sāmān ī karešasp ۰, ۳۲ گرشاسپِ سام (نام خاص)
sang سنگ
sar ۱, ۰; ۲, ۱۵, ۱۷; ۴, ۰, ۲۷-۲۸, ۳۱; ۹, ۰; ۱۰, ۰ سر، پایان

sārēnīdan ۳, ۷, ۵۰; ۴, ۶۴, ۶۷, ۸۸ — برانگیختن، ترغیب کردن

sārēnišn ۲, ۹ — تحریک، انگیزش

sārīhistan ۴, ۵ — برانگیخته شدن

sar-xwadāyān ۴, ۸۳ — سر خدایان، فرمانروایان بزرگ

sāstār ۷, ۱۴, ۲۹; ۸, ۱۷, ۱۸, ۲۹, ۳۰ — فرمانروا، ستمگر، ساستار، جبّار

~ān: 4, ۸۸; ۸, ۸

sāstārīh ۴, ۵۰; ۷, ۳; ۱۱, ۳ — فرمانروایی، ستمگری

sawišnīh ⟶ mēnōg~

saxwan / saxon ۳, ۵۶; ۴, ۷, ۶۶, ۶۷, ۷۰; ۷, ۲۶; ۸, ۱۳ — سخن، گفتار

sāxt ۲, ۴۳ — ساخته شده

sāxtan ۷, ۲۴; framūd~: ۳, ۳۴-۳۵ — ساختن، آماده کردن

sayist-nasā ۴, ۸۷ — فروخوابیده

sazāg ۲۰, ۷۰ — سزاوار، سزا

sazīd ۶, ۷ — سزاوار

sazīdan be~: ۸, ۵۱; ۹, ۷; ۱۰, ۲-۳ — گذشتن

sazīhistan ۸, ۶۱ — سزاوار بودن

sazīhistan ۸, ۴۰ — سپری شدن، گذشتن

sazišn ۴, ۶۵ — سپری شدن، گذشت

sazišnīh ⟶ afrāz~

sej ۰, ۲۷; ۲, ۶, ۵۴; ۴, ۳۷-۳۸; ۵, ۸; ۷, ۳۶ — خطر، تنگی

sej-dādār ۸, ۲۹ — خطرآفرین

sēn ۷, ۵ — سین (نام خاص)

sēn ۴, ۵۶, ۵۷ — سینه، پستان

sēnag ۴, ۶۸ سینه، پستان

sēnag-masāy ۱۰, ۱ به اندازهٔ بزرگی سینه

sē-sālag ۲, ۳۴ سه ساله

sē-srišwadag ۰, ۲۳ سه سوم

sidīgar ۰, ۲۷; ۲, ۱۵, ۱۷, ۵۰, ۶۸; ۷, ۳۱ سدیگر، سوم

sīh-sālag ۸, ۵۸, ۶۰ سی ساله

sišd ۷, ۲۷ بیگانه، دور

sizd ī frāx-raftār ۹, ۷ حیوان وحشی

snēh ⟶ dār~

snōhišn ۷, ۱۶, ۳۶, ۳۷ تگرگ

snōhišn ۸, ۷; ⟶ garzīdan لابه، فریاد

snōhišnōmand ۸, ۱۹ برف‌دار

sōbārišn ۲, ۳۹ سفارش

sōg ۳, ۱۲ شاخ

sōgōmand ۳, ۱۲ شاخدار

sōšāns ۰, ۴۲; ۱, ۰; ۱۰, ۰, ۱۰, ۱۵; ۱۱, ۰ سوشیانس (نام خاص)

sōxtan, sōz ۲, ۴–۵; ۳, ۹ سوختن

sōy-gāw ۲, ۷۰ سوی گاو (نام خاص)

sōyišn ⟶ a~

sōzāg ۵, ۲ سوزان، سوزا، سوزنده

sōzišnīh ⟶ xwad~

spāh ۴, ۶; ۸, ۳۸, ۳۹ سپاه

spandarmad ۲, ۱۹; ۴, ۵۷, ۵۸; ~ān: ⟶ wahman ī~ سپندارمذ

| | |
|---|---|
| sparīhistan | سپرده شدن، لگد مال شدن abar~: ۳,۱۳ |
| pāy~: ۳, ۱۱ | با پای نرم شدن |
| spās ۰, ۵; ۸, ۴ | سپاس |
| spazgīh ۷, ۱۶, ۳۶, ۳۷; ۸, ۱۵ | پستی، بدی |
| spazgišnīhā ۴, ۶۷ | بدگویانه |
| spēd ۲, ۳۹; ۴, ۲۷-۲۸ | سپید |
| spēd-gāw ۲, ۷۰ | سپیدگاو (نام خاص) |
| spenāg-mēnōg ۰, ۵; ۷, ۱۰ | سپندمینو |
| spihrīg ۵, ۱۰ | سپهری (منسوب به سپهر) |
| spitām ۲, ۷۰ | سپیتمه (نام خاص) |
| sptiāmān ۰, ۱; ۱, ۰; ۲, ۲۹; ۲, ۶۸ | |
| ۳, ۵۵; ⟶ zarduxštī~ | سپیتمان (منسوب به سپیتمه) |
| spitāmān-deh ۲, ۹, ۱۱ | ده سپیتمان، ده متعلق به سپیتمه |
| spitōiš ۶, ۱۲ | سپیتوش (نام خاص) |
| spōxtan, spōz ۰, ۲۶, ۳۱; ۵, ۸ | سپوختن، راندن، بازپس زدن |
| spōzīdan, spoz ۰, ۲۷ | سپوختن، دور راندن |
| spurdan nē~ ۳, ۱۳ | به پای سپردن، لگد مال کردن |
| spurr-āfrīgānīh ۰, ۰ | آفرین کامل |
| spurrīgīh ۳, ۴۸-۴۹ | کمال |
| spurrīgīhistan ۱۰, ۸ | کامل شدن |
| srādag ۲, ۲۷, ۳۶-۳۸, ۴۸-۴۹; ۴, ۱۳, ۴۲-۴۳; ۹, ۱ | سرده، نوع |
| srādag-srādag ۸, ۸ | انواع |
| sraw ۲, ۵۹-۶۰; ۳, ۴۸-۴۹; ۶, ۱ | سخن، آوازه، شهرت، گفتار |

۸, ۲۲; ۹, ۲-۳; ⟶ āšnāg~

srawahīg ۴, ۷۰ روایت، نقل

srāwtazišn ۸, ۳۳ جاری در رود

srāy ۲, ۷-۸ سرای، خانه

srāyišn ۰, ۱۲ سرودن، سرایش

srāyišn ۰, ۲۱ نگهداری

srāyišnīh ⟶ frāz~; wēš~

srešk-srešk ۲, ۳۶-۳۸ سرشک سرشک، قطره قطره

srišwadag ۲, ۳۳; ⟶ dō~; sē~ یک سوم

srīt ۲, ۶۳, ۶۴; ۶, ۱, ۱۳ سریت (نام خاص)

srīt ī wisarpān ۶, ۱, ۶ سریت پسر ویسرپ

srōšahlā ۳, ۱۷ سروش پرهیزگار

srōšīgīh ۷, ۲۶ فرمانبرداری

srōšwarz ۸, ۲۰ سروشاورز (یکی از موبدان برگزار کننده آیین یسنه).

srūd-abzōnīg ۷, ۷ سرود افزونی، سروده مقدس

srūdan, srāy ۲, ۶۱; ۴, ۱, ۸۰; ۵, ۱; ۸, ۳۷; ۴, ۳۷

۴, ۳۷-۳۴, ۴۵ frāz~ سرودن، گفتن

srūdō-spādāg ۷, ۷ سروداسپاداگ (نام خاص)

sruwar ۰, ۳۲ شاخدار، سُروور

stabr ۴, ۱۳; ۸, ۲۷, ۴۶ ستبر، قوی

stabr-bazā ۸, ۴۶ ستبر بازو

stabrtar ۳, ۱۴ ستبرتر، قوی‌تر

stadan, stan ۲, ۴۲, ۵۴; ۳, ۱۲, ۱۹; ۴, ۸۵, ۸۶ ستدن، گرفتن

۸, ۱۵: be~

stahmag ۲, ۶ ستمبه، ستمگر

stahmagīh ۸, ۶ ستمبگی، ستمگری،

stahmagīhātar ۴, ۴۴ ستمبه‌تر، با ستمگری بیشتر

star ۲, ۱-۳; ۴, ۷۳; ۷, ۸ ستاره، سیّاره

stard ۳, ۴۱; ۴, ۳۷-۳۸; ⟶ xrad~ گیج، بیهوش

stardag ۵, ۴ گسترده، گیج

stardēnīdan ۰, ۲۵ گیج کردن، ناکار کردن، بی‌اثر کردن

stardīh ۳, ۴۲, ۴۳ بیهوشی، گیجی

stāyīdan, stāy ۰, ۱۰; ۴, ۴, ۱۴, ۳۳, ۳۴, ۸۰, ۸۱, ۸۸ ستودن، ستاییدن
۷, ۹۰; ۹, ۱; nē~ :۴, ۸۲

stāyišnīh ⟶ ahlāyīh~

stōr ۵, ۲; ۸, ۳۳; ~ān: ۵, ۱ ستور، چهارپای بزرگ

stōwēnīdan ۳, ۵۰ ستوه کردن

stōwīh ۸, ۶ ستوهی

stūn ۲, ۴۵ ستون

stūnag ۲, ۲۲; ۵, ۵-۶ ستون، ساقه

sturg ۸, ۱۱ سترگ، قوی

sturgīh ۸, ۵, ۱۲ سترگی، قدرت

sūd ۰, ۱۰, ۳۷; ۲, ۳۰; ۵, ۱۰; ۱۱, ۱۰ سود، بهره

sūdēnīdan ۱۰, ۱۷ سود رسانیدن

sūdgār ۰, ۳۳ سود رساننده

sūd-kārīh ۰, ۲۷ سود رسانی

| | |
|---|---|
| sūdōmand ۰, ۱; ۱۰, ۱۷; ۱۱, ۱۰ | سودمند، صفت سوشیانس |
| sūd-xwāstārtom ۴, ۱۶, ۱۸ | سود خواستارترین |
| suft ⟶ frāx~ | |
| sumb ۳, ۱۳, ۱۴ | سُم |
| sumbāwand ۳, ۱۴ | سم‌دار |
| surāg ۲, ۵۷, ۵۸; ۳, ۱۵ | سوراخ |
| suy ۴, ۶۸, ۶۹; ۷, ۲۴; ۱۰, ۱ | گرسنگی |
| syā ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵; ۶, ۶ | سیاه |
| syā-gāw ۲, ۷۰ | سیاه گاو (نام خاص) |
| syāmak ۲, ۷۰ | سیامک (نام خاص) |
| syāwaxš ۰, ۳۸; ⟶ kay~ | سیاوش، سیاوخش |
| ~ān: ⟶ kayhusraw ī~ | |

«Š»

| | |
|---|---|
| -š ۰, ۲۲; ~ān | مفرد: ِش؛ جمع: - شان |
| šab ۲, ۷-۸, ۵۶; ۳, ۱۱, ۱۷; ۴, ۲۷-۲۸; ⟶ rōz~ | |
| ~ān: ⟶ rōzān ~ ān | شب |
| šabag ۱۰, ۱ | شب |
| šabīgān ⟶ ganǰ ī~ | |
| šabīh ۷, ۸ | شبی (=کسوف) |
| šādīh ۲, ۳۶-۳۸; ⟶ a~ | شادی |
| šagr ۸, ۴۵ | شیر (درنده) |
| šāh ۰, ۳۴; ۶, ۱۴; ⟶ rām~ | شاه |

šahr ۲, ۴۵; ۸, ۷; ⟶ ērān~ | شهر، کشور
šahrēwar ۲, ۱۹ | شهریور (امشاسپند)
šakar-dašt ۴, ۴۹ | دشت متروک
šarm ۲, ۴۸, ۵۰; ۴, ۵, ۸ | شرم، حیا، زرم
šaš dōiysarīh ۱۱, ۱ | با شش چشم، شش چشمی
šašom / šašwom ۷, ۹; ۸, ۵۳; ۹, ۱۶; ۱۰, ۱۳ | ششم
šawišnīh ۸, ۲۲ | رفتن، شدن
šāyistan, šāy ۵, ۸; ۷, ۳۵; ⟶ kardan | شایستن، شایسته بودن
۴, ۳۹: nē~
šāxān ۲, ۷۲ | شاخه‌ها
šēb ۸, ۴۵ | گزنده
šēd ۴, ۷۰ | درخشان، روشن
šēdasp ۸, ۴۷ | شیدسپ (نام خاص)
šēwan ۸, ۷ | شیون، مویه
šīr ۱۰, ۱ | شیر (خوراکی)
šīrēnīh ۱۰, ۸ | شیرینی
škast ۴, ۲۹–۳۰, ۳۵ | شکسته
škastan, šken ۰, ۳۹; ۲, ۴۵; ۳, ۴۵; ۴, ۴۲–۴۳, ۴۶, ۶۳ | شکستن
۲, ۴۵: afrāz~; ۴, ۴۵: be~
škeft ۰, ۳۹; ۲, ۶, ۵۳, ۶۸; ۳, ۷, ۴۶–۴۷; ۴, ۲۱, ۶۴; ۵, ۷ | شگفت، سخت
škeftag ۲, ۶۶ | سخت
škeft-kardārīh ۰, ۳۵ | سخت‌کوشی
škeft-pahikārtar ۴, ۷۳ | مجادله گرتر، آنکه در بحث سخت‌تر است

škeftīh ۴, ۶۹, ۷۰; ۹, ۲-۳; ۱۰, ۱۰ سختی

škeft zēn ۷, ۱۱ شگفت‌زین، دارندهٔ سلاح سخت و سهمگین

škōhīh ۹, ۶ فقر

šnāsīh ⟶ čihr~

šanāxtan, šnās ۴, ۵۸, ۶۳, ۶۷ شناختن

۳, ۴۶: be~

šnāyišn ۰, ۰ ستایش، نیایش، خوشنودی

šubānīh ۰, ۱۴ شبانی

šudan, šaw ۲, ۲۶, ۵۴, ۶۵; ۳, ۳۱; ۲, ۲۵: abar~ شدن، رفتن

šuhr ۲, ۲۷, ۳۶-۳۸; ۳, ۴۵; ۸, ۵۶; ۹, ۱۹ نطفه

šustan, šōy ۲, ۳۶-۳۸ شستن

۲, ۳۲, ۳۳: abar~; ۲, ۵۴, ۵۵: frāz~; ۲, ۱۳: frāz dast~: قطع امید کردن

۲, ۳۴: ul~

«t»

-t ۲, ۶۷; ~ān; ۶; ۲, ۵۹, ۶۰; ... مفرد: ِت؛ جمع: ـ تان

tā ۰, ۲; ۲, ۲۷; ۳, ۲۷-۲۸ تا

tab ۲, ۵۳ تب

tābidan, tāb ⟶ tāftan

tabāhēnīdan ۳, ۵۰ تباه کردن

tabāhīh ۲, ۶۳ تباهی

tāftan, tāb ۲, ۵۴ گرم کردن، روشن کردن

۸, ۵۸; ۹, ۲۱: abar~; ۱, ۷-۸: be~

tāg — شاخه

tagarg ۵, ۹; ⟶ was~ — تگرگ

tagīg ۰, ۳۵; ۶, ۸-۹; ۷, ۱۱; ۱۱, ۲ — دلیر، تگ، نیرومند

tagīgīh ۳, ۴۶-۴۷, ۴, ۶۹ — نیرومندی

tagīgtar ۴, ۸۹ — دلیرتر

tahmurep ۰, ۱۹ — تهمورس (نام خاص)

tan ۰, ۴۰; ۲, ۷-۸, ۳۶-۳۸, ۴۷; ۴, ۷۰; ۸, ۶ — تن، جسم
⟶ xwēš~; ān: ۷, ۳۴

tan ۸, ۳۳ — عنکبوت

tanāpuhlag ۴, ۸۹ — تناپوهل (نام گیاهی) آنکه مستحق مجازات تناپوهل است

tanāpuhlagān ۴, ۱۹, ۲۰ — تناپوهل (نام گناهی)

tan-framān ۷, ۱۱ — تن فرمان، آنکه تن او به فرمان ایزدان است

tang ۳, ۱۱ — تنگ (#گشاد)

tangīh ۲, ۶۷; ۷, ۱۸ — تنگی، مشقت

tan ī pasēn ۰, ۱; ۳, ۳۰; ۱۱, ۶ — تن‌پسین، رستاخیز

tan-kardār ۱۰, ۱۷ — تن کردار، آنکه به تن همه بی‌خطری می‌دهد

tanōmand ۱۰, ۱۷ — تندار، مادّی

tansar/tōsar ۷, ۱۳, ۱۶, ۱۷ — تنسر، توسر (نام خاص)

tā ō wisp ۸, ۵۰ — تا، همیشه

tar ۲, ۱-۳, ۴, ۳۶-۳۸; ۴, ۸۳; ۸, ۳۶ — به سوی، آن‌سوتر، از طریق، دور از، بجز

tārīg ۲, ۷-۸ — تاریک

tarist ۴, ۷۸-۷۹, ۸۹; ۷, ۳۶ — در میان، به جانبِ، به سویِ، حداکثر، بیشتر

taist ۳, ۱۷ تاریک
tarmenišnīh ۳, ۱-۲ ترمنشی، تکبّر
tarnigerišn ۴, ۳۹ دارای نگرش بد
tarr تر و تازه
tarrōg ۳, ۵, کودک نوزاد
tars ۳, ۸, ۳۲ ترس
tarsīdan, tars ۳, ۷; ۸, ۴۶ ترسیدن
۳, ۱-۲: be~; ۳, ۳۳: frāz~; ۴, ۷۷:ma ~; nē~
tarsišn ۳, ۱-۲: be~; ۴, ۷۷: nē abar~ ترسیدن، ترسش
tarwēnīdan, tarwēn ۵, ۸; ۱۰, ۱۶ پیروز شدن، شکست دادن
tarwēnīdār ۴, ۷۷; ۸, ۸; harwisp~ پیروز شونده، آزار رساننده
tasum ۳, ۵۴; ۷, ۳۲ چهارم قلمرو
tāšīd ساخته شده
tāšīdan ۲, ۱۵ ساختن
۲, ۲۰-۲۱, ۲۲: ō ham~: گردهم آوردن، به هم ساختن
tāšišnīh ⟶ frāz~; ō ham~; wardag~
tašt ۴, ۸۵, ۸۶ تشت
taštagān ۴, ۸۵ تشتها
taxl ۴, ۹۰ تلخ
tāxtan, tāz ۴, ۴۹: be~ تاختن، حرکت کردن، رفتن
tāz ۰, ۳۴ تازی
tazēnīdan ۳, ۱۳ تازاندن، حرکت کردن
tazīdan, taz ۳, ۱۲, ۱۴; ۶, ۱۲ حرکت کردن، تاختن

۳, ۱۰, ۸: be~

| | |
|---|---|
| tāzīg ۸, ۴۷; ۰, ۳۴: ~ān | تازی، عرب |
| tazišn ⟶ srāw~ | |
| tazišnīh ⟶ be~; ō ham~ | |
| tēz ۳, ۲۲; ۴, ۸۷, ۹۰; ۶, ۶ | تند، تیز، زود |
| tēztom ۲, ۵۳ | تیزترین |
| tīragān ۸, ۳ | تیره |
| tišn ۴, ۶۹; ۱۰, ۱ | تشنگی |
| tō ۰, ۱۱; ۲, ۳۱, ۳۵; ۴, ۳۳, ۷۸–۷۹ | تو |
| tōhmag ۰, ۲۹, ۳۳; ۲, ۷۰; ۷, ۱۸; ۸, ۵۵; ۹, ۱, ۱۸ ⟶ āzād~; dō zang~; ~ān: ⟶ paydāg~ | تخمه، نژاد |
| tōhmag-bōzišnīh ۷, ۲۳ | نجات نسل |
| tōhmīh ⟶ hu~ | |
| tom ۷, ۳۴; ۸, ۴۴ | تاریک، تاریکی |
| tōmāspān ⟶ ōzō ī~ | |
| tōšn ۸, ۴۹ | توش، توان |
| tōxtan, tōz ۲, ۶۴: kēn~ | توختن |
| tōz ۰, ۳۰ | تور (نام خاص) |
| tōzišn ۱۰, ۴ | توزش، جریمه گناه |
| tun ۵, ۹ | سن (نام حشره‌ای) |
| tūr ۰, ۳۱, ۳۹; ۲, ۶۳, ۶۸; ۱۱, ۲۰ ~ān: ۲, ۶۲; ۷, ۱۸; ۹, ۱۳, کشور توران و مردم آن | تور (نام خاص برای فرد و سرزمین توران) |
| tūr ī brādrōrēš ۳, ۲۷–۲۸ | توربرادروریش (نام خاص) |

| | |
|---|---|
| tūr ī urwēdādang ۴, ۷, ۸ | تور ارویدادنگ (نام خاص) |
| turk ۸, ۴۷ | ترک |
| tušn-dārišnīh ۲, ۳۴ | به آرامی نگهداشتن |
| tuštmenišn ۸, ۳۹ | سکوت کننده، تقیه کننده |
| tuštar ۴, ۲۳, ۲۴ | نیرومند |
| tuwān ۸, ۱۲; nē~ | توان، نیرو |
| tuwāngarān ۴, ۱۶ | توانگران |
| tuwāngrarīh ۴, ۲۵, ۵۰ | توانگری |
| tuwānīg ۸, ۳۸; ⟶ a~ | توانا، قادر |
| tuwānīgōmand ۷, ۳۳ | توانمند |
| tuwān-tuxšāgīhā ۳, ۴۶-۴۷ | در حد توان کوشش کردن |
| tuxšāgīh ۳, ۵۶, ۵۷; ۴, ۸۷; ⟶ tuwān~ | تخشایی، کوشایی |
| tuxšāgīhātar ۱۰, ۶ | کوشاتر |
| tuxšīdan ۴, ۵ | کوشیدن، کوشش کردن |

«u»

| | |
|---|---|
| u ۰, ۱, ۲, ۱۱; ... | و، غالباً همراه ضمایر شخصی می‌آید |
| ud ۰, ۲; ... | و |
| ul ۲, ۳۱; ⟶ زیرمصدرها | بالا |
| ul az ašmāa ۰, ۱۲, ۱۳ | پس از شما |
| ulīh ۰, ۳۴; ۴, ۲۷-۲۸, ۵۴, ۸۲; ۸, ۱۷; ⟶ pad~ | بلندی، برتری |
| ul waxšišnīh ۲, ۵۶ | برآمدن، طلوع، درخشیدن |
| uruspar ۰, ۲۵ | رحم، شکم |

urwāhmanīh ۵, ۱, ۲; ۶, ۱۱; ۱۱, ۳ شادی

urwāhmīh ۲, ۳۵ شادی، شادمانی

urwar ۰, ۲۳; ۲, ۲۰-۲۱, ۳۶-۳۸; ۳, ۵۱-۵۲; ۸, ۲۳; ۱۰, ۸ گیاه

~ān: ۵, ۹۰; ۹, ۱

urwēdādang ۴, ۶, ۷ ⟶ tūr ī~ ارویدادنگ (نام خاص)

usixšān ۴, ۶, ۷, ۸ اوسیخشان (نام خاص برای یک گروه)

uškābišn ۸, ۸ آزار

uškāftag ۷, ۳۳ آسیب، جراحت،

uzdehīgēnīdan ۲, ۱۰ تبعید کردن

uzdēs-paristagīh ۰, ۱۹; ۸, ۶ بت‌پرستی

uzdēs-paristišnīh ۴, ۷۲ بت‌پرستی

uzdēszār ۰, ۳۹ بتکده

uzēnagīh ⟶ kam~

uzīdan ۵, ۰; ۷, ۱۸ برخاستن، بلند شدن

۷, ۳۲: ul~

uzmūdan ۴, ۶۳ آزمودن

uzwāhīg ۳, ۴۸-۴۹ آشکار

uzwahistan ۲, ۶۱ پراکنده شدن

uzwān ۲, ۶۱; ۳, ۴۸-۴۹ زبان

uzwān ajōydār ۷, ۲۶ زبان به هرزه نیالوده

uzwānōmand ۲, ۱۵, ۱۹, ۲۰-۲۱ زبانمند، دارای زبان

«W»

wābarīgān ۰, ۱ — کامل (در مورد دین)، مورد قبول
wābarīgānīh ۰, ۱; ۴, ۷۰; ۷, ۱, ۳۹; ۸, ۱۶, ۳۶ — اعتقاد، ایمان، باور داشتن
wābarīgānīhistan ۰, ۱; ۸, ۱ — باور داشته شدن
wābarīh ۶, ۳ — اعتقاد، باور
wābarīhistan ۰; ۲; ۴, ۸۳; ۷, ۳; ۸, ۳ — باور داشتن، باور داشته شدن
wad ۷, ۳۵; ⟶ kardan — بد
wād ۲, ۳۶-۳۸ — باد، ورم
wadag ۰, ۱۹; ۲, ۶۴ — بد
wadagtar ۴, ۵۲ — بدتر
wad-zamānīh ۸, ۱۲ — بد زمان، روزگاران بد
waēgered ۰, ۱۶ — وئیگرد (نام خاص)
waft ⟶ duš~
waγdagān ⟶ gird~
wahānagēnīdan ۲, ۱۰ — چاره‌جویی کردن
wahman ۰, ۳; ۲, ۱۷, ۱۹, ۲۴, ۲۵, ۲۹; ۳, ۱۷ — بهمن (امشاسپند)
wahman ī spanddādān ۷, ۴ — بهمن پسر اسفندیار
wakēdrōkeh ۷, ۲۱ — وکدروکه (نام خاص)
wālēnīdan ۰, ۲۰, ۲۱ — بالانیدن، رشد دادن
wālōnīh ۶, ۷ — همراهی
wan ۲, ۲۷, ۳۰, ۳۱, ۳۳ — درخت
wan frawašn ۲, ۷۰ — وَن‌فروشن (نام خاص)
wāng ۲, ۱۱, ۵۴; ۴, ۴۹, ۸۸; ⟶ burdan — بانگ، صدا
wānīdan ۰, ۶, ۱۹, ۲۶, ۲۹, ۳۰; ۷, ۲۸ — شکست دادن، پیروز شدن

wānīdārīh ۰, ۴ — شکست

wānīhistan ۱۱, ۴ — شکست خوردن

wany ۲, ۴۳; ۳, ۷ — خراب، تباه

war ۵, ۳, ۴; ۷, ۱; ۸, ۱۴ — وَر، آزمایش ایزدی

war ۴, ۶۵ — سو، جهت

war ۰, ۳۹ — دریا، دریاچه

war ۹, ۴; ⟶ ~ī ǰamkard — دژ، حصار

wārān ۰, ۳۱; ۵, ۹; ۸, ۱۹; ۶۰; ۹, ۲۳ — باران

wardag ۷, ۱۵ — بَرده

wardagīh ۷, ۱۵ — بردگی

wardag-tāšišnīh ۷, ۱۵, ۳۳; ۸, ۸ — برده‌سازی، برده گری

wardīdan ۳, ۴۴; ۷, ۳۶; — گردیدن، تغییر یافتن

۴, ۵۳: abāz~ بازگشتن، بازگردیدن; ۴, ۵۸: frōd~ بازگشتن; ۸, ۱۹: frōd ~ پست شدن

wardišn ۲, ۶۷; ۱۱, ۱ — گردش

wardišnīh ⟶ āwām~; ham~

wars ۱۰, ۲-۳; wizārd~ — موی

warz ۰, ۲, ۳۸, ۴۲; ۱, ۰; ۲, ۶۲; ۳, ۳۳; ۶, ۱۳, ۱۴ — اعجاز، ورج

~ān: ۰, ۳۵

warzāwand ۰, ۱; ۲, ۵۹-۶۰, ۶۸; ۱۱, ۴; ~ān: ۲, ۶۱; ۱۱, ۴ — ورجاوند، شکوهمند

warzāwandīh ۰, ۳۳ — ورجاوندی، شکوهمندی

warzāwandīhā ⟶ yazadān~

warzīdan, warz ۰, ۱, ۲۸; ۲, ۷۰; ۳, ۵۰, ۴, ۴۴ ورزیدن، انجام دادن

warzīdār ۷, ۲۲ انجام دهنده

warzīdārīh ۰, ۱۷⟶ gēhān~

warzīgarīh ۰, ۱۴ ورزیگری، کشتکاری

warzišn ⟶ kištār~

warzišnīh ⟶ abar~; a~

warzkardīg۲, ۱۴ اعجاز، کردار معجزه مانند

warzkārīh ۰, ۳۱ برزیگری، کشاورزی

warzkārīh ۷, ۱ اعجاز

was ۰, ۲۴, ۳۳, ۳۶, ۳۸; ۲, ۷-۸, ۶۸; ۴, ۶; ۷, ۱۱ بسیار

~ān: ۲, ۱-۳, ۳۶-۳۸; ۵, ۱۳

was-dartom ۴, ۱۶, ۱۸ بسیار درترین، دارای دربار وسیع

was-gōspandīh ۴, ۲۷-۲۸ بسیار گوسپندی

wasīh ۸, ۵, ۸ بسیاری، کثرت

was-marīh ۸, ۴۶ مردانه (؟)

was-ōz ۰, ۲۵ بسیار نیرو، پر نیرو

was-pihwtom ۴, ۱۶ پُر خوراکترین

was-tagarg ۹, ۷ بسیار تگرگ، پرتگرگ

wāstaryōš ۸, ۲۶ واستریوش، کشاورز

wāstaryōšīh ۰, ۱۴, ۲۰, ۲۵, ۲۷, ۴۱; ۳, ۴۶-۴۷ شبانی، کشاورزی

wāš ۶, ۸-۹ گردونه

waštag-dēnīh ۴, ۶۴ روش جادویی

waštan ۲, ۲۳ گشتن، گردیدن، چرخیدن

frāz~ ۰, ۱۹: گشتن، گردیدن; be~ ۲, ۲۴: بازگشتن; frāz~ ۳, ۲۶:
فروگشتن، نزول; frōd~ ۸, ۴: ۴, ۵۶, ۶۰؛ تغییر یافتن

wattar ۰, ۳۹; ۸, ۱۴, ۳۷; ~ān: ۴, ۳۳, ۳۴; ۸, ۳۷ بدتر

wattarīh ۴, ۶۴; ۸, ۵, ۱۴, ۳۵; ۱۱, ۳ بدتری، بدی

wattom ۸, ۴۴; ۱۰, ۴ بدترین

waxš ۰, ۳۱, ۴۰; ۸, ۲۲; hu~ وحی، الهام، روشنی

waxš-abar-barišnīg ۰, ۱۵ پیام‌رسانی، پیامبری

waxš-abar-barišnīh ۰, ۲۸; ۲, ۵۹-۶۰ پیام‌رسانی، پیامبری، ابلاغ وحی

waxšēnīdan ۰, ۲۰, ۳۱; ۲, ۷-۸ گسترش دادن، رویانیدن، روشن کردن

waxšēnīdār-ahlāyīh ۸, ۵۶ فرایندهٔ پرهیزگاری (صفت اوشیدر)

waxšēnīdār-niyāyišn ۹, ۱۹ گسترش دهندهٔ ستایش (صفت اوشیدر ماه)

waxšēnišn ۸, ۳۹ پراکندن، گستردن

waxšīdan, waxš ۲, ۲۸ روییدن

۱۰, ۲-۳: abar~

waxšišn ۹, ۹; ۱۰, ۲-۳; ۱۱, ۳ رشد، افزایش

waxšišnīh ۹, ۱, ۵; ul~ رشد یافتگی

waxšwar ۰, ۱, ۸, ۴۳; ۴, ۱۱; ~ān: ۰, ۲ وخشور، پیامبر

waxšwarīh ۰, ۲; ۲, ۶۱; ۴, ۰, ۱, ۶۵, ۶۶; ۴, ۷۴; ۶, ۱۳ وخشوری

wăxtan ۴, ۶۹: nē~ گفتن

wāyīg ۵, ۱۰ جوّی

wayōg ۸, ۱۸ ویوگ

wazag ۴, ۶۰ وزغ

wazdwarīh ۹, ۹, ۱۰ نیرو

wāzēnīdan ۳, ۴۴ به حرکت درآوردن

۴, ۸۲: ul~ بالا بردن

wāzēnīdār ۴, ۷۶; ۶, ۷ به حرکت درآورنده، برنده

wāzīdan, wāz ۲, ۴۵; ۳, ۲۳-۲۴; ۴, ۸۵ رفتن، حرکت کردن

۴, ۷۵: andar~; ۶, ۱۱: frāz~; ۴, ۷۵: frōd: فرود آمدن

wāzišn ⟶ pad~

wazr ۸, ۴۵, ۴۹ گرز

wēdišt ī āhixtān ۴, ۲۴ ویدیشت آهختان(نام خاص)

wēdōišt ۴, ۲۳ ویدیشت (نام خاص)

weh ۰, ۶; ۲, ۳۱ به، نیک

weh-dēn ۰, ۱, ۲, ۳, ۵, ۱۲, ۲۱; ۵, ۴ دین به، دین زردشتی

weh-dāitī ۳, ۵۱-۵۲, ۵۴; ۸, ۶۰; ۹, ۲۳ دائیتی نیک، دائیتی (نام رودخانه)

weh-dōstīh ۹, ۱ نیک‌دوستی

weh-drahm ۸, ۱۵ بها

wehīh ۸, ۴ نیکی، بهی

weh-pid وه‌پد (نام خاص)

wēkēragān keresawazd ۰, ۳۹ گرسیوز ویکریگان (نام خاص)

wēmārēnīdan ۰, ۵; ۲, ۵۳; ۷, ۱۵ بیمار کردن

wēmārīh ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵; ۵, ۹, ۱۰; ۱۱, ۳ بیماری

wēnābdāg ۶, ۱; ۸, ۲, ۱۰ آشکار، آشکارا

wēnābdāgīh ۴, ۴۴; ⟶ nimūdan

wēnābdāg dwārišnīh ۴, ۶۳ پنهان رفتن

wēnāg ۷, ۲۹, ۳۱, ۳۲; ۸, ۳۰ بینا

wēnišn ۳, ۱۸; ۴, ۶۸ — بینش، بینائی، نیروی بینایی

wēnišnīh ۴, ۸۴; ۶, ۵; ⟶ mēnōg~ — دیدار، دیدن

wēš ۰, ۲۱; ۸, ۶, ۱۹, ۲۵; ۹, ۱ — بیش، بیشتر

wēšīh ۱۰, ۲-۳ — بیشی، زیادی

wēš-srāyišnīh ۹, ۵ — پرورش و نگهداری بیشتر، بیشتر نگهداری کردن

wēxēz ۵, ۰ — عروج

wēxt ۳, ۴۵ — ریخته، فرو ریخته

widard ۸, ۱۰ — گذشته

widardan, wider ۰, ۹ — گذشتن، مردن

۷, ۵; ۱۰, ۷: be~

widārdan, widār ۲, ۱-۳, ۱۴ — گذارندن، انتقال دادن

widarg ۳, ۱۱ — گذر، معبر

widāxtag ۵, ۴ — گداخته

widīmās ۴, ۷۲ — شگفت

wihān ۴, ۷۰, ۸۳ — بهانه، سبب

wihēz ۱, ۰; ۶, ۰ — عروج، حرکت

wihirišnīh ⟶ buland~

wimand ۲, ۶۲ — مرز، سرحد

wimand-gōwišnīh ۰, ۳۷ — ایجازگویی

wimand-nimūdārīh ۲, ۶۳ — مرزنموداری، نشان دادن مرز

winā ۸, ۳۵ — گناه

winahīdan ۳, ۸, ۳۲ — تباه کردن

۳, ۲۰-۲۱: abar~

wināhkārān ۷, ۲۶ گناهکاران

wināhkārīh ۲, ۴۸ گناهکاری

winābišn ۴, ۴۶ تباهی

winārd ۵, ۲ آراسته

winārdan ۰, ۱۶, ۱۷, ۲۰, ۳۰, ۳۳ آراستن، نظم دادن

winārīhistan ۳, ۴۸–۴۹; ۱۱, ۷ سامان یافتن

winārišn ۸, ۴; ۱۰, ۱۰ آراستگی، نظم

winārišn-paywandišnīh ۰, ۱۷ آرایش خویشاوندی، نظم خویشاوندی

windādan ۴, ۶۹ یافتن

windēnīdan ۶, ۱۰ یابش، یافتن

windīdan ۰, ۴۲; ۴, ۲۵, ۲۶, ۴۱, ۶۱–۶۲; ۷, ۱۷, ۳۷ یافتن

windišn ۸, ۳۶ یافتن

wīr ۰, ۲۳; ۷, ۲۷; ~ān: ۲, ۳۶–۳۸ آدمی، مردم

wīr ۳, ۴۶–۴۷ حافظه، خاطره

wīrān-gōwišnīh ۴, ۷۷ گفتار مردانه، گفتهٔ مردانه

wirāstan ۴, ۱۰, ۶۴; ۶, ۱ ویراستن، آراستن، آماده کردن

wiraxtan(?) be~: ۴, ۵ گریختن

wirāyišn ۰, ۳۸ آراستگی، ویراستاری

wirēztar ⟶ dagr~

wīs ۲, ۴–۵, ۱۱, ۱۳, ۲۰–۲۱, ۴۵, ۵۶, ۵۷; ۳, ۳۲; ۶, ۱۱; ۷, ۲۹, ۳۱, ۳۵
ده، روستا، خانواده، خاندان

wisāndan ۷, ۳۴ تباه شدن، فرو افتادن

۴, ۵۳, ۵۵: be~ پراکنده شدن

wisānišn ⟶ a~

wisarpān ⟶ srīt ī~

wisēnīdan ۸, ۲۲, ۲۳, ۲۴ — تباه کردن، خراب کرن

wisīd ۷, ۳۹ — تباه

wisistan ۳, ۴۵ — گسستن، جدا شدن

wisp ۲, ۶; ۱۱, ۵ — همه

wisp-āgāh ۰, ۴۱ — همه‌آگاه، بر همه چیزآگاه

wisp-āgāhīh ۰, ۰ — همه آگاهی، آگاهی بر همه چیز

wisp-framān ۰, ۲۴ — دارنده همه فرمانها، فرمانده کل

wistar ۴, ۸۷ — جامه، بستر

wistarag ۲, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۵۴; ۳, ۳; ۱۰, ۲-۳ — جامه، بستر، پوشش

wistarag-kardārīh ۰, ۱۴ — پارچه‌بافی

wistardan ۲, ۶۱ — گستردن

wistarīhistan ۲, ۵۶ — گسترده‌شدن

wistarišn ۰, ۱۵ — گسترش

wistarišnīg ⟶ gēhān~

wišādan ۰, ۳۱; ۵, ۹ — گشادن

wiškaftan ۲, ۶۳ — تغییر دادن، گردانیدن

wišobihistan ۴, ۷۲; ۸, ۳ — آشفته شدن

wišōbišn ۳, ۷, ۹; ۷, ۲; ۸, ۲ — آشوب

wištāsp ⟶ kaywištāsp

wištāspšāh ۰, ۱ — گشتاسپ‌شاه

wišudag ⟶ ham~

wišuftan frāz~: ۷, ۳۹ — آشفتن

wišuftārān ۶, ۷; ۷, ۲۹ — آشفته کنندگان، آشفتاران

wišuftārīh ۷, ۳ — آشفتگی

wīwanghānān ۲, ۷; ⟶ ǰamšēd ī~ — ویونگهان (نام خاص)

wiyābān ۷, ۳۵ — بیابان

wiyābānīh ۴, ۷۲ — گمراهی

wizārdārīh ۰, ۴ — تفسیر، تبیین

wizārd-wars ۸, ۲, ۴۷ — موی فروهشته

wizārišn ۷, ۷, ۹ — گزارش، تفسیر

wizend ۲, ۶; ۸, ۲۹ — آسیب، صدمه

wizīdan ۰, ۱۵ — گزیدن

wizīhistan ۲, ۴۲; ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۵۴; — جدا شدن، تشخیص دادن
anāgīh~: ۳, ۵

wizīn ۳, ۴۶-۴۷ — گزین، گزیننده

wizīr ۵, ۳; ⟶ kardan — فتوا، وجر

wohurōz ī friyānān ۸, ۵۵; ۹, ۱۸ — وهوروز فریانان (نام خاص)

wohurōz ī friyāngān ۱۰, ۱۵ — وهوروز فریانان، وهوروز از خاندان فریانان

wurrōyistan ۴, ۱۸; ۵, ۴; ۷, ۳۱ — گرویدن
nē~: ۴, ۱۹; ۷, ۲۵; ۸, ۱۶

wurrōyišnīh ۸, ۲۲ — اعتقاد، گروش

wurrōyišnīh ⟶ mēnōg~

wuzurg ۲, ۱-۳, ۱۱, ۳۲, ۳۶-۳۸, ۴۰, ۴۸; ۴, ۱۱, ۶۶, ۸۴; ۵, ۱۳; ۷, ۱; ۹, ۵ — بزرگ

«X»

xāgān ۸, ۴۲ — خاقان

xānag ۲, ۱-۳, ۵۸ — خانه

xandīdan, xand be~: ۳, ۱-۲, ۲۳-۲۴, ۲۵ — خندیدن

xēm ۰, ۳; ۴, ۱۰; ۵, ۵-۶; ۸, ۴, ۱۹; ۱۰, ۱۰; ⟶ hu~ — خیم، خو

xēmīh ⟶ nihān~

xešm ۰, ۱۷, ۱۸; ۴, ۷۹, ۸۸; ۶, ۷ — خشم، دیوخشم

xēšmēn ۴, ۱۴ — خشمگین

xēšmīhā ۳, ۱۵ — با خشم، خشم‌آلود

xīr ۲, ۶۳; ۴, ۷۱; ۷, ۳۹; ⟶ ǰud~ — چیز

xōg ۴, ۱۱ — خُو

xōn ۳, ۱۸; ۴, ۸۲ — خون

xōn-rēzišn ۴, ۸۳ — خون‌ریزی

xrad ۳, ۴۶-۴۷; ۴, ۶۶; ۸, ۴, ۱۹ — خرد

xrad-gaštag ۸, ۱۹ — وارونه خرد

xradīh ⟶ yazadān~

xrad-stard ۷, ۲۸ — بی‌خرد، آنکه خرد او سترده شده است

xrad-xwāyišnīh ۶, ۱۲ — خردخواهی، خواستار خرد بودن

xrafstarān ۵, ۹ — خرفستران، زیانکاران

xrīdan, xrīn ۸, ۱۵ — خریدن

xrōsag ۵, ۵-۶; (۸,۲۹: اندک ؟) — آزاردیده

xrōsagīh ۸, ۹ — ناله، خروش

xrosīdan abar~: ۲, ۴۹; abar be~: ۲, ۵۰; be~: ۲, ۴۸، نـــاله کــردن
خروشیدن

xrōsišn ۸, ۳۷ آزار، خروش

xrōsišn-dādār ۴, ۲۰ آزاردهنده، به خروش آورنده

xrōstan ۴, ۸۸ خروشیدن

xrōšdōmandīhātar ۸, ۲۹; ۱۰, ۶ با خروش استوارتر، به نیرومندترین خروش

xūb ۴, ۸۱, ۹۰; ۶, ۷ خوب

xūb abar gōntar ۲, ۲۲ خوبتر به رنگ، خوشرنگ‌تر

xwābar ۲, ۱۱; ۷, ۲۸ مهربان، با مهر، به آرزم

xwābargarīh ۹, ۱ مهربانی، شادابی

xwad ۳, ۸; ۴, ۸۴; ۵, ۱۱; ۶, ۶ خود

xwadāy ۲, ۷۰; ۴, ۱۱, ۷۸–۷۹; ۷, ۱۱ خدای، فرمانروا

⟶ : kāmag~; sar~; ~ān: ۷, ۲, ۳۹; ⟶ hu~

xwadāyīdan ۶, ۷ حکومت راندن، فرمان دادن

xwadāyīh ۰, ۲۳, ۳۰, ۳۳, ۳۷, ۳۸; ۱, ۰; ۲, ۶۲; ۴, ۴۲–۴۳ خدایی، سلطنت
: ۹; ۷, ۰, ۲۹; ⟶ asazišnīg~; ērān~; sar~

xwadāytom ۴, ۴۲–۴۳ مسلط‌ترین

xwad-sōzišnīh ۲, ۴–۵ به نیروی خود سوختن

xwāh ۴, ۴ خواهر

xwānāgtar ۶, ۳ معتقدتر

xwāndan, xwān ۴, ۱, ۱۴, ۲۲, ۶۶; ۷, ۲۱ خواندن، اعلام کردن، دعوت کردن
abar be~ برخواندن، بلند خواند: ۴, ۳; be~

xwanirah ۰, ۲۶; ۲, ۷۰ خونیره (نام یکی از هفت کشور)

xwār ۸, ۴۹ آسان

xwardan, xwar ۸, ۲۰, ۵۶; ۹, ۹, ۹, ۱۱, ۱۹; ۱۰; ۱ خوردن

frāz~: ۴, ۲۷-۲۸, ۸۲; ō ham~: ۴, ۹۰

xwardārān ۹, ۱۲ خورندگان

xwarēnīdan ۴, ۸۴; frāz~; ۴, ۸۵, ۸۶ خورانیدن

xwarīdan(?) frāz~ ۲, ۴۷ خوردن

xwārīh ۳, ۳ خواری، آسانی

xwārīhistan ۸, ۴۹ آسان شدن

xwarišn ۰, ۲۳; ۲, ۴۳; ۴, ۸۴; ۵, ۱۲; ۷, ۲۴; ۸, ۲۰ خوراک، خورش

⟶ mēnōg~

xwārišn ۱۰, ۹ خورش، خوراک (در معنی:xwarišn)

xwarišnīh ⟶ frāz~; ham~

xwarrah ۰, ۱۷, ۱۹, ۲۳, ۲۵, ۳۵, ۴۲; ۲, ۱-۳, ۶, ۱۳, ۴۱ فرّه

⟶ purr~

xwarrahīh ⟶ purr~; zad~

xwarrahōmand ۱, ۰; ۲, ۷-۸; ~ān: ۱۱, ۴ فره‌مند، دارندهٔ فرّه

xwarrahōmandtom ۴, ۴۲-۴۳ فرهمندترین

xwarrahtar ⟶ duš~

xwaršēd ۲, ۱-۳, ۵۶; ۳, ۲۷-۲۸; ۸, ۵۲, ۵۴; ۹, ۱, ۱۵, ۱۷ خورشید

xwaršēd-kirb ۱۱, ۱ خورشیدپیکر

wxaršēd-pāyag ۳, ۲۷-۲۸ خورشیدپایه، یکی از طبقه‌های آسمان

xwārtar ۲, ۴۳ آسانتر

xwāstag ۸, ۱۵, ۲۱, ۲۷ خواسته، مال

xwastagīh ۸, ۹ آزار، ستوهی

xwāstan, xwāh ۲, ۲۶, ۶۲, ۶۳; ۳; ۸; ۴; ۲۳, ... خواستن، تقاضا کردن

abar~: ۱۰, ۱۷; abāz~: ۲, ۴۶ دوباره درخواست کردن

nē tuwān~: ۲, ۵۹-۶۰ نتوان خواستن

xwāstār ۳, ۵۷; ۴, ۷۷; ⟶ mehīh~; zad~ خواستار، خواهنده

xwāstārtom ⟶ gōspand~; sūd~

xwašīh ۰, ۲۴ خوشی

xwāyišn ۰, ۲۸, ۴۳; (۲, ۲۵: باید خواستن); خواهش، تقاضا

⟶ pus~

xwāyišnīh ۲, ۵۳; ⟶ a~; dēn~; pus~; xrad~ خواستاری، تقاضا

xwēdīh ۹, ۵ خویدی، تازگی، رطوبت

xwēdōdah ۰, ۱۰; ۴, ۴ خویدوده، پیوند با نزدیکان

xwēš ۰, ۴, ۶, ۳۳; ~ān: ۲, ۳۲, ۳۳; ۷, ۲۳(غالباً جمع) خویش، خویشاوند

xwēšīh ۲, ۶۳; ۴, ۲۳ خویشی، تملّک

xwēškārīh ۰, ۱۰; (۲, ۴-۵: فرّه); ۳, ۱-۲ خویشکاری، وظیفه

xwēštan ۷, ۲۵ خویشتن

xwurdagān ۸, ۳ خُردان

«y»

yān ۰, ۲۸; ۴, ۸۱, ۸۲ موهبت، خواست و نیاز

yašt ۰, ۱, ۲, ۸; ۵, ۰; ۶, ۰ ستوده، یشته

yaštan, yaz ۴, ۲۹-۳۰, ۳۵, ۴۲-۴۳; ۷, ۲۰ یشتن، ستایش کردن

abāyēd~: ۳, ۳۶; باید یشتن; frāz~ باید یشتن: ۳, ۳۴-۳۵, ۳۶, ۳۷; frāz

ē~: ۳, ۳۷ همانا باید یشتن ; ma~: ۰, ۹ نبایدیشتن

yaštārān ۳, ۳۸ ستایش کنندگان

yaθā ahuwēryō ۴, ۴۱, ۵۶, ۶۱-۶۲ یثااهو وئیریو، اهونور (نام نمازی)

yazad / yazd ۰, ۲۹; ۴, ۸۴, ۸۵; ~ān: ۰, ۳, ۸, ۴۱; ۲ ایزد

yazdadān-warzāwandīhā ۲, ۱۰ با ورجاوندی ایزدان، با شکوه ایزدان

yazadān-xradīh ۵, ۱۰ خرد ایزدی داشتن

yazadīg-dānišnīg ۵, ۸ دانش ایزدی

yazišn ۰, ۳۴; ۳, ۳۸; ⟶ āgenēn~ یزش، ستایش

yōǰist ۳, ۱۶, ۴۵ یوجیست، واحدی برای اندازه‌گیری طول

«Z»

zad ۳, ۱۶ زده، زده شده

zādag ۴, ۸۹ زاده، متولد شده

zadan, zan ۰, ۱۸, ۳۱, ۳۶, ۳۹; ۲, ۶۶; ۴, ۷, ۸ زدن، کشتن، از میان بردن

frāz~: ۲۷, ۲; ۴, ۹۰

zādan, zāy ۷, ۵; ۸, ۵۵; ۹, ۱۸; ۱۰, ۱۵ زادن، متولد شدن

andar~: ۸, ۱۱; be~: ۲, ۵۶ ;ul~: ۲, ۱-۳, ۷-۸, ۵۸, ۵۹-۶۰; ۴,
۱۸; ۸, ۵۷; ۹, ۲۰; ۱۰, ۱۸

zādān ۲, ۰, ۶۸; ۳, ۰ زادگان، متولدشدگان

zadār ۶, ۶; ۷, ۳۳ زننده، کُشنده، آسیب رساننده

zadārōmand ۱۱, ۹ زننده، آنکه دارای نیروی زدن و کشتن است

zadārtar ⟶ kēn~

zad-xwāstār ۴, ۱۹, ۲۰ خواستار نابودی

zad-xwarrahīh ۸, ۷ از میان رفتگی، نابودشدگی فرّه (= بدبختی)

zafar ۲, ۲۷; ۳, ۶ دهان (اهریمنی) پوزه

zahā ۴, ۵۴ ژرفا، گودی

zahag ۰, ۹, ۱۲; ۷, ۲۴, ۳۵; ۸, ۱۴; ۹, ۷; ~ān ۹, ۲ زاده، فرزند، نسل

zahag ۴, ۶۴, ۶۷ زهگ (نام خاص)

zahagīh ۷, ۲۴ مربوط به نژاد و نسل

zamān ۲, ۳۶-۳۸, ۴۳; ۴, ۸, ۸۴, ۸۹ زمان، وقت

zamānag ۰, ۲, ۴, ۳۱, ۳۳, ۴۳, ۶۳; ۷, ۸, ۱۰ زمانه، عصر

zamānagīhā ۷, ۳ در طول زمان

zamānīh ⟶ wad~

zamestān ۰, ۱۹, ۲۴; ۲, ۶; ۶, ۷; ۸, ۱۹, ۵۵; ۹, ۲-۳, ۱۸ زمستان

zamīg ۰, ۲۳; ۲, ۲۰-۲۱; ۳, ۲۲; ۴, ۷۵; ۶, ۷ زمین، زمی

zamīgīg ۵, ۱۰ زمینی، منسوب به زمین

zan ۲, ۱-۳;~ ān: ۳, ۳۸ زن، همسر

zanag ۳, ۱۶ زنخ، چانه

zand ۸, ۲۲, ۳۶ زند، تفسیر اوستا

zand ۷, ۲۹, ۳۱ زند، طایفه، شهر

zang ۷, ۱۵; ۱۰; ⟶ dō~ پا (اهریمنی)

zanīh ۲, ۱۰, ۲۹ زنی، همسری

zanišn ۰, ۲۶; ۲, ۶, ۶۳, ۶۷; ۴, ۶۱-۶۲; ۷, ۱۵ زنش، کشتن، باید کشتن

zanišnōmandīh ۸, ۳۴ زنشمندی، نابودی

zanišntar ۸, ۳۳, ۳۴, ۴۵ آزار رساننده‌تر، زننده‌تر

zard ۲, ۳۹ زرد

zarduxšt همه‌جا — زردشت (نام خاص)

zarduxštān ⟶ ōšīdar ī~

zarduxšt ī spitāmān ۲, ۶۷ — زردشت سپیتمان

zarmān ⟶ a~

zarmānīh ۱۰, ۲-۳, ۷; ۱۱, ۳ — پیری، زرمانی

zarmān-menišnīh ۴, ۸۲ — زرمان‌منشی، آنکه اندیشه او پیر کردن است

zarmē ۹, ۱ — بهار

zarrēn ۴, ۵۶, ۵۷ — زرّین

zarr / zarēr pāšnān ۰, ۳۲ — زرّین پاشنه

zaryōn ۲, ۲۸; ۱۱, ۳ — زریون، زرگون

zastan, zay ۰, ۱۳; ۴, ۵۰, ۵۶, ۵۷; ۵, ۹ — خواستن، درخواست کردن

zayagīh ۷, ۱۹ — خواست

zāyēnīdārān ۲, ۶ — والدین

zāyišn ۰, ۱۰, ۳۱, ۳۶; ۱, ۰; ۲, ۵۶, ۶۸ — زادن، زایش

zāyišnīh ۵, ۰ — زایشی، تولد

zēn ⟶ škeft~

zēnagyāg — زینگیاگ (نام سرداری تازی)

zēnāwand ۰, ۱۹ — زیناوند، مسلح

zērīh ۴, ۵۴ — زیری، زیر بودن

zīndag ۲, ۱۱; ۴, ۲۷-۲۸, ۶۹, ۸۱; ۱۱, ۱۰; ⟶ a~ — زنده

zīndagīh ۰, ۲۸; ۴, ۶۹; ۶, ۰, ۱۲; ۱۰, ۲-۳; ⟶ dagr~ — زندگی

zīstan, zī ۷, ۳۴; ۸, ۳۴ — زیستن، زندگی کردن

zīr ⟶ purr~

zišt ۴, ۵۹, ۹۰ زشت

zišttom ۴, ۸۸ زشت‌ترین

ziyān ۰, ۲۶; ⟶ kardan زیان

ziyānag ۹, ۲۰ زن

ziyānīhātar ۴, ۶-۶۲ زیانمندتر، با زیان بیشتر

zīyišnīh ⟶ kam~

zōhr ۷, ۳۲ زوهر، نثار آب تقدیس شده

zōišān ۳, ۱۸, ۱۹ زوئیشان، منسوب به زوئیش (نام خاص)

zōr ۴, ۶۸ زور، نیرو

zōrīg ۳, ۳۲; ۷, ۱۱ نیرو، زور، زورمند

zōrīh ⟶ nēst~

zōrīhistan ۹, ۱ زورمندشدن

zrēh ۲, ۶۸ دریا، دریاچه

zrēh axw ۷, ۷ زره‌اَخو، سرور زره (صفت یا نام خاص)

zūd-zūd ۷, ۲۸; ۸, ۸ زودزود، فوراً

**عددها به ترتیب از کوچک به بزرگ**

dō ۰, ۱۳; ۲, ۲۴, ۲۶; ... دو

sě ۸, ۱۷; ... سه

čahār ۰, ۲۰; ۴, ۲۳; ۸, ۳; ... چهار

panǰ ۵, ۰ پنج

haft ۳, ۱-۲; ۴, ۲۷-۲۸ هفت

dah ۱, ۰, ۴, ۶۵ ده

pānzdah ۸, ۵۷ پانزده

| | |
|---|---|
| هفده | haft dah ۱۱, ۳ |
| بیست | wīst ۳, ۴۲ |
| سی | sīh ۴, ۶۷; ۵, ۳; ۸, ۵۸ |
| سی‌وسه | sīh ud se ۴, ۶۷ |
| چهل | čehel ۵, ۰ |
| پنجاه | panǰāh ۶, ۱۲; ۱۰, ۸; ۱۱, ۰, ۳ |
| هفتاد | haftād ۵, ۰ |
| یکصد | ē-sad ۴, ۲۴; ۸۱; ۷, ۵ |
| یکصدوپنجاه | sě panǰāh ۲, ۴۴ |
| یکصدوپنجاه | panǰāh sē ۸, ۴۶ |
| دویست | dō sad ۷, ۵ |
| سیصد | sě sad ۲, ۲۴ |
| چهارصد | čahār sad ۷, ۸ |
| یکهزار | ē-hazār ۱۰, ۱ |
| سه‌هزار | sě-hazār ۲, ۲۴ |

## واژه‌های اوستایی یا پازند

| | |
|---|---|
| اینگهت (نام خاص) | aiiaŋhat ۲, ۷۰ |
| ائیرک (نام خاص) | airiiak ۲, ۷۰ |
| اننگهت (نام خاص) | anaŋhat ۲, ۷۰ |
| اَرجَذاَرشن (نام خاص) | arejaδaršn ۲, ۷۰ |
| اورثابا (نام خاص) | auuarəθrabå ۷, ۲۰, ۲۱ |
| چخشنوش (نام خاص) | čixšnuš ۲, ۷۰ |

| | |
|---|---|
| fraguzak ۲, ۷۰ | فرگوزک (نام خاص) |
| frāhīm ruuāną ۲, ۱-۳ | فراهیم‌روانان (نام خاص) |
| frazūšak ۲, ۷۰ | فرزوشک (نام خاص) |
| gaiiąn ۰, ۵ | زندگی |
| gūzak ۲, ۷۰ | گوزک(نام خاص) |
| haēčaţasp ۲, ۷۰ | هیچتسپ (نام خاص) |
| harzar ۲, ۷۰ | هرزر (نام خاص) |
| naiiāzəm ۲, ۷۰ | نیازم (نام خاص) |
| paētrip ۲, ۷۰ | پیتریپ (نام خاص) |
| rašnaoš ۷, ۱۰ | رشنوش (نام خاص) |
| ruuāną ⟶ frāhīm~ | (نام خاص) |
| spəntō.xratuuå ۷, ۷, ۹ | شپنتاخرتو (نام خاص) |
| srūtō.spāδå ۲, ۷۰ | سروتوسپاذو (نام خاص) |
| θritak ۲, ۷۰ | ثریتک (نام خاص) |
| urugaδasp ۲, ۷۰ | اوروگذسپ (نام خاص) |
| vaēdišt ۲, ۷۰ | وئیدیشت (نام خاص) |
| vaēduuōišt ī ahixtān ۴, ۲۱ | وئیدویشت (نام خاص) |
| vīzag ۲, ۷۰ | ویزگ (نام خاص) |
| vīoγnʌ, ۱۴, ۱۹ | خطر، قحطی(نام خاص) |
| zōiš ۲, ۱-۳ | زوئیش (نام خاص) |
| zraiiaŋhå ۷, ۷, ۹ | زرینگهو (نام خاص) |
| zūšak ۲, ۷۰ | زوشک (نام خاص) |

# بخش پنجم

## فهرستها

**۱ـ به زبان فارسی**

آموزگار، ژاله و احمد تفضّلی، ۱۳۷۰، اسطورهٔ زندگی زردشت، کتاب‌سرای بابل، بابل.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵-۱۳۷۶، راهنمای زبان‌های باستانی ایران ج۱ و ۲، انتشارات سمت، تهران.
ـــــــ ۱۳۷۴، شعر در ایران پیش از اسلام، بنیاد اندیشهٔ اسلامی، تهران.
بهار، مهرداد، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست و پارهٔ دوم (ویراست دوم پارهٔ نخست) نشر آگه
دابر، بهمن نوشیروان، ۱۹۰۹، صددرنثر و صدردر بندهش، بمبئی
دهخدا، لغت‌نامه، انتشارات لغت‌نامه دهخدا، تهران.
راشد محصّل، محمدتقی، (مترجم) ۱۳۶۶ «گزیده‌های زادسپرم»، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ـــــــ ۱۳۶۹ نجات‌بخشی در ادیان، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ـــــــ (مترجم) ۱۳۷۰، زندبهمن‌یسن، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ـــــــ ۱۳۷۸ بیرجند، ریشه و اشتقاق لغوی آن، خراسان‌پژوهشی شماره ۴ سال ۲ پاییز و زمستان ۱۳۷۸ ص‌ص ۱۴-۹.
ـــــــ ۱۳۸۲ سروش‌یسن، پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران.
فره‌وشی، بهرام، ۱۳۵۲، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

معین محمد، ۱۳۶۹ فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
مکنزی، د، ن. ۱۳۷۲، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،تهران.
میرفخرایی مهشید، ۱۳۶۷، روایت پهلوی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ـــــــ ۱۳۸۲، بغان‌یسن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

**۲ـ به زبانهای خارجی**

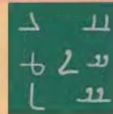
AMOUZGAR, j et TAFAZZOLi, a, 2000 Le cinquième Livre du Dēnkard Paris
Asana, J. & West, E.W., 1887: *šhikand-gumāmīk Vijār* Bombay
Bailey, H. W., 1948: *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*, Oxford.
Bartholomae, C. 1904: *Altiranisches Wörterbuch*, walter de Gruyter, Co. Berlin.
Darmesteter, J., 1960: *Le Zend-Avesta V.I,II,III*, Maisonneuve. Paris.
Dresden, M, J, 1966: *Dēnkard,* otto Harrassowitz Weisbaden.
Madan, D, M, 1911; *Pahlavi Dinkard* part I, II, Bombay.
Mirza, H. K, 1984 *Poetic Lines in the Dinkart VII* in Acta Iranica 25 pp. 429-434
Molé, M. J, 1967, *La legende de Zoroastre* Paris.
Nyberg, H. S., 1964: A Manual of Pahlavi otto Harrassowitz Wiesbaden
Sanjana, D, P. 1915 *The Dinkard V.* XIII, VIX, trubner Co. London.
SHAKED, sh. 1979, The wisdom of the sasanian sages, Westview press Boulder, colorado.
Tafazzoli,A., 1970: Notes Pehlevies I in Journal asiatique N. 258, pp. 89-91.

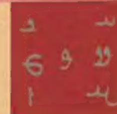
# Dēnkard Book 7

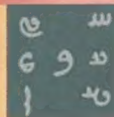
Mohammad taghi Rashed-Mohassel

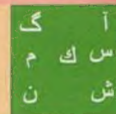


g a
m k s
n X














Institute for Humanities & Cultural Studies